



## مجله سیاست دفاعی

نشریه مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی، دانشگاه جامع امام حسین (ع)

(شماره استاندارد بین‌المللی ۵۰۸۷-۱۰۲۵)

سال بیست و یکم، شماره ۲، بهار ۱۳۹۲، شماره پیاپی ۸۲

نشانی: دانشگاه جامع امام حسین (ع) - مرکز مطالعات  
دفاعی و امنیت ملی

شماره تماس مستقیم: ۷۷۱۰۵۷۶۵

دورنگار: ۷۷۱۰۵۷۴۷

نشانی پستی: تهران - صندوق پستی ۳۴۵۹-۱۶۷۶۵

مرکز فروش: تهران - بزرگراه شهید بابایی - بعد از پل  
لشکرک - دانشگاه جامع امام حسین (ع) ساختمان  
شهید پروجردی - طبقه دوم - مرکز مطالعات دفاعی  
و امنیت ملی

شماره تماس: ۲ - ۷۷۱۰۵۷۴۱

صاحب امتیاز: دانشگاه جامع امام حسین (ع)،  
مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی

مدیر مسئول: علیرضا فرشچی

سر دبیر: دکتر سید یحیی صفوی

دبیر تحریریه و مدیر داخلی: علی قنبرزاده

حروف چینی و صفحه‌آرایی: محمد حسین سعادت

ناظر چاپ: اندیشه‌گاه علم و صنعت جهان معاصر

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: انتشارات شکیب

قیمت: ۵۰,۰۰۰ ریال

قیمت لوح فشرده: ۲۵,۰۰۰

درجه علمی مجله سیاست دفاعی، طبق نامه شماره ۳/۴۴۲۸۶ و مورخ ۱۳۹۱/۰۲/۳۰

کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، به عنوان نشریه علمی - پژوهشی،

مورد تأیید قرار گرفته است.

## هیأت تحریریه، مشاوران علمی و داوران مجله سیاست دفاعی

(به ترتیب حروف الفبا)

### هیأت تحریریه

دکتر سیدیحیی صفوی  
(استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر جهانگیر کرمی  
(دانشیار روابط بین الملل، دانشگاه تهران)  
دکتر منوچهر محمدی  
(دانشیار مطالعات بین الملل، دانشگاه تهران)  
دکتر سید باقر میرعباسی  
(دانشیار حقوق، دانشگاه تهران)  
دکتر سیدجلال دهقانی  
(استاد روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی)  
دکتر حسین علایی  
(دانشیار مدیریت، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)

دکتر علی اکبر احمدیان  
(استادیار مدیریت، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر محمدحسین افشردی  
(دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر همایون الهی  
(استاد علوم سیاسی، دانشگاه تهران)  
دکتر حسین حسینی  
(استادیار علوم سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر حسین دهقان  
(استادیار مدیریت، دانشگاه مالک اشتر)  
دکتر ابراهیم متقی  
(استاد روابط بین الملل، دانشگاه تهران)  
دکتر محمد ابراهیم سنجقی  
(دانشیار مدیریت استراتژیک، دانشگاه مالک اشتر)

### هیأت داوران

علیرضا فرشچی  
(رییس مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی)  
دکتر اصغر قانطان  
(استادیار تاریخ، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
غلامرضا محرابی  
(عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
سیدحسین محمدی نجم  
(پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر قدیر نظامی  
(استادیار دانشگاه عالی دفاع ملی)

دکتر حسین اردستانی  
(استادیار علوم سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر سیدعلی حسینی تاش  
(استادیار دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر محسن رضایی  
(استادیار اقتصاد، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
اکبر رمضان زاده  
(رئیس پژوهشکده عالی جنگ)  
دکتر الله مراد سیف  
(استادیار اقتصاد، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر حسین ظریف منش  
(فرمانده دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)

### مشاوران علمی

محمدحسین قنبری چهرمی  
(عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
احمد محمدزاده  
(مشاور مرکز راهبردی سپاه)  
مهدی نطق پور  
(عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)

دکتر هادی مراد پیری  
(عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
سیدکمال الدین محمد رفیعی  
(پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
دکتر محمدعلی سبحانی  
(عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)  
احمد غلامپور  
(عضو هیأت علمی دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>)

## شرایط تدوین و ارسال مقاله‌های علمی - پژوهشی برای چاپ در مجله سیاست دفاعی

پژوهشگران گرامی لطفاً هنگام ارسال مقالات به نکات زیر توجه فرمایید:

### الف) ملاحظات کلی

- ۱ - مقالات فقط مربوط به حوزه‌های دفاعی، امنیت ملی و امنیت بین‌المللی و در سطوح راهبردی و عملیاتی باشند.
- ۲ - مقاله باید تحقیقی و حاصل کار پژوهشی نویسنده یا نویسندگان باشد. مقالات مروری از نویسندگان صاحب‌نظر و حائز اثرات و مقالات پژوهشی در زمینه مورد بحث، به شرطی پذیرفته می‌شود که منابع معتبر و متناهی، مستند تحقیق قرار گرفته باشد.
- ۳ - مقاله ارسالی نباید قبلاً یا هم‌زمان برای چاپ یا ارائه به نشریات دیگر و یا همایش‌ها ارسال شده باشد.
- ۴ - نام نویسنده یا نویسندگان همراه با رتبه علمی، محل اشتغال و نشانی کامل و تلفن تماس همراه مقاله باشد.
- ۵ - نشانی کامل نویسنده عهده‌دار مکاتبات: شامل نشانی پستی، شماره تلفن، شماره دورنگار و نشانی پیام‌نگار (E-Mail) به فارسی و انگلیسی.
- ۷ - چنان‌چه مخارج مالی تحقیق یا تهیه مقاله توسط مؤسسه‌ای تأمین شده باشد باید نام مؤسسه در صفحه اول درج شود.

### ب) ساختار و شکل ارائه مقاله

- ۱ - رعایت ساختار پیشنهادی الزامی است: عنوان، چکیده (حداکثر ۸ سطر)، کلید واژه (حداکثر ۵ واژه)، مقدمه (دربرگیرنده بیان مسأله و ضرورت، سؤال یا فرضیه و روش تحقیق)، چارچوب نظری (تحلیلی)، داده‌ها و مباحث تفصیلی تحقیق، نتیجه‌گیری، چکیده انگلیسی (حداکثر ۲۵۰ کلمه)، کلید واژه انگلیسی (حداکثر ۵ کلمه)، فهرست منابع (منابع لزوماً باید در متن مقاله استفاده شده باشد).
- ۲ - تیترهای اول، دوم و سوم به ترتیب با فونت‌های B Zar Bold ۱۱، ۱۰، ۹ مشخص شده باشد.
- ۳ - متن مقاله حداکثر در ۲۵ صفحه با نرم‌افزار Word 2003 به بالا و قلم B Lotus و فونت ۱۲ و متن انگلیسی با Calibri 10 آماده و ارسال گردد.
- ۴ - مقاله باید سلیس و روان و بدون هیچ‌گونه غلط‌املائی نگارش یابد و از آوردن اصطلاحات خارجی که معادل دقیق و ابلاغ شده فارسی دارد، خودداری گردد. معادل خارجی اسامی و اصطلاحات خارجی در پانویس به صورت اتوماتیک آورده شود و در هر صفحه به‌طور مستقل شماره‌گذاری گردد.
- ۵ - نمودارها، جداول و اشکال با یکی از نرم‌افزارهای Office به زبان فارسی و در اندازه‌های ۸×۱۲ یا ۱۶×۱۲ طراحی شود و اختصارات آنها در پانویس توضیح داده شود. نمودارها، جداول و اشکال باید دارای شماره‌های متوالی باشند و بدون نیاز به مراجعه به توضیحات متن گویا باشند.
- ۶ - تیتر عناوین و نوع قلم مربوط مطابق جدول شماره ۱ که در انتهای این راهنما خواهد آمد، می‌باشد.

### ج) روش ارجاع به منابع

#### ۱ - در متن

- ۱-۱ - مأخذ در متن مقاله داخل کمان به صورت (نام خانوادگی، سال انتشار: شماره صفحه)؛ مانند (متقی‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۵)؛ (Smith, 1990: 23)

۲-۱ - اشاره به منابع دارای چند نویسنده به صورت (نویسنده و همکاران، سال انتشار، شماره صفحه) مانند (متقی زاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۸)؛ (Smith, et al, 2004: 8)

۳-۱ - اشاره به آدرس‌های اینترنتی به صورت (نام خانوادگی نویسنده / نام مرجع تدوین کننده، سال)  
 ۴-۱ - در تمامی منابع اگر نویسنده دارای دو یا چند منبع در یک سال باشد، پس از ذکر سال لازم است فصل یا ماه نشر اثر آورده شود، مانند (احمدی، پاییز ۱۳۸۸) و (احمدی، بهار ۱۳۸۸)؛ (Digman, Apr 1999) و (Digman, Jan 1999)

## ۲ - در پایان مقاله

فهرست منابع در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا به صورت زیر آورده شود:  
 ۱-۲ - کتاب تألیفی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب، محل نشر، نام ناشر.  
 ۲-۲ - کتاب ترجمه‌ای: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر.  
 ۳-۲ - مقاله: نام خانوادگی، نام «عنوان مقاله»، نام مجله، دوره، شماره، شماره صفحات (ابتدا و انتهای مقاله)، سال نشر.  
 ۴-۲ - آدرس اینترنتی: نام خانوادگی، نام و نویسنده و نویسندگان / مرجع تدوین کننده، عنوان مطلب، آدرس صفحه اینترنتی، تاریخ بارگذاری، تاریخ مشاهده.

## د) تذکرات

۱ - آرا و دیدگاه‌های ارائه شده در مقالات الزاماً بیانگر نظر و دیدگاه مجله نیست.  
 ۲ - مسئولیت ناشی از صحت علمی یا دیدگاه‌ها و ارجاعات مندرج در مقاله به عهده نویسنده یا نویسندگان است.  
 ۳ - مجله حق رد یا قبول و نیز ویراستاری مقالات را برای خود محفوظ می‌دارد و از بازگرداندن مقالات رد شده معذور است.  
 ۴ - دریافت مقاله از سوی مجله الزاماً به معنای پذیرش قطعی آن برای چاپ نیست.

## جدول شماره ۱

نوع قلم	عنوان	نوع قلم	عنوان
B Lotus 10 Italic	متن چکیده و کلیدواژگان	B Zar 11 Bold	عنوان مقاله با تیتراژ ۱
B Lotus 9	متن پانویس فارسی	B Zar 10 Bold	عنوان چکیده، کلیدواژگان، مقدمه و ...، نتیجه‌گیری (تیتراژ ۲)
Calibri 8	متن پانویس انگلیسی مانند:	B Zar 9 Bold	عناوین فرعی زیرمجموعه‌ی تیتراژ ۲ با تیتراژ ۳
B Lotus 12	متن مقاله	B Lotus 11 Bold	عناوین فرعی زیرمجموعه‌ی تیتراژ ۳ با تیتراژ ۴
B Lotus 10	ارجاعات منابع داخل متن به فارسی مانند: (متقی زاده، ۱۳۸۱: ۲۵)	B Lotus 10 Bold	تیتراژ جدول‌ها، نمودارها و عکس‌ها (تیتراژ جدول‌ها و نمودارها باید بالای آنها و تیتراژ شکل‌ها پایین آنها و در وسط ذکر شود).
Calibri 9	ارجاعات منابع داخل متن به انگلیسی مانند: (Smith, 1990: 23)		

کلیه حقوق برای مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه جامع امام حسین (ع) محفوظ است.  
 نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ آزاد است.

## فهرست مطالب

مجله سیاست دفاعی، سال بیست و یکم، شماره ۸۲، بهار ۱۳۹۲

صفحه

عنوان

### مقاله‌ها

- ۹..... راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم و تأثیر آن بر گسترش ناامنی‌های داخلی پاکستان (با تأکید بر فعالیت‌های طالبان پاکستانی) / *صفرعلی خالدیان*
- ۶۱..... بررسی کاربردها و تحلیل فرصت‌ها و تهدیدات فناوری‌های همگرا (NBIC) در حوزه‌ی دفاعی کشور / *امین حکیم*  
/ *حسین علایی*
- ۱۱۱..... بررسی و تحلیل راهبردی بنیانهای جغرافیایی بحرانهای ژئوپلیتیکی (با تأکید بر بحران ژئوپلیتیکی قرهباغ) / *علی ولیقلی‌زاده*  
/ *زهرا احمدی‌پور*  
/ *محمدرضا حافظ‌نیا*
- ۱۵۱..... بررسی و نقد نظریه‌های تنش و منازعه‌ی کشورها و ارائه‌ی مدل نظری / *ریباز قربان‌نژاد*  
/ *محمدرضا حافظ‌نیا*  
/ *زهرا احمدی‌پور*  
/ *عبدالعلی قوام*
- ۱۹۱..... نظریه‌ی مقاومت در روابط بین‌الملل؛ رویکرد ایرانی - اسلامی نفی سبیل و برخورد با سلطه / *روح‌الله قادری کنگاوری*
- ۲۴۹..... رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه با استفاده از روش تصمیم‌گیری چندشاخصه / *زهرا پیشگاهی‌فرد*  
/ *مرتضی فراهانی*
- ۲۷۵..... شیوه‌های پیشگیری و پرهیز از جنگ در توسعه‌ی محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران / *مهدی زروندی*

### چکیده انگلیسی

/ *سید سعادت حسینی دماپی*



## سخن سردییر

محیط امنیت بین الملل بیش از هر زمان دیگری، دستخوش تغییر و تحولات است. پیچیدگی و آشوبناکی این محیط تأثیر به سزایی در سیاست دفاعی و ساز و کار تأمین منافع کشورها دارد. با نگاهی گذرا به روند شتابنده‌ی این تغییر و تحولات در می‌یابیم که آینده محیط امنیت بین الملل، به احتمال زیاد با سیالیت شگفت‌آوری، تداوم این روند خواهد بود.

با این حال، مطالعه‌ی آینده بیش از آنی که معطوف به بررسی سیر تکامل روندها باشد، متوجه اتفاقات و یا به عبارت دقیق‌تر، شگفتی‌سازهایی است که پارادایم‌ها و روندها را از مدار خود خارج ساخته و مبنای ظهور ساختارهای جدیدی در محیط امنیت بین الملل می‌شود. در پژوهش‌های مربوط به رصد چنین رخدادهایی، آنچه فراتر از نگاه به معادلات خطی و روابط علت و معلولی مستقیم مطرح است، دریافت مناسب نسبت به نشانه‌های ضعیف است.

به عبارت دیگر، نشانه‌شناسی در باب علایم ضعیفی که می‌تواند موجب بهت و شگفتی در آینده گردد از اهمیت به سزایی برخوردار است. حال که به حول و قوه الهی در دانشگاه‌های جمهوری اسلامی ایران شاهد برگزاری دوره‌ی دکتری آینده‌پژوهی هستیم. امید می‌رود که عرصه‌ی دفاع و امنیت بیش از پیش از این قابلیت و سرمایه بهره‌مند گشته، برای تصویرسازی، سناریوپردازی، مدل‌سازی و شبیه‌سازی سال‌های پر امید پیش‌رو، از این امکان استفاده‌ی لازم را ببرد.

در این میان، آنچه مبنای تأکید است، تعامل مؤثر میان نهادهای انقلاب با دانشگاه‌هاست. ساز و کارهای این تعامل مؤثر که مورد حمایت دولت نیز می‌باشد، خود مقوله‌ای است مستلزم مطالعه و بازاندیشی مستمر. بی‌تردید پیوند دانشگاه با نهادهای

اجرائی در کنار سایر برکات بی‌بدیلش، امکان «گفتمان‌سازی» و دریافت مشترک میان فضای نظری و اجرایی را فراهم آورده و به نوبه‌ی خود سهولت حرکت و توانمندسازی مفاهیم را موجب می‌شود.

محققان و پژوهشگران حوزه‌ی مطالعات دفاع و امنیت ملی در طیف روش‌شناسی مطالعاتی خود، ضمن بررسی موشکافانه‌ی واقعیت‌های موجود باید نگاه و تصویر امیدوارانه و آرمان‌گرایانه‌ی خود را در افق چشم‌اندازهای متصور خلق و برای ایجاد افق‌های زمانی معین که در امتداد وعده‌های الهی است، تلاش نمایند؛ که انشاءالله آینده از آن ماست.

دکتر سیدیحیی صفوی

دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>

بهار ۱۳۹۲



## راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم و تأثیر آن بر گسترش ناامنی‌های داخلی پاکستان (با تأکید بر فعالیت‌های طالبان پاکستانی)

صفر علی خالدیان<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۰۲

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۲۱

صفحات مقاله: ۶۰ - ۹

### چکیده:

با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نبرد با تروریسم به یکی از اصول محوری سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد و سیاست‌های تهاجمی علیه برخی کشورها در دستور کار قرار گرفت. راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پاکستان را با تحولات جدی‌ی مواجه نمود. بعد از این رویداد پاکستان خود را به صورت حامی اهداف آمریکا نشان داد و در دوازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، رسماً پایان حمایت خود را از طالبان اعلام نمود و به ائتلاف جنگ علیه تروریسم پیوست. از نظر هدف، پژوهش حاضر از نوع کاربردی با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این سؤال اصلی پژوهش است که "چرا راهبرد مبارزه با تروریسم آمریکا باعث گسترش ناامنی در پاکستان از سوی طالبان پاکستانی گردید؟" این سؤال با استفاده از نظریه‌ی اتحادها و ائتلاف‌های نظامی مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که ورود پاکستان به ائتلاف نبرد با تروریسم تحت رهبری آمریکا علاوه بر بازتاب منفی در سطح افکار عمومی پاکستان، سبب واگرایی پشتون‌های طالبانی با دولت پاکستان شد و ائتلاف گروه‌های رادیکال پشتون در دو کشور افغانستان و پاکستان حول محور «تحریک طالبان پاکستانی» را در پی داشت. بنابراین، راهبرد مبارزه با تروریسم آمریکا در پاکستان و حملات هواپیماهای بدون سرنشین به مناطق قبایلی این کشور سبب ایجاد اهداف و منافع مشترک برای گروه‌های به اصطلاح جهادی شد و همین امر سبب شد تا این گروه‌ها اقدامات خود را در داخل مرزهای پاکستان متمرکز سازند که نتیجه‌ی آن گسترش ناامنی‌های داخلی در حوزه‌ی سرزمینی پاکستان می‌باشد.

\* \* \* \* \*

## واژگان کلیدی

راهبرد، راهبرد مبارزه با تروریسم، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، طالبان پاکستانی.

### مقدمه

در سال‌های پس از جنگ سرد و به‌ویژه در دهه‌ی نخست هزاره‌ی سوم، موضوع تروریسم و لزوم مقابله با آن حجم زیادی از طرح‌های تحقیقاتی، سیاست‌های نظری و راهبردهای عملی آمریکا را به خود اختصاص داد و بهانه و توجیه اصلی برای لشگرکشی‌های مداوم این کشور به مناطق حساس و راهبردی جهان از جمله خاورمیانه را فراهم کرد؛ برنامه‌ها و اقدام‌هایی که هزینه‌های انسانی و اقتصادی سنگینی را خصوصاً بر کشورهای منطقه تحمیل کرد. پاکستان نیز از زمان استقلال تاکنون نقش اساسی در پیشبرد اهداف و راهبردهای آمریکا در قاره‌ی آسیا ایفا کرده است. در واقع، پاکستان همواره به‌خاطر موقعیت ژئوپلیتیکی خود به‌عنوان کشوری که مناطق خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و چین را به هم متصل می‌سازد، در محاسبات آمریکا نقش کلیدی داشته است. در جریان مبارزه با تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا بر این اصل واقف بود که بدون توجه به مسائل پاکستان و تحولات داخلی این کشور نمی‌تواند اهداف و راهبرد خود را در خصوص مبارزه با تروریسم تعقیب نماید، از این رو، در راهبرد نبرد با تروریسم، پاکستان به‌عنوان مهد تفکر طالبان دارای نقش و جایگاه کلیدی بوده و به نام شریک آمریکا در نبرد با تروریسم مطرح شد و نبرد با طالبان نه تنها به حوزه‌ی جغرافیایی افغانستان محدود نشد، بلکه عملاً به داخل مرزهای پاکستان نیز کشیده شد و این کشور نیز گرفتار بحرانی به نام «طالبان» گردید. در این رابطه اعتقاد بر این است که اقدامات دولت پاکستان در راستای راهبرد مبارزه با تروریسم آمریکا موجب شد تا طالبان پاکستان در رویارویی با دولت و ارتش پاکستان قرار گیرند و این کشور را ناامن نمایند. حال، چرا همکاری پاکستان با آمریکا در راستای راهبرد مبارزه با تروریسم سبب گسترش ناامنی‌ها در حوزه‌ی جغرافیایی پاکستان از سوی طالبان پاکستانی گردید؟ سؤالی است که در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنابراین، فرضیه‌ی مقاله این است که «اقدامات و

تعاملات پاکستان با آمریکا در راهبرد مبارزه با تروریسم، موجب شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف میان گروه‌های طالبان و هم‌افزایی قدرت و تشدید اقدامات آنها گردید و پاکستان را با ناامنی و چالش مواجه نمود». این موضوع با استفاده از نظریه‌ی «اتحادها و ائتلاف‌های نظامی» مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد.

### مبانی نظری پژوهش

نظام بین‌الملل محیطی است که واحدهای سیاست بین‌الملل در آن عمل می‌کنند. هدف‌ها، خواسته‌ها، نیازها، ایستارها و رفتار این واحدها به طور عمده تحت تأثیر توزیع کلی قدرت در این نظام و قواعد حاکم بر آن قرار دارند. سمت‌گیری و اعمال نظر سیاست‌گذاران برای حل مشکل یا تغییر در محیط، تماماً برون‌دادهای سیاست خارجی محسوب می‌شوند. سمت‌گیری عبارت از «ایستارها و تعهدات کلی یک دولت در برابر محیط خارجی و راهبرد اصلی آن برای تحقق هدف‌های داخلی و خارجی و مقابله با تهدیدات مستمر می‌باشد». راهبرد یا سمت‌گیری کلی یک دولت در یک تصمیم‌نماین نمی‌گردد، بلکه از سلسله تصمیمات متوالی معلوم می‌شود که در تلاش برای انطباق هدف‌ها، ارزش‌ها و منافع با شرایط و ویژگی‌های محیط داخلی و خارجی اتخاذ شده‌اند. (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۶۶-۱۶۳) با بررسی ساختار قدرت و نفوذ و رفتار واحدهای سیاسی در نظام‌های بین‌المللی مختلف، بدون در نظر گرفتن زمینه‌ی تاریخی می‌توان حداقل سه سمت‌گیری بنیادین (راهبردهای سیاسی) را مشخص ساخت: انزواطلبی؛ بی‌طرفی و عدم تعهد؛ اتحاد و ائتلاف.

### (۱) انزواطلبی

کشورهایی که راهبرد انزوا را در ابعاد سیاسی و نظامی تعقیب می‌کنند، دخالت خود را در بیش‌تر مسائل نظام بین‌الملل به حداقل می‌رسانند. مشخصات راهبرد انزواگرایی سیاسی و نظامی عبارت از «سطح نازل درگیری در بیش‌تر زمینه‌های موضوعی در نظام، میزان مراودات دیپلماتیک یا تجاری با دیگر جوامع و واحدهای سیاسی و تلاش برای بستن دروازه‌های کشور بر روی شکل‌های گوناگون نفوذ خارجی می‌باشد».

سمت‌گیری‌های انزواگرا اغلب بر این فرض مبتنی است که دولت از راه تقلیل مرادواتش با دیگر واحدهای نظام، یا از راه حفظ تماس‌های دیپلماتیک و بازرگانی با خارج و در عین حال مقابله با تمامی تهدیدات تصویری یا بالقوه از طریق حصارهای قانونی بر گرداگرد کشور می‌تواند به بهترین وجه از امنیت و استقلال بهره‌مند شود. (طارم سری، ۱۳۶۸: ۵۳) در مورد پاکستان باید توجه داشت که این کشور از ابتدای استقلال با مشکلات عدیده‌ی اقتصادی و تهدیدات عمده‌ی خارجی مواجه بوده است و درگیر سه جنگ اساسی شد که حتی به تجزیه‌ی این کشور نیز منجر شد. استقلال این کشور با تهدیدات و هراس همراه بوده و این کشور را از نعمت امنیت ملی از همان آغاز بی بهره ساخت. بحران هویت، مشکلات عدیده‌ی اقتصادی، اجتماعی، و... باعث شد تا راهبرد انزواطلبی در سیاست خارجی پاکستان معنا و مفهوم نیابد و نگاه دولتمردان این کشور همواره در پی کسب حامیان خارجی به‌ویژه کسب حمایت آمریکا متمرکز گردد. این در حالی بود که به عکس، آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم ثروتمندترین و کامرواترین دولت جهان بود. پاکستان همواره در رقابت با هند تمام عزم خود را به‌کار گرفته تا در انزوا قرار نگیرد و شاید یکی از علل اساسی همراهی این کشور با آمریکا در مبارزه با تروریسم برای خارج شدن از انزوای ناشی از کودتای ۱۹۹۹م. بوده است.

## ۲) راهبرد عدم تعهد و بی‌طرفی

در هیچ‌یک از این دو راهبرد، دولت از توان نظامی و حتی احیاناً حمایت دیپلماتیک خود برای پشتیبانی از اهداف دولت دیگر استفاده نمی‌کند، اما شرایط اتخاذ این دو راهبرد متفاوت است. به طور سنتی در مورد تفاوت‌های «میان بی‌طرفی»<sup>۱</sup> و «گرایش به بی‌طرفی» و «عدم تعهد»<sup>۲</sup> ابهاماتی وجود داشته است. به یک مفهوم، همه‌ی آنها به نوع واحدی از سمت‌گیری سیاست خارجی اشاره دارند که بر اساس آن یک دولت توانایی‌های نظامی و گاه حمایت‌های دیپلماتیک خود را برای مقاصد دولتی دیگر به کار نخواهد گرفت. هر چند عدم تمایل برای به

1 Evenness

2. Nonalignment

کارگیری توانایی‌های نظامی در جهت مقاصد دیگران معیار عدم تعهد به‌عنوان یک راهبرد سیاست خارجی محسوب می‌گردد، اما در مورد وضعیت‌هایی که سبب می‌شوند تا دولتی سیاست عدم تعهد را اتخاذ کند، برخی تفاوت‌ها وجود دارد. بنابراین، اینجاست که «بی‌طرفی» و «گرایش به بی‌طرفی» معنای مشخص پیدا می‌کند. منظور از بی‌طرفی وضعیت حقوقی یک دولت در مناقشات مسلحانه می‌باشد. طبق قوانین بین‌المللی مربوط به بی‌طرفی، یک دولت غیرمتحارب در زمان جنگ دارای حقوق و تعهدات معینی است که به دولت‌های متحارب تعمیم نمی‌یابد. (طارم سری، ۱۳۶۸: ۵۸-۵۶) البته در باب عدم تعهد، امروزه متداول‌ترین شکل آن در میان دولت‌هایی مشاهده می‌شود که به ابتکار خود و بدون تضمین دولت‌های دیگر از قبول تعهدات نظامی در قبال مقاصد و هدف‌های قدرت‌های بزرگ امتناع می‌ورزند. به‌طور کلی به نظر می‌رسد عدم تعهد بیش‌تر به‌عنوان یک سمت‌گیری در مقابل برخوردهای میان دو بلوک شرق و غرب باشد تا به‌عنوان یک راهبرد واقعی در برابر تمام موضوعات مطرح در نظام بین‌الملل یا در مناطق مختلف جهان. (طارم سری، ۱۳۶۸: ۵۹-۵۸) پاکستان با وجود این که در سازمان‌ها و مجامع جهانی مانند سازمان کنفرانس اسلامی، اکو، سارک<sup>۱</sup>، بانک توسعه‌ی آسیا و از همه مهم‌تر در جنبش عدم تعهد عضویت دارد، اما این کشور همواره به‌خاطر هراس و ترس ویژه‌ای که بر سردمداران آن حکم فرما بوده، در بسیاری موارد برخلاف میل خود در بحران‌های منطقه‌ای وارد شده است که نمونه‌ی بارز آن همکاری گسترده با آمریکا در جنگ علیه تروریسم می‌باشد. بنابراین، این راهبرد نیز با وجود عضویت پاکستان حتی در جنبش غیرمتعهدها در رویکرد خارجی این کشور عملاً وجود نداشته و موضوعیت ندارد.

### ۳- نظریه‌ی ایجاد ائتلاف و اتحاد

ائتلاف<sup>۲</sup> از جمله مفاهیم و واژه‌های سیاسی است که هر روز در خبرهای سیاسی و بین‌المللی رسانه‌ها یا در سخنان سیاستمداران و فعالان سیاسی تکرار می‌شود. واژه‌ی ائتلاف به

1 South Asian Association for Regional Cooperation (SAARC)

2 Coalition

لحاظ لغوی یعنی مجتمع گردیدن، با همدیگر الفت گرفتن و پیوسته شدن. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۳۱۶۵)

از نظر اصطلاحی در عرصه‌ی سیاست «ائتلاف، توافقی میان دو یا چند طرف برای حمایت از یکدیگر به منظور پیشبرد منافع متقابل است». ائتلاف‌ها دارای اشکال مختلفی هم‌چون دو جانبه<sup>۱</sup> و چندجانبه<sup>۲</sup>، سرّی و علنی، ساده یا دارای سازمان پیچیده؛ کوتاه مدت یا درازمدت می‌باشند. هم‌چنین کاربرد ائتلاف در دو سطح سیاست داخلی و بین‌المللی رایج است. در سطح بین‌المللی منظور از ائتلاف «همبستگی و همکاری چند کشور مختلف برای نیل به یک یا چند هدف مشترک است». ائتلاف‌های بین‌المللی زمانی شکل می‌گیرند که چند کشور عمدتاً هم فکر برای تحقق اهداف مورد نظر با هم به همکاری بپردازند. کشورهای عضو ائتلاف ممکن است برای همکاری با هم یک موافقت‌نامه‌ی رسمی امضا کنند، یا این که بدون وجود هرگونه توافق مکتوب در پی تحقق اهداف مورد نظر برآیند. مفهوم «اتحاد»<sup>۳</sup> نیز در بسیاری از منابع به همان معنا و مفهوم ائتلاف به‌کار برده شده است و «در برگیرنده‌ی قرارداد رسمی، سرّی یا آشکار بین دو یا چند دولت است که در صورت بروز جنگ و نظایر آن متعهد به کمک‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی به یکدیگر می‌گردند». معمولاً دولت‌های تشکیل‌دهنده‌ی اتحاد دارای اهداف مشابه در ابعاد سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژی و فرهنگی هستند. اتحادها ممکن است کوتاه‌مدت و یا درازمدت، ساده و یا پیچیده باشند. هم‌چنین اتحادها ممکن است برای جلوگیری از یک جنگ و یا پیروزی در یک جنگ منعقد گردند. حکومت‌هایی که درصد ایجاد ائتلاف‌های دیپلماتیک یا اتحادیه‌های نظامی دائمی هستند، بر این باورند که نمی‌توانند با بسیج توان خود به اهداف خویش نائل شوند و از منافع و امنیت ملی خود دفاع کنند یا تهدیدهای متصوره را دفع نمایند. علت عمده‌ی متعهد شدن واحدهای سیاسی به یکدیگر افزایش نفوذ دیپلماتیک، ایجاد بازدارندگی، حفظ امنیت و تحقق هدف‌ها و منافع ملی از طریق کسب توانایی‌ها به‌ویژه توانایی‌های اقتصادی و نظامی می‌باشد. (بخشی و افشاری، ۱۳۸۳: ۲۰) از نظر

---

1. bilateral

2 multilateral

3 Alliance

هانس جی. مورگنتا<sup>۱</sup>، هر نوع اشتراک منافی که مستلزم سیاست‌ها و اقدامات مشترک باشد، ضرورتاً مستلزم تدوین حقوقی آن در قالب اتحادی صریح نیست. به عبارت دیگر، ضرورت ندارد که در هر اشتراک منافی که مستلزم همکاری دو یا چند دولت است، شرایط این همکاری، صراحتاً از طریق مفاد معاهده یا اتحاد اعلام گردد. بنابراین، بنیان اتحاد «مستلزم اشتراک منافع» است. از نظر وی اتحادها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) اتحاد یکسان، مثل اتحاد بین انگلستان و آمریکا هر دو طرف خواستار حفظ موازنه‌ی قدرت در اروپا بودند؛

ب) اتحاد مکمل، مانند اتحاد میان آمریکا و پاکستان به گونه‌ای که هدف آمریکا، در راستای هدف عمده‌ی توسعه‌ی حوزه‌ی سیاست سد نفوذ بود، ولی هدف پاکستان عمدتاً در راستای هدف افزایش توان سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور در مقابل همسایگان (از جمله هندوستان) تعریف می‌شود؛

ج) اتحاد ایدئولوژیک، برای نمونه پیمان اتحاد مقدس (۱۸۵۹) که بر اساس اصول مسیحیت میان تزار روسیه، امپراتور اتریش و پادشاه پروس منعقد گردید. (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۳۱۱-۳۰۹)

تصورات مشترک از خطر و ایستارهای رایج در مورد ناامنی عموماً می‌تواند بیش‌ترین منشأ تشکیل اتحادهای نظامی باشد، به طوری که «توسیدید» حدود ۲۰۰۰ سال قبل یادآور شد و مطالعات تجربی و تاریخی جدید آن را به اثبات رساند: «یعنی ترس متقابل محکم‌ترین مبنای تشکیل یک اتحاد می‌باشد». البته عوامل دیگری مانند ثبات داخلی دولت‌های طرف اتحاد، وابستگی ایدئولوژیک، ارزش‌های اقتصادی مشترک و... نیز اگر چه برای کمک به انسجام اتحادها حائز اهمیت است، ولی به خودی خود برای تشکیل یا حفظ این اتحادها کفایت نمی‌کند. (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۸۵-۱۸۲) در هر دو عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی گروه‌ها بدین خاطر تشکیل می‌شوند که اعضای خود را قادر سازند تا به هدفی مشترک دست یابند. «رابرت

1 Hans J. Morgenthau

روستاین<sup>۱</sup> می‌گوید که هدف اتحادها تسهیل دستیابی به اهداف مورد نظر از طریق ایجاد تعهدی خاص برای تعقیب آن اهداف است. «رابرت آگزود» نیز معتقد است که اتحادها عبارتند از «جوامع مبتنی بر جنگ نهایی<sup>۲</sup> که در آنها همکاری عمومی از قرار و مدارهای رسمی فراتر رفته و اعضا با ارزیابی مستمر باید اعتماد متقابل به وفاداری یکدیگر نسبت به تعهدات مشخص شده را حفظ کنند». مشخصاً دو تن از محققان، «جورج لیسکا» و «ویلیام رایکر» به اقامه‌ی نظریه‌هایی درباره‌ی «اتحادهای نظامی و دیپلماتیک» پرداخته‌اند. دیدگاه‌های نظری این نویسندگان از برخی جهات با یکدیگر شباهت دارند. در وهله‌ی اول، آنها در این زمینه با هم موافق‌اند که اتحادها یا ائتلاف‌ها پس از دستیابی به اهداف خود منحل می‌شوند، هرچند وجود یک احساس جمعی<sup>۳</sup> ممکن است باعث تقویت اتحادها یا ائتلاف‌ها بشود، ولی این احساس به‌ندرت باعث پیدایش آنها می‌شود. تصمیم‌گیران برای تشکیل یک اتحاد جهت دستیابی به هدفی مطلوب، هزینه‌ها و عواید آن را سبک و سنگین می‌کنند. اتخاذ تصمیم پیوستن به یک اتحاد بر پایه‌ی احساس فایده به هزینه و عواید مبتنی است. هر کشوری مطلوبیت نهایی عضویت در یک اتحاد را با مطلوبیت نهایی کنش انفرادی مقایسه می‌کند. در نهایت، انسجام یک اتحاد به رابطه‌ی فشارهای داخلی و خارجی بستگی دارد؛ یعنی هر چیزی که روی میزان عواید و هزینه‌های یکایک متحدان تأثیر می‌گذارد. وقتی که هزینه‌ها از عواید پیشی می‌گیرند، تصمیم تغییر صف‌بندی<sup>۴</sup> اتخاذ می‌شود. به اعتقاد لیسکا کشورها به‌خاطر امنیت، ثبات و منزلت به اتحادها می‌پیوندند. در نظریه‌ی لیسکا یکی از پیش‌شرط‌های اساسی انجام اتحادها، ایجاد نوعی ایدئولوژی اتحاد است. در چارچوب نظریه‌ی «رایکر» تشکیل یک ائتلاف به تشکیل یک ائتلاف مخالف کمک می‌کند. وقتی که یکی از ائتلاف‌ها در شرف پیروزی است، بازی‌گران بی‌طرف غالباً به ائتلاف‌های ضعیف‌تر می‌پیوندند، برای اعاده‌ی تعادل برخی از اعضای ائتلاف قوی‌تر باید به ائتلاف ضعیف‌تر پیوندند. تعادل نتیجه‌ی احتمالی وجود دو ائتلاف بازدارنده‌ی

---

1 Robert L.Rothstein

2 Latent war

3 Marginal utility

4 Realignment



شبه‌دائمی<sup>۱</sup> است که در صورت قدرت‌نمایی یک ائتلاف موقتاً پیروز، نقش موازنه‌گر<sup>۲</sup> را بازی می‌کنند. رایگر روی «اصل وسعت» تأکید می‌کند که بر اساس آن ائتلاف‌ها و اتحادها صرفاً از وسعتی برخوردار خواهند بود که برای حصول هدف مشترک شرکت‌کنندگان لازم است. اگر بازی‌گران، اطلاعات و آگاهی کافی داشته باشند، دست به ایجاد ائتلافی خواهند زد که دقیقاً از حداقل وسعت لازم برای پیروزی برخوردار باشد. در صورت ناقص بودن اطلاعات، اعضای ائتلاف پیروز، دست به ایجاد ائتلافی خواهند زد که وسعت آن بیش‌تر از حد لازم برای دستیابی به اهداف آنهاست. هر قدر اطلاعات ناقص‌تر باشد، به همان نسبت ائتلاف وسیع‌تر خواهد بود. این واقعیت که رایگر آن را در هر دو سطح ملی و بین‌المللی صادق می‌داند، به کوتاه شدن عمر اتحادها یا ائتلاف‌ها کمک می‌کند. لیسکا و رایگر به مسأله‌ی عواید پیوستن به یک اتحاد یا ائتلاف نیز می‌پردازند. به نظر لیسکا، عواید و هزینه‌های صف‌بندی را به زوج‌های مرتبی می‌توان تقسیم نمود؛ به‌عنوان مثال، زوج مرتب مربوط به امنیت عبارت است از «حفاظت»<sup>۳</sup> و «تحریک»<sup>۴</sup>، اولی حاصل اتحادی خاص و دومی موجب عمل متقابل از سوی جبهه‌ی مخالف و پیدایش اتحادی متقابل است. عواید و هزینه‌ها و نیز احتمال تقویت موقعیت و احتمال از دست رفتن استقلال عمل، باید با هم متعادل باشند. لیسکا معتقد است که برای ارزیابی یک صف‌بندی خاص تمام این عوامل باید با عواید و هزینه‌های شیوه‌های دیگر ایجاد یک اتحاد گریزناپذیر مقایسه گردند. در نظریه‌ی رایگر، بازی‌گران به دلایل متعددی به اتحادها و ائتلاف‌ها می‌پیوندند: خطر انتقام در صورت عدم صف‌بندی، دستیابی به نوعی عواید، قول گرفتن از دیگران در زمینه‌ی سیاست‌گذاری یا تصمیمات بعدی یا حصول رضایت عاطفی. اتحادها معمولاً هم قدرت‌های کوچک و هم قدرت‌های بزرگ را در بر می‌گیرند. دولت‌های ضعیف بدین خاطر به اتحادها می‌پیوندند که اساساً اتکا به سایر دولت‌ها برای آنها تا حدودی بیش از دولت‌های قوی ضرورت دارد. (دوئرتی، ۱۳۷۶: ۶۹۳) تطبیق سمت‌گیری‌های سیاست

1 quasipermanat blocking coalitions

2 balancer

3 Protection

4 Provocation

خارجی دولت‌های آمریکا و پاکستان حاکی از آن است که روابط دو کشور حول محور راهبرد مبارزه با تروریسم در قالب راهبردهای انزوا، عدم تعهد و بی‌طرفی نمی‌گنجد، بلکه بهترین حالت برای بررسی تعاملات این دو کشور به‌ویژه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ «نظریه‌ی اتحادها و ائتلاف‌های نظامی» می‌باشد. هم‌چنین با استفاده از این رویکرد می‌توان همگرایی و ائتلاف میان گروه‌های به اصطلاح جهادی با محوریت طالبان پاکستانی و گسترش حوزه‌ی نفوذ آنها در پاکستان را نیز مورد بررسی قرار داد. نگاهی به تاریخ پاکستان از همان ابتدای استقلال در سال ۱۹۴۷ تاکنون نشان می‌دهد که این کشور در طول حیات خود، به علت خطر هند، از طریق کسب مساعدت دیگر کشورها همواره سعی در کسب برتری نسبت به هند را داشته است. در همین راستا، در پیمان‌های منطقه‌ای نظیر سیتو<sup>۱</sup> و سنتو<sup>۲</sup> شرکت داشته است. پاکستان چه در طول جنگ سرد و چه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، همواره سعی در تطبیق<sup>۳</sup> خود با ضرورت‌های ساختاری نظام بین‌الملل از رهگذر «غرب‌گرایی» به‌ویژه «اتحاد نظامی-دیپلماتیک با واشنگتن» را داشته است تا علاوه بر حفظ بقا و امنیت خود در منطقه‌ی جنوب آسیا، بتواند به قدرت بازدارندگی در مقابل هند نائل شود و منافع ملی خود را تضمین نماید. پاکستان در زمان تجاوز شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ به دلیل مجاورت جغرافیایی با افغانستان مورد توجه خاص آمریکا قرار گرفت. در آن برهه از زمان، واشنگتن روابط خود را با اسلام‌آباد بر مبنای اتحاد راهبردی قرار داد و سیل کمک‌های خود را به پاکستان سرازیر نمود. با پایان جنگ سرد، جایگاه پاکستان در سیاست خارجی آمریکا تنزل یافت و آمریکا بیش‌تر به سوی هند تمایل پیدا کرد؛ اما وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و آغاز نبرد با تروریسم به رهبری آمریکا موجب تغییر اساسی در کیفیت و کمیت روابط واشنگتن و اسلام‌آباد گردید و تعریف مجدد روابط آمریکا با پاکستان به‌عنوان کشور خط مقدم مبارزه با تروریسم، موجب ارتقای همکاری‌های دو کشور گردید.

---

1 Southeast Asia Treaty Organization (SEATO)

2 Central Treaty Organization (CENTO)

3 Comparison

### راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

درک ماهیت رفتار آمریکا به دلیل پیچیدگی ساختار سیاسی آن کشور همواره با دشواری و ابهام مواجه است. بدون تردید سیاست خارجی آمریکا و راهبردهای آن در سایر مناطق دنیا برآمده از محرک‌ها، انگیزه‌ها و ریشه‌های درون ساختاری و برون سیستمی آن کشور بوده است. بازخوانی و تطبیق راهبردهای امنیتی-سیاسی آمریکا در چند دهه‌ی اخیر نشان می‌دهد همواره می‌توان خط سیر مشخص و ثابتی را در آنها مشاهده کرد که حول محوری خاص می‌چرخید. اهمیت این موضوع زمانی افزایش می‌یابد که حتی در جریان تغییر رؤسای جمهور و تیم‌های سیاسی آنها نوعی تداوم و پیوستگی در خطوط محوری راهبرد آمریکا در مناطق مختلف مشاهده می‌شود. این وضعیت را شاید بتوان با استفاده از مفهوم «راهبرد کلان آمریکایی» تشریح و تحلیل نمود. بر این اساس، نباید با تغییر نخبگان سیاسی و امنیتی آمریکا، تغییری جدی در راهبردهای آن کشور رخ دهد. راهبرد آمریکا در دوره‌ی جنگ سرد مبارزه با ایدئولوژی و آثار کمونیسم بود، اما به نظر می‌رسد این راهبرد به مبارزه با تروریسم تغییر ماهیت داده و هدف محوری آن نیز مبارزه با «اسلام رادیکال» است. از این رو، می‌توان شالوده و جوهره‌ی راهبرد آمریکا در جنوب آسیا را در واقع عین «گفتمان مبارزه با تروریسم» دانست. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۰) آمریکایی‌ها معتقدند خاورمیانه‌ی بزرگ و جنوب آسیا و محافل دینی آن به‌خاطر آموختن احکام دینی و ایجاد حس تنفر در مخاطبان خود، بزرگ‌ترین کانون تروریسم ضد غربی در جهان هستند. بنابراین، ایالات متحده پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تمامی تلاش خود را برای تعمیق اجماع جهانی در جهت مبارزه با تروریسم به کار گرفت. دولت آمریکا توانست به فاصله‌ی یک روز از این حوادث، «قطعنامه‌ی ۱۳۶۸» و سپس «قطعنامه‌ی ۱۳۷۳» را از شورای امنیت بگذرانند. شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه‌ی ۱۳۶۸ ضمن تهدیدآمیز خواندن این گونه اقدامات تروریستی برای صلح و امنیت بین‌المللی، برای آمریکا حق دفاع مشروع قائل گردید و همکاری بین‌المللی در مبارزه با تروریسم را خواستار شد.

در مورد نبرد با تروریسم دکترین بوش تصریح می‌کند که «دولت آمریکا از هرگونه ابزار نظامی و حملات غافلگیرانه باید استفاده کند تا آن‌که تروریسم را نابود کرده و کشورهای دارای سلاح اتمی را تعدیل کند و حامیان تروریسم را برای همیشه شکست دهد». این رهنامه مقرر می‌کند که بهترین دفاع از خود «توان تهاجمی» است و آمریکا باید صلح جهانی را از طریق حذف دیکتاتورها و ایجاد جوامع باز و دموکراتیک برقرار سازد. (مختاری، ۱۳۸۷: ۱۸۱-۱۸۰)

حمله‌ی آمریکا به افغانستان در شب هفتم اکتبر ۲۰۰۱ را می‌توان فصل جدیدی از رفتار راهبردی آن کشور در سیاست بین‌الملل دانست که جایگاه بین‌المللی آمریکا به گونه‌ی مشهودی تغییر یافت. به همین دلیل، می‌توان نمادهایی از مداخله‌گرایی گسترش‌یابنده را در حوزه‌های مختلف مورد توجه قرار داد. بر اساس چنین شرایطی طالبان تبدیل به نیروی متعارض شد و نگرش آمریکا بر این محور قرار گرفت که با توجه به این‌که امروزه چالش‌گران متعارض آمریکا «گروه‌هایی غیردولتی» هستند که از قدرت نامتعارف ضربه زنده‌ای برخوردارند، پس باید «بین‌الملل‌گرایی تهاجمی» در دستور کار قرار گیرد. در این راستا، چون تروریست‌ها کشور و ملتی خاص نیستند، بلکه به صورت شبکه در بسیاری از مناطق دنیا پراکنده‌اند، بازدارندگی و راهبردهای تدافعی ثمربخش تلقی نمی‌شوند و تأکید آمریکا بر نبرد تهاجمی متمرکز گردید. با اتخاذ تصمیم آمریکا جهت مجازات عاملان حوادث ۱۱ سپتامبر و آشکار شدن ارتباط تعدادی از افراد با ملیت پاکستانی از جمله «خالد شیخ محمد»، «ژنرال محمود احمد» و «عمر شیخ سعید» با تروریست‌ها، دولت پاکستان در مقابل اولتیماتوم آمریکا برای همکاری ضدتروریستی با این کشور قرار گرفت. آنچه که در نبرد علیه تروریسم برای ایالات متحده اهمیت داشت، همکاری جبهه‌ی مخالف طالبان و هم‌سوئی دولت پاکستان به‌عنوان حامی طالبان بود. (اندیشمند، ۲۰۰۸)

«ریچارد آرمیتاژ» معاون وقت وزیر امور خارجه‌ی آمریکا گفته بود: «در صورتی‌که اسلام‌آباد درخواست واشنگتن مبنی بر حضور در ائتلاف مبارزه علیه تروریسم اسلام‌آباد را رد کند، باید خود را برای حمله و بازگشت به عصر حجر آماده نماید». (Bokhari, 2006) ژنرال مشرف با نگرشی برخاسته از عمل‌گرایی با انتخاب گزینه‌ی همراهی با آمریکا در جنگ علیه تروریسم، اعلام نمود: «آمریکایی‌ها اکنون برای ما بیش‌تر از طالبان منفعت دارند». پس از طرح چنین مسائلی بود که

آمریکا از پاکستان به‌عنوان سرپل عملیات نظامی علیه طالبان و القاعده یاد نمود و در همین راستا، اولویت‌های سیاست خارجی خود را در روابط با اسلام‌آباد را که موجب انعقاد تحریم‌هایی بر اثر آزمایش اتمی و حکومت نظامی در پاکستان شده بود، لغو کرد و به حمایت از این کشور پرداخت. حوادث ۱۱ سپتامبر پاکستان را پس از افغانستان بیش از هر کشور اسلامی دیگری در سطح جهان متأثر ساخت و دولت پرویز مشرف با تطبیق خود با وضعیت جدید و واگذاری امتیازات متعدد، انعطاف قابل ملاحظه خود را اثبات کرد. (Huckabee, 2008) «کالین پاول» در خاطراتش که در روزنامه‌ی «داون» چاپ شد، آورده است: «در نامه‌ای که پنجم نوامبر و پس از حمله‌ی ۱۱ سپتامبر به جرج بوش رئیس‌جمهوری وقت آمریکا نوشته، مشخص کرده که آمریکا در راستای ایجاد شراکتی راهبردی برای همکاری در امور ضد تروریستی، جلوگیری از منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی و کمک‌های طولانی مدت واشنگتن به اسلام‌آباد گام برداشته است». این نامه که توسط آرشیو امنیت ملی آمریکا به همراه اسناد دیگری منتشر شده، نشان می‌دهد که اندکی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پیام‌هایی میان مقام‌های ارشد آمریکا و پاکستانی پیرامون «مبارزه با تروریسم در مرز افغانستان و پاکستان» رد و بدل شده است. پاول در نامه‌ی خود آورده است: «تصمیم ژنرال پرویز مشرف رئیس‌جمهوری وقت پاکستان برای اتحاد با آمریکا، در امور سیاست‌های ضد تروریستی، منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی، حفاظت از دارایی‌های هسته‌ای پاکستان و توسعه‌ی اقتصادی در این کشور تغییرات چشم‌گیری را در پی خواهد داشت». وی با اشاره به شرایط افغانستان به رئیس‌جمهوری آمریکا اعلام کرده بود که پاکستان خواهان حفاظت از منابع و همچنین حفظ نفوذش در کابل است. (جام جم، ۶/۲۴/۸۹) در مجموع مبانی ساختاری و بنیادین راهبرد نظامی - امنیتی آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در پاکستان به شرح ذیل مطرح می‌باشد:

- سیاستمداران و استراتژیست‌های آمریکایی جنوب آسیا را منشأ بحران در خاورمیانه می‌دانند و معتقدند که تحولات این منطقه‌ی موجب شکل‌گیری لرزش‌های جهانی به‌لحاظ امنیتی شده و احتمالاً در آینده نیز خواهد شد. (موسوی، ۱۳۸۶: ۱۴) از این رو،

وضعیت و نقش برتر پاکستان در تداوم یا مهار رادیکالیسم القاعده و طالبان برای آمریکا اهمیت یافته است.

• آمریکا بر اساس راهبردهای طرح‌ریزی شده، باید هم‌چنان تنها ابرقدرت نظامی جهان باقی بماند و در هر نقطه‌ای از جهان که اراده کند، نیروهای نظامی خود را به‌کارگیری نماید. چنان‌چه در «راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا» آمده است که:

"ما به خاطر روش زندگی خود عذرخواهی نخواهیم کرد و در دفاع از زندگی مان نیز متزلزل نخواهیم شد و به کسانی که به‌دنبال پیشبرد اهداف خود با ایجاد ترور و کشتار بی‌گناهان هستند، می‌گوییم که حالا روحیه‌ی ما قوی‌تر است و قابل شکستن نیست، شما نمی‌توانید بیشتر از ما زنده بمانید و ما شما را مغلوب خواهیم ساخت." (خبرگزاری فارس، ۱۳۸۹)

• مطالعه‌ی اسناد مربوط به «راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۶، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰» که در پرتو راهبرد کلان مبارزه با تروریسم تهیه شده‌اند، نشان می‌دهد که مهم‌ترین اولویت امنیتی آمریکا جنگ با تروریسم، جلوگیری از گسترش افراط‌گرایی مذهبی و سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی است که پاکستان در حال حاضر تمام این معضلات را یکجا در خود جمع کرده است و یکی از کشورهای بی‌ثبات و بحران‌زا می‌باشد؛ بنابراین، چنین کشوری از مهم‌ترین اهداف آمریکا و ناتو برای کنترل و نظارت بر آن است.

• کانون‌های تصمیم‌گیری در آمریکا همواره از این هراس دارند که پاکستان و برخی دیگر از کشورهای منطقه پس از روبه‌رو شدن با تغییرات سیاسی عمده، به رژیم‌های ضدآمریکایی فعال تبدیل شوند. حتی احتمال دارد که ثبات داخلی پاکستان به‌خاطر بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اوضاع سخت اقتصادی و استقلال‌خواهی پشتون‌ها و بلوچ‌ها به هم بخورد. (خلیل‌زاد و یان لسر، ۱۳۷۹: ۱۸۱)

• پس از حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان و فروپاشی رژیم طالبان، ماهیت روابط آمریکا و پاکستان به‌گونه‌ای بوده است که آن را به «پدیده‌ای امنیتی شده» تبدیل کرده

است. در این مدت روند تحولات همواره منجر به برجسته شدن ژئوپلیتیک و جایگاه ژئواستراتژیک پاکستان در منطقه شده است، به گونه‌ای که این کشور را به بخشی از راه‌حل و کلید مدیریت بحران تبدیل کرده است. برداشت، نگرش و تحلیل‌های استراتژیست‌های آمریکایی به گونه‌ای می‌باشد که وجود و ماهیت پاکستان به صورت عاملی «تهدیدزا، امنیت‌زدا و مظهر طالبان‌سوم» قلمداد می‌شود و ذهنیتی منفی در پشت پرده این راهبردها نمایان است. (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۶۵)

- مقابله با طالبان‌سوم و پیشگیری از طالبانیزه شدن پاکستان محوری‌ترین موضوع در راهبرد امنیتی آمریکا در جنوب آسیا می‌باشد.
  - بر مبنای راهبرد «پتک مخملین آمریکا» پاکستان در نهایت دو گزینه پیش رو دارد؛ یا متحد با آمریکا در جهت مبارزه با تروریسم در تمام ابعاد آن همکاری و همراهی می‌کند، یا فشارهای مستقیم و غیرمستقیم نظامی آمریکا را باید تحمل نماید.
- با پایان دوره ریاست جمهوری بوش و آغاز دولت جدید به ریاست آقای اوباما طبق راهبرد کلان آمریکا، مبارزه با تروریسم در حوزه‌ی افپاک<sup>۱</sup> هم‌چنان ادامه دارد.

#### راهبرد و تاکتیک‌های دولت اوباما در ارتباط با پاکستان

##### (۱) کنترل افراط‌گرایی در مرکز آن

باراک اوباما پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری در جلسه معارفه‌ی «ریچارد هالبروک» به‌عنوان نماینده‌ی جدید آمریکا در منطقه گفته بود: «هیچ راه‌حلی برای مشکل افغانستان، بدون مقابله با پایگاه‌های القاعده و طالبان در امتداد مرز وجود ندارد». در همین زمان وی تصریح کرد: «جنگ در افغانستان را نمی‌توان جدا از مناطق قبایلی دانست که عناصر طالبان و القاعده در آن تجمع کرده‌اند». در واقع، اوباما و فرماندهان ارشد ارتش آمریکا به این باور رسیده‌اند که برای مهار طالبان و القاعده در افغانستان باید عقبه‌ی لجستیکی، پشتیبانی، پرسنلی و معنوی آن را در پاکستان مهار کرد. شاید بتوان این راهبرد را نبرد دوم آمریکا با

۱ مخفف افغانستان-پاکستان می‌باشد.

طالبان و القاعده در «جنوب آسیا» نامید که در سال ۲۰۰۳ با حمله‌ی آمریکا به عراق از شدت آن کاسته شده بود. (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۵۹) هم‌زمان با تمرکز اوپاما بر پاکستان و افغانستان، چندین ارزیابی اطلاعاتی در آمریکا نیز هشدار داده بودند که نیروهای القاعده از پناهگاه‌های خود در پاکستان به‌طور فعال در حال طرح ریزی حملات علیه آمریکا هستند.

## ۲) منطقه‌گرایی

تیم اوپاما مصمم است تمام تلاش خود را جهت استفاده از فرصت‌ها، امکانات، توانمندی‌ها و بازی‌گران منطقه‌ای آسیا برای غلبه بر بحران افراط‌گرایی بهره‌گیرد. مبنای این تصمیم این تحلیل است که محور تلاش‌های آمریکا مبارزه علیه نیروهایی است که تهدیدهای مستقیمی علیه جامعه‌ی بین‌المللی بروز می‌دهند. طبق مؤلفه‌های راهبرد اوپاما، به نظر می‌رسد در رویکرد جدید نوعی پیوند و پیوستگی بین عناصر و شاخصه‌های نظامی و غیرنظامی ایجاد شده است و در صحنه‌ی افغانستان و پاکستان توجه بیشتری به دیپلماسی نه به‌عنوان جایگزین، بلکه به‌عنوان مکمل و متمم عملیات‌های نظامی و کشتار خواهد شد. بر اساس مواضع رهبران سیاسی آمریکا و فرماندهان عالی رتبه‌ی نظامی این کشور در منطقه، خط‌مشی‌های ذیل در راستای عملیاتی کردن راهبرد اوپاما در جنوب آسیا به کار خواهد رفت:

۱) نوعی بازاندیشی در ارتباط با چالش‌ها و تهدیدهای منطقه انجام گرفته است که تداوم خواهد یافت، زیرا محیط امنیتی افغانستان و پاکستان به‌شدت پویا و متحول است و باید مطابق واقعیات صحنه نبرد پیش رفت؛

۲) همکاری و ارتباط قوی‌تر و جدی‌تر با کشورهای منطقه به‌منظور ایفای نقش در ثبات‌سازی افغانستان و پاکستان انجام خواهد گرفت؛

۳) آمریکا در پی ایجاد مکانیسم‌های سیاسی و دیپلماتیک جدید از جمله تشکیل یک گروه تماس<sup>۱</sup> و همایش همکاری اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای خواهد بود. در این راستا، نشست‌های سه‌جانبه‌ی افغانستان، پاکستان و آمریکا نیز تداوم خواهد یافت؛

1 Contact Group



۴) آمریکا در پی آن است که بر معضل فقدان اعتماد<sup>۱</sup> که در عرصه‌ی افغانستان و پاکستان متوجه این کشور است، غلبه کند. مردم دو کشور به نیت و اهداف و مهم‌تر از همه، صداقت زمامداران کاخ سفید در منطقه بدبین هستند. از این رو، با حضور پر رنگ‌تر و مداخله‌ی بیش‌تر آمریکا بر مخالفت‌های مردمی با این کشور افزوده خواهد شد.

۵) تعهد گرفتن از پاکستان برای حذف و براندازی پایگاه‌های آموزشی القاعده در مناطق قبایلی و مشروط کردن اعطای کمک‌ها به این تعهد؛

۶) فشار بر دولت پاکستان به منظور اصلاحات اقتصادی و افزایش استانداردهای زندگی مردم به‌ویژه در مناطق قبایلی و ایالات سرحد و بلوچستان (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۶۳)؛  
 ۷) جدا نمودن پشتون‌ها از طالبان، بدون همکاری با پشتون‌ها، مهار طالبان ممکن نیست، ضمن این‌که اگر ممکن هم باشد، لازم نیست که همه‌ی طالبانی‌ها مهار شوند، بلکه آمریکا باید بخش‌هایی از آن را به‌عنوان ابزاری برای بازی خود در پاکستان به‌صورت هدفمند در نظر بگیرد. (ویسی، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۶)

#### حملات آمریکا به مناطق قبایلی و تأثیرات آن بر گسترش ناامنی و نارضایتی در پاکستان

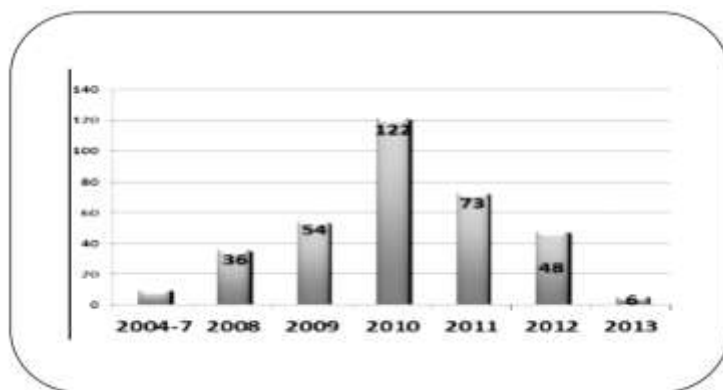
تهاجم نظامی آمریکا به مناطق شمال و شمال غرب پاکستان در برخی مقاطع در سال ۲۰۰۴ تا ژوئیه‌ی ۲۰۰۸ به‌صورت موردی در ایالت سرحد و بلوچستان پاکستان رخ می‌داد که با اعتراض مقامات سیاسی و نظامی اسلام‌آباد مواجه می‌شد. البته مقامات پنتاگون و ناتو در آوریل ۲۰۰۸ از پاکستان درخواست نمودند تا اجازه‌ی عملیات علیه کانون‌های تروریستی در مناطقی از شمال و شمال غرب پاکستان را به نیروهای غربی بدهد که بار مکرر درخواست آمریکایی‌ها از سوی مقامات اسلام‌آباد مواجه شدند. (شبکه خبری العربیه، ۸ آوریل ۲۰۰۸) نخستین حملات منظم هوایی آمریکا به شمال پاکستان در ژوئن ۲۰۰۸ آغاز شد. مقامات نظامی آمریکا در خصوص این عملیات‌ها دو استدلال را مطرح می‌کنند:

1 Trust deficit

- نخست؛ سرکوب کانون‌های افراط‌گرایی در داخل بافت اجتماعی قبیله‌ای و طایفه‌مداری پاکستان؛
- دوم؛ سرکوب کانون‌های تروریستی در مناطق شمال و شمال غربی پاکستان جهت تضعیف لجستیکی و نظامی نیروهای القاعده و طالبان.

از این رو، حملات هوایی و موشکی آمریکا به مناطقی از وزیرستان شمالی به‌ویژه منطقه‌ی باجور طی ماه‌های ژوئن تا اوایل اکتبر ۲۰۰۸ (حدود سه ماه) بیش از ۲۰ بار انجام شد که تلفاتی بیش از ۵۰۰ کشته و زخمی از ساکنان محلی به جای گذاشت. (خبرگزاری فرانسه، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۸)

تداوم عملیات هوایی و موشکی آمریکا به مناطقی از وزیرستان شمالی نظیر باجور، میرانشاه و اورکزی بر تردیدها و نگرانی‌ها در خصوص سرنوشت پاکستان افزوده و نزدیک شدن دیدگاه پشتون‌های متعصب به نیروهای طالبان، پاکستان را بیش از پیش در مواجهه با یک دشمن بومی هم‌چون طالبان قرار داده است. «مشاهد حسین» دبیر کل حزب مسلم لیگ پاکستان شاخه‌ی قائد اعظم در جمع خبرنگاران در کراچی با اشاره به گزارش یک روزنامه‌ی آمریکایی درباره‌ی حملات هوایی به خاک پاکستان مدعی شد که قراردادی میان زرداری رئیس‌جمهور پاکستان و آقای بوش رئیس‌جمهور سابق آمریکا بسته شده که طبق آن آمریکا به خاک پاکستان حمله می‌کند و مقامات پاکستان نیز برای جلوگیری از اعتراضات مردمی علیه خود باید این حملات را در رسانه‌ها به‌شدت محکوم کنند. (خبرگزاری فارس، ۱۷/۲/۸۹) بر اساس آمارهای منتشر شده، هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی در سال ۲۰۰۸، حدود ۳۶ بار مناطق قبایلی را مورد حمله قرار دادند. هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی در طول سال ۲۰۰۹ نیز با انجام حدود ۵۴ حمله، بیش از ۴۱۵ نفر را در پاکستان کشته‌اند. هم‌چنین آمریکا در سال ۲۰۱۰ نیز بیش از ۱۲۲ نوبت مناطق قبایلی پاکستان را به وسیله‌ی هواپیماهای بدون سرنشین هدف قرار داد که به کشته شدن بیش از ۷۰۰ نفر منجر شد. هواپیماهای بدون سرنشین در سال بعد ۷۳ نوبت، در سال ۲۰۱۲ حدود ۴۸ نوبت و در سال ۲۰۱۳ نیز ۶ بار این مناطق را مورد حمله قرار داده‌اند. (نمودار ۱)



نمودار ۱: تعداد حملات سالانه‌ی هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به پاکستان از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۳

دولت پاکستان حملات هوایی و موشکی آمریکا به مناطق قبایلی را که اخیراً از سوی نیروهای ناتو نیز صورت می‌گیرد، نقض حاکمیت ملی و استقلال پاکستان می‌داند. با این حال، دولت اسلام‌آباد تاکنون به مراجع بین‌المللی در این خصوص شکایت نکرده و صرفاً به اعتراض‌های مطبوعاتی بسنده نموده که نتیجه‌ای نداشته است. آمریکا مدعی است حملات موشکی به مناطق قبایلی پاکستان با هدف از بین بردن طالبان و القاعده صورت می‌گیرد. این ادعا در حالی مطرح می‌شود که بیش‌تر قربانیان حملات موشکی آمریکا به مناطق قبایلی پاکستان غیرنظامیان هستند و طی این حملات، تنها ۲/۵ درصد از اعضای القاعده و طالبان از بین می‌روند. این موضوع موجب برافروخته شدن خشم عمومی مردم پاکستان خصوصاً ساکنان مناطق قبایلی وزیرستان شمالی و جنوبی و هم‌چنین مردمان دره‌ی سوات شده است. از سوی دیگر، مردم پاکستان به شدت از لشکرکشی آمریکا و دیگر نیروهای غربی به نقاط مرزی پاکستان با افغانستان نگران هستند. سناتور «زاهد خان» سخنگوی حزب ملی عوام و عضو سنای پاکستان می‌گوید:

”حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به مناطق پاکستان از جمله موضوعاتی بوده است که باعث شده تا همه‌ی نیروهای سیاسی و گروه‌های مذهبی در مناطق قبایلی پاکستان با یکدیگر مشورت کرده و چگونگی رویارویی با این حملات را مشخص

کنند. حملات مکرر به مناطق قبایلی موجب برانگیختن مردم و تشدید افراط‌گرایی و تروریسم شده است و افراط‌گرایان را برای مقابله و درگیری با عوامل دولتی همگرا با آمریکا، تهییج کرده است." (خبرگزاری فارس، ۹۰/۴/۱۶)

«مایکل شوارتز»<sup>۱</sup> تحلیل‌گر و جامعه‌شناس دانشگاه ایالتی نیویورک در مقاله‌ای که در پایگاه اینترنتی گلوبال ریسرچ<sup>۲</sup> منتشر شد، با بررسی وضعیتی که آمریکا با حمله به عراق، افغانستان و پاکستان در این کشورها به وجود آورده است، نتیجه‌ی این جنگ‌ها را آوارگی و درماندگی مردم این کشورها می‌داند و نسبت به وجود بحران‌های بشری در عراق، افغانستان و پاکستان هشدار می‌دهد. به گفته‌ی شوارتز این رویداد عمده در منطقه‌ای که ماهانه ۵۰ هزار نفر در آنجا آواره می‌شوند، با حملات دیگری در مناطق اطراف همراه بوده که طبق گزارش سازمان ملل ۱/۳ میلیون پناهنده به‌خاطر درگیری‌های منطقه‌ی شمال غربی پاکستان از خانه‌های خود رانده شده و امکان بازگشت ندارند.

با این حال، حتی این آمار ۱/۳ میلیون پناهنده هم رقمی جزئی محسوب می‌شود، چرا که این آمار تأثیرات حملات پیشین و هم‌زمان با این حمله را که توسط نیروهای پاکستانی، نیروهای ویژه ناتو و حملات هوایماهای بدون سرنشین آمریکایی اجرا شده‌اند، در بر نمی‌گیرد. این حملات ۳/۵ میلیون نفر آواره تا ژوئن ۲۰۱۰ بر جای گذاشته که هیچ‌گاه در رسانه‌های آمریکایی به چشم نمی‌خورد. (شوارتز، ۱۳۸۹)

#### عملکرد پاکستان در جنگ علیه تروریسم

پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تلاش‌های آمریکا و چند کشور غربی مبنی بر کسب مجوز از سازمان ملل برای حمله به افغانستان وارد عرصه‌ی تازه‌ای از تکاپو شد. این اقدامات و تلاش‌ها با هدف شناسایی و سرکوب کانون‌های تروریسم، نظام بین‌المللی را وارد مرحله‌ای جدید نمود. تکاپویی که در یک سوی آن عناصر سازنده‌ی مناسبات منطقه‌ای نظیر پاکستان و مشخصاً پرویز مشرف با دگردیسی رفتار سیاسی خود به ایفای نقش متحد راهبردی آمریکا در تهاجم نظامی به

1 Michael Schwartz

2 Global Research

افغانستان پرداختند. پاکستان پس از بررسی موقعیت، به ائتلاف ضدتروریسم به رهبری آمریکا پیوست و آمریکا هم از پاکستان خواست تا مرزهای خود با افغانستان را مسدود نموده و همه‌ی فعالیت‌ها و تردد اعضای گروه القاعده و طالبان به داخل و پیرامون پاکستان را متوقف کند، اخبار محرمانه و اطلاعات جمع‌آوری شده‌ی سازمان اطلاعات پاکستان در مورد اسامه بن لادن، سازمان القاعده و طالبان را در اختیار آمریکا بگذارد. هم‌چنین نسبت به استفاده از حریم هوایی پاکستان برای عملیات تهاجمی نظامی علیه افغانستان و استقرار نیروهای آمریکایی در پاکستان برای دستگیری بن‌لادن و همکاری بیش‌تر، پاسخ مثبت بدهد. (فرزین‌نیا، ۱۳۸۳: ۶-۵)

در راستای راهبرد مبارزه با تروریسم، ژنرال مشرف ممنوعیت برخی از سازمان‌های مذهبی را اعلام کرد و دستور تعطیلی برخی مدارس مذهبی را که محل تعلیم گروه‌های افراطی بودند، صادر نمود. وی هم‌چنین جمع‌آوری اعانه از سوی سازمان‌های مختلف برای تأمین هزینه‌ی گروه‌های به اصطلاح جهادی را ممنوع کرد. او اعلام کرد که با هر شخص، گروه یا سازمانی که معلوم شود در تروریسم داخلی یا خارج از کشور دخالت داشته، قاطعانه برخورد می‌کند. درباره‌ی همکاری آمریکا و پاکستان، «هنری کیسینجر»، وزیر امور خارجه‌ی پیشین آمریکا می‌گوید:

"پاکستان دوست و متحد آمریکا در جنگ علیه تروریسم است. با این وصف، بخش عمده‌ی مردم این کشور با جنگ مخالفند. هرچند پاکستان به جنگ با القاعده در افغانستان به آمریکا کمک کرده، اما بخشی از مرزهای شمالی و غربی پاکستان را شبه نظامیان طالبان و القاعده اشغال کرده‌اند. آمریکا باید ارزش راهبردی حمایت اسلام‌آباد از نظامیان آمریکا در افغانستان و شمال پاکستان را دریابد، بنابراین، بی‌تفاوتی و عدم توجه آمریکا نسبت به این حقیقت، خطرپذیری آمریکا در پاکستان را افزایش خواهد داد."

([www.irdiplomacy.ir/fa/news/32/1750](http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/32/1750))

در یک نگاه کلان، عمده‌ترین حوزه‌های همکاری پاکستان با آمریکا عبارتند از:  
 (۱) همکاری‌های اطلاعاتی، نظامی، لجستیکی در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم؛

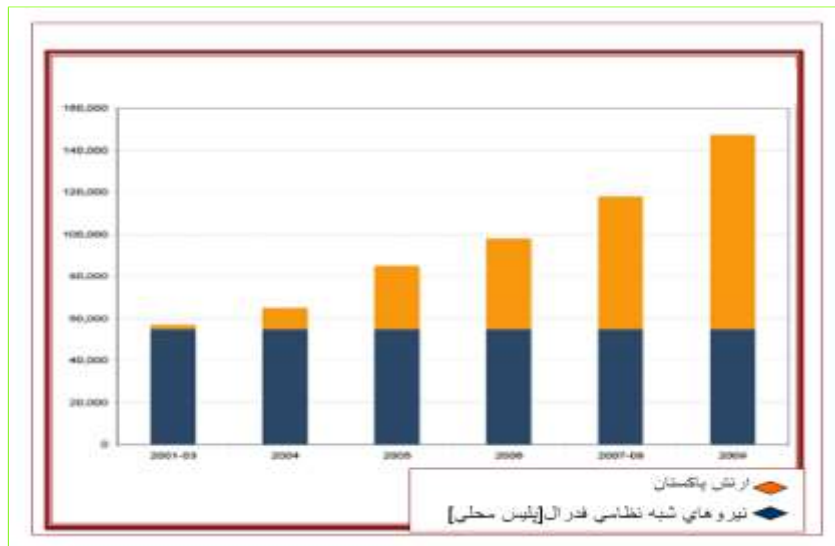
۲) انجام عملیات مشترک در مناطق قبایلی پاکستان جهت سرکوبی عناصر القاعده و طالبان؛

۳) همکاری‌های آموزشی. (فلاح‌زاده، ۱۳۸۵: ۷۰)

در راستای این همکاری‌ها، در سپتامبر ۲۰۰۲ نیروهای امنیتی پاکستان ۱۲ نفر را که گفته می‌شد اعضای القاعده بودند، از جمله «رمزی بن الشیبه» یمنی تبار (یکی از مظنونان اصلی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا) را در کراچی بازداشت کردند که آمریکا بن‌الشیبه و چهار نفر دیگر از اعضای القاعده را تحویل گرفت. مقامات پاکستانی در ماه دسامبر «دکتر احمدجواد خواجا» (تبعه‌ی آمریکا) و برادرش را ظاهراً به‌خاطر پناه دادن و درمان پزشکی اعضای القاعده و خانواده‌های آنها دستگیر کردند. در ادامه‌ی مبارزات آشکار علیه افراط‌گرایی مذهبی «خالد شیخ محمد» که گفته می‌شد رئیس عملیات‌های شبکه‌ی القاعده و مظنون به طراحی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا بود، در مارس ۲۰۰۳ در راولپندی بازداشت شد. به دنبال آن، دو جنگجوی اسلامی مظنون دیگر نیز بازداشت شدند. شرکت سازمان اطلاعات ارتش در بازداشت جنگ‌طلبان نشان داد که این سازمان سعی داشت تا فعالیت آنها را تحت کنترل در آورد. دولت پاکستان در اوایل ماه مارس اعلام کرد که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تعداد ۴۲۲ جنگ‌طلب مظنون خارجی را دستگیر کرده که از آن تعداد ۳۴۶ نفر را تحویل آمریکا داده‌اند. نیروهای امنیتی در اواخر آوریل ۲۰۰۳، ۱۰ نفر را که گفته می‌شد اعضای ارشد این شبکه‌ی تروریستی بودند، در پیشاور بازداشت کرده و مقدار زیادی سلاح را توقیف کردند. آمریکا در اوایل ماه آوریل موافقت کرد تا در عوض تلاش‌های پاکستان در جنگ با تروریسم، از مبلغ یک میلیارد دلار بدهی این کشور چشم‌پوشی کند. پرویز مشرف در گفتگوی ویژه با بخش بی بی سی فارسی ادعا نمود: «تک تروریست‌هایی که الان در زندان گوانتانامو هستند، در دوره‌ی من در پاکستان دستگیر شدند.» (بی بی سی فارسی، ۶ دسامبر ۲۰۱۱) در اواخر فوریه به دنبال انقضای مهلت رهبران قبیله‌ای برای تسلیم نمودن فراریان اسلام‌گرا، ارتش حمله‌ی دیگری را آغاز و این بار ۵۸ مظنون را بازداشت کرد. با وجود این، آمریکا از این نگران بود که مخالفت‌های داخلی

فزاینده به‌خاطر حمایت مشرف از سیاست «جنگ با تروریسم» موقعیت وی را متزلزل سازد. در عین حال، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا در طول سفر خود به پاکستان اعلام کرد: «نظر به روابط نظامی نزدیک میان دو کشور، آمریکا تصمیم گرفته لقب «متحد مهم غیرناتو» را به پاکستان بدهد.» کالین پاول وزیر خارجه‌ی پیشین آمریکا در خاطراتی که بخشی از آن سه‌شنبه ۲۴ شهریور ۸۹ منتشر شد، آورده است: «دولت آمریکا پس از حمله‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تصمیم گرفت با پاکستان به‌عنوان متحدی راهبردی برای مبارزه با تروریسم همکاری کند.» بعد از استعفای ژنرال مشرف از ریاست جمهوری، فشارهای گروه‌ها و احزاب طرفدار طالبانیسم در پاکستان بر دولت جدید شدت گرفت. آنها از دولت جدید خواستند تا به ادامه راه مشرف پایان دهد و به تداوم همکاری‌ها با آمریکا خاتمه ببخشد و از جنگ علیه طالبان و القاعده دست بردارد؛ اما دولت جدید پاکستان به ریاست جمهوری آصف علی زرداری هم‌چنان به حضور فعال در ائتلاف علیه تروریسم به رهبری آمریکا ادامه داد. دولت جدید پاکستان در این راستا یگان‌های نظامی را به مناطق مرزی اعزام نمود و عملیات متعددی را علیه نیروهای طالبان در مناطق مرزی خود با افغانستان اجرا کرد. حتی دولت پاکستان در اکتبر ۲۰۰۸، اقدام به مسلح کردن قوای نظامی ضدطالبان در مناطق شمالی نمود. (واشنگتن پست، ۲۰۰۸)

(البته باید توجه داشت که دولت پاکستان نمی‌تواند قوای زیادی را در این منطقه مسقر کند، زیرا مجبور می‌شود بخش مهمی از نیروهای خود را از مرز هندوستان فرا بخواند. هم‌چنین دولت پاکستان طی چند عملیات مشترک با ناتو، سعی داشت مناطق مرزی خود را از گروه‌های شورشی شبه نظامی طالبان پاکسازی کند. نمودار شماره‌ی ۲ نیروهای پاکستانی مستقر در مرز افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ را نشان می‌دهد که حضور نیروهای ارتش از سال ۲۰۰۱ به بعد در مرز با افغانستان سیر صعودی داشته است.



نمودار ۲: نیروهای پاکستانی در مرز افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹. منبع: آرشیو شاخص پاکستان در مؤسسه بروکینگز، ۲۰۱۰

به هر حال؛ هرچند تصمیم پاکستان در پیوستن به جنگ آمریکا علیه تروریسم به دلیل مشوق‌های اقتصادی آمریکا و نیاز به حفظ امتیازات راهبردی و سیاست‌های کشمیری خود، آن کشور را به «متحد کلیدی آمریکا» پس از ۱۱ سپتامبر تبدیل کرد. مقامات اسلام‌آباد با اتخاذ راهبرد اتحاد با آمریکا در پروژه‌های افغانستان موفق شدند حجم تحریم‌های اعمال شده علیه پاکستان به علت آزمایش هسته‌ای این کشور در سال ۱۹۹۸ را پایان ببخشند. ارزش کمک‌های اقتصادی و مالی آمریکا به پاکستان به لحاظ همراهی اسلام‌آباد با واشنگتن، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ به رقمی حدود ۹ میلیارد دلار می‌رسد و این برای دولت پاکستان که به دنبال تقویت اوضاع اقتصادی و معیشتی مردم و تقویت قوای نظامی خود در رقابت با هند، بسیار حیاتی به‌شمار می‌رفت. (بی بی سی فارسی، ۲۳ جولای ۲۰۰۸) البته این کمک‌های اقتصادی در برابر هزینه‌های سنگین سیاسی، اجتماعی و امنیتی که متوجه پاکستان شده است، بسیار ناچیز است.



### ساختار فرقه‌ای، احزاب مذهبی و طالبان‌گرایی در پاکستان

ساختار گروه‌های اسلامی پاکستان، ساختار فرقه‌ای است که بر مبنای اعتقادات و باورهای مذهبی خاصی استوار گردیده است. اسلام‌گرایی یا اسلام سیاسی امروزه به صورت یک عامل مؤثر در تحولات داخلی، بین‌المللی و جهانی مبدل شده است. گرچه اسلام سیاسی در پاکستان دارای خاستگاه، رویکردها و الگوهای متفاوتی است، اما تأکید بر ارزش‌های اسلامی و کاربست آن در نظام سیاسی داخلی و بین‌المللی به عنوان ارزش‌های مسلط، وجه غالب اسلام سیاسی است. برجستگی اسلام سیاسی در داخل پاکستان در شکل ماهیت اسلامی حکومت و فرقه‌گرایی نمود یافته است. گسترش اسلام سیاسی از پاکستان به منطقه و جهان که در شکل طالبان، گروه‌های کشمیری و تا حدودی القاعده نمود و بروز یافته، در ارتقای جایگاه و نقش پاکستان در رواج اسلام‌گرایی افراطی مؤثر بوده است. (شفیعی، ۱۳۸۴: ۳) جامعه‌ی مذهبی پاکستان از لحاظ گرایش‌های مذهبی به چهار جریان عمده تقسیم می‌شود: (۱) دیوبندی، (۲) بریلوی، (۳) اهل حدیث، (۴) شیعیان.

«مکتب دیوبندی» در سال ۱۸۶۸م به وسیله‌ی «محمد قاسم نانوتوی» و «رشید احمد» در دیوبند هند بنیان‌گذاری شد. هواداران این مکتب در سال ۱۹۱۹م در هند سازمان جماعت علمای هند را تأسیس کردند. در سال ۱۹۴۵م با اوج‌گیری جنبش استقلال پاکستان عده‌ای دیوبندی از جماعت علمای هند منشعب شده و گروه جمعیت علمای اسلام را به وجود آوردند. (عزیز، ۱۳۷۶: ۲۲-۲۱) مکتب دیوبندی در پاکستان نماینده‌ی دین رسمی به شمار می‌آید. هدف اصلی جنبش دیوبندی جلوگیری از گرایش‌های غیردینی بود که با سلطه‌ی استعمار در شبه قاره رواج یافته بود. جنبش دیوبندی که به مثابه یک حرکت ضداستعماری در برابر سلطه‌ی غیراسلامی انگلستان پا گرفته بود، امروزه تبلیغات خود را با شعار جهاد بر علیه آمریکا و ناتو همراه ساخته است. (عارفی، ۱۳۷۹: ۲) برخی از مدارس متعلق به جناح دیوبندی در پاکستان عبارت‌اند از دارالعلوم حقانیه اکوره ختک در ایالت سرحد، مدرسه‌ی اشرفیه در لاهور، جامعه‌ی بنوری تاون و دارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندوالله یارخان در سند، جامعه‌ی مدینه در لاهور، مدرسه‌ی خیرالمدارس مولتان و چندین مدرسه‌ی مهم دیگر در کوئته بلوچستان. تمامی این مدارس فعالیت خود را در دوران جهاد افغانستان در مقابل ارتش شوروی آغاز نمودند. این مدارس که در ایالت

سرحد و مناطق قبایلی پاکستان مستقر هستند، بهترین مرکز برای پرورش نیروهای طالبان محسوب می‌شوند. (محمد شریفی، ۱۳۸۸) ریشه‌ی رادیکالیسم طالبانی غالباً در دوران جهاد افغانستان و از درون مدارس دینی وابسته به این مکتب پدیدار شده است. پس از جهاد نیز این مدارس فعالیت خود را در این مناطق گسترش دادند. به نحوی که تمام کسانی که اکنون به عنوان رهبران گروه‌های رادیکال در پاکستان مطرح هستند، از فارغ‌التحصیلان این مدارس می‌باشند. عمده‌ترین و شاخص‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارت‌اند از جمعیت علمای اسلام، سپاه صحابه و جمعیت اهل حدیث؛ این سه جناح متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح این است که جمعیت علمای اسلام به رهبری فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق به صورت یک حزب سیاسی وارد صحنه‌ی سیاسی کشور گردیده‌اند، در حالی که سپاه صحابه و اهل حدیث به ترتیب به فعالیت‌های نظامی و فرهنگی روی آورده‌اند.

دومین مکتب سیاسی - مذهبی پاکستان «مکتب بریلوی» می‌باشد. این مکتب پس از مکتب دیوبندی و در واکنش به آن، به وسیله‌ی «احمد رضا بریلوی» تأسیس گردید. مکتب بریلوی در مخالفت با عقاید دینی شاه ولی‌الله، شاه اسماعیل و علمای دیوبندی پدیدار شد. گروه جمعیت علمای پاکستان به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی نماینده‌ی سیاسی این مکتب می‌باشد. سومین گروه سیاسی - مذهبی عمده‌ی پاکستان «جمعیت اهل حدیث» است که برخاسته از افکار شدیداً سنتی پیروان اهل حدیث در این کشور هستند.

چهارمین سازمان سیاسی - مذهبی عمده‌ی پاکستان که کاملاً بر اساس مبانی مذهبی تشکیل شده است، «حزب جعفری» است. این حزب از روحانیون و شخصیت‌های فرهنگی و عادی پیروان مکتب شیعه تشکیل شده است. این سازمان در واکنش به سیاست‌های سنی‌سازی ضیاءالحق به وجود آمد. (عارفی، ۱۳۷۹: ۲)

### ماهیت احزاب و گروه‌های طالبانی در پاکستان

در حوزه‌ی سرزمینی پاکستان احزاب و گروه‌های رادیکال با افکار و خط‌مشی متعصبانه‌ی قومی - مذهبی فعال هستند که دارای اندیشه‌ی طالبانی و یا گرایش‌های نزدیک به این جریان هستند که در ادامه به تشریح آنها می‌پردازیم.

## ۱) جمعیت علمای اسلام

جمعیت علمای اسلام از لحاظ فکری وابسته به مکتب دیوبندی<sup>۱</sup> او از مهم‌ترین احزاب رادیکال پاکستان و انشعابی از جمعیت علمای هند است. در حال حاضر، حداقل گروه فضل‌الرحمان و گروه سمیع‌الحق تحت عنوان جمعیت علمای اسلام در پاکستان فعالیت دارند. جمعیت علمای اسلام پس از آن‌که با شبکه‌ی مدارس خود در جامعه‌ی پاکستان پایگاه محکمی پیدا کرد، از سال ۱۹۹۳ با شرکت در دولت بی‌نظیر بوتو در قدرت سیاسی نیز سهیم شد. این حزب با سازمان امنیت نظامی پاکستان و نصیرالله بابر وزیر داخله که از حزب مردم بود، پیوندهای نزدیکی برقرار کرد. بابر که بعدها به «پدر طالبان» معروف شد، قصد داشت یک سازمان پشتون به نام طالبان تشکیل دهد تا از منافع پاکستان در افغانستان و آسیای میانه دفاع کند.

جمعیت علمای اسلام که بسیاری از جوانان پشتون را در مدارس خود پرورش داده بود، بهترین ابزار برای بنیان چینی جنبشی بود. (کابلی، ۱۳۸۸) فضل‌الرحمان رئیس پیشین جمعیت علمای اسلام در پاکستان یکی از سران اصلی دارالعلوم حقانی بود. او نه تنها پدر روحانی طالبان به شمار می‌رفت، بلکه جنگ‌جویان را انتخاب و آنها را به آموزشگاه نظامی می‌فرستاد و پس از مشاوره با سازمان امنیت پاکستان به افغانستان اعزام می‌نمود. وی مسئولیت بیش از ۸۰ هزار پاکستانی را که به همراه طالبان به افغانستان اعزام شدند، به عهده داشت. جمعیت علمای اسلام در دوران جهاد افغانستان یکی از حامیان جدی نهضت مقاومت افغانستان بود و بعدها طالبان و اسامه بن لادن را مورد حمایت قرار داد. رهبران و سران طالبان غالباً در مدارس دینی وابسته به جمعیت علمای اسلام آموزش دینی دیده‌اند. مولانا فضل‌الرحمان جهت ابراز حمایت جدی و هم‌سویی سیاسی با طالبان در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۹ با ملامحمد عمر رهبر طالبان دیدار و حمایت همه‌جانبه‌ی خویش را از طالبان اعلام نمود و به وی اطمینان داد که افراد جمعیت، علمای گرام، طلاب، مجاهدین و نوجوانان همواره برای بقا و استحکام حکومت اسلامی روی کار آمده در افغانستان با شما خواهند بود و افراد ما و صدها هزار روحانی، طلبه و نوجوان

1 Deobandy

پاکستان و میلیون‌ها مسلمان دیگر دوشادوش شما بر ضد آمریکا در هر نقطه‌ای وارد جنگ خواهند گردید. (کابل، ۱۳۸۸)

## ۲) سپاه صحابه

سپاه صحابه<sup>۱</sup> در ۶ سپتامبر ۱۹۸۵ توسط حق نواز جهنگوی در شهر «جهنگ» از توابع پنجاب بنیان‌گذاری شد. حق نواز جهنگوی قبلاً عضو جمعیت علمای اسلام بود. او به‌عنوان فردی مذهبی، متعصب و ضد شیعه شناخته شده بود. انگیزه‌ی اصلی وی از تأسیس سپاه صحابه بنا بر اظهارات خود او و سایر رهبران این گروه، مقابله با نفوذ ایران در پاکستان و جلوگیری از رشد تشیع سیاسی در این کشور بوده است. سپاه صحابه جزو پیروان مکتب دیوبندی به‌شمار می‌رود. حق نواز جهنگوی بنیان‌گذار مقتول آن پس از گسترش فعالیت‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و آغاز جنبش شیعی تحت عنوان «جنبش اجرای فقه جعفریه» سپاه صحابه را بنیان‌گذاری کرد. این گروه از افراطی‌ترین گروه‌های مذهبی در این کشور است و عمده‌ی فعالیت‌های آن حول محور ضدیت با شیعه می‌چرخد. (رشید، ۱۳۸۵: ۴) در حال حاضر، تنها گروه مسلح ضدشیعی در پاکستان می‌باشد که علاوه بر شعار «شیعه کافر است»، مسئول کشتار صدها شیعه‌ی مظلوم در سراسر پاکستان بوده و بازوی مسلح وهابیت می‌باشد. (فلاح‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۳) این گروه در کنار ضدیت با شیعه در شرایط کنونی با طالبان پاکستانی همگرا شده و برخی عملیات‌های تروریستی انجام شده بر علیه دولت مرکزی پاکستان را بر عهده گرفته است.

## ۳) لشکر جهنگوی

لشکر جهنگوی<sup>۲</sup> یکی از گروه‌های افراطی مذهبی وابسته به مکتب فکری «دیوبندی» است که در سال ۱۹۹۵ پس از آن‌که سپاه صحابه تحت فشار احزاب میانه‌رو اسلامی وارد ائتلاف با احزاب دیگر در شورای همبستگی ملی به منظور حل منازعات فرقه‌ای گردید، لشکر جهنگوی به سرکردگی ملک اسحاق و ریاض بسرا و غلام رسول شاه از سپاه صحابه منشعب شده و از پیوستن

1 SSP

2 L.Jahangvi

به شورای همبستگی ملی امتناع ورزیدند و بعدها از سوی «محمد اکرم لاهوری» رهبری شد. افراد وابسته به لشکر جهنگوی نه تنها در اقدامات خشونت‌آمیز در داخل پاکستان دخالت دارند، بلکه در افغانستان و کشمیر نیز در کنار طالبان و حرکت المجاهدین و لشکر طیبه سرگرم نبرد هستند و رابطه‌ی نزدیکی با طالبان مستقر در مناطق قبایلی دارند. «رحمان ملک» وزیر کشور پاکستان، شبه‌نظامیان گروه لشکر جهنگوی شاخه‌ی نظامی سپاه صحابه را متهم می‌کند که به گفته‌ی آمریکا با سازمان تروریستی القاعده و طالبان پیوند نزدیک دارد. (شعیب و همکاران، ۱۳۸۸)

برخی از عملیات‌های مهم تروریستی که علیه مراکز غربی در پاکستان پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در پاکستان انجام گرفته است، از سوی لشکر جهنگوی انجام شده است. این سازمان تحت عنوان «طالبان پنجاب» با کمک دسته‌های انتحاری خود به صورت یک گروه تروریستی خشونت‌گرا درآمده است که علاوه بر مورد هدف قرار دادن منافع آمریکایی در پاکستان، قربانیان اصلی عملیات تروریستی این گروه شامل رهبران و فعالان شیعه، مدیران دولتی، افسران ارشد پلیس و نمازگزاران شیعه و ایرانیان مقیم پاکستان بوده‌اند. (خبیرگزاری آزاد بین‌المللی، ۲۰۱۱ ژوئن ۲۰۱۱) بمب‌گذاری ۱۸ اکتبر ۲۰۰۷ شهر کراچی (با ۳۰۰ کشته)، حمله‌ی انتحاری به هتل ماریوت، حمله به ستاد مشترک ارتش پاکستان، حمله به مراکز پلیس شهر لاهور در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۸، حمله به اعضای تیم ملی کریکت سریلانکا در مارس ۲۰۰۹ از جمله مواردی است که گروه طالبان پنجابی مسئولیت آنها را بر عهده گرفته است. اسناد و شواهد نیز نشان می‌دهد که طالبان پنجابی از طالبان سوآت و وزیرستان جنوبی به رهبری حکیم‌الله محسود حمایت می‌کند. «بشیر بلور» وزیر دولت ایالتی خیبر پختونخوا و از رهبران حزب عوامی ملی گفته است که «حدود ۲۵۰۰ جوان پنجابی در مناطق قبایلی سرگرم آموزش حملات انتحاری هستند». خادم حسین و عایشه صدیقی از پژوهشگران مسائل امنیتی پاکستان بارها تأکید کرده‌اند که مراکز گروه‌هایی مانند سپاه صحابه، جیش محمد، لشکر جهنگوی و لشکر طیبه در پنجاب است و هزاران نفر از مناطق جنوبی، مرکزی و شمالی پنجاب با این سازمان‌های مذهبی در ارتباط هستند. (فراهانی، ۱۳۹۰)

#### ۴) لشکر طیبه

لشکر طیبه در سال ۱۹۹۱ توسط «حافظ محمد سعید» در ولایت کنر افغانستان تأسیس شد و به خاطر حملات گسترده در جامو و کشمیر هند معروف شد. (فراهانی، ۱۳۹۰) دولت هند لشکر طیبه را به خاطر حمله‌ی تروریستی ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان این کشور مقصر شناخت و به دنبال آن، با دخالت آمریکا این تشکیلات در ۱۳ ژانویه‌ی ۲۰۰۲ از سوی ژنرال پرویز مشرف رئیس‌جمهور وقت پاکستان، به‌عنوان گروهی غیرقانونی و تروریستی معرفی گردید. به همین دلیل، رهبران آن نام گروه خود را به «جماعت الدعوه» تغییر دادند. طبق برخی آمارها دو گروه اسلام‌گرای لشکر طیبه و حرکت المجاهدین بیش از ۱۸۰ مدرسه‌ی مذهبی در داخل پاکستان دارند و به پرورش تندروهای مذهبی با تفکرات طالبانی مشغول می‌باشد.

#### ۵) جنبش اجرای شریعت محمدی

جنبش اجرای شریعت محمدی<sup>۱</sup> از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ به رهبری «مولانا صوفی محمد» در راستای استقرار شریعت طالبانی و سیستم قضایی مبتنی بر آن فعالیت خود را آغاز نمود. محل اصلی فعالیت این گروه در دره‌ی سوآت می‌باشد. جنبش اجرای شریعت محمدی که به‌عنوان یک سازمان طرفدار و حامی طالبان و القاعده شناخته می‌شود، تمامی احزاب سیاسی-مذهبی پاکستان را به این دلیل که آنها از دموکراسی غربی پیروی می‌کنند و طرفدار جنگ مسلحانه علیه دولت پاکستان نیستند، مردود می‌شمارد. صوفی محمد پس از حمله‌ی آمریکا به افغانستان علیه غرب فتوای جهاد داد. وی در یک موضع‌گیری بسیار تند اعلام نمود: «اگر این حکومت غیرالهی غرب‌گرا [دولت پاکستان] را ساقط نکنیم، خداوند نماز ما را هم نخواهد پذیرفت». وی پس از جذب حدود ۱۰ هزار نفر از جوانان پاکستانی به نیروهای ضد اشغالگران در افغانستان پیوست که در این کارزار بسیاری از نیروهایش کشته شدند. خود صوفی محمد در سال ۲۰۰۲ توسط پاکستان دستگیر و پس از ۷ سال زندان در سال ۲۰۰۸ بر مبنای صلح سوآت و سرحد آزاد شد. دولت پاکستان با این گروه به دلیل داشتن گرایش‌های ایدئولوژیک و

1 Tehrik-i-Nifaz-i-Shariat-i-Mohammadi (TNSM)

مخالفت با همکاری پاکستان با آمریکا و تعهد به تأسیس دولت مذهبی در این کشور به‌شدت دچار اختلاف شد و در نهایت، ارتش با انجام عملیات نظامی، طرفداران این گروه را در سوآت و مالاکند سرکوب کرد. (فراهانی، ۱۳۹۰) «طالبان سوآت» تحت رهبری مولانا فضل‌الله که حامی جنبش اجرای شریعت محمدی است، به‌صورت یک چهره‌ی معروف در پاکستان درآمده است. طالبان سوآت به‌شدت در مقابل ارتش پاکستان هنگامی که عملیات نظامی در اکتبر ۲۰۰۷ جهت انهدام شبکه‌ی جنگ‌جویان و نابودسازی زیرساخت‌ها و مقر جنبش اجرای شریعت محمدی و ایستگاه خصوصی رادیو راه‌اندازی کرد، مقاومت کرده و در سال ۲۰۰۹ دولت را مجبور به قبول اجرای قوانین اسلامی در منطقه‌ی ملکنند کردند.

#### ۶) شبکه‌ی حقانی

شبکه‌ی حقانی که توسط «جلال‌الدین حقانی» رهبری می‌شود، یک گروه نظامی و متحد طالبان است و البته به دلیل کهولت سن وی رهبری این گروه به پسر بزرگش «سراج‌الدین» منتقل شده است. این گروه در حال حاضر قدرت و نفوذ خود در مناطق پشتون‌نشین پاکستان و در شمال وزیرستان در سرحد با ولایت خوست افغانستان را حفظ و حتی تقویت کرده است و در ارتباط کامل با طالبان پاکستانی عمل می‌کند. پسران حقانی در حدود ۳۰۰۰ جنگ‌جو را در صفوف خود دارند و آنها را در کمپ‌هایی در آن طرف خط دیوراند نگه داشته‌اند. با وجودی که صدها تن از افراد گروه حقانی در جنگ‌ها از بین می‌روند، ولی در مقابل افرادی که در مدارس مذهبی پاکستان تربیت شده‌اند، دوباره صفوف حقانی را پر می‌نمایند. (آژانس خبری باخت، ۳۰ می ۲۰۱۰) «ریچارد هالبروک» نماینده‌ی ویژه‌ی آمریکا در امور افغانستان و پاکستان گفته است: «شبکه‌ی حقانی وابسته به القاعده از مخفیگاه‌های امن خود در پاکستان همگام با طالبان پاکستانی حملاتی را علیه نیروهای ائتلاف و آمریکایی در افغانستان انجام می‌دهد». (سلام خان، ۲۰۱۰) گروه جنبش طالبان پاکستان با گروه حقانی رابطه‌ی بسیار خوبی دارد. «حقانی» یکی از معدود پاکستانی‌هایی است که رهبری بخشی از طالبان را در افغانستان و پاکستان بر عهده دارد. آمریکا مدعی است که مقر این گروه در کویته‌ی پاکستان می‌باشد.

## ۷) جنبش طالبان پاکستان

در میان گروه‌ها و احزاب طالبانی در پاکستان، جنبش طالبان پاکستانی به رهبری بیت‌الله محسود یکی از گروه‌هایی است که با اتحاد احزاب مختلف طالبانی در مناطق قبایلی و ایالت سرحد ایجاد گردیده و از دیگر گروه‌های طالبانی منسجم‌تر است و اقدامات وسیع‌تری در پاکستان انجام می‌دهد. «جنبش طالبان پاکستان» متشکل از ۱۳ گروه از مناطق مختلف شمال غربی پاکستان در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۷ توسط شورایی شامل ۴۰ نفر از رهبران ارشد گروه‌های جنگ‌جو که حدود ۵۰ هزار مرد جنگی در اختیار داشتند، در پشاور پاکستان تشکیل شد. این شورا تصمیم به متحد شدن تحت یک پرچم واحد گرفت و «بیت‌الله محسود» از منطقه‌ی وزیرستان جنوبی را به‌عنوان رئیس طالبان پاکستانی منصوب نمودند. (خبرگزاری آزاد بین‌المللی، ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱)

بیت‌الله محسود در اولین موضع‌گیری اعلام کرد که هدف آنان مقابله با عملیات نظامی پاکستان است و اگر حکومت خلاف رویه‌ی طالبان به عملیات نظامی و همکاری با آمریکا ادامه دهد، با جواب دندان‌شکنی روبه‌رو خواهد شد. (فراهانی، ۱۳۹۰) جنبش طالبان پاکستان مدعی نمایندگی رهبران طالبان در سراسر نوار قبایلی پاکستان است. طبق گزارش رسمی سازمان ملل ۸۰ درصد حملات تروریستی در پاکستان توسط این گروه انجام می‌شود. ([www.roozna.com](http://www.roozna.com)) جنبش طالبان پاکستان حدود ۲۰۰۰ نیروی آموزش‌دیده برای عملیات انتحاری دارد. هم‌چنین حضور بیش از ۱۵۰۰۰ جنگ‌جوی خارجی در وزیرستان که اعضای القاعده به شمار می‌روند، قدرت فزاینده‌ای به آن بخشیده است. بیت‌الله محسود از همان ابتدا ضمن حفظ ارتباط خود با ملا عمر، از طریق اتحاد با مولوی نصیر در وزیرستان جنوبی و گل بهادر در وزیرستان شمالی توانست قدرت ویژه‌ای برای طالبان پاکستانی کسب نماید. در طول چند سال گذشته قدرت سازمانی و نظامی و نیز کیفیت رهبری طالبان در مناطق قبیله‌ای پاکستان بهبود یافته است. این در حالی است که متحدان و هواداران طالبان تا قبل از حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۱ تحت این نام شناخته‌شده نبوده و به شکل امروزی منسجم و متحد نبودند. تدریجاً ساکن مناطق قبیله‌ای افرادی مانند حکیم‌الله محسود، رئیس قبیله‌ی محسود در وزیرستان جنوبی،



مولانا فقیر محمد و مولانا قاضی فضل‌الله از گروه جنبش اجرای شریعت محمدی، رهبری این جریان‌ها را بر عهده دارند. طرفداران و حامیان طالبان افغانستان در مناطق قبیله‌ای پاکستان نیز در واکنش به حضور نیروهای ارتش پاکستان در این مناطق از سال ۲۰۰۱ به بعد به نیروهای طالبان مستقل و فعال تبدیل شدند. (Bhattani, 2008) برادران محسود به نام‌های «بیت‌الله»، «عبدالله» و «ذوالفقار» نیز از جمله افرادی بودند که هم‌زمان با حمله‌ی آمریکا به افغانستان به این کشور سفر کردند تا در کنار طالبان علیه نیروهای ائتلاف بجنگند. «عبدالله محسود» پس از حملات آمریکایی‌ها به مناطق باجور که تعدادی کشته و ده‌ها زخمی برجای گذاشت، تهدید کرد به اقدام‌های تلافی‌جویانه دست خواهد زد. (فراهانی، ۱۳۹۰) با وجود این‌که غالب مردم در مناطق قبیله‌ای پاکستان همواره مسلح بوده‌اند، اما به نظر برخی کارشناسان و تحلیل‌گران تنها طی چند سال اخیر آنها حول یک ایدئولوژی اسلامی از نوع طالبانی با هم ائتلاف نموده و وارد فاز نظامی شده‌اند. «حسن عباس» از محققان دانشگاه هاروارد در این زمینه می‌گوید:

"رهبران طالبان پاکستانی موقعیت خود را به جای رهبران سنتی قبیله‌ای تثبیت کرده‌اند. این نیروها تاکنون نزدیک به ۲۰۰ نفر از سران و بزرگان قبایل همگرا با دولت پاکستان و سیاست‌های آمریکا را کشته‌اند. طالبان پاکستان از هفت منطقه‌ی فتا و هم‌از مناطق مختلف ایالت سرحد دارای نمایندگانی می‌باشند. بر اساس برخی تخمین‌ها، طالبان پاکستان حدود ۳۰۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ عضو دارد، در میان اهداف اصلی اعلام‌شده‌ی آنها جهاد دفاعی علیه ارتش پاکستان، اجرای شریعت و حرکت به سمت اتحاد علیه نیروهای آمریکا و ناتو به چشم می‌خورد." (Abbas, 2009).

نسل جدید طالبان در پاکستان با دولت سرسازگاری ندارند و رغبت بیشتری به انجام عملیات‌های انتحاری نشان می‌دهند. به‌عنوان نمونه، آنها در سال ۲۰۰۷ بیش از ۵۰ مورد عملیات انتحاری انجام داده‌اند، در حالی که شمار این عملیات‌ها بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷ به کمتر از ۲۰ مورد می‌رسید. مناطق قبیله‌ای بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و شروع جنگ علیه تروریسم به‌صورت تصاعدی شاهد افزایش روزافزون فعالیت‌های طالبان بوده است. برای آشنایی بیشتر با چگونگی شکل‌گیری این گروه و محل پرورش آنها به بررسی مختصر مناطق قبایلی پرداخته می‌شود.

### مناطق و حوزه‌های تحت نفوذ و فعالیت طالبان پاکستانی

مناطق قبایلی پاکستان یکی از پیچیده‌ترین مراکز قبیله‌ای جهان می‌باشد که امروزه از آن به‌عنوان «مرکز صدور تروریسم» یاد می‌شود. اکثریت ساکنان این مناطق پشتون می‌باشند. منطقه‌ی قبایلی (فتا) به‌وسیله‌ی خط دیوراند از افغانستان جدا شده است. منطقه‌ی قبایلی به‌لحاظ جغرافیایی از غرب با افغانستان، از شرق با دو ایالت سرحد و پنجاب پاکستان و از جنوب با ایالت بلوچستان پاکستان هم‌مرز است. مهم‌ترین شهرهای این منطقه عبارت‌اند از میرانشاه، رازمک، دارا بازار و وانا. (Mir, 2008) در شرایطی که طالبان با حمله‌ی آمریکا به افغانستان حکومت خود را واگذار کرد و تمام توجه‌ها در پاکستان بر دستگیری بن‌لادن و متلاشی شدن سازمان القاعده متمرکز شد، جنبش طالبان پاکستان در منطقه‌ی پشتون‌نشین با پتانسیل و زمینه‌های از قبل فراهم شده (مدارس مذهبی، آموزه‌های جهادی) به اصلی‌ترین بازیگر سیاسی پاکستان تبدیل شد. هم‌چنین در سال ۲۰۰۴ مشرف حدود ۸۰ هزار نیروی نظامی به منطقه‌ی قبایلی اعزام کرد و با این اقدام، روابط دولت با نظام قبیله‌ای دچار بحرانی جدی شد. در این جریان، ۲۵۰ سرباز پاکستانی کشته شدند و ارتش بدون هماهنگی دولت توافق آتش‌بس را با طالبان پاکستان امضا کرد. به این ترتیب، نفوذ دولت در منطقه کاهش و اقتدار طالبان افزایش یافت. از این تاریخ تا سال ۲۰۰۶ قدرت طالبان در منطقه با اجرای قانون شریعت افزایش یافت و حملات مکرر ارتش فقط به تضعیف مکرر خود ارتش انجامید. (سلطان‌زاده، ۱۳۸۸) از اواخر سال ۲۰۰۶ که حملات موشکی آمریکا به منطقه‌ی قبایلی شدت یافت، چهره‌ی جدید طالبان پاکستان را بیشتر نمایان کرد و مقاومت آنان در شکل جدیدی هم‌چون موج حملات انتحاری به واحدهای ارتش در مناطق قبایلی و ایالت سرحد به راه افتاد. بعد از این اتفاقات، مناطق قبایلی پاکستان و ایالت سرحد که در گذشته مأوا و پشتیبان طالبان افغانستان بود، به مأمن و کانون فعالیت‌های طالبان جدیدی تبدیل شد که خود را طالبان پاکستان نامیده و در ارتباط با طالبان افغان عمل می‌نمایند. پشتون بودن، وجه اشتراک دو تیره‌ی طالبان این طرف و آن طرف خط مرزی دیوراند است و این عاملی محوری است که پشتون‌های دو طرف مرز را به سمت «همبستگی و اتحاد» سوق داده و در هر دو کشور

افغانستان و پاکستان بسیاری از گروه‌های شورشی از جمله طالبان افغانستان، القاعده، حزب اسلامی گلبدین، حزب اسلامی خالص، شبکه‌ی حقانی، شریعت محمدی، لشکر اسلام، لشکر طیبه و جنبش اسلامی ازبکستان با تحریک طالبان پاکستانی همگرا شده‌اند. بر اساس برآوردی که شورای روابط خارجی آمریکا ارائه داده است، در حال حاضر حدود یک میلیون جوان زیر ۲۰ سال در مناطق قبایلی پاکستان مسلح هستند. بسیاری از آنها علاقمند به انجام حملات انتحاری هستند و شهادت از طریق انفجار جلیقه‌ی انفجاری را عالی‌ترین جهاد می‌دانند. بر اساس اظهارات مقامات نظامی پاکستان با وجود این که تاکنون درگیری‌ها و کشمکش‌های فراوانی بین نیروهای دولتی و شبه‌نظامی در منطقه‌ی وزیرستان به وجود آمده است، اما از قدرت طالبان کاسته نشده است. «سام ظریفی» عضو سازمان عفو بین‌الملل می‌گوید: «طالبان به طور رسمی کنترل ۸ تا ۱۰ میلیون نفر را در پاکستان در دست دارد». (واحد مرکزی خبر، ۱۳۸۸/۸/۵)

#### تأثیرات فعالیت‌ها و اقدامات طالبان پاکستانی بر جامعه‌ی پاکستان

در بررسی تأثیر فعالیت‌های طالبان بر جامعه‌ی پاکستان می‌توان به مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی داخلی که توسط این گروه‌ها در مناطقی از سرزمین پاکستان حادث شده است، اشاره نمود. مواردی را که نشان‌دهنده‌ی ناامنی‌های داخلی پاکستان بر اثر فعالیت‌های انتقام‌جویانه‌ی طالبان پاکستانی می‌باشد، می‌توان چنین بر شمرد:

۱) اشغال مناطق قبایلی و گسترش حضور طالبان تا نزدیکی اسلام‌آباد و کاهش قدرت دولت در این مناطق، یکی از نشانه‌های بحران و بی‌ثباتی داخلی این کشور می‌باشد. طالبان پاکستان تاکنون بیش از ۳۰ منطقه در مناطق قبایلی و ایالت سرحد و بلوچستان را تحت کنترل و یا نفوذ خود دارد. نکته‌ی حائز اهمیت در گسترش حوزه‌ی فعالیت طالبان پاکستانی این است که با توجه به توسعه‌ی نفوذ آنها در بسیاری از نقاط پاکستان و شدت گرفتن تنفر جامعه‌ی سنتی پاکستان از آمریکا این خطر وجود دارد که طالبان رفته رفته سراسر قلمرو پاکستان را به قبضه‌ی خود در آورند و یا این که پاکستان تجزیه گردد. بنابراین، بی‌ثباتی و عدم امنیت در این کشور اصلی‌ترین پیامد افزایش قدرت طالبان در پاکستان می‌باشند. (رمضان، ۱۳۸۸)

۲) گسترش فعالیت طالبان و اقدامات آنها در داخل پاکستان زمینه‌ساز بحران‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی در این کشور شده است. رشد طالبان و نفوذ و گسترش آنها در پاکستان، این کشور را با چالش‌های جدی در عرصه‌های سیاسی، امنیتی و اجتماعی مواجه کرده است که اکنون مهار آنها به سادگی میسر نمی‌باشد. طالبانی که قرار بود افغانستان را برای پاکستان فتح کند، اکنون به عاملی اصلی در ایجاد چالش برای پاکستان تبدیل شده است. حملات طالبان به مراکز مهم سیاسی، نظامی و اقتصادی در پاکستان ثبات و امنیت را در این کشور زیر سؤال برده است و با توجه به حجم وسیع عملیات‌های تروریستی که توسط طالبان طراحی و اجرا می‌گردد، هیچ‌گونه تضمین امنیتی برای شهروندان آن کشور متصور نیست. همین امر زمینه‌ی بحران و نارضایتی مردم از دولت را فراهم می‌آورد. عملیات‌های نظامی طالبان در مناطق قبایلی و ایالت سرحد موجب آواره شدن تعداد زیادی از ساکنان شده است که این امر نشان از نبود امنیت و ناتوانی دولت در بهبود اوضاع دارد. انفجارها و عملیات‌های انتحاری، انهدام نهادهای آموزشی و... زندگی عموم ساکنان مناطق قبایلی و نواحی پیشاور، دیر اسماعیل خان، هنگو، کوهات، مردان، سوآت، بونر و... را به جهنم تبدیل کرده است. (فراهانی، ۱۳۸۸) بر اساس گزارش وزارت کشور پاکستان، این کشور بیش از ۱۳۰۰ نظامی و حدود ۱۰/۰۰۰ نیروی امنیتی و غیرنظامی را در جریان مبارزه با طالبان در مناطق قبایلی از دست داده و حدود نیم میلیون نفر نیز در داخل این کشور به‌خاطر حملات هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا، عملیات نظامی طالبان و ارتش پاکستان آواره شده‌اند. (سایت تحلیلی جاودان، ۱۳۸۸) هاروین و اینبائتم<sup>۱</sup> تحلیل‌گر مؤسسه‌ی مطالعات خاورمیانه در واشنگتن درباره‌ی تبعات افزایش قدرت طالبان در پاکستان می‌گوید:

"اسلام‌آباد باید درک کند که مشکل طالبان چیزی فراتر از حد کنونی است. طالبان تهدید جدی برای حکومت پاکستان به شمار می‌رود و دولت پاکستان بخش‌های زیادی از مناطق قبایلی را در کنترل خود ندارد، در صورتی که طالبان کنترل کامل خود را بر این قبایل ایجاد کرده است." (روزنامه نیوزویک، ۲۴ آگوست ۲۰۰۹)

1 harvin of inbaem

هم‌چنین افزایش قدرت طالبان و حملات جنگ‌جویان آنها همراه با بی‌ثباتی نسبی سیاسی پاکستان به ضعف سیستم اقتصادی این کشور کمک نموده و این کشور را با بحران در بخش اقتصادی مواجه نموده، به طوری که هم‌اکنون سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف به‌شدت کاهش یافته است. بر اساس آمار اعلام شده از سوی «شوکت عزیز» مشاور اقتصادی گیلانی، پاکستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون حدود سی و چهار میلیارد و پانصد و بیست میلیون دلار در مبارزه با گروه‌های شبه نظامی متحمل خسارت شده است و همه‌ی بخش‌های اقتصاد این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. شوکت عزیز افزوده است: «مبارزه با تروریسم اثر منفی بر صادرات پاکستان داشته و کاهش سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور را موجب شده است».

مبارزه با تروریسم در پاکستان موجب کاهش فرصت‌های شغلی، آسیب تأسیسات زیربنایی نظامی و غیرنظامی شده و صنعت گردشگری داخلی این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸۷ / ۱۱ / ۲۷) بعد از شروع مبارزه با تروریسم رویه واحد پول پاکستان ۲۷ درصد ارزش خود را از دست داده و شاخص بورس این کشور نیز به‌شدت کاهش یافته است که علت اصلی آن فرار سرمایه‌گذاران خارجی به علت گسترش ناامنی‌های داخلی در این کشور بوده است. (نشریه راه نجات افغانستان، ۱۳۸۸ / ۵ / ۱۹)

در مجموع، به نظر می‌رسد فعالیت‌های رو به رشد طالبان، اقتصاد فلج شده‌ای را برای پاکستان به همراه داشته باشد که کمک‌ها و مساعدت‌های آمریکا و سایر کشورها به پاکستان نیز نمی‌تواند اقتصاد آن را نجات دهد.

۳) آمارهای ارائه شده توسط مراکز مطالعاتی و هم‌چنین خود دولت پاکستان در خصوص شمار قربانیان حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌های انجام شده توسط شبه نظامیان طالبان نشان می‌دهد که قربانی شدن غیرنظامیان در پاکستان طی سال‌های گذشته تشدید شده و به نظر بسیاری از تحلیل‌گران ورود این کشور به ائتلاف با آمریکایی‌ها در جنگ علیه تروریسم به پایه‌های امنیتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پاکستان آسیب‌های جدی وارد کرده است. پاکستان از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ با بیش از ۲۲۰ حمله‌ی انتحاری و بمب‌گذاری‌های بزرگ و کوچک مواجه بوده که طی آن صدها نفر از مردم عادی و نظامی این کشور جان باخته‌اند. به

گفته‌ی رحمان ملک وزیر کشور دولت فدرال پاکستان، طی ۲۴۸۸ مورد حمله‌ی تروریستی در دو سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ بیش از ۳۰۰۰ نفر کشته و ۶۰۰۰ نفر نیز زخمی شده‌اند. البته تنها حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌های شبه نظامیان طالبان به قربانی شدن غیرنظامیان پاکستانی منجر نشده، بلکه حملات موشکی آمریکا نیز شمار زیادی از مردم بی‌گناه پاکستان را به خاک و خون کشیده است. شهرهای واقع در ایالت خیبر پختونخواه، منطقه‌ی سوآت، مناطق قبایلی موسوم به فتا، ایالت پنجاب، ایالت بلوچستان و در نهایت پایتخت پاکستان به ترتیب از حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌ها بیش‌ترین آسیب را دیده‌اند. شمار حملات طالبان در پاکستان در سال ۲۰۰۷، ۱۳۷ درصد افزایش یافت که عمده‌ی این عملیات‌ها در مناطق قبایلی و شمال غرب پاکستان صورت گرفت و نسبت به سال قبل، ۲۳ درصد افزایش داشته است. (مرکز ملی ضد تروریسم آمریکا، ۳۰ آوریل ۲۰۰۷) هم‌چنین به گزارش باشگاه خبرنگاران به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس، نتایج دو نظرسنجی صورت گرفته توسط مؤسسه‌ی تحقیقاتی «پیو» نشان‌دهنده‌ی آمریکایی‌ستیزی گسترده در کشوری است که خیلی‌ها آمریکا را علت اصلی افزایش خشونت‌های اسلام‌گرایانه به‌ویژه از ناحیه‌ی طالبان پاکستان می‌دانند؛ خشونت‌هایی که تاکنون هزاران کشته بر جای گذاشته است. بر اساس این گزارش، در این دو نظرسنجی ۷۰ درصد از سؤال‌شوندگان گفته‌اند که آمریکا یک دشمن است و نباید دولت پاکستان با آن همکاری کند و تنها یک دهم پاکستانی‌ها، آمریکا را شریکی صادق برای کشورشان دانسته‌اند. (باشگاه خبرنگاران، ۹۰/۴/۱)

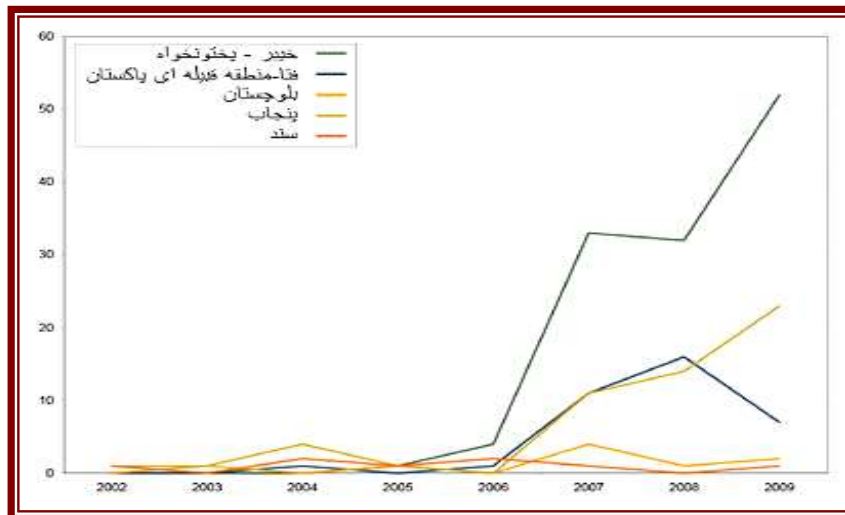
واقعیت این است که حملات انتحاری قبل از ماجرای ۱۱ سپتامبر یک پدیده‌ی ناشناخته بود، اما اکنون به یک امر معمول و روزانه تبدیل شده است. در مقابل ۳۰۰۰ شهروند آمریکایی که در حوادث ۱۱ سپتامبر کشته شدند، ۵۲۰۰۰ پاکستانی بی‌گناه جان خود را از دست داده و بیش از ۱۰۰ هزار نفر دیگر نیز زخمی شده‌اند. طبق برآوردها بیش از ۳۰۰۰ نفر که اغلب آنها افراد بی‌گناه پاکستانی بوده‌اند، از سال ۲۰۰۴ تاکنون بر اثر حمله‌ی هواپیماهای بدون سرنشین جان خود را از دست داده‌اند. (بایر، ۱۳۹۰)

۴) از نقطه نظر پراکندگی جغرافیایی عمده‌ی حملات و بمب‌گذاری‌ها انجام شده در پاکستان به ترتیب زیر می‌باشند:

- ایالت خیبر پختونخوا: در شهرهای هنگو، کوهات، پیشاور، لکی مروت، نوشهره، دیر اسماعیل خان، دیر سفلی، چارسده، شبقدر، مردان، تانک، کرک، چارباغ، دره‌ی آدم خیل، مانسهره و دوآبه؛
- ایالت پنجاب: در شهرهای لاهور، مولتان، دیر غازی خان، راولپندی، چکوال، پاکپتان، سارگودها، کامرا، تاکسیلا، بهک کار؛
- منطقه‌ی سوآت: در شهرهای ماینگورا، شانگلا، دیر سفلی و چارباغ؛
- مناطق قبایلی: کرم، مهمند، باجور، خیبر، اورکزی، وزیرستان جنوبی و شمالی؛
- ایالت بلوچستان: در شهرهای کویته، دیر بوگتی، خوزدار، کالات و قلعه‌ی سیف‌الله خان؛
- ایالت سند: در شهرهای کراچی و حیدرآباد؛
- شهر اسلام‌آباد.

هم‌چنین قربانیان حملات و بمب‌گذاری‌های انجام شده از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰، از نقطه نظر ماهیت هدف (نظامی - غیرنظامی) ۷۰ درصد غیرنظامیان و ۳۰ درصد نظامیان هدف قرار گرفته‌اند.

در نمودار شماره‌ی ۳ تعداد سالانه‌ی حملات انتحاری در سند، پنجاب، بلوچستان، منطقه‌ی فتا و ایالت خیبر قابل ملاحظه است که بیش‌ترین تعداد مربوط به ایالت خیبر پختونخواه در سال ۲۰۰۹ و بعد از آن پنجاب در سال ۲۰۰۹، منطقه‌ی فتا در سال ۲۰۰۸، بلوچستان در ۲۰۰۷ و سند در ۲۰۰۶ می‌باشد.



نمودار ۳: تعداد سالانه‌ی حملات انتحاری بر اساس ایالت و منطقه‌ی قبایلی پاکستان از سال ۲۰۰۲-۲۰۰۹.

منبع: آرشیو شاخص پاکستان در مؤسسه‌ی بروکینگز، ۲۰۱۰

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که بعد از حمله‌ی آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ که پاکستان نیز با آن کشور متحد گردید، دامنه‌ی ناامنی‌های داخلی در پاکستان بیش‌تر شد و در این مسیر «جنبش طالبان پاکستانی» نقش اصلی و محوری را در ایجاد این ناامنی‌ها و حملات در داخل پاکستان ایفا می‌نماید.

#### تأثیر راهبرد آمریکا در جنگ با تروریسم بر اتحادها و ائتلاف‌های نظامی-سیاسی محلی و منطقه‌ای

پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تهدیدات تروریستی در صدر تهدیدات علیه امنیت و منافع ملی آمریکا قرار گرفت. از این مقطع به بعد سمت‌گیری‌ها و تمایلات زمامداران کاخ سفید که غالباً تحت تأثیر راهبردهای سیاسی-امنیتی آمریکا بود، در حوزه‌ی جنوب آسیا جنبه‌ی عینی یافت و آنچه که تا آن زمان فقط در حد الفاظ و مکتوبات بود، عملاً به وقوع پیوست. آمریکا از همان فردای حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به شکل‌دهی «جبهه‌ی ضدتروریسم» به رهبری دولت آمریکا به‌صورت ذهنی و انتزاعی و سپس عینی و واقعی پرداخت که به تبع



آن «جبهه‌ی رادیکالیسم و تروریسم» (به تعبیر آمریکایی‌ها) به رهبری القاعده و طالبان معرفی گردید. بنابراین، گام اساسی و زیربنایی برای ایجاد دو جبهه‌ی مخالف شکل گرفت. در چنین وضعیتی آمریکا خود را به‌عنوان یک بازیگر کلیدی و هژمون می‌پنداشت که منافع ملی و حیاتی خود را در خطر می‌دید. در همین راستا، آمریکا با ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های نظامی مطابق میل خود برای رسیدن به اهداف و منافع خود عمل نمود. اجرای راهبرد نبرد با تروریسم که با درخواست از پاکستان جهت همکاری همراه بود، سبب شد تا پاکستان برخلاف گذشته که از طالبان حمایت نظامی، اطلاعاتی و تسلیحاتی می‌کرد، بین آمریکا و طالبان یکی را انتخاب کند و این انتخاب حمایت از آمریکا بود. راهبرد مبارزه با تروریسم پیامدها و آثار منطقه‌ای و محلی گسترده‌ای در جنوب آسیا در پی داشت. این راهبرد از یک سو سبب تغییر در ائتلاف‌های قبلی و شکل‌گیری ائتلاف‌ها و جبهه‌های جدید به‌صورت محلی در مناطق پشتون‌نشین افغانستان و پاکستان شد و از طرفی دیگر، باعث تغییر نظام گذشته و ایجاد نظام جدیدی در منطقه‌ی جنوب آسیا شد و تنش‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای شکل جدیدی به خود گرفت. کشورهای هند و پاکستان هر یک با تأکید بر نقش مهم خود در منطقه، درصدد برآمدند تا به نحوی حمایت و کمک آمریکا را جلب نمایند و نقش مهمی در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در مبارزه با القاعده و طالبان ایفا کنند. طالبان قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر بر افغانستان حاکم بود که مورد حمایت کامل دولت پاکستان بود، اما با حمله‌ی آمریکا به پاکستان در قالب جنگ علیه تروریسم، دولت پاکستان متحد آمریکا گردید. این در شرایطی بود که هند، پاکستان را به حمایت از تروریسم فرامرزی در کشمیر متهم می‌کرد و از آمریکا می‌خواست تا پاکستان را برای محدود کردن و کنترل اقدامات فرامرزی تروریستی تحت فشار قرار دهد. از طرف دیگر، پاکستان می‌خواست تا با ورود در جنگ علیه تروریسم بتواند آمریکا را به اعمال فشار بر هند برای حل معضل کشمیر وادار نماید. در کنار این تنش‌ها، رقابت‌ها و دغدغه‌های پاکستان، راهبرد نبرد با تروریسم فرصت نادری را برای این کشور فراهم نمود تا بتواند جایگاه خود را در راهبرد آسیایی آمریکا ترمیم نموده و امتیازات ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد. (فرزین‌یا، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۳) رقابت‌ها و تنش‌های منطقه‌ای و ترس دولتمردان پاکستان از آمریکا سبب شد تا

پاکستان با نادیده گرفتن ائتلاف‌های گذشته به ائتلاف جدیدی در منطقه تحت عنوان ائتلاف علیه تروریسم بیوندد. پاکستان با این اقدام گام در مسیری گذاشت که برای طالبان، اسلام‌گرایان و جامعه‌ی سستی پاکستان قابل درک و تحمل نبود. این تغییر راهبرد سبب شد تا اسلام سیاسی در پاکستان در کنار طالبان و القاعده قرار گیرد. در همان روزهای آغازین همکاری‌های پاکستان با آمریکا اعتراضات شدیدی از ناحیه‌ی اسلام‌گرایان صورت گرفت. راهبرد مبارزه علیه تروریسم که از طریق اتحاد و همکاری‌های نظامی با کشورهای دیگر از جمله پاکستان عملی گردید، در صحنه‌ی داخلی پاکستان عملاً جدایی بین دولت و اسلام‌گراها را تکمیل نمود و سبب شد تا رادیکالیسم پاکستانی با محوریت طالبان پاکستان منسجم‌تر، متحدتر و قدرتمندتر از گذشته علیه اهداف خود در پاکستان دست به عملیات بزند و مناطقی از پاکستان را با بحران جدی سیاسی - امنیتی مواجه نماید. از مهم‌ترین تبعات و پیامدهای راهبرد جدید آمریکا برای دولت پاکستان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

(۱) سرریز شدن نیروهای القاعده و طالبان به درون خاک پاکستان و اتحاد با نیروهای طالبان پاکستانی؛

(۲) آسیب پذیرتر شدن خطوط تدارکاتی ناتو و آمریکا در پاکستان؛

(۳) هجوم آوارگان افغان به درون مرزهای پاکستان که به مرور زمان به منبع تأمین نیروی انسانی طالبان پاکستانی تبدیل خواهد شد؛

(۴) تحریک شبه نظامیان طالبان از طریق حملات هوایی و زمینی مکرر و غافلگیرانه، موجب تشدید حس انتقام‌جویی و حملات تلافی‌جویانه‌ی آنها در وهله‌ی نخست بر علیه پاکستان خواهد شد.

(۵) یکی از بندهای راهبرد آمریکا در پاکستان تأکید بر اقدام نظامی مستقیم علیه پناهگاه‌های امن القاعده و طالبان در مناطق قبایلی پاکستان است که مفهوم آن گسترش و توسعه‌ی بحران جنگ به مناطق قبایلی و چالش‌ساز پاکستان است.

(۶) در راهبرد «افپاک» استفاده از «قدرت هوشمند» در مناطق افغانستان و پاکستان در راستای برنامه‌ی آمریکا قرار گرفت. بعد از اجرای این راهبرد واقعیت این است که

هم‌چنان به جای «قدرت هوشمند»<sup>۱</sup> مدنظر دولت اوپاما، در مواجهه‌ی نیروهای ناتو و آمریکا با طالبان «خشونت هوشمند»<sup>۲</sup> در جریان است که نتیجه‌ی آن افزایش تلفات و درگیری‌ها در پاکستان بوده است.

در حال حاضر همکاری متقابل و تنگاتنگی میان طالبان در جبهه‌های جنگ دو کشور در تقابل با این راهبرد وجود دارد و می‌توان افراد دو کشور را در صفوف متحد طالبان افغانستانی و پاکستانی مشاهده کرد. دو کشور افغانستان و پاکستان در حالی شاهد افزایش فعالیت طالبان پاکستانی است که راهبرد جدید مبارزه آمریکا با تروریست‌ها در این دو کشور به اجرا گذاشته شده و مقام‌های امنیتی افغانستان و پاکستان نیز از گسترش برنامه‌های خود در سرکوب آنها خبر می‌دهند. اما با وجود این، فعالیت شورشیان هر روز در حال گسترش است و راهبرد جدید آمریکا و طرح‌های مسئولان افغان و پاکستان نه تنها بحران امنیتی را مهار نکرد، بلکه تشدید حملات تخریبی طالبان را در پی داشته است. (Kapila, 2009) راهبرد آمریکا در جنگ علیه طالبان و القاعده موجب شکل‌گیری طیف گسترده‌ای از «کانون‌های مقاومت» با محوریت طالبان در پاکستان گردید. از آنجا که واکنش‌های آمریکا به حملات ۱۱ سپتامبر و ماهیت رفتار سرکوبگرانه و اشغالگرانه‌ی آن کشور در قالب «راهبرد مبارزه علیه تروریسم» به نحو چشمگیری ضداسلامی بود، تاخت و تاز آمریکا در کشورهای اسلامی و اشغال مستقیم سرزمین‌های اسلامی موجب تقویت اسلام سیاسی تندرو گردید. این اقدامات روحیه‌ی بیگانه‌ستیزی و تعصبات اعتقادی و مذهبی مردم پاکستان را به شدت برانگیخت و موجب «پیوند طالبان با اسلام سیاسی پاکستان» گردید و گرایش به تندروی و تثبیت رادیکالیسم را در پی داشت. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۲) جبهه‌ی متحد طالبان پاکستانی، در مقابل خود فقط آمریکا را دشمن نمی‌داند، بلکه با دولت و ارتش پاکستان مواجه می‌شود که انتظار همکاری با آمریکا بر علیه دست‌پرورده‌های خود از آن نمی‌رفت. از این‌رو، افراط‌گرایان با محوریت طالبان در مواجهه با این صف‌بندی خصمانه و نابرابر، دولت و ارتش پاکستان را خیانت‌کار دانسته و آنها

1 Smart power

2 Violence power

را به چالش کشانده‌اند. این وضعیت بدون تردید بر خشونت‌گرایی طالبان در پاکستان افزوده است. گسترش روحیات و گرایش‌های ضدآمریکایی و بیگانه‌ستیز اسلام‌گرایان سیاسی در پاکستان نیز یکی دیگر از پیامدهای امپریالیسم و راهبرد امنیتی این کشور در جنگ علیه تروریسم می‌باشد که در انسجام اتحاد گروه‌های طالبانی در پاکستان بسیار تأثیرگذار بوده است. امروزه نیز تداوم حضور آمریکا و ناتو در مجاورت مرزهای پاکستان و حملات افسار گسیخته‌ی آنها به مناطق قبایلی پاکستان بر شدت فعالیت‌های طالبان پاکستانی افزوده است و سبب شد که درگیری‌ها متوجه درون مرزهای پاکستان شود. این امر باعث شد تا طالبان پاکستانی جنگ با دولت مرکزی پاکستان را در پیش گیرند، دولتی که عنوان متحد نظامی غیر ناتوی آمریکا را یدک می‌کشد و به نیابت از آمریکا با طالبان می‌جنگد. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۸۳) از سوی دیگر، در تفکر دیوبندی-طالبانی مبتنی بر تفکرات قبیله‌ای، جهان بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات پس از آن به دو بخش دارالحراب و دارالاسلام تقسیم می‌شود که در خارج از دارالاسلام، جهاد به صورت امری واجب در می‌آید و باید در درون دارالاسلام «جبهه‌ی متحد نظامی» شکل داد. پیروان دیوبندیسم جهاد را وظیفه‌ی شرعی و اعتقادی خود می‌دانند. تصمیم دولت پاکستان در حذف مرز بین تروریسم و جهاد، سبب شکل‌گیری این جبهه‌ی واحد با محوریت طالبان پاکستانی گردید. این موضع و تغییر نگرش دولتمردان پاکستان در داخل پاکستان اختلاف برانگیز شد و حتی تغییر راهبرد علمای مذهبی را نیز موجب گردیده است، به‌ویژه آن که در ایدئولوژی مکتب دیوبندی تکلیف حکومت‌هایی که در کشورهای اسلامی با دارالحراب همکاری می‌کنند، روشن است و حکم شرعی مشابهی دارند. بر این مبنا حاکمان کشورهای اسلامی که متحد کفار هستند نیز هدف قرار می‌گیرند. (ملازهی، ۱۳۸۸: ۱۳۸) آنچه امروزه در مناطق قبایلی پاکستان در جریان است، خلافت طالبانی-القاعده‌ای است که مدعی است همه‌ی کشورهای اسلامی باید از این الگوی قدرت پیروی نموده و بر اساس الگوی صدر اسلام جزو امارت‌های وابسته به خلافت آنها درآیند و در یک جبهه‌ی واحد ائتلاف نمایند. بر این اساس، خلافت اسلامی طالبانی با کفر جهانی به سرکردگی آمریکا درگیر نبرد و جهاد تا رفع فتنه‌ی کفر از جهان باقی خواهد ماند. با توجه به سازمان‌یافتگی،

انسجام و اتحاد میان پیروان دیوبندی به نظر می‌رسد که دیوبندیسم با توجه به گزاره‌ها و اعتقادات آن نقش ویژه‌ای در گسترش و تحقق اسلام رادیکال و تندرو در پاکستان ایفا کرده است. این امر دقیقاً زمانی عینیت یافت که جهادگرایی و تعصب مذهبی دیوبندیسم با سنن و رسوم قبیله‌ای و قومی پشتون‌ها در مناطق قبایلی پاکستان پیوند خورد. ترویج جهاد طبق الگوی سه ضلعی مرکب از «دیوبندیسم، پشتون‌یسم و سلفیت» که امروزه توسط طالبان محلی پاکستان و هسته‌های القاعده در این کشور به کار گرفته شده است، اگرچه میراث دوران جهاد با شوروی می‌باشد، اما اقدامات آمریکا و پاکستان و سایر متحدان آنها بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در قالب راهبرد مبارزه با تروریسم در جنگ افغانستان سبب شد تا این جریان ریشه دوانیده و استحکام یابد و هم‌چنان منشأ رادیکالیسم و تندروی باشد. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۸۷) در همین ائتلاف‌ها و اتحادهای جدیدی به صورت محلی در مناطق قبایلی و ایالت سرحد شکل گرفت. «ستترال آسیا آنلاین»<sup>۱</sup> به نقل از منابع طالبان پاکستانی اعلام کرد که «پنج گروه جنگ طلب به جنبش طالبان پاکستان پیوسته‌اند و اکنون زیر چتر جنبش طالبان پاکستان به کار خود ادامه می‌دهند.» سخنگوی طالبان نیز با تأیید این موضوع اعلام کرد که لشکر جهنگوی، سپاه صحابه، جیش محمد، حرکت المجاهدین و حرکت الانصار به «جنبش طالبان پاکستان» پیوسته‌اند و جبهه‌ی متحد نظامی تشکیل داده‌اند. «اعظم طریق» سخنگوی جنبش طالبان پاکستان با تلفن ماهواره‌ای از مکانی مخفی در وانا در جنوب وزیرستان به «ستترال آسیا آنلاین» گفت:

"ما کسی را مجبور نکرده‌ایم که به جنبش طالبان پاکستان بپیوندد. رهبران و فعالان سازمان‌های مذهبی ممنوعه به انتخاب خود زیر چتر جنبش طالبان پاکستان با یکدیگر متحد شده‌اند. مأموریت، اهداف و دشمنان آنها مشابه است و به همین دلیل سایر سازمان‌ها به جنبش طالبان پاکستان پیوسته‌اند. اگر سازمان‌ها و افراد جهادی پاکستان که به خاطر اهداف اسلام و شریعت

می‌جنگند، دارای اهداف مشابه با جنبش طالبان پاکستان باشند، می‌توانند به قسمتی از جنبش

طالبان پاکستان تبدیل شوند. (محمود، ۲۰۱۱)

تجربه‌ی تحولات سیاسی جنوب آسیا نشان داده است که هر اندازه حضور نیروهای خارجی و تمامیت‌خواهی امنیتی آنها در این منطقه افزایش یافته است، گروه‌های اسلام‌گرا احساس خطر بیش‌تری نموده و سرسختی و همگرایی آنها جهت مقاومت نیز بیش‌تر شده است. این گروه‌ها دریافته‌اند که آمریکا به‌دنبال بهره‌گیری از قدرت هژمونیک خود در درون پاکستان می‌باشد و به‌رغم مخالفت تمامی شخصیت‌های سیاسی - مذهبی نسبت به حملات آمریکا به مناطق قبایلی و ایالت سرحد پاکستان هم‌چنان با استفاده از برتری نظامی - اطلاعاتی خود اقدام به تعقیب و سرکوب رهبران و کادر فعال طالبان در این مناطق خواهد نمود. طالبان پاکستانی با اتکا به آموزه‌های دینی و نبرد مقدسی با عنوان «جهاد» خود را در جنگی تمام‌عیار در مقابل جبهه‌ی متخاصم سلطه‌جوی آمریکا می‌بینند. (خوش‌طینت، ۱۳۸۸: ۸۹) در این میان، همکاری پاکستان با آمریکا در مبارزه علیه تروریسم و تعریف فراخ و موسّع آمریکا از تروریسم در پاکستان که تمامی حرکت‌های تندروانه‌ی این کشور را مشتمل شده است، سبب احساس و درک خطر آمریکا برای تمامی گروه‌های افراطی در پاکستان و حتی منطقه شده که این موضوع انسجام اتحاد و ائتلاف میان گروه‌های رادیکال به‌ویژه در صحنه‌ی پاکستان را در پی داشته است. بنابراین، به تدریج پاکستان به‌عنوان همکار و متحد ضدتروریسم آمریکا به صحنه‌ی عملیات و میدان نبرد آمریکا با تروریسم تبدیل شده است که نتیجه‌ی چنین راهبردی، تشدید رادیکالیسم ضد هژمونیک از ناحیه‌ی طالبان پاکستانی علیه آمریکا می‌باشد که از حمایت سایر گروه‌های جهادی از جمله القاعده برخوردار می‌باشد. (ملازهی، ۱۳۸۶: ۸۳-۸۲) واقعیت این است که رابطه‌ی آمریکا و پاکستان، جاده‌ای یک طرفه نیست که فقط بر اساس برداشت‌ها، نگرش‌ها و اقدامات آمریکا و دولت پاکستان شکل گیرد، بلکه به برداشت‌ها و کنش‌های افکار عمومی و دیگر بازیگران غیردولتی نیز مربوط می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت که اتحاد نظامی آمریکا و پاکستان در مبارزه علیه تروریسم، در میان گروه‌های جهادی در پاکستان حول محور هژمونی‌طلبی و سلطه‌جویی آمریکا تعریف می‌شود؛ یعنی آمریکا در آن

سوی این اتحاد نظامی در پی کسب موقعیت هژمونیک تمام‌عیار بر اساس منافع و نگرش‌های خود است؛ هر چند در این اتحاد مکمل هدف دولت پاکستان عمدتاً در راستای افزایش توان سیاسی، نظامی و اقتصادی این کشور تعریف می‌شود. البته طالبان این اتحاد را اتحادی تحقیرآمیز و خفت‌بار می‌داند و معتقدند که دولت‌مردان پاکستان در این میان صرفاً دنباله‌رو و حلقه به گوش آمریکا می‌باشند و در جهت کمک به روند هژمونی‌طلبی آمریکا گام برداشته است. به هر حال، بر اساس نظریات موجود پیرامون شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های نظامی که گفته می‌شود تشکیل یک اتحاد و ائتلاف به تشکیل اتحاد و ائتلاف مقابل منجر می‌شود، می‌توان گفت که هر جا هژمونی هست، مقاومت نیز وجود دارد. در همین راستا، حمایت‌های همه‌جانبه‌ی پاکستان از آمریکا از سوی گروه‌های جهادگر با محوریت طالبان پاکستانی بدون پاسخ نمانده و با مقاومت و جهاد آنها مواجه شده که نتیجه‌ی آن گسترش و تشدید دامنه‌ی ناامنی‌های داخلی از ناحیه‌ی این گروه‌ها می‌باشد. «ایمن الظواهری» در این باره در مقام فتوا اعلام می‌کند: «جوانان مسلمان نباید منتظر اجازه گرفتن از کسی باشند، زیرا جهاد با آمریکایی‌ها، یهودیان و متحدان آن کشور (منافقان مرتد) واجب عینی است». اقدامات دولت پاکستان در نبرد با تروریسم باعث شده است که در پاکستان نوعی صف‌بندی ایدئولوژیک بین دولت و تفکر وفادار به دمکراسی لیبرال در مقابل تفکر جهادی دیوبندی-سلفی شکل بگیرد که نمایش خونبار مناطق قبایلی حاصل چنین تقابلی می‌باشد. طالبان با بهره‌گرفتن از وضعیت به وجود آمده به‌عنوان یک جریان رادیکال محلی-منطقه‌ای اصل جهاد و توجیه شرعی آن را از «مکتب دیوبندی» گرفته و پس از تزریق در قومیت‌گرایی پشتون، سلاح قدرتمندی با نام «طالبانیسم» پدید آورده است که در حال حاضر، یک تفکر بومی و ریشه‌دار در پاکستان محسوب می‌شود. القاعده نیز به‌عنوان یک جریان رادیکال منطقه‌ای-جهانی اصل جهاد و آموزه‌های جنگ مقدس را از مکتب «سلفی- وهابی» گرفته و با طالبانیسم پیوند خورده است، از این‌رو، طالبان و سایر گروه‌های همگرا به‌ویژه القاعده به راحتی با همدیگر تعامل برقرار نموده و جریان برون‌مرزی رادیکالیسم پاکستانی در قالب گروه‌های مسلح و جهادی لشکر طیبه، جیش محمد، القاعده، طالبان محلی، سپاه صحابه و... که به مبارزه و جهاد در

افغانستان و کشمیر می‌پرداختند، در پی حاکم شدن فضای گفتمانی مبارزه با تروریسم در حوزه پیرامونی پاکستان، تمام توان و نیروی خود را در داخل مرزهای پاکستان متمرکز کرده‌اند و رادیکالیسم برون‌مرزی و فرقه‌گرایی درون‌مرزی پاکستان به جهاد و نبرد مقدس علیه تمامی به اصطلاح دشمنان که در رأس آنها آمریکا و حاکمان غرب‌گرا هستند، متوسل شده و خاک پاکستان را میدان نبرد و عملیات قرار دهند. (جمالی، ۱۳۸۸: ۱۸۱) در شرایط کنونی، گروه‌های جهادی پاکستان از زمانی که با ورود کشورشان به ائتلاف جنگ علیه تروریسم به رهبری آمریکا مواجه شدند، به این نتیجه رسیدند که جهت دستیابی به یک نتیجه مطلوب، آنها نیز باید یک جبهه‌ی واحد تشکیل دهند؛ بنابراین، مطلوبیت نهایی کنش انفرادی را کنار نهاده و با ائتلاف و اتحاد بین همه‌ی گروه‌های جهادی با محوریت طالبان پاکستانی در تلاش‌اند تا در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی به اهداف خود نایل آیند.

### نتیجه‌گیری

از آغاز نبرد علیه تروریسم، دولت پاکستان همواره نقش برجسته‌ای را در زمینه‌های نظامی، امنیتی و لجستیکی برای آمریکا در نبرد با تروریسم ایفا نموده و در عوض ایالات متحده نیز سیل کمک‌های نظامی و اقتصادی را به متحد راهبردی خود سرازیر کرده است. البته آمریکا همواره دولت و ارتش پاکستان را به علت عدم جدیت در برخورد با تروریسم مورد انتقاد قرار داده است و این اتهام را در عملیات کشتن بن‌لادن نیز دوباره تکرار کرد، اما این موضوع را نباید دور از ذهن داشت که اسلام‌آباد و واشنگتن علی‌رغم این روابط پر فراز و نشیب، از سال ۲۰۰۱ تاکنون روابط مستحکمی در زمینه‌ی نبرد با القاعده و طالبان داشته و آشکار و پنهان آن را ادامه می‌دهند. این در حالی است که همکاری مؤثر دولت پاکستان در جنگ با تروریسم هزینه‌های سنگینی را متوجه این کشور نموده و عملاً جدایی بین دولت و اسلام‌گراها را در پی داشته و زمینه‌ی شکل‌گیری کانون‌های مقاومت با محوریت طالبان در پاکستان را فراهم نمود و باعث تقویت گروه‌های طالبانی، افزایش ناامنی‌ها، بمب‌گذاری‌ها و حملات انتحاری در افغانستان و پاکستان شد و نه تنها ایده‌ی جدا نمودن پشتون‌ها از طالبان عملی نشد، بلکه بر حمایت و پشتیبانی آنها از



جبهه‌ی متحد نظامی طالبان افزود و آنها خود را در نبردی تمام‌عیار و عمیقاً هویتی در تقابل با تمایلات هژمونیک آمریکا و متحدان نظامی آن می‌پندارند.

## منابع

### فارسی

- ۱- اندیشمند، محمد اکرام (۲۰۰۸)، «آمریکا در افغانستان»، کابل: انتشارات میوند
- ۲- بایر، اکبر (۱۳۹۰)، «مبلغان جنگ»، ۷ اردیبهشت ماه، دسترسی در: [www.hayat.ir](http://www.hayat.ir)
- ۳- بخشی، علی آقا و افشاری‌راد، مینو (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
- ۴- جمالی، جواد (۱۳۸۸)، «راهبرد اوپاما در پاکستان: میانه‌ی تغییر و تداوم»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، س ۱۰، ش ۳۸، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور
- ۵- خوش‌طینت، محمدعلی (۱۳۸۸)، «ابعاد رادیکالیسم مذهبی در پاکستان»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، ویژه‌نامه‌ی تحولات پاکستان، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور
- ۶- خلیل‌زاد، زلمای و یان، لسر (۱۳۷۹)، استراتژی برای قرن ۲۱، ترجمه‌ی مرکز بررسی‌های بیروت، تهران: نشر آمن
- ۷- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۶)، «نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل»، ترجمه‌ی علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس، مرکز چاپ و انتشارات
- ۸- دهشیار، حسین (۱۳۸۶)، «سیاست خارجی و راهبرد کلان آمریکا»، تهران: نشر قومس، مرکز چاپ و انتشارات
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه‌ی دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ج ۴
- ۱۰- رشید، احمد (۱۳۸۵)، تاریخ سپاه صحابه، هفته‌نامه‌ی همبستگی، ش ۶
- ۱۱- رمضان، عبدالله (۱۳۸۸)، نگاهی به افزایش فعالیت طالبان پاکستانی: [www.payamemojahed.com](http://www.payamemojahed.com)
- ۱۲- سلام‌خان (۲۰۱۰)، شبکه‌ی جلال‌الدین حقانی قدرتمندتر از دیگران، ۱۸ دی ماه، دسترسی در: <http://www.dawatfreemedia.org/index.php>
- ۱۳- سلطان‌زاده، احمد (۱۳۸۸)، مناطق قبایلی پاکستان، ۲۱ بهمن [www.afghanistan.usaid.gov](http://www.afghanistan.usaid.gov)
- ۱۴- شفیع، نوذر (۱۳۸۴)، «جایگاه پاکستان در رشد اسلام‌گرایی»، همشهری دیپلماتیک، ش ۶۱
- ۱۵- شعیب، حسن و همکاران (۱۳۸۸)، پاکستان و راهبرد مبارزه با طالبان، بانک مقالات جهان اسلام، ۳۱ مرداد ماه: <http://islamworld2020.persianblog.ir>
- ۱۶- شوارتز، مایکل (۱۳۸۹)، دخالت‌های نظامی آمریکا علت قرار گرفتن پاکستان در آستانه‌ی بحران انسانی، ترجمه‌ی شعبانعلی قانع اردکانی، ۲۸ شهریور ماه، دسترسی در: <http://ardakan34.parsiblog.com>

- ۱۷- طارم‌سری، مسعود (۱۳۶۸)، سمت‌گیری‌های سیاست خارجی و نقش‌های ملی، مجله‌ی سیاست خارجی، س ۳، ش ۱، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه
- ۱۸- عزیز، احمد (۱۳۷۶)، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه‌ی نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی تهران: انتشارات کیهان
- ۱۹- عارفی، محمداکرم (۱۳۷۹)، شیعیان پاکستان، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، ش ۴
- ۲۰- فرزین‌نیا، زیبا (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی پاکستان: تغییر و تحول»، تهران: وزارت امور خارجه
- ۲۱- فراهانی، احمد (۱۳۸۸)، «طالبان و مبارزه با تروریسم در پاکستان»، قابل دسترس در: [www.hnanews.af](http://www.hnanews.af)
- ۲۲- فراهانی، احمد (۱۳۹۰/۱/۲۶)، گروه‌های شبه‌نظامی و بسترهای رشد تروریسم در پاکستان، خبرگزاری جمهوری اسلامی
- ۲۳- فلاح‌زاده، محمدهادی (۱۳۸۵)، «آشنایی با کشورهای اسلامی (۵) پاکستان»، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- ۲۴- کابلی، کمال (۱۳۸۸)، جنبش دیوبندی، باشگاه اندیشه
- ۲۵- محمدشریفی، علیرضا (۱۳۸۸)، نقش پاکستان در پرورش قومی و مذهبی طالبان، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی ش ۲۵۹-۲۶۰
- ۲۶- مختاری، علی (۱۳۸۷)، جایگاه نبرد با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا (۲۰۰۷-۲۰۰۰)، فصلنامه‌ی راهبرد، س ۱۶، ش ۴۸
- ۲۷- مورگنتا، هانس-جواکیم (۱۳۷۴)، «سیاست میان ملت‌ها»، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: وزارت امور خارجه
- ۲۸- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۶)، چالش سیاسی و ایدئولوژیک در پاکستان، فصلنامه‌ی همشهری دیپلماتیک، ش ۲۲
- ۲۹- ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۸)، اسلام سیاسی در پاکستان، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی جهان اسلام، ویژه‌نامه‌ی تحولات پاکستان، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور
- ۳۰- موسوی، سیدرسول (۱۳۸۶)، «جهان ناامن»، فصلنامه‌ی همشهری دیپلماتیک، س ۲، ش ۲۳
- ۳۱- مرکز ملی ضدتروریسم آمریکا (۲۰۰۷)، «گزارش تروریسم»، ۳۰ آوریل
- ۳۲- محمود، جواد (۲۰۱۱)، «ادغام سایر گروه‌های جنگ‌طلب در جنبش طالبان پاکستان» قابل دسترس در: <http://centralasiaonline.com>
- ۳۳- ویسی، مراد (۱۳۸۹)، «تحولات پاکستان و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، نشست تخصصی، دانشگاه جامع امام حسین<sup>(ع)</sup>، دانشکده و پژوهشکده پیامبر اعظم<sup>(ص)</sup>
- ۳۴- هالستی، کی-جی (۱۳۷۳)، «مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل»، ترجمه‌ی بهرام مستقیم‌ی و مسعود طارم‌سری، تهران: وزارت امور خارجه

#### منابع انگلیسی

- 35- retrieved from. January. Hassan(2009): A Profile of Tehrik-i-TalibanPakistan.1- Abbas
- 36- <http://www.youtube.com>

- 37- Bhattani, Alamgir (2008):Taliban Give Two Days for SwatPullout, Dawn, January
- 38- at: www.cbsnews.com pakistan React to Stone Age Claim:Bokhari, Farhan(2006)
- 39- Kapila -Afghanistan: United States “Af-Pak” Policy Blueprint-Strategically Analyzed, South Asia, Analysis Group, pape- No. 3129
- 40- - Mir, Amir(2008): The Most Wanted Pakistani Talib- Pakistan Post- December 10
- 41- Huckabee , Michael(2008) ,Americans priorities in the war on terror Islamists Iran and Pakistsn
- ۴۲- ج- خبرگزاری‌ها، روزنامه‌ها و سایت‌ها
- ۴۳- آرشیو شاخص پاکستان در مؤسسه‌ی بروکینگز (۲۸ دسامبر ۲۰۱۰): [www.brookings.edu/pakistan/2010](http://www.brookings.edu/pakistan/2010)
- ۴۴- آژانس خبری باخت (۳۰ می/۲۰۱۰): <http://bakhtarnews.com.af/da/index.php?news=22401>
- ۴۵- باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۰/۴/۱
- ۴۶- خبرگزاری فرانسه، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۸
- ۴۷- خبرگزاری فارس (۱۳۸۹)، «متن کامل راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا»، قابل دسترس در: <http://www.fars news.com./news.9/3>
- ۴۸- خبرگزاری فارس، ۹۰/۴/۱۶
- ۴۹- خبرگزاری آزاد بین‌المللی، ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱: [http:// www.azadnegar.com](http://www.azadnegar.com)
- ۵۰- خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۷/۱۱/۲۷
- ۵۱- روزنامه‌ی جام جم، ۸۹/ ۶/۲۴
- ۵۲- روزنامه‌ی نیوزویک، ۲۴ آگوست ۲۰۰۹
- ۵۳- روزنامه‌ی واشنگتن پست، ۲۰ اکتبر ۲۰۰۸
- ۵۴- سایت بی بی سی فارسی (۲۳ جولای ۲۰۰۸): <http://www.bbc.persian.com>
- ۵۵- سایت بی بی سی فارسی، مصاحبه پرویز مشرف، ۶ دسامبر ۲۰۱۱
- ۵۶- سایت تحلیلی جاودان (۱۳۸۸/۵/۲۵): <http://www.jawedan.com>
- ۵۷- نشریه‌ی راه نجات افغانستان (۱۹ مرداد ۱۳۸۸): <http://www.rahenejatdaily.com>
- ۵۸- شبکه‌ی خبری العربیه، ۸ آوریل ۲۰۰۸
- ۵۹- واحد مرکزی خبر، ۱۳۸۸/۸/۵
- 60- [fa/news/32/1750/www.irdiplomacy.ir//http](http://fa/news/32/1750/www.irdiplomacy.ir/)
- 61- [www.roozna.com/15/6/2009//http](http://www.roozna.com/15/6/2009/)
- 62- <http://www.aftabir.com/articles>

## بررسی کاربردها و تحلیل فرصت‌ها و تهدیدات فناوری‌های همگرا (NBIC)

### در حوزه‌ی دفاعی کشور<sup>۱</sup>

امین حکیم<sup>۲</sup>  
حسین علایی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۹/۲۵

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۰۸

صفحات مقاله: ۶۱ - ۱۱۰

#### چکیده:

مروری بر تجربه‌ی فعالیت‌های امنیتی و دفاعی کشورها در چند سال اخیر نشان می‌دهد که به‌کارگیری فناوری‌های همگرا در این فعالیت‌ها بسیار مورد تأکید است. امروزه در خدمت گرفتن هر فناوری که مطابق با منافع ملی و تأمین‌کننده‌ی امنیت ملی باشد، امری میرهن به‌نظر می‌رسد و این مهم میسر نمی‌شود، مگر بر پایه‌ی شناخت کامل این فناوری‌ها و آشنایی با جنبه‌های کاربردی آنها که توان عملیات را ارتقا داده، توان مقابله و عکس‌العمل را از بیگانگان سلب می‌نماید. این مقاله میان رشته‌ای، به کاربرد فناوری‌های نانو، زیستی، اطلاعات و شناخت (NBIC) در شکل‌دهی به فضای رزم آینده و نیز فرصت‌ها و تهدیدات ناشی از آن در حوزه‌ی دفاعی کشور می‌پردازد.

فناوری یکی از مهم‌ترین عوامل برتری قدرت نظامی بوده و برتری فناورانه منجر به برتری در ابعاد مختلف خواهد شد. این فناوری‌ها از هم‌اکنون آثار خود را نشان داده و از آنها به‌عنوان فناوری‌های انقلابی یاد می‌شود که دگرگونی و تحول بنیادین و عمیقی ایجاد می‌نمایند؛ در این راستا همان‌طور که مشخص است بیش‌ترین تأثیر این فناوری‌ها در حوزه‌ی دفاعی می‌باشد و در آینده برتری و قدرت در دست کشوری است که این فناوری‌ها را شناخته و به کار گیرد. بنابراین، پژوهش حاضر، از نوع کاربردی با ماهیت توصیفی می‌باشد؛ از آن جهت توصیفی است که به وصف و بررسی رابطه‌ی بین فناوری‌های همگرا و فضای رزم می‌پردازد.

\* \* \* \* \*

۱. مقاله‌ی حاضر برگرفته از نتایج پژوهشی با عنوان «بررسی کاربردها و تحلیل فناوری‌های همگرا (NBIC) در حوزه‌ی دفاعی کشور» می‌باشد.

۲. پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی، گروه فناوری اطلاعات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

۳ - دانشیار دانشگاه جامع امام حسین (ع).

## واژگان کلیدی

فناوری نانو، فناوری زیستی، فناوری اطلاعات، فناوری شناختی، فناوری‌های همگرا.

### مقدمه

پوشش منافع ملی و دستیابی به سطوح اقتدار بین‌المللی، همواره در بین کشورها به‌عنوان یکی از ارکان هدایت نظام توجه ویژه‌ای را طلب می‌کند که کشور عزیز ما ایران نیز از این فرآیند مستثنی نبوده و با اولویت خاصی همواره و در هر زمان توسط رهبری و دولتمردان وقت، مورد فوق‌را در صدر توجهات و دغدغه‌های نظام قرار داده است. البته ویژگی خاصی که از یک سو، موجب تقویت و از سوی دیگر، موجب پیچیدگی این امر در ایران گردیده، نقش فناوری که عاملی بسیار متغیر و منعطف است، در این حوزه می‌باشد که به‌کارگیری آن در سطوح مختلف نظامی و غیرنظامی، به اشکال متفاوت دیده می‌شود. از این رو و با توجه به اهمیت و جایگاه این مهم در جمهوری اسلامی ایران، شناخت و بررسی آن در قالب یک پژوهش علمی کاربردی کمک شایانی به تقویت و تدقیق بنیه‌ی علمی و عملی (برنامه‌ها، اهداف و بخش‌های نظام در این حوزه می‌نماید. در باب اهمیت این موضوع نیز می‌بایست اشاره نمود که موضوع این مقاله در ادامه‌ی منویات مقام معظم رهبری مبنی بر توجه به علم و فناوری و حفظ و توسعه‌ی آن در جامعه شکل گرفته است و نقطه‌ی اثربخشی آن زمانی است که این امر نه در برهه‌ایی خاص از زمان بلکه به‌طور دائم و هم‌زمان با تغییر اهداف و مأموریت‌ها، نیازها و یا پیشرفت‌های فناورانه می‌بایست مد نظر قرار گرفته و مورد بازنگری مستمر قرار گیرد تا قابلیت‌ها و ظرفیت‌های ملی به بهترین وجه اجازه‌ی خودنمایی یابند.

فناوری عامل مهمی است که مسائل فراوانی را به فعالیت‌های نظامی اضافه می‌کند و در واقع مهم‌ترین عامل برتری نظامی و حفظ توان رقابتی دفاعی در جهان پیشرفته‌ی امروزی بوده و به تعبیری دیگر می‌توان بیان داشت که جنگ و دفاع و قدرت نظامی با فناوری به‌طور حیرت‌انگیزی عجین و درهم آمیخته می‌باشد. در این میان، ظهور فناوری‌های نوین مانند فناوری نانو یا فناوری اطلاعات تحولات شگرف و عمیقی را باعث گردیده است؛ به‌طوری‌که

این فناوری‌ها جزو موضوعات راهبردی در هر حوزه‌ای و به‌ویژه در حوزه و سازمان دفاعی قرار می‌گیرند. این دو فناوری به همراه فناوری‌های زیستی و شناختی با ایجاد انقلاب فناوری در تمامی عرصه‌ها به‌ویژه در حوزه‌ی دفاعی و نظامی و با توجه به اهمیت فوق‌العاده و نقش آنها در سال‌های آتی، به‌عنوان فناوری‌های کلیدی قرن جدید معرفی شده و قرن آینده بر پایه‌ی این فناوری‌ها شکل گرفته و برتری و قدرت در استفاده از این فناوری‌ها می‌باشد و عقیده بر این است که دیگر قدرت و توان هر کشور در حوزه‌ی دفاع و دستیابی به اهداف مطلوب، به منابع آن برنمی‌گردد؛ بلکه در به‌کارگیری و استفاده از این فناوری‌ها می‌باشد.

با نظر به رسالت بخش دفاع و با توجه به این‌که هم‌اکنون کشورهای پیشرفته استفاده از این فناوری‌ها را مدنظر قرار داده‌اند، بنابراین، شناخت و بررسی کاربرد فناوری‌های نوین در حوزه‌ی دفاعی بسیار ضروری و حائز اهمیت بوده و به‌علاوه جهت حفظ توان و برتری دفاعی، دستیابی به اهداف کلان ترسیم‌شده‌ی کشور و تأمین آینده‌ی امنیت ملی و قدرت دفاعی نیاز به کسب آمادگی ضرورت دارد، که لازمه‌ی کسب آمادگی و دستیابی به این اهداف نیز شناخت این فناوری‌ها می‌باشد. از این‌رو، با توجه به اهمیت فناوری‌های نوین و مطالبی که پیش‌تر بیان شد، کاربردهای این چهار فناوری همگرا در حوزه‌ی دفاعی و فرصت‌ها و تهدیدات را دربر می‌گیرد.

با توجه به اهمیت فوق‌العاده‌ی فناوری‌های نوین و نقش آنها در حوزه‌ی دفاعی و رزم و لزوم استفاده‌ی هر چه سریع‌تر از این فناوری‌ها و از آنجا که در آینده‌ی نزدیک این فناوری‌ها به‌عنوان ابزاری قدرتمند تعیین‌کننده‌ی موازنه‌ی قدرت بین کشورها می‌باشند و با نظر به شناخت و به‌کارگیری این فناوری‌ها و تمرکز و تدوین راهبرد آنها در کشورهای پیشرفته، شناخت و بررسی کاربرد این فناوری‌ها به منظور به‌کارگیری و استفاده‌ی صحیح، درست و به‌موقع از آنها جهت حفظ توان و برتری دفاعی ضروری می‌باشد. این فرصتی است که در صورت تعلل تبدیل به تهدید می‌شود.

ترکیب فناوری‌های همگرای نانو، بیو، اطلاعات و شناخت<sup>۱</sup> در فضای رزم آینده، حداقل در پایین‌ترین سطح، شکل و صورت فضای رزم را متحول خواهد کرد. بدیهی است در صورت عدم آمادگی در مواجهه با چنین تحولاتی با شکلی از جنگ مواجه خواهیم شد که قبلاً از وجود آن بی‌خبر بوده‌ایم.

با نظر به رسالت بخش دفاع و با توجه به این‌که همه‌ی کشورهای پیشرفته استفاده از این فناوری‌ها را مدنظر قرار داده‌اند، بنابراین، شناخت و بررسی کاربرد فناوری‌های نوین در حوزه‌ی دفاعی بسیار ضروری و حائز اهمیت بوده و به‌علاوه جهت حفظ توان و برتری دفاعی، دستیابی به اهداف کلان ترسیم‌شده‌ی کشور و تأمین آینده‌ی امنیت ملی و قدرت دفاعی نیاز به کسب آمادگی ضرورت دارد، که لازمه‌ی کسب آمادگی و دستیابی به این اهداف نیز شناخت این فناوری‌ها می‌باشد. در واقع، محدوده فناوری‌های همگرا چنان وسیع می‌باشد که عملکردهای مورد انتظار از ساختارهای نظامی و دفاعی، در سطحی با آن هم‌پوشانی پیدا می‌کند و در آن هنگام است که فناوری به کمک صحنه‌ی رزم آمده با تسهیلات و ابزارهای که فراهم می‌نماید، روش‌ها و راهبردهای نوینی را در علوم معنا می‌بخشد.

### ادبیات تحقیق

واژه‌ی فناوری‌های همگرا، ما را به ترکیبی هم‌افزا از چهار قسمت اصلی NBIC رهنمون می‌سازد. در واقع، ترکیب هم‌افزای این چهار فناوری تحول‌شگرفی در حوزه‌های مختلف و در صنایع مختلف بوجود می‌آورد. فناوری‌های همگرا سیستم‌هایی بر مبنای دانش و فناوری هستند که به همدیگر در دستیابی به یک هدف مشترک یاری می‌رسانند. این تعریف توانایی‌های بالقوه‌ی علم و فناوری در حوزه‌ی فناوری‌های همگرا را می‌رساند. (Nordmann, 2004)

پیش‌بینی می‌شود که علم نانو از طریق همگرایی بیش‌ترین تأثیرش را بر روی زمینه‌هایی که در آنها پیشرفت تحقیقاتی و کاربردهای مهندسی اهمیت زیادی دارند، می‌گذارد. این زمینه‌هایی که از آنها تحت عنوان NIBC یاد می‌شود عبارتند از فناوری نانو، بیوفناوری، فناوری

<sup>1</sup> Nano-Bio-Information-Cognitive (NBIC)



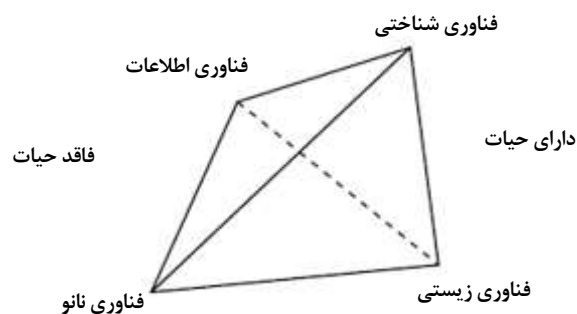
اطلاعات و فناوری جدیدی بر پایه‌ی علم شناختی. ممکن است نانوفناوری، جهان را دگرگون کند اما نه فقط از طریق یک کاربرد تنها نظیر مواد نانو ساختار، ابزاری با اندازه‌ی نانو و یا حتی نانوبت‌های افسانه‌ای. علی‌رغم این‌که معمولاً به علم و فناوری نانو به صورت یک زمینه‌ی جداگانه نگاه می‌شود، اما احتمالاً اهمیت اصلی آن به خاطر نقشی مرکزی است که در وحدت بخشی به بیش‌تر شاخه‌های علم و فناوری از طریق یکسان‌سازی فرضیات، ابزار تحقیقات و اصول طراحی در یک قلمرو واحد ایفا می‌کنند. هم‌اکنون فناوری نانو همکاری محکم و استواری را با بیوفناوری و فناوری اطلاعات شکل داده است. اقدام بعدی و شاید مهم‌تر آن یکی ساختن مثلث تشکیل‌شده با علم شناختی است تا بتوان فناوری‌های جدیدی را برای کامل‌تر کردن و یا حتی افزایش کارایی ذهن بشر بنیان نهاد. این امر به نوبه‌ی خود به بشر توانایی پیشرفت سریع‌تر در تلاش‌های علمی را می‌دهد. این ادراکات از یک سری از کنفرانس‌های فناوری‌های همگرا سرچشمه می‌گیرد و با ظهور حرکت همگرایی در علم و فناوری که ریشه در علم و فناوری نانو دارد، همراه می‌شود. (Bainbridge, 2006)

امروزه همگرایی فناوری‌ها از دو راه در حال پیشرفت است: الف) حوزه‌های NIBC با حرکتی شتاب‌گونه و مرحله به مرحله در حال ادغام شدن در یکدیگر هستند و ب) اگر اتحاد میان قلمروهای گسترده‌ی فناوری برای پاسخ‌گویی به نیازهای انسانی به کار برده شوند، پیشرفت بشری را سرعت خواهند بخشید. در حقیقت در صورت رخ ندادن همگرایی مناقشات بشری که در نتیجه‌ی اختلاف در فرهنگ و فناوری در هر استان و کشور بود نظیر آنچه که در قرن بیستم شاهد آن بودیم، غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. تنها با رسیدن به سطح جدیدی از فناوری تمام مردم می‌توانند بدون نگرانی از تمام شدن ذخایر طبیعی به خوشبختی دست یابند. (Roco and Bainbridge, 2006) تعدادی از کاربردهای گسترده و طولانی مدت فناوری‌های همگرا در حوزه‌های فعالیت بشری عبارتند از (Roco and Bainbridge, 2003):

- بهره‌وری اجتماعی در زمینه‌ی سلامت همانند رشد اقتصادی؛
- امنیت از حوادث طبیعی و انسان؛
- آموختن در طول زندگی، پیری دلپذیر و زندگی سالم؛

- توسعه‌های فناوری پیوسته و آمیختگی آنها با فعالیت‌های بشری؛
- انقلاب بشری شامل انقلاب فرهنگی و شخصی.

شکلی که در ادامه می‌آید، چهار ناحیه‌ی همگرا را نشان می‌دهد. در یک سمت از فناوری‌های چهار وجهی، موارد فاقد حیات قرار گرفته (فناوری اطلاعات و فناوری نانو) و در سمت دیگر فناوری‌های قرار دارد که مربوط به زندگی و موجودات زنده می‌شود. در ادامه ویژگی‌های همگرایی میان فناوری اطلاعات و ارتباطات و سه فناوری و علم دیگر و همچنین هم‌پوشانی بیوفناوری و فناوری نانو بررسی می‌شود. باید تأکید کرد که این بخش تنها با دو بعد از نواحی دارای هم‌پوشانی میان جفت‌های منتخب زمینه‌های فناوری در چهار وجه NBIC در ارتباط است. قبل از این‌که بخواهیم توسعه در چهار حوزه‌ی همگرایی را مورد بررسی قرار دهیم، ابتدا به دنبال نشانه‌هایی از همگرایی ICT در متون علمی می‌گردیم. (European Technology Assessment Group, 2006).



شکل شماره ۱ - همگرایی NBIC

#### به‌کارگیری ظرفیت‌های همگرایی در حوزه‌ی دفاعی

درک ارتباط و تأثیرات فناوری نوظهور از ایجاد محیطی امن برای حمایت از این علوم و فناوری‌ها جدایی پذیر نیست. برای اطمینان از این‌که نیروی دفاعی کانادا در آینده از نظر

فناوری به روز باقی می‌ماند، ضروری است که فناوری‌هایی را که پتانسیل خلق و ابداع قابلیت‌های جدید دفاعی را دارند، مورد حمایت قرار داد. برای درگیر ساختن کمیته‌ی دفاعی در فهم نقش فناوری‌های گوناگون نوظهور و در حال پیدایش، مرکز توسعه و تحقیقات دفاعی کانادا (DRDC) حامی مالی سمپوزیمی در سال ۲۰۰۳ شد. مطالب ارائه شده به جنبه‌های مختلف همگرایی با فناوری‌های جذاب برای مقاصد دفاعی نظیر نهان‌کاری، ارتباطات، سیستم‌های هوشمند خودکار و استتار می‌پردازد. (Ahmad, 2005)

تأثیر عمیق و غیرقابل پیش‌بینی پیشرفت‌های در فناوری به‌خصوص زمانی که دو یا تعداد بیش‌تری از فناوری‌ها همانند حالت همگرایی نانو، بیو، اطلاعات و شناختی به منظور خلق فرصت‌های جدید با یکدیگر ادغام می‌شوند، اهمیت می‌یابد. فناوری‌های همگرا می‌توانند کاربردهای جدیدی را ایجاد کنند و یا می‌توانند در راه‌های تازه‌ای که روش‌های مرسوم را کاملاً متحول می‌کند، مورد استفاده قرار بگیرند. کمیته‌های دفاعی در بسیاری از ملت‌های صنعتی پتانسیل بالایی را برای همگرایی NBIC به‌خصوص در راه‌های بهبود کارایی و امنیت سربازان پیش‌بینی می‌کند. برای بررسی این‌که چگونه CT از پدیده‌ی همگرایی تأثیر می‌پذیرد، DRDC مطالعه‌ای را در زمینه‌ی بررسی پتانسیل کاربردهای دفاعی همگرایی NBIC مورد حمایت مالی قرار داد. این مطالعه نشان داد که سینرژی حاصل از ترکیب فناوری‌های NBIC منجر به افزایش قابلیت‌های بشر می‌شود. نتایج احتمالی همگرایی افزایش در قابلیت‌های شناختی - حسگری، بهبود ارتباط میان انسان و ماشین و کاهش نقایص ذهنی و جسمی می‌باشد. تمام این نتایج برای کمک به کارآمدی بشر و امنیت شخصی قابل به‌کارگیری است. (Ahmad, 2005)

نمونه‌هایی از افزایش کارایی بشر در حوزه‌ی دفاعی به کمک همگرایی در فناوری‌های چهارگانه را می‌توان بر شمرد. یک کلاهک یکپارچه دارای قابلیت دفاعی خاصی است که با توسعه‌ی فناوری نانو، فناوری اطلاعات و فناوری‌های شناختی قابل دستیابی است. چنین کلاهکی می‌تواند قابلیت‌های شنوایی تونلی، دید در شب، سیستم‌های ارتباطی و محافظت بینایی و جسمی را داشته باشد و آگاهی و شناختی را فراهم کند که منجر به واکنش در لحظه شود. نمونه‌ی دیگر پوشش همه‌جانبه و اتصال حسگرهای مینیاتوری بی‌سیم، رایانه‌ها و سایر

وسایل ارتباطی به یونیفرم ارتشی می‌باشد. یونیفرم نیروی زمینی را می‌توان از مواد هیبریدی آلی و معدنی که خاصیت خود استرلیزه کردن دارند، ساخت. همین مواد می‌توانند در موقعیت‌های زمینی سطوحی استریل و پاک را فراهم کنند. (Ahmad, 2005)

### اهداف همگرایی در فناوری‌های چهارگانه در حوزه‌ی دفاعی

هیئت رئیسه‌ی اولین کنفرانس بین‌المللی در حوزه‌ی NBIC هفت هدف را برای تقویت امنیت ملی در زمینه‌ی NIBC تعیین کرد که تمامی این اهداف در راستای فناوری نانو، بیوفناوری، فناوری اطلاعات و زمینه‌های شناختی است. هفت هدفی که در زیر آمده است، آن‌قدر متنوع هستند که دیگر نیازی به جمع‌بندی درون رشته‌ای نیست. با دستیابی به این اهداف می‌توان با ایجاد امتیازات فناوری پر قدرت در آمریکا که به‌طور معناداری هزینه‌ی تربیت نیروی انسانی و تعداد کشته‌های جنگی را کاهش می‌دهد، احتمال جنگ را کاهش داد. (Roco and Bainbridge, 2002)

- (۱) به هم پیوستگی داده‌ها، پیش‌بینی تهدیدات و آمادگی نظامی؛
- (۲) ادوات جنگی بدون سرنشین؛
- (۳) آموزش و تربیت جنگی؛
- (۴) شناسایی و محافظت از ترکیبات شیمیایی / بیولوژیکی / رادیو اکتیویته / منفجره؛
- (۵) سیستم‌های جنگی؛
- (۶) تهدیدات غیردرویی افزایش کارایی بشر؛
- (۷) کاربردهای اتصال میان مغز و ماشین.

پتانسیل کاربردهای نظامی فناوری‌های همگرا گسترده‌ی بسیار وسیعی دارد: رایانه‌های بی‌اندازه سریع و کوچک، حسگرهای بسیار کوچک و ارزان، مواد پر قدرت تر و در عین حال سبک‌تر، کارایی بالاتر ذخیره‌ی انرژی، پیش‌ران‌ها، نیروهای محرکه و مواد منفجره. این بهبودها را می‌توان در استتار کننده‌ها، زره‌های سبک، نفوذکننده‌ها، جنگ‌افزارها و گلوله‌های دقیق پیش‌بینی کرد. ماهواره‌ها و سکوها‌ی پرتاب کوچک همانند روبات‌های کوچک و بزرگ با یا بدون سلاح که شامل تلفیقی از زیست و فناوری هستند، قابل دستیابی هستند. سیستم‌های

نظامی وضعیت بدن را حس خواهند کرد، ایمپلنت‌ها امکان دستکاری بدن را فراهم می‌سازند، اتصال ماشین و مغز قابل مجسم کردن شده است. (Altmann, 2005)  
 مسلماً پرداختن به جزئیات هر یک از فناوری‌های همگرا در این مقاله امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، در ادامه صرفاً به اختصار به برخی کاربردهای دفاعی این فناوری‌ها پرداخته می‌شود.

### فناوری نانو و کاربرد آن در حوزه‌ی دفاعی

«فناوری نانو عبارت از کنار هم قرار دادن اتم‌ها و یا مولکول‌ها و تشکیل مواد، ابزار و وسایلی با دقتی در حد اتم می‌باشد». فناوری نانو را باید یکی از مهم‌ترین دستاوردهای علم جدید در دستیابی به محصولات مهندسی بسیار کوچک برشمرد. به‌کارگیری ابزار ظریف آن‌قدر که بتوان با آن مثلاً مولکول‌های پروتئین را دستکاری کرد، امروزه مد نظر دانشمندان است. بطور کلی، می‌توان گفت که هدف فناوری نانو، کوچکی، سبکی، استحکام، ایمنی و هوشمندی می‌باشد و زمینه‌های دفاعی گسترده‌ای از فناوری نانو متأثر می‌شوند که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد (American Council, 2005):

- قدرت و انرژی بیش‌تر؛
- کاهش وزن و حجم تجهیزات همراه با افزایش استحکام و کارایی؛
- برتری اطلاعاتی، هوشمندسازی و نانو الکترونیک پیشرفته؛
- دفاع شیمیایی و بیولوژیکی.

### فناوری زیستی و کاربرد آن در حوزه‌ی دفاعی

به‌طور کلی، هرگونه فعالیت هوشمندانه‌ی بشر در خلق، بهبود و عرضه‌ی محصولات گوناگون با استفاده از جانداران، به‌ویژه از طریق دستکاری آنها در سطح مولکولی در حیطه‌ی فناوری زیستی، قرار می‌گیرد. (Holmes, 2007) مهم‌ترین ملاحظه‌ی نظامی پیرامون فناوری زیستی، نقش بالقوه‌ی آن در جنگ میکروبی است. بنا به اظهار شورای تحقیقات ملی ایالات متحده، فناوری زیستی تقریباً تمامی جنبه‌های زندگی ما را تغییر داده و شیوه‌ی آغاز جنگ را

دگرگون خواهد کرد. (خزایی، ۱۳۸۴) برخی از خدماتی را که فناوری زیستی در صنایع دفاعی می‌تواند ارائه دهد، به شکل زیر می‌توان نام برد (کورول و سیسون، ۱۹۹۶):

۱) تولید کیت‌ها و وسایل تشخیص سریع<sup>۱</sup> آلودگی‌های حاصل از جنگ‌افزارهای میکروبی و شیمیایی،

۲) فراهم کردن قابلیت درمان سریع ضایعات حاصل از آلودگی‌های میکروبی و شیمیایی،

۳) پیشگیری و کاهش خطرات احتمالی جنگ‌افزارهای بیولوژیک از طریق تولید واکسن مناسب،

۴) دفع و یا حذف ضایعات زیست‌محیطی حاصل از جنگ‌افزارهای بیولوژیکی و شیمیایی،

۵) تولید پارچه‌های محافظ علیه سلاح‌های شیمیایی، سمی و بیولوژیک.

در تقسیم‌بندی دیگر می‌توان کاربردهای فناوری زیستی و توسعه‌ی آن در حوزه‌ی دفاعی را، در پنج دسته‌ی حسگرها، محاسبات و الکترونیک، مواد، لجستیک و درمان بیان نمود. در عرصه‌های دیگر کاربرد فناوری زیستی در حوزه‌ی دفاعی، گیرنده‌های زیستی، زیست الکترونیک‌ها، مواد زیستی و محاسبه‌گرهای زیستی (استفاده از زیست مولکول‌ها در تجهیزات الکترونیک) و توسعه‌ی دستگاه‌های مولکولی با مولکول‌های نیمه میکروسکوپی را باید نقطه‌ی حرکت تحقیقات فناوری زیستی دانست که هدف تمامی آنها، انجام دادن فعالیت‌های مکانیکی با انرژی خاص است. (کورول و سیسون، ۱۹۹۶)

### فناوری اطلاعاتی و کاربرد آن در حوزه‌ی دفاعی

انجمن فناوری اطلاعات ایالات متحده<sup>۲</sup> در تعریف خود از فناوری اطلاعاتی<sup>۳</sup>، آن را مطالعه، طراحی، توسعه، پیاده‌سازی، پشتیبانی و یا مدیریت هر نوع سامانه‌ی اطلاعاتی مبتنی بر رایانه معرفی می‌کند. (Perry, 2007) برنامه‌ریزان نظامی با این چالش مواجهند که چگونه فناوری جدید اطلاعات و قابلیت‌های آن را در عملیات نظامی پیاده‌سازی نمایند. عباراتی مانند

1 Fast Detection

2 Information Technology Association Of America (ITAA)

3 Information Technology (IT)

«فضای رزم مجازی»<sup>۱</sup> و «جنگ سایبر»<sup>۲</sup> در ادبیات ناپدید می‌شوند و جای خود را به واژه‌هایی مانند «فضای رزم شبکه‌محور»<sup>۳</sup> می‌دهند. نحوه‌ی به‌کارگیری فناوری اطلاعات در ارتش ایالات متحده برای گردآوری، پردازش و انتشار اطلاعات مورد نیاز در فضای رزم در قالب زیر قابل تقسیم‌بندی است. (Harshberger & Ochmanek, 1999)

(۱) **شناخت دشمن.** یکی از قابلیت‌های فناوری اطلاعات، توانایی آن برای جمع‌آوری، ارزیابی و توزیع اطلاعات است که این توانایی موجب افزایش قابل توجه دانش نظامیان درباره‌ی دشمن می‌شود. این قابلیت‌ها را می‌توان به دو دسته تفکیک نمود (Harshberger & Ochmanek, 1999):

- حسگرهای دیده‌بانی با عملکرد تقریباً بلادرنگ که در همه جا پراکنده‌اند؛
- پردازشگرها و سیستم‌های ارتباطی که یکپارچگی، انتقال و نمایش اطلاعات گردآوری شده توسط حسگرهای مزبور را عهده‌دارند.

(۲) **شناخت خود.** در طول تاریخ با گسترش مقیاس و حوزه‌ی جغرافیایی عملیات نظامی، عدم اطمینان در مورد مواضع و نحوه‌ی استقرار نیروهای خودی به یکی از موانع و مشکلات اصلی اثربخشی عملیات نظامی تبدیل شده است. اولین مسأله در این راستا، موقعیت مکانی نیروهاست. سیستم‌های ارتباطی جامع موجود به فرماندهان کمک می‌کنند تا دستورات خود را به نحو بهتری به نیروهای مستقر در میدان رزم منتقل نمایند. توسعه‌ی سیستم‌های مدرن ارتباطی اثرات مفید دیگری نیز دارد: اطلاعات ناقص یا تحریف‌شده جای خود را به مجموعه‌ی پیام‌های استاندارد می‌دهند که دریافت‌کننده را با ابهام و سردرگمی مواجه نمی‌کنند. ترکیب این قابلیت‌ها، شانس فرماندهان نظامی را برای ارسال پیام‌ها و دستوراتشان به نحو

---

1 Virtual Battlespace  
2 Cyberwar  
3 Net-Centric Warfare

دقیق و درک درست آنها توسط زیردستان به حداکثر می‌رساند. (Harshberger & Ochmanek, 1999)

۳) شناخت زمین، شناخت هوا. امروزه هواپیماهای مسافربری می‌توانند تقریباً در هر آب و هوایی پرواز کنند؛ فراموش کردن تأثیر شرایط آب و هوایی و وضعیت زمین روی عملیات نظامی آسان است. تفاوت زمین صاف و باتلاق برای یک گروه زمینی سواره‌نظام، تفاوت میان پیروزی و شکست است. حمله‌ی پیاده‌نظام در شرایط بارانی شدید می‌تواند بسیار متفاوت از عملیات مشابه در شرایط آب و هوایی مناسب باشد. با این اوصاف، می‌توان به راحتی درک کرد چرا در اختیار داشتن اطلاعات دقیق و به‌موقع در مورد شرایط جوی، از نیازهای اساسی فرماندهان نظامی است. سازمان‌های دفاعی ایالات متحده، به سیستم‌های هواشناسی و پیش‌بینی آب‌وهوا مجهز هستند که در کنار اجرای رویه‌های عادی هواشناسی، مطالعات تکمیلی در زمینه‌ی محل‌های خاص مورد نظر انجام می‌دهند. (Harshberger & Ochmanek, 1999)

### فناوری شناختی و کاربرد آن در حوزه‌ی دفاعی

علوم شناختی مطالعاتی درباره‌ی ابعاد مختلفی از چگونگی فهم اطلاعات و تغییر شکل آنها در مغز است. علوم شناختی مطالعاتی چندبعدی از علمی نظیر روانشناسی، هوش مصنوعی، فلسفه، اعصاب‌شناسی، علوم یادگیری، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و آموزش را شامل می‌شود. (Miller, 2003) اصل مرکزی علوم شناختی این است که درک کامل از ذهن / مغز با مطالعه فقط در یک سطح امکان‌پذیر نیست. برخی از کاربردهای فناوری شناختی در حوزه‌ی دفاعی عبارتند از (Scales, 2004):

- تحول شناختی و جنگ فرهنگ‌محور؛
- تحول سازمان‌های اطلاعاتی فنی و عملیاتی؛
- تحول سیستم‌های یادگیری ارتش؛
- نفوذ علوم یادگیری برای یافتن مناسب‌ترین افراد برای جنگ فرهنگ‌محور؛

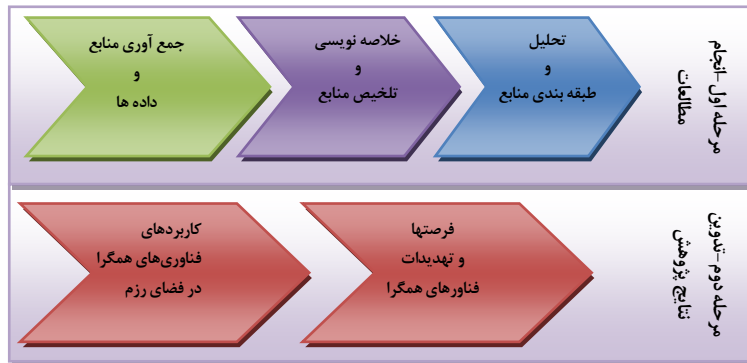


- فرهنگ‌پذیری هر سرباز برای صحنه‌های آتی جنگ.

### روش‌شناسی تحقیق

مطالعه‌ی پژوهش حاضر، از نوع کاربردی با ماهیت توصیفی می‌باشد. این پژوهش از آن جهت توصیفی است که به وصف و بررسی رابطه‌ی بین فناوری‌های همگرا و فضای رزم می‌پردازد. بر اساس ماهیت تحقیق، تمامی منابع و اطلاعات استفاده شده جهت اثبات فرضیه‌ی پژوهش، به‌روز، متناسب و با دقت انتخاب شده‌اند. ابتدا برترین الگوهای موجود در دنیا با استفاده از منابع مورد اشاره تلخیص گردیده و بر اساس ویژگی‌ها و نیازهای تحقیق و با لحاظ نمودن شرایط کشور، بهبود و توسعه یافته‌اند که نتیجه‌ی تمامی مراحل فوق در قالب تحقیق پیش‌رو مطرح شده است. منابع پژوهش شامل: آمار و اسناد و نمونه‌ها (منابع دست اول)، کتاب‌ها، مقاله‌ها، پژوهش‌ها، منابع اینترنتی و مراکز اطلاعاتی که در حوزه‌ی اثرگذاری فناوری‌های همگرا بر فضای رزم می‌باشند (منابع دست دوم)، بر پایه‌ی داده‌های کمی و کیفی مورد تفحص قرار گرفته‌اند.

در مورد روند اجرایی و فرآیند تحقیق باید عنوان نمود که پس از آغاز طرح و جمع‌آوری منابع و داده‌ها، گروه پژوهشی به خلاصه‌نویسی و تلخیص منابع اقدام خواهد نمود و سپس تحلیل و طبقه‌بندی منابع را انجام خواهد داد و در نهایت گزارش تحقیق را تبیین و تدوین خواهد کرد. البته لازم به ذکر می‌داند که تفکیک مراحل انجام طرح به‌صورت زیر فقط از جهت تسهیل در شناخت و تدوین طرح می‌باشد، اما در روند اجرایی چنین تفکیک انتزاعی و مقطع‌سازی به غیر از مقاصد گزارش‌دهی وجود بالفعل ندارد. در این راستا، مراحل تحقیق حاضر به شرح نمودار زیر آورده شده است.



شکل شماره ۲ - فرایند انجام تحقیق

- در مرحله‌ی اول فعالیت‌های زیر انجام شده است. این مرحله خروجی ملموسی ندارد، بلکه به‌عنوان ورودی مرحله‌ی دوم یعنی مرحله‌ی گزارش‌نویسی استفاده می‌شود:
- جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات: در این مرحله ابتدا سعی بر آن است تا منابع داخلی و خارجی مرتبط با تحقیق تا حد امکان شناسایی شوند؛
  - خلاصه‌نویسی و تلخیص منابع: در این مرحله بر اساس اطلاعات مرحله‌ی دوم، وضعیت موجود ترسیم می‌شود؛
  - تحلیل و طبقه‌بندی منابع: در این مرحله نسبت به شناخت چشم‌انداز و آرمان که همان وضعیت مطلوب می‌باشد، اقدام می‌شود.
- در مرحله‌ی تدوین نتایج پژوهش فعالیت‌های زیر انجام می‌شود:
- معرفی کاربرد فناوری‌های همگرا در فضای رزم آینده: در این مرحله با ارائه‌ی مفاهیم و ادبیات، رویکردهای فناوری‌های همگرا و همچنین کاربردهای این فناوری‌ها در فضای رزم آینده مورد اشاره قرار می‌گیرد؛
  - تدوین فرصت‌ها و تهدیدات فناوری‌های همگرا: در این مرحله با استناد به تحقیقات انجام شده فرصت‌ها و تهدیدات فناوری‌های همگرا برای نیروهای مسلح مورد اشاره قرار گرفته و مطالب ارائه‌شده جمع‌بندی می‌شود.

### فرصت‌ها و تهدیدات فناوری‌های همگرا در حوزه‌ی دفاعی

در این بخش فرصت‌ها و تهدیدات فناوری‌های همگرا به تفکیک هر یک از فناوری‌ها در حوزه‌ی دفاعی تحلیل می‌گردد.

#### فرصت‌ها و تهدیدات فناوری نانو در حوزه‌ی دفاعی

از نظر دفاعی، فناوری نانو برای کشورها، هم فرصت است هم تهدید. به لحاظ کاربردهای بسیار زیادی که این فناوری می‌تواند در امور دفاعی و رزم داشته باشد، گرایش زیادی در بخش دفاعی کشورها به تحقیق و توسعه‌ی فناوری نانو صورت گرفته است. این کاربردها از لباس‌های مانع خطر تا پرنده‌های بسیار کوچک، تجهیزات اطلاعاتی و بسیاری موارد دیگر است که هم‌اکنون با حمایت وزارتخانه‌های دفاع کشورهایی چون ایالات متحده، ژاپن و برخی کشورهای اروپایی به صورت پروژه‌های تحقیقاتی در حال انجام هستند. از این جهت، این فناوری برای کشورها یک تهدید محسوب می‌شود؛ اما برای کشورهایی که بتوانند با استفاده از روند موجود، جایگاهی را در آینده امنیت جهانی برای خود در نظر بگیرند، یک فرصت خواهد بود. با توجه به این‌که این کاربردها بسیار متنوع هستند، هر کشوری می‌تواند زمینه‌ای را برای پیشگامی در جهان سهم خود نماید و در آینده رقابت‌های بین‌المللی نقشی داشته باشد. در جدول زیر فرصت‌ها، تهدیدات و راه‌کارهای مقابله با تهدیدات به‌طور خلاصه مورد اشاره قرار گرفته است و در ادامه تشریح می‌گردد.

جدول شماره ۱ - فرصت‌ها و تهدیدات فناوری نانو

عنوان	حوزه
ایجاد شکاف فناوری نانو	تهدیدات
گسترش تحریم‌ها علیه کشور	
فقدان مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی لازم در حوزه‌ی نانوفناوری	
امکان تهدیدات نظامی با استفاده از فناوری نانو	

عنوان	حوزه
نامحسوس کردن فعالیت‌های مرتبط با نانو در حوزه‌ی دفاعی و رزم	راه کارهای مقابله با تهدیدات
تشویق تحقیقات ملی در حوزه‌ی فناوری نانو	
هدفمند کردن مطالعات نانو	
آماده‌سازی کشور در مقابله با تحریم‌ها	
مقابله با به‌کارگیری جنبه‌های ضدحقوق بشری فناوری نانو	
آموزش و تربیت نیروی متخصص داخلی	
وجود نیروی انسانی مستعد در کشور	فرصت‌ها
حجم قابل توجه تحقیقات در حوزه‌ی فناوری نانو در کشور و امکان همگرایی آنها	
ایجاد اقتدار نظامی و دفاعی با استفاده از فناوری نانو	

### تهدیدات

با توجه به دورنمای کاربرد فناوری نانو در حوزه‌های دفاعی و رزم، به نظر می‌رسد تهدیدات ذیل پیش روی توسعه‌ی این فناوری در کشور باشد:

(۱) **ایجاد شکاف فناوری نانو:** با توجه به سرمایه‌گذاری‌های عظیم آمریکا (به خصوص در بخش نظامی) به‌عنوان کشور تهدیدکننده‌ی امنیت ملی ایران، ایالات متحده در زمینه‌ی بهره‌برداری از فناوری نانو در حوزه‌های دفاعی - امنیتی در کوتاه مدت قدرت برتر جهان خواهد شد، این در حالی است که بسیاری از ملت‌ها هم‌اکنون شاهد شکاف فناوری اطلاعات هستند که به نابرابری در توزیع ثروت منجر شده است. این شکاف با انقلاب فناوری نانو تشدید خواهد شد و به شکاف نانو منجر می‌شود. انتقال از جهان قبل از نانو به جهان بعد از نانو می‌تواند بسیار سخت باشد و همانند معاهده‌ی منع تکثیر تسلیحات هسته‌ای فاصله‌ی داراها در مقابل ندارها را بیش‌تر کند.

(۲) **گسترش تحریم‌ها علیه کشور:** احتمال گسترش دامنه‌ی تحریم‌های زنجیره‌ای و پلکانی شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران و تعمیم آن به مواد مورد نیاز در

توسعه‌ی فناوری نانو در حوزه‌های صلح‌آمیز وجود دارد. در صورت تداوم تحریم‌ها، کشورهای غربی ادعا می‌کنند که این مواد می‌تواند در توسعه‌ی توانمندی‌های موشکی ایران به کار رود.

۳) فقدان مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی لازم در حوزه‌ی فناوری نانو: عدم وجود مراکز تحقیقاتی مناسب و کافی در حوزه‌ی مطالعات نانو در حوزه‌ی دفاعی و رزم، باعث می‌شود تا توسعه‌ی دانش مرتبط با این فناوری در کشور به کندی صورت پذیرد. هم‌چنین کاربردی کردن خروجی‌های تحقیقات و مطالعات نیز از روال مشخصی برخوردار نیست.

۴) امکان تهدیدات نظامی با استفاده از فناوری نانو: با توجه به گستردگی کاربردهای فناوری نانو در حوزه‌ی نظامی، امکان استفاده از این فناوری‌ها در جنگ‌های آینده و بوجود آوردن فضای رزم نامتقارن وجود دارد.

راه‌کارهای زیر برای مقابله با تهدیدات فوق پیشنهاد می‌شود:

۱) نامحسوس کردن فعالیت‌های مرتبط با نانو در حوزه‌ی دفاعی و رزم: فعالیت‌های بخش فناوری نانو در حوزه‌ی دفاعی - نظامی باید به صورت نامحسوس و مخفیانه پیگیری شود و نهادهای تحقیقاتی نظامی باید از انتشار دستاوردهای خود و بزرگ‌نمایی آنها خودداری کنند. با توجه به امکان جاسوسی دستاوردهای بومی در حوزه‌هایی مانند حوزه‌های نظامی، دفاعی و صنعتی، در به‌کارگیری محققان خارجی و انتشار دستاوردها دقت لازم صورت بگیرد.

۲) تشویق تحقیقات ملی در حوزه‌ی فناوری نانو: لزوم تشویق و حمایت جدی از تولیدات ملی اعم از تألیف و ترجمه‌ی کتاب، مقاله، پایان‌نامه و هم‌چنین ارائه‌ی سخنرانی و برگزاری سمینار با محور موضوعات مورد علاقه ضروری است. هم‌چنین ترویج و اطلاع‌رسانی عمومی فناوری نانو به منظور افزایش مشارکت صنفی در توسعه و به‌کارگیری آن دارای اهمیت است.

۳) **هدفمند کردن مطالعات نانو:** شبکه‌سازی میان عناصر فعال و نهادهای موجود (و در صورت ضرورت، نهادهای جدیدالتأسیس) و سپردن مأموریت‌های متمرکز و مشخص پیرامون فناوری نانو به آنها به شکلی که زنجیره‌های ایجاد ارزش افزوده در این موضوع ایجاد و تکمیل شود.

۴) **آماده‌سازی کشور در مقابله با تحریم‌ها:** با توجه به امکان بیشتر شدن تحریم‌ها بایستی رابطه‌ی بین تحریم‌های موجود با ملزومات مورد نیاز در توسعه‌ی فناوری نانو و همچنین میزان توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای مخالف جمهوری اسلامی ایران به فناوری نانو در صنایع نظامی - دفاعی مورد مطالعه قرار گیرد.

۵) **مقابله با به‌کارگیری جنبه‌های ضدحقوق بشری فناوری نانو:** با توجه به اهمیت این فناوری شایسته است جمهوری اسلامی ایران با کاربردهای فناوری نانو در حوزه‌های امنیتی و نظامی که می‌تواند به بنیان‌های حقوق بشری و زیست‌محیطی آسیب وارد کند، در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی مخالفت کند؛ به‌عنوان مثال، ذرات نانو می‌توانند طبقه‌های جدیدی از آلوده‌کننده‌ها را ایجاد کنند. با پیشرفت فناوری نانو در آینده، حجم بالایی از مواد نانویی خالص تولید خواهد شد و مخاطره‌ی آن شامل انتشار کنترل نشده‌ی ذرات نانو است که توانایی بالقوه برای تأثیرگذاری بر اکوسیستم، محیط و زنجیره‌ی غذایی را دارد، همچنین مسمومیت‌زایی ذرات نانو باید مورد توجه قرار گیرد. به‌واسطه‌ی بسیار کوچک بودن، این ذرات می‌توانند به سلول‌ها، به‌خصوص سلول‌های خونی و مغز نفوذ کنند و به‌طور نامطلوبی بر آنها اثر گذاشته و سیستم ایمنی بدن را مختل کنند و این قابلیت در حملات تروریستی نانویی قابل استفاده است.

۶) **آموزش و تربیت نیروی متخصص داخلی:** توجه به تأمین بودجه‌ی مورد نیاز در قبال آموزش و توسعه‌ی نیروی انسانی متخصص در حوزه‌ی فناوری نانو و همچنین دعوت از کارشناسان و نخبگان خارجی در جهت تحکیم و توسعه‌ی مطالعات بنیادین و انتقال دانش فناوری به متخصصان داخلی از اهمیت زیادی برخوردار است.

## فرصت‌ها

فرصت‌های پیش روی حوزه‌ی دفاعی کشور در به‌کارگیری فناوری نانو به قرار زیر است:

- وجود نیروی انسانی مستعد در کشور: با توجه به ظرفیت‌های بالای نیروی انسانی متخصص و دانشگاهی ایجادشده در این فناوری در سال‌های اخیر، می‌توان با تکیه بر این ظرفیت‌ها و استعدادها، تحقیقات هدفمندی را در این حوزه تعریف و مورد حمایت قرار داد و از سرمایه‌های انسانی ایجادشده، کمال بهره‌برداری را نمود.
- حجم قابل توجه تحقیقات در حوزه‌ی فناوری نانو در کشور و امکان همگرایی آنها: در حال حاضر در دانشگاه‌های مختلف، تحقیقات متعددی در حوزه‌ی فناوری نانو در حال انجام است؛ با جهت‌دهی به این تحقیقات در راستای همگرایی حوزه‌ی دفاعی و رزم به دستاوردهای ارزشمندی در این زمینه می‌توان دست یافت.
- ایجاد اقتدار نظامی و دفاعی با استفاده از فناوری نانو: استفاده از فناوری‌های نوین همگرا و به‌ویژه فناوری نانو می‌تواند باعث اقتدار نظامی کشور در حوزه‌ی این فناوری‌ها گردد و کفهی ترازو را در فضای رزم آینده به سمت کشور جمهوری اسلامی ایران سنگین‌تر کند.

## فرصت‌ها و تهدیدات فناوری زیستی در حوزه‌ی دفاعی

فناوری زیستی دارای کاربردهای زیادی در امور دفاعی و رزم می‌باشد که این کاربردها می‌توانند هم جنبه‌ی فرصت و هم تهدید داشته باشند. در حال حاضر، در جمهوری اسلامی ایران نیز فعالیت‌های متعددی در جهت توسعه‌ی علوم مرتبط با این فناوری در حال انجام است که می‌بایست با عنایت به اهمیت کاربرد این فناوری در فضای رزم تمهیدات لازم در جهت توسعه‌ی کاربردهای آن در این حوزه اندیشیده شود. در ادامه به فرصت‌ها و تهدیدات کاربرد فناوری زیستی پرداخته شده است. در جدول زیر فرصت‌ها، تهدیدات و راهکارهای مقابله با تهدیدات به‌طور خلاصه مورد اشاره قرار گرفته است و در ادامه تشریح می‌گردد.

جدول شماره ۲ - فرصت‌ها و تهدیدات فناوری زیستی

عنوان	حوزه
گسترش تحریم‌ها علیه کشور	تهدیدات
نیاز به اولویت‌بندی، جهت‌دهی، هماهنگی، یکپارچه‌سازی و همسوسازی فعالیت‌ها	
امکان تهدیدات نظامی با استفاده از فناوری زیستی	
نامحسوس کردن فعالیت‌های مرتبط با زیستی در حوزه‌ی دفاعی و رزم	راه‌کارهای مقابله با تهدیدات
تشویق تحقیقات ملی در حوزه‌ی فناوری زیستی به‌ویژه فناوری زیستی دفاعی	
هدفمند کردن مطالعات زیستی	
آماده‌سازی کشور در مقابله با تحریم‌ها	
مقابله با به‌کارگیری جنبه‌های ضدحقوق بشری فناوری زیستی	
توجه و تمرکز بیش‌تر در حوزه‌ی دفاع و پدافند	
وجود نیروی انسانی مستعد در کشور	فرصت‌ها
فعالیت‌های پراکنده در حوزه‌ی فناوری زیستی در کشور و امکان همگرایی آنها	
ایجاد روش‌های جدید رزم نامتقارن و برتری برای حمله با استفاده از فناوری زیستی	

### تهدیدات

باتوجه به دورنمای کاربرد فناوری زیستی در حوزه‌های دفاعی و رزم، به نظر می‌رسد تهدیدات ذیل، پیش روی توسعه‌ی این فناوری در کشور باشد:

(۱) **گسترش تحریم‌ها علیه کشور:** احتمال گسترش دامنه‌ی تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران و تعمیم آن به مواد مورد نیاز در توسعه‌ی فناوری زیستی وجود دارد. به‌ویژه تحریم بعضی مواد، تجهیزات و ملزومات خاص مورد نیاز جهت برخی پروژه‌ها و کاربری‌های خاص؛



۲) نیاز به اولویت‌بندی، جهت‌دهی، هماهنگی، یکپارچه‌سازی و همسوسازی فعالیت‌ها: در حوزه‌ی فناوری زیستی فعالیت‌هایی به شکل پراکنده در کشور صورت می‌گیرد که با توجه به اهمیت این فناوری نیاز به افزایش این فعالیت‌ها و مراکز فعال مرتبط می‌باشد؛ البته این افزایش فعالیت‌ها در این حوزه باید در جهت اهداف دفاعی و همراه با هماهنگی، یکپارچه‌سازی، همسوسازی و جهت‌دهی فعالیت‌ها و مراکز فعال در حوزه‌ی دفاعی باشد. به‌علاوه اولویت‌بندی فعالیت‌ها و حرکت بر این مبنا مهم دیگری است که در حوزه‌ی فناوری زیستی باید مورد توجه قرار گیرد؛

۳) امکان تهدیدات نظامی با استفاده از فناوری زیستی: با توجه به گستردگی کاربردهای فناوری زیستی در حوزه‌ی نظامی، امکان استفاده از این فناوری‌ها در جنگ‌های آینده و بوجود آوردن فضای رزم نامتقارن وجود دارد.

۴) راه‌کارهای زیر برای مقابله با تهدیدات فوق پیشنهاد می‌شود:

۵) نامحسوس کردن فعالیت‌های زیستی در حوزه‌ی دفاعی و رزم: فعالیت‌های بخش فناوری زیستی در حوزه‌ی دفاعی - نظامی باید به‌صورت نامحسوس و مخفیانه پیگیری شود و نهادهای تحقیقاتی نظامی باید از انتشار دستاوردهای خود و بزرگ‌نمایی آنها خودداری کنند؛ و با توجه به امکان جاسوسی دستاوردهای بومی در حوزه‌هایی نظیر حوزه‌های نظامی دفاعی و صنعتی در به‌کارگیری محققان خارجی و انتشار دستاوردها دقت لازم صورت بگیرد؛

۶) تشویق تحقیقات ملی در حوزه‌ی فناوری زیستی به‌ویژه فناوری زیستی دفاعی: لزوم تشویق و حمایت جدی از تولیدات ملی اعم از تألیف و ترجمه‌ی کتاب، مقاله، پایان‌نامه و هم‌چنین ارائه‌ی سخنرانی و برگزاری سمینار با محور موضوعات مورد علاقه ضروری است. هم‌چنین ترویج و اطلاع‌رسانی عمومی فناوری زیستی به منظور افزایش مشارکت صنفی در توسعه و به‌کارگیری آن دارای اهمیت می‌باشد؛

۷) هدفمند کردن مطالعات زیستی: شبکه‌سازی میان عناصر فعال و نهادهای موجود (و در صورت ضرورت، نهادهای جدیدالتأسیس) و سپردن مأموریت‌های متمرکز و

مشخص پیرامون فناوری زیستی به آنها به شکلی که زنجیره‌های ایجاد ارزش افزوده در این موضوع ایجاد و تکمیل شود. علاوه بر این، ایجاد مرکزی واحد به منظور هماهنگی، جهت‌دهی و پایش متمرکز این فعالیت‌ها، از مواردی است که باید مورد توجه قرار گیرد؛

۸) آماده‌سازی کشور در مقابله با تحریم‌ها: با توجه به امکان بیش‌تر شدن تحریم‌ها بایستی رابطه‌ی بین تحریم‌های موجود با ملزومات مورد نیاز در توسعه‌ی فناوری زیستی و همچنین میزان توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای مخالف جمهوری اسلامی ایران به فناوری زیستی در صنایع نظامی \_ دفاعی مورد مطالعه قرار گیرد. به‌ویژه تحریم برخی موارد و ملزومات خاص مورد نیاز؛

۹) مقابله با به‌کارگیری جنبه‌های ضدحقوق بشری فناوری زیستی: با توجه به ماهیت فناوری زیستی و دستاوردهای آن، این مهم که نظارت و قوانین لازم برای مهار سلاح‌های حاصل از این فناوری وجود نداشته و احتمالاً تا مدت‌ها و حتی برای همیشه این مسأله وجود نخواهد داشت، نکته‌ای است که باید مد نظر قرار گیرد؛

۱۰) تمرکز و توجه بیش‌تر در حوزه‌ی دفاع و پدافند: در خصوص فناوری زیستی هم در حوزه‌ی آفند و پدافند و هم سایر مواردی مانند بیومواد که ذکر شد، امکان فعالیت وجود داشته و باید به آن پرداخته شود؛ چرا که از طرفی در استفاده از این سلاح‌ها احتمالاً در آینده برتری با طرف حمله‌کننده خواهد بود و از طرف دیگر، فنون فناوری زیستی موجب خواهد شد که این عوامل، بیش از دیگر سلاح‌های با فناوری پیشرفته در دسترس کشورهای بسیار و حتی گروه‌های تروریستی قرار گیرد؛ بخصوص با توجه به این نکته که میزان نظارت‌های لازم برای مهار این‌گونه تسلیحات در حال حاضر ناکافی و غیرقابل اجرا به نظر می‌رسد. بنابراین، می‌توان گفت این عرصه از جنگ، بزرگ‌ترین خطر بالقوه را ایجاد کرده است و پژوهش‌ها باید در حوزه‌ی پدافند و در زمینه‌ی سیستم‌های آشکارسازی، حفاظت و

ختی سازی تمرکز و ادامه یابد؛ چرا که از طرف دیگر نیز سیاست دفاعی جمهوری اسلامی بر مبنای دفاع و بازدارندگی بوده و این مهم نیز در این راستا قرار می‌گیرد.

#### فرصت‌ها

فرصت‌های پیش روی حوزه‌ی دفاعی کشور در به‌کارگیری فناوری زیستی به قرار زیر است:

- وجود نیروی انسانی مستعد در کشور: با توجه به ظرفیت‌های بالای نیروی انسانی و هم‌چنین دانشگاهی در کشور می‌توان با تکیه بر این ظرفیت‌ها و استعدادها و با ارائه‌ی دروس دانشگاهی و رشته‌های تحصیلی مرتبط با فناوری زیستی از این نیروی انسانی در راستای توسعه‌ی این فناوری در کشور استفاده نمود.

- فعالیت‌های پراکنده در حوزه‌ی فناوری زیستی در کشور و امکان همگرایی آنها: در حال حاضر، در دانشگاه‌های مختلف در زمینه‌ی زیستی در حال انجام است که می‌توان با جهت دادن به این تحقیقات در راستای همگرایی حوزه‌ی دفاعی و رزم به دستاوردهای ارزشمندی در این زمینه دست یافت.

- ایجاد روش‌های جدید رزم نامتقارن و برتری برای حمله‌کننده با استفاده از فناوری زیستی: استفاده از فناوری زیستی عملاً ابزار و روش‌های جدیدی در رزم نامتقارن ایجاد نموده و به‌علاوه احتمالاً در استفاده از این فناوری و سلاح‌های حاصل در آینده برتری با طرف حمله‌کننده خواهد بود.

#### فرصت‌ها و تهدیدهای فناوری اطلاعات در حوزه‌ی دفاعی

در این بخش فرصت‌ها و تهدیدهای فناوری اطلاعات در حوزه‌ی دفاعی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. در جدول زیر لیست فرصت‌ها و تهدیدات به‌طور خلاصه مورد اشاره قرار گرفته است و در ادامه تشریح می‌گردد.

جدول ۳: فرصت‌ها و تهدیدات فناوری اطلاعات

عنوان	حوزه
مسلح بودن دشمن به ابزارهای فناوری اطلاعات در فضای رزم	تهدیدات
بومی نبودن فناوری‌های اطلاعاتی قابل استفاده در فضای رزم	
پیشگام بودن برخی کشورهای توسعه‌یافته در زمینه‌ی فناوری اطلاعات	
کم بودن موانع ورود در مقابل حمله‌های سایبر	
ظهور انواع خطرناکی از سلاح‌های سایبری	
افزایش کاربرد فناوری اطلاعات در جاسوسی	
قرار داشتن کشور در شرایط تحریم	
عدم بلوغ مدیریت فناوری اطلاعات در کشور و حوزه‌ی دفاعی	
عدم نظارت و هم‌چنین در اختیار نداشتن ماهواره‌های اطلاعاتی	
عدم بلوغ در زمینه تعامل‌پذیری و یکپارچگی درونی حوزه‌ی دفاعی (نیروی زمینی، هوایی، دریایی)	
عمومیت نسبی زیربنایها و زیرساخت‌های فناوری اطلاعات قابل استفاده در رزم	فرصت‌ها
آشنایی با زیرساخت‌های فناوری اطلاعات دفاعی دشمن به دلیل عمومیت زیربنایها و زیرساخت‌های آن	
فرصت توسعه‌ی راه‌کارهای بومی مبتنی بر فناوری اطلاعات مورد نیاز رزم برای کشور	
تدوین چارچوب معماری اطلاعاتی نیروهای مسلح	
وجود دانش مرتبط با ابعاد فنی فناوری اطلاعات نظیر برق، الکترونیک و ریاضیات در کشور	

### تشریح تهدیدات

۱) مسلح بودن دشمن به ابزارهای فناوری اطلاعات در فضای رزم: بایستی به این امر اذعان داشت که به دلیل برخورداری دشمن از فناوری‌های پیشرفته، دشمن می‌تواند

اطلاعات مورد نیاز رزم که منجر به شناخت خود، شناخت جبهه‌ی مقابل، شناخت موقعیت و آب و هوا، نظارت بر نیروها، سرعت و قطعیت را از جبهه‌ی مقابل کسب نماید و از این طریق به برتری دفاعی دست یابد. این اولین تهدیدی است که بطور خاص در رزم به نیروهای خودی تحمیل می‌گردد؛

۲) بومی نبودن فناوری‌های اطلاعاتی قابل استفاده در فضای رزم: مسلماً نمی‌توان با اطمینان کامل به فناوری‌های اطلاعاتی فضای رزم که ساخته‌ی سایر کشورها هستند، تکیه نمود و امری حیاتی و حساس مانند امور دفاعی را بر پایه‌ی آنها مدیریت نمود. به‌عنوان مثال، نمی‌توان GPS را که در حوزه‌ی عمران کاربردهای فراوانی دارد، با اطمینان در حوزه‌ی جنگی به‌کار برد؛ زیرا اطلاعات آن مبتنی بر ماهواره‌هایی است که می‌تواند تحت نظارت جبهه‌ی مقابل باشد؛

۳) پیشگام بودن برخی کشورهای توسعه‌یافته در زمینه‌ی فناوری اطلاعات: چنین به نظر می‌رسد که در حال حاضر و در آینده‌ی نزدیک، برخی کشورهای توسعه‌یافته که در زمینه‌ی فناوری اطلاعات پیشگام هستند، در حوزه‌ی برتری اطلاعاتی و همه‌ی جوانب آن در حوزه‌ی دفاعی دارای مزیت‌های قابل توجهی شوند. به‌عنوان مثال، قابلیت‌های ارتش ایالات متحده در ابزارهای عمومی قابل توجه هستند؛ تخریب نظام‌مند، ایجاد موانع مخابراتی و به‌هم‌ریختن سامانه‌های دیده‌بانی و نظارت عراق در سال ۱۹۹۱، از این جمله می‌باشند. توسعه‌ی سیستم‌های رایانه‌ای و مخابراتی و بهره‌گیری از آنها، موجب تقویت دانش این ارتش در مورد نقاط آسیب‌پذیر و روش بهره‌گیری از آنها و کاهش آسیب‌پذیری نیروهای خود شده است. البته با گسترش دانش سیستم‌های اطلاعاتی پیشرفته، منتفع شدن از این مزیت روزبه‌روز مشکل‌تر می‌شود. در واقع، کسب قدرت مبتنی بر فناوری اطلاعات در رزم و حفظ آن به نحوی پایدار برای کشورهای امکان‌پذیر است که آزادی اقتصادی و سیاسی آنها و تعاملاتشان با اقتصاد جهانی، موجب رقابت‌پذیر شدن آنها در حوزه‌ی فناوری اطلاعات شده است؛

۴) کم بودن موانع ورود در مقابل حمله‌های سایبر: همان طور که در بخش مربوط به روند رزم اطلاعات بیان گردید، موانع ورود در مقابل حمله‌های سایبر بسیار کم است و افرادی با دانش کم و نه چندان حرفه‌ای می‌توانند به‌عنوان تهدیدی برای زیرساخت‌های فناوری اطلاعات حوزه‌ی دفاعی محسوب شوند. بسیاری از ابزارهای مورد استفاده‌ی این‌گونه افراد مبتنی بر ویندوز و نیازمند حداقل دانش فنی هستند و هم‌چنین به‌صورت رایگان در دسترس همه قرار دارند؛

۵) ظهور انواع خطرناکی از سلاح‌های سایبری: یکی دیگر از مواردی که در روند رزم اطلاعات بیان شد، ظهور انواع مختلف سلاح‌های سایبری است. در واقع، استفاده از فناوری اطلاعات در حوزه‌ی دفاعی نیازمند اتخاذ تمهیداتی به‌منظور مقابله با سلاح‌های سایبری است. طی ۲۰ سال گذشته سلاح‌های سایبری قوی‌تری با قیمت‌های مناسب عرضه شده‌اند که انواع مختلفی اعم از ابزارهای مرتبط با استراق سمع و تایپ از طریق صفحه کلید، تا تولیدکننده‌های امواج الکترومغناطیسی در میان آنها وجود دارد. مهاجم می‌تواند بمبی الکترونیکی بسازد که با استفاده از انرژی الکترومغناطیسی، اجزای الکترونیکی رایانه را غیرفعال نماید، و قیمت چنین بمبی تنها ۴۰۰ دلار است. با پیشرفت فناوری اطلاعات و علوم مرتبط با آن همواره باید منتظر سلاح‌های سایبر کوچک‌تر و ارزان‌تر و در دسترس‌تر بود؛

۶) افزایش کاربرد فناوری اطلاعات در جاسوسی: امروزه افزایش وابستگی به فناوری اطلاعات موجب افزایش مواجهه‌ی همگان با تهدیدات فضای سایبری و جنگ سایبری شده است. افزایش رقابت جهانی و پیشرفت‌های فناوری اطلاعات در کنار عرضه‌ی وسایل کوچک و توانمند دارای قابلیت ذخیره‌ی اطلاعات، جاسوسی را از مرزهای سنتی آن فراتر برده است؛

۷) قرار داشتن کشور در شرایط تحریم: به دلیل قرار داشتن کشور در شرایط تحریم نمی‌توان به برخی فناوری‌های اطلاعاتی مورد نیاز برای رزم دسترسی داشت. البته منظور و مقصود از این دسترسی، استفاده از این فناوری‌ها نمی‌باشد، بلکه منظور

آگاهی از مکانیزم عمل آنها و در صورت امکان مهندسی معکوس آنها با هدف برنامه‌ریزی برای توسعه‌ی راه‌کارهای رزم مبتنی بر IT و طراحی تسلیحات برتر نظامی است؛

۸) عدم بلوغ مدیریت فناوری اطلاعات در کشور و حوزه‌ی دفاعی: توجه صرف به جنبه‌های فنی فناوری اطلاعات بدون شک موجب شکست در رزم اطلاعاتی خواهد شد. به جرأت می‌توان گفت که جنبه‌های غیرفنی فناوری اطلاعات از اهمیت برابر و گاهی بیش‌تر از جنبه‌های فنی آن برخوردار است. مدیریت فناوری اطلاعات و مدیریت اطلاعات در حوزه‌ی دفاعی امری است که از بلوغ چندانی در کشور برخوردار نیست و این امر باعث می‌گردد تا نتوان با اثربخشی و کارایی قابل قبول از زیرساخت فناوری اطلاعات دفاعی بهره گرفت؛

۹) عدم نظارت و هم‌چنین در اختیار نداشتن ماهواره‌های اطلاعاتی: ماهواره‌های اطلاعاتی یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های رزم مبتنی بر شبکه می‌باشند. حداکثر قدرت در رزم اطلاعاتی و رزم مبتنی بر شبکه زمانی برای کشور فراهم خواهد بود که ماهواره‌ای اطلاعاتی را تحت نظارت خود داشته باشد. چه بسا در نبود ماهواره‌های اطلاعاتی چیزی به نام رزم مبتنی بر شبکه در معنای واقعی آن، وجود خارجی نداشته باشد؛

۱۰) عدم بلوغ در زمینه‌ی تعامل‌پذیری<sup>۱</sup> و یکپارچگی درونی حوزه‌ی دفاعی (نیروی زمینی، هوایی، دریایی): تعامل‌پذیری و یکپارچگی در حوزه‌ی دفاعی یکی از مهم‌ترین پیشران‌ها در زمینه‌ی به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم است. در صورتی که مدیران ارشد دفاعی کشور به تعامل‌پذیری و یکپارچگی در درون نیروهای مسلح معتقد بوده و به آن احساس نیاز کنند، فناوری اطلاعات را یکی از مؤثرترین راه‌کارها در راستای دستیابی به آن خواهند یافت.

### راه کارهای پیشنهادی مقابله با تهدیدات

ضروری است تا مجموعه‌ی حوزه‌ی دفاعی کشور از انواع کاربردهای فناوری اطلاعات در فضای رزم آینده شامل رزم اطلاعاتی، رزم اطلاعاتی راهبردی، رزم مبتنی بر شبکه، و رزم مبتنی بر دانش آگاهی کامل داشته باشند. در واقع، این آگاهی، توانمندی‌های فناوری اطلاعات را در حوزه‌ی رزم برای تصمیم‌گیرندگان رده بالای حوزه‌ی دفاعی آشکار نموده و احساس نیاز به حرکت به سمت به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم آینده‌ی کشور را در مجموعه ایجاد می‌نماید. هم‌چنین موجب تعهد مدیران ارشد حوزه‌ی دفاعی در به‌کارگیری آن خواهد شد. این امر جزو اولین گام‌های به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم آینده‌ی کشور است.

تحلیل روند توسعه‌ی رزم اطلاعاتی: ژنرال وانگ پافنگ<sup>۱</sup> از مقامات نظامی چین در سال ۱۹۹۵ چنین گفته است: "در آینده‌ی نزدیک، رزم اطلاعاتی عاملی تعیین‌کننده در زمینه‌ی نوع و آینده‌ی جنگ‌ها خواهد بود. ما روند توسعه‌ی رزم اطلاعاتی را شناسایی کرده‌ایم و آن را عاملی محرک در مدرن‌سازی ارتش چین و آمادگی آن برای رزم می‌دانیم. این روند، نقشی کلیدی در پیروزی جنگ‌های آینده خواهد داشت." مسلماً با تجهیز برخی کشورها به سلاح‌های سایبر، سایر کشورها باید برای مقابله با حمله‌های احتمالی آماده باشند و نقاط ضعف خود را شناسایی و تقویت کنند. در این راستا، می‌توان با تحلیل روند توسعه‌ی رزم اطلاعاتی به برنامه‌ریزی در راستای مقابله با تهدیدات ناشی از آن از سوی دشمن پرداخت و به توسعه‌ی رزم اطلاعاتی جهت داد.

(۱) توسعه‌ی صنعت فناوری اطلاعات و ارتباطات در کشور و به‌ویژه در حوزه‌ی دفاعی: برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری به منظور توسعه‌ی صنعت فناوری اطلاعات در کشور و به‌ویژه در حوزه‌ی دفاعی یکی از بنیادی‌ترین تمهیداتی است که بایستی در راستای استقرار رزم مبتنی بر اطلاعات و رزم مبتنی بر شبکه اتخاذ گردد؛

1 Wang Pufeng



۲) مدیریت انتقال فناوری در زمینه‌ی فناوری اطلاعات قابل استفاده در فضای رزم آینده: آن بخش از فناوری اطلاعات قابل استفاده در فضای رزم که قابل انتقال به داخل کشور است، بایستی از دیدگاه مدیریت فناوری نیز مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا سیاست درستی در انتقال فناوری اطلاعاتی دفاعی به کشور اتخاذ گردد؛

۳) کسب دانش مدیریت فناوری اطلاعات حوزه‌ی دفاعی: مدیریت فناوری اطلاعات تجربه‌ای نسبتاً نو در کشور است. این تجربه‌ی نو زمانی که وارد حوزه‌ی<sup>۱</sup> دفاعی می‌شود، ابعاد خاصی به خود می‌گیرد و بایستی مجدداً به آزمون گذاشته شود. از این رو، حوزه‌ی دفاعی کشور نیازمند کسب دانش مدیریت فناوری اطلاعات حوزه‌ی نظامی است و دانشگاه‌های علوم دفاعی و مؤسسات تحقیقات دفاعی کشور بایستی تمهیداتی را به منظور کسب و انتقال این دانش اتخاذ نمایند.

۴) لحاظ نمودن تعامل‌پذیری و یکپارچگی در چارچوب معماری نیروهای مسلح کشور: یکی از بخش‌هایی که به اجرایی شدن تعامل‌پذیری و یکپارچگی در حوزه‌ی دفاعی مؤثر است، معماری فناوری اطلاعات حوزه‌ی دفاعی می‌باشد. (Department of defense, 2003 b) با لحاظ نمودن این دو در معماری IT حوزه‌ی دفاعی کشور می‌توان تعامل‌پذیری و یکپارچگی را توأم با رزم مبتنی بر شبکه و سایر برنامه‌های توسعه‌ی حوزه‌ی دفاعی به صورت یکپارچه و جامع اجرایی نمود.

### تشریح فرصت‌ها

۱) عمومیت نسبی زیربناها و زیرساخت‌های فناوری اطلاعات قابل استفاده در رزم: زیربناها و زیرساخت‌های فناوری اطلاعاتی که در رزم مورد استفاده صرفاً به حوزه‌ی نظامی اختصاص ندارد. به عبارت دیگر، بخش قابل توجهی از دانش مورد نیاز به منظور توسعه‌ی راه‌کارهای مبتنی بر IT برای حوزه‌ی دفاعی، جنبه‌ی عمومی داشته و می‌توان با بومی نمودن راه‌کارهای عمومی فناوری اطلاعات به ارائه‌ی

1 Context

راه‌کارهای مبتنی بر IT برای حوزه‌ی دفاعی کشور اقدام نمود. این امر تا حد زیادی وابستگی کشور را به سایر کشورها در زمینه‌ی تأمین فناوری اطلاعات مورد نیاز حوزه‌ی دفاعی و رزم کاهش می‌دهد.

۲) آشنایی با زیرساخت‌های فناوری اطلاعات دفاعی دشمن به دلیل عمومیت زیربناها و زیرساخت‌های آن: مورد فوق‌الذکر این فرصت را برای حوزه‌ی دفاعی کشور فراهم می‌نماید که بتواند تهدیداتی را بر زیرساخت‌های فناوری اطلاعات دفاعی دشمن اعمال نماید؛ زیرا همان طور که بیان شد، بخش قابل توجهی از دانش مورد نیاز به منظور توسعه‌ی راه‌کارهای مبتنی بر IT برای حوزه‌ی دفاعی، جنبه‌ی عمومی داشته و از این رو، با داشتن آگاهی از جزئیات و مکانیزم عمل این زیرساخت‌ها می‌توان شیوه‌های حملات مختلف به این زیرساخت‌ها را طراحی نمود.

۳) فرصت توسعه‌ی راه‌کارهای بومی مبتنی بر فناوری اطلاعات مورد نیاز رزم برای کشور: با وجود تلاش‌ها و اقدامات ابرقدرت‌ها برای تغییر و تحول نیروها و ساختار و اصول زیربنایی بهره‌گیری از فناوری اطلاعات در برنامه‌های نظامی، این بدان معنا نیست که سایر کشورها نیز باید رویکرد مشابهی را اتخاذ نمایند. این امر که کشور ما در ابتدای راه به‌کارگیری از فناوری اطلاعات در حوزه‌ی فضای رزم است، این فرصت را فراهم می‌نماید که بتوان با بررسی فناوری اطلاعات مورد استفاده در فضای رزم در سایر کشورها و اتخاذ سیاست‌های درست در راستای مسلح نمودن حوزه‌ی دفاعی به ابزارها و راه‌کارهای مبتنی بر IT به توسعه‌ی راه‌کارهای بومی مبتنی بر فناوری اطلاعات مورد نیاز رزم برای کشور پرداخت. ایجاد چنین تمایزی می‌تواند مزیتی راهبردی را برای حوزه‌ی دفاعی کشور در مقابله با دشمنان فراهم نماید.

۴) تدوین چارچوب معماری اطلاعاتی نیروهای مسلح: امروزه بیش‌تر کشورهای پیشرفته‌ی دنیا نظیر آمریکا و انگلیس، رزم مبتنی بر شبکه را در چارچوب معماری

دفاعی خود لحاظ نموده‌اند. نسخه‌ی ۱.۵ چارچوب معماری وزارت دفاع<sup>۱</sup> که چارچوب معماری دفاعی ایالات متحده می‌باشد، در برنامه‌ی توسعه‌ی خود توجه به رزم مبتنی بر شبکه را در اولویت اول قرار داده است. (Department of defense, 2003 a) چارچوب معماری وزارت دفاع<sup>۲</sup> نیز که چارچوب معماری دفاعی انگلیس می‌باشد، در آخرین نسخه که در آگوست ۲۰۰۸ منتشر گردید، رزم مبتنی بر شبکه را به‌عنوان اساسی‌ترین عامل در فضای رزم آینده، در معماری دفاعی مورد توجه قرار داده است. (Ministry of defense, 2010) معماری اطلاعاتی نیروهای مسلح اقدام مناسبی جهت طراحی شبکه‌ها، و ساختارهای اطلاعاتی در نیروهای مسلح می‌باشد. این امر فرصتی است در راستای اعمال ملاحظات مربوط به رزم مبتنی بر شبکه در چارچوب معماری دفاعی کشور.

۵) وجود دانش مرتبط با ابعاد فنی فناوری اطلاعات نظیر برق، الکترونیک و ریاضیات در کشور: مسلماً توسعه‌ی فناوری اطلاعات بومی نیازمند در اختیار داشتن دانش بنیادین این حوزه است. فناوری اطلاعات در بُعد فنی ریشه در رشته‌هایی نظیر برق، الکترونیک و ریاضیات دارد. به دلیل غنای دانشگاه‌ها و سازمان‌های تحقیقاتی کشور در زمینه‌ی این‌گونه رشته‌ها می‌توان امیدوار بود که حوزه‌ی دفاعی بتواند از دانش موجود در کشور در حوزه‌های مذکور در راستای توسعه‌ی فناوری اطلاعات مورد نیاز رزم بهره‌گیرد.

#### تمهیدات پیشنهادی

۱) مسلماً نمی‌توان انتظار داشت که برای کشوری که هم در شرایط تحریم وجود دارد و هم صنعت ICT آن، توسعه‌ی چندانی نیافته و فناوری تولید زیرساخت‌های مهم IT را ندارد، فرصت‌های زیادی در زمینه‌ی کاربرد فناوری اطلاعات در فضای رزم

1 Dodaf

2 Modaf

آینده‌ی آن وجود داشته باشد؛ بلکه بایستی حوزه‌ی دفاعی کشور در کوتاه مدت و میان مدت بیش‌تر توجه خود را به مقابله با تهدیدات ناشی از به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم توسط دشمن مبذول دارد و در این مدت به برنامه‌ریزی به منظور حرکت به سمت رزم مبتنی بر اطلاعات و رزم مبتنی بر شبکه بپردازد تا بتواند در دراز مدت آن را در مجموعه‌ی نیروهای مسلح پیاده‌سازی نماید.

۲) در واقع، موضوعاتی نظیر رزم مبتنی بر اطلاعات و رزم مبتنی بر شبکه موضوعاتی راهبردی برای حوزه‌ی دفاعی کشور است. از این رو، بایستی پیش از هر اقدام عملی، برنامه‌ریزی راهبردی برای آن در سطح کلان حوزه‌ی دفاعی کشور صورت پذیرد.

۳) هم‌چنین نمی‌توان انتظار داشت که مسأله‌ی پیچیده‌ای نظیر رزم مبتنی بر اطلاعات و رزم مبتنی بر شبکه بر عهده‌ی یک سازمان خاص باشد. از این رو، ضروری است تا به منظور حرکت به سمت رزم مبتنی بر اطلاعات و رزم مبتنی بر شبکه تعاملات برنامه‌ریزی شده‌ای با سازمان‌های ذی‌ربط (سایر ذی‌نفعان) صورت پذیرد.

۴) به منظور ارتقای ابعاد فنی به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم آینده ضروری است تا نیازسنجی چندجانبه‌ای در زمینه‌هایی نظیر آموزش، فناوری، سازمان و تشکیلات و... در حوزه‌ی دفاعی کشور صورت گیرد تا زیرساخت‌های مورد نیاز برای حرکت به سمت به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم آینده به درستی تأمین گردد.

حال این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان فضای رزم کشور را با بهره‌گیری از فناوری اطلاعات متحول نمود؟ برای این منظور چه پروژه‌هایی بایستی انجام شود؟ تغییرات ناشی از این پروژه‌ها بر چه بخش‌هایی از حوزه‌ی دفاعی تأثیرگذار است؟ تقدم و تأخر این پروژه‌ها به چه صورت است؟ چگونه می‌توان با به‌کارگیری فناوری اطلاعات، حوزه‌ی دفاعی را به صورت متعادل و همه‌جانبه و نه به صورت غیرمتوازن و یکجانبه ارتقا داد؟ بهترین الگو و متدولوژی برای اعمال تغییرات مبتنی بر فناوری اطلاعات در حوزه‌ی دفاعی چیست؟ در حال حاضر، ابرقدرت‌ها با چه ابزارها و متدولوژی‌ها و مکانیزم‌هایی به توسعه‌ی فضای رزم مبتنی بر فناوری اطلاعات می‌پردازند؟

پاسخ به این سؤال‌ها و سؤالات بسیاری از این قبیل می‌تواند به اجرایی شدن فضای رزم مبتنی بر فناوری اطلاعات کمک بسیاری نماید.

ابرقدرت‌ها و کشورهای توسعه‌یافته چگونه به سؤال‌ها پاسخ گفته‌اند؟ راه‌کار جامع این کشورها برای پاسخ به این سؤالات، معماری سازمانی حوزه‌ی دفاعی است. وزارت دفاع ایالات متحده، وزارت دفاع انگلیس و ناتو بهترین نمونه‌هایی هستند که معماری سازمانی را به منظور ایجاد فضای رزم مبتنی بر فناوری اطلاعات به‌کار گرفته‌اند و برای این منظور به توسعه‌ی چارچوب‌های معماری سازمانی بومی حوزه‌ی دفاعی خود پرداخته‌اند.

شواهد نشان‌دهنده‌ی جدیت سازمان‌های بزرگ دفاعی دنیا در استفاده از معماری سازمانی در حوزه‌ی دفاعی است. وزارت دفاع ایالات متحده، رزم مبتنی بر شبکه را یکی از مهم‌ترین پیشران‌های خود در توسعه‌ی نسخه جدید DODAF دانسته است. (Department of Defence, 2010) وزارت دفاع انگلیس نیز با اتخاذ چنین رویکردی به توسعه‌ی نسخه‌ی جدید MODAF پرداخته است. (Ministry of Defence, 2010)

معماری سازمانی با لحاظ نمودن تمامی دیدگاه‌ها به سازمان و در نظر گرفتن تمامی ابعاد سازمان اعم از راهبردی، تاکتیکی، عملیاتی و فنی، در توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی سازمان به بررسی وضع موجود و ارائه‌ی معماری وضع مطلوب می‌پردازد. سپس با استفاده از متدولوژی معماری سازمانی، شیوه‌ی حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب تدوین می‌گردد.

در مجموع، با به‌کارگیری مفاهیم معماری سازمانی در حوزه‌ی دفاعی کشور و توسعه‌ی چارچوب معماری بومی حوزه‌ی دفاعی می‌توان به تمامی سؤال‌های فوق پاسخ گفت و حوزه‌ی دفاعی کشور را به‌صورت یکپارچه، جامع و همه‌جانبه در راستای دستیابی به فضای رزم مبتنی بر فناوری اطلاعات هدایت نمود.

در مجموع، بایستی به این امر اذعان داشت که حرکت به سمت به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم آینده‌ی کشور در شکل‌های مختلف آن (نظیر رزم اطلاعاتی، رزم اطلاعاتی راهبردی، رزم مبتنی بر شبکه و رزم مبتنی بر دانش) امری اجتناب‌ناپذیر است. البته این حرکت بایستی در بخش‌هایی متفاوت از مسیری باشد که جبهه‌ی مقابل طی نموده است.

از این رو، انتظار می‌رود که به دلیل حساسیت و اهمیت حوزه‌ی دفاعی و امنیتی، در آینده‌ی نه چندان دور، بیش‌ترین و بالاترین پیشرفت‌های و درجات علمی کشور در حوزه‌ی دفاعی کشور رخ دهد، همانند سایر کشورهای توسعه‌یافته، حوزه‌ی دفاعی کشور پرچمدار دانش و فناوری روز به‌ویژه در زمینه‌ی فناوری اطلاعات باشد.

از طرفی این توسعه یک‌جانبه نیست، بلکه مستلزم تقویت صنایع مرتبط در داخل کشور می‌باشد. گزارشات بین‌المللی نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از شرکت‌های فعال دو حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات قادر به تأمین فناوری مورد نیاز رزم اطلاعات می‌باشند. (Erbschloe, 2001) نهایتاً این که به‌کارگیری فناوری اطلاعات در فضای رزم آینده‌ی کشور نیازمند اقدامات همه‌جانبه از سوی ذی‌نفعان در زمینه‌ی ابعاد فنی و غیرفنی فناوری اطلاعات در زمینه‌ی دفاعی است. این امر در بالاترین سطح نیازمند برنامه‌ریزی‌های کلان و سیاست‌گذاری‌ها و تدوین راهبردها بوده و در سطوح پایین نیز نیازمند تدوین معماری زیرساخت همراستا با اهداف و راهبردها به منظور عملیاتی نمودن انواع مختلف رزم اطلاعاتی و رزم مبتنی بر شبکه می‌باشد. امید است که حرکت صحیح در این راستا گامی باشد در جهت افزایش اقتدار ایران اسلامی.

### فرصت‌ها و تهدیدهای فناوری شناختی در حوزه‌ی دفاعی

در جدول ذیل فرصت‌ها و تهدیدات فناوری شناختی جمع‌بندی شده است و در ادامه تشریح می‌گردد.

جدول ۴: فرصت‌ها و تهدیدهای فناوری شناختی

پیشنهادات	تهدیدها		فرصت‌ها	
	محیطی	ذاتی	محیطی	ذاتی
- استفاده از ابزارهای رسانه‌ای و القای فرهنگ	- خرده فرهنگ‌های مختلف ایرانی	- کلی بودن و انتزاعی شدن مطالعات	- تجربه‌ی دفاع مقدس - وجود پژوهشگاه	- هم‌نشینی و گفتگو میان رشته‌ها - رویکرد ترکیبی و

پیشنهادات	تهدیدها		فرصت‌ها	
	محیطی	ذاتی	محیطی	ذاتی
مبنایی	- عدم وجود	- پیچیدگی	علوم شناختی	وحدت علوم
- استفاده از	بخش‌بندی‌های	مفاهیم	- نو بودن این دانش	- شناخت همه‌جانبه و
بازی‌های رایانه‌ای	آموزشی در	- مشکل	- ضریب هوشی	چندوجهی پدیده‌ها
و شبیه‌سازی‌ها	دانشگاه‌های نظامی	چندزبانی متون	بالای ایرانیان و	- راه‌حل‌های گوناگون
- استفاده از	- استفاده از		فرهنگ غنی	رشته‌های مختلف
الگوهای رهبری	سبک‌های		- دانش رزمی	- فضای مدرن این
اقتضایی	فرماندهی سستی		پیشرفته‌ی نیروهای	مطالعات
- استفاده از	- بومی نبودن علوم		نظامی ایران	- تضارب آرا
توانمندی‌های	مرتبط			- نقد مطالعات
دانشگاه‌ها				تخصصی

### تقسیم‌بندی فرصت‌ها و تهدیدها

با توجه به این‌که علوم شناختی ماهیتی چندرشته‌ای دارند، مفهوم فرصت و تهدید درباره‌ی آن از دو جنبه قابل بررسی است. یکی از جنبه‌ی ذاتی؛ یعنی چون مفهوم خود دارای پیچیدگی و تازگی است، هم دارای فرصت‌ها و هم دارای تهدیدهایی می‌باشد. دوم فرصت‌ها و تهدیدهای محیطی؛ زمانی که مفهوم در تعامل با شرایط و مفاهیم دیگر قرار می‌گیرد، با توجه به اثرگذاری و اثرپذیری‌های محیطی دارای فرصت‌ها و تهدیدهایی خواهد شد. حال به بررسی هر دو گونه از این فرصت‌ها و تهدیدها خواهیم پرداخت.

**فرصت‌های ذاتی:** فرصت‌های ذاتی برخاسته از مفهوم چندرشته‌ای علوم شناختی است. بنابراین، برای بیان این فرصت‌ها ناگزیر از ارائه‌ی مقدمه‌ای درباره‌ی علوم چندرشته‌ای هستیم. مطالعات چندرشته‌ای گونه‌ای از علوم است که بعد از آشکار شدن ضعف‌ها و کاستی‌های تخصصی و شعبه‌شعبه شدن علم به رشته‌های تخصصی ریز ضرورت یافته است. این اندیشه و

طرح بر وحدت و یکپارچگی علوم در حوزه‌های فلسفه، علوم طبیعی، علوم ریاضی و علوم انسانی تأکید می‌ورزد. فلسفه‌ی پیدایش علوم میان رشته‌ای از سویی، در واقعیات عینی و ظهور پدیده‌های منفرد، اما چندوجهی و پدیده‌هایی ریشه دارد که تبیین همزمانی، مشکل‌شناسی میان رشته‌ای، و اقدام همگانی و فراگیر را می‌طلبد. از سوی دیگر، در مجادلات علمی و نقد روش‌شناسی تجزیه و ترکیب و علوم پوزیتیویستی ریشه دارد. این‌گونه مطالعات هم محدودیت‌ها و کاستی‌های روش تجزیه‌گرایی و تخصص‌محوری را برطرف می‌کند، هم ظرفیت‌ها و امکانات پژوهشی جدیدی برای حوزه‌های مختلف علوم فراهم می‌کند.

فرصت‌های حاصله از این رویکرد مطالعاتی به علوم به شرح زیر است:

- ۱) آشتی، نزدیکی، هم‌نشینی و گفتگو و چالش رشته‌ها در پدیده‌ای منفرد اما چندوجهی یا در مسأله‌ای واحد، اما مرتبط با رشته‌های مختلف به منظور شناخت بهتر آن پدیده یا مسأله‌ی چندمجهولی است. اگرچه تجزیه‌گرایی و عقلانیت حاکم بر علوم بعد از انقلاب صنعتی، منجر به تخصصی شدن علوم و در نتیجه عمق بیش‌تر دانش بشری در حوزه‌های مختلف گردید، اما نوعی غفلت از پیوستگی مفاهیم مختلف در رشته‌های مختلف را سبب شد. مطالعات چندرشته‌ای فرصتی است برای ایجاد تعامل‌ها، پیوستگی‌ها و در نتیجه بررسی موضوعی خاص از دیدگاه‌ها و ابعاد مختلف.
- ۲) انتخاب رویکرد ترکیبی و رسیدن به وحدت علوم، بعد از کثرت تخصص‌ها و رشته‌ها و علوم بعد از دوره‌ی رنسانس و انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی است. نوعی کثرت در وحدت و نوعی توجه به درصدی از مشترکات و ملاحظه‌ی حداقلی از تمرکزگرایی در عین تمرکززدایی تخصص‌هاست.
- ۳) شناخت همه‌جانبه، فراگیر، چندچهره و چندوجهی پدیده‌های منفرد از طریق هم‌رزی رشته‌های مرتبط با آن پدیده است. این شناخت به جای شناخت یک‌جانبه، یک سونگرانه و تک بعدی و مطلق‌انگارانه‌ی رشته‌های تخصصی می‌نشیند. در این شناخت تمرکز بر شناخت همه‌ی متغیرهایی است که در شکل‌گیری پدیده نقش



داشته‌اند؛ اما هر یک از این متغیرها در رشته‌های گوناگون، به‌طور جداگانه، در خلأ تأثیرگذاری و وابستگی متقابل مطالعه می‌شود.

۴) پدیده‌ی منفرد چندوجهی و کثیرالوجه و مسأله‌ی واحد اما غامض، چندمتغیره و چندمجهولی موضوع این شناسایی در مطالعات میان رشته‌ای است. ملاحظه‌ی راه‌حل‌های گوناگون رشته‌های مختلف در مواجهه با این مسأله و مشاهده‌ی حل‌المسائل تخصص‌های متفاوت در محیطی آکواریومی، به نحوی که همه‌ی صاحب‌نظران رشته‌های مختلف آن را مشاهده کنند. پلورالیسم روشی و متدولوژی در قبال آن پدیده و مسأله‌ی واحد از ویژگی‌های این سنخ مطالعات است.

۵) درباره‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای در فضای دنیای مدرن بحث می‌شود. پیش فرض آن تعامل علوم جدید است؛ آنچه از دیرباز در تمدن اسلامی یا غرب وجود داشته است که در آن، تعاملات رشته و دانش مدنظر نیست. از تاریخ تولد این نوع مطالعات بیش از نیم قرن نمی‌گذرد.

۶) در تعاملات میان‌رشته‌ای، شرط لازم وجود ترکیبی و مشارکت دو یا بیش‌تر رشته‌ی تخصصی است تا به مطالعه‌ی پدیده‌های مشترک در مرزهای حاصل‌خیز دو رشته پردازند؛ اما این اقدامات کافی نیست. شرط کافی ترکیب این یافته‌های تخصصی در یکدیگر به نحوی است که جداسازی آنها از یکدیگر ناممکن و شناسایی‌ناپذیر باشد. نوعی «تضارب آرا» به‌گونه‌ای است که آنچه به دست می‌آید، نه اولی و نه دومی، بلکه سنتزی دیالکتیکی و نوعی شناخت جدید است.

۷) مطالعات میان‌رشته‌ای با نقد رشته‌های تخصصی و مثله کردن واقعیت‌ها و پنداشتن بخشی از واقعیت به جای کل واقعیت و جزءنگری آن کلید خورده است، اما بی‌درنگ باید اضافه کرد که مطالعات میان‌رشته‌ای تخصص را نفی نمی‌کند، بلکه نقد آن است. در این‌گونه پژوهش‌ها، احترام به تخصص‌ها و حفظ حریم رشته‌ها محفوظ است. آنچه مدنظر است، اضافه کردن عنصر جدیدی است تا این تخصص‌ها را در ترکیب جدیدی به‌کار گیرد تا مکمل یکدیگر قرار گیرند و بتوانند نسبت به یکدیگر هم‌افزایی داشته باشند؛ نوعی

نظام‌سازی و توجه به کلیت یکپارچه‌ی علوم بعد از تجزیه‌گرایی و ایجاد تعامل‌های چندگانه بین سبدهای تخصصی است.

تهدیدهای ذاتی: بزرگ‌ترین و شاید مهم‌ترین تهدید ذاتی مفاهیم چندرشته‌ای، کلی بودن و در نتیجه انتزاعی شدن این مفاهیم است. در نتیجه از فضای کاربردی خارج شده بیش‌تر به فضای توصیفی وارد می‌شوند.

مشکل دیگر، پیچیدگی این مفاهیم است. برای مثال، در مورد علوم شناختی، آشنایی با مفاهیم علوم مرتبط الزامی می‌باشد و هر کدام از این علوم خود تاکنون رشته‌ای مستقل با گزاره‌های خاص بوده‌اند. حتی در ترجمه‌ی متون این نوع از علوم، مشکل چندزبانی بودن متن به چشم می‌خورد؛ یعنی اصطلاحات در فضاهای تخصصی خود هم‌چنان به کار می‌روند و تشخیص این تفاوت‌ها برای فرد مشکل است.

#### فرصت‌ها و تهدیدهای محیطی (با کاربرد فناوری شناختی در فضای رزم)

یافته‌های فناوری شناختی در قلمروی دفاعی و امور امنیتی نیز میدان فعالیت وسیعی کسب کرده است، به طوری که نیروهای مسلح کشورهای پیشرفته در کنار توسل به قدرت سخت از کاربرد قدرت نرم غافل نمانده، با استفاده از یافته‌های فناوری شناختی در جستجوی راه‌کارهای عملی برای تأثیرگذاری بر فکر و ذهن فرماندهان و نیروهای مسلح رقیب و انحراف افکار ایشان هستند. هم‌چنین کاربرد دقیق سلاح، پرهیز از خطاهای شناختی و نیز استفاده از دستورالعمل‌های شناختی به منظور بالا بردن ضریب دقت و صحت تصمیمات نظامی، به‌ویژه در هنگام فوریت‌ها از زمینه‌هایی است که علوم شناختی می‌تواند کمک قابل توجهی به علوم دفاعی انجام دهد. در این مورد می‌توان به فرصت‌ها و تهدیدهای زیر اشاره کرد:

#### فرصت‌ها

(۱) مسائل مطرح شده در جنگ‌های با محوریت علوم شناختی، بیش‌تر در مورد مسائلی است که عامل انسانی را در جنگ اثرگذارتر از تجهیزات معرفی می‌کنند؛ بنابراین، تجربه‌ی جنگ تحمیلی و دفاع مقدس بزرگ‌ترین فرصتی است که می‌توان از آن استفاده کرد. متخصصان

راهبرد نظامی امروزه به نقش عامل انسانی در جنگ پی برده‌اند، در حالی که نیروهای ایرانی در جریان جنگ این مسأله را ثابت کرده‌اند. جنگ به اصطلاح با دست خالی در برابر ارتش تا بن دندان مسلح رژیم بعثی عراق با پشتوانه‌ی ابرقدرت‌های جهان، بیانگر همین مسأله است. آنچه در جریان جنگ تحمیلی بسیار مهم و اثرگذار بود، نیرویی بود که تمام نیروها و انگیزه‌ها را در یک جهت متحد می‌کرد. شاید امروز برای ما که اعتقاد به نقش ایمان در رفتارهای بشری داریم، بهترین فرصت باشد که در علوم شناختی بررسی کنیم که ایمان چه تأییراتی در نرون‌های مغزی دارد؟ با استفاده از تکنیک‌های موجود در علوم اعصاب و تصویربرداری‌های مختلف از نواحی مغز می‌توان این موارد را بررسی کرد. اگر چنانچه این مسأله به اثبات برسد، آن‌گاه خواهیم دید که فرصت برتر در زمینه‌ی بهره‌گیری از علوم شناختی در فضای رزم از آن ما خواهد شد. آن‌گاه برای این فرصت می‌توان برنامه‌ریزی کرد و پیشنهادهای را مطرح نمود. برای مثال، می‌توان پیشنهاد داد که میزان اثربخشی گزاره‌ها و آموزه‌های مختلف ایمانی بر عملکرد افراد سنجیده و شناسایی گردد و در آموزش‌های مختلف نیروهای نظامی از این گزاره‌ها استفاده شود.

۲) وجود پژوهشگاه علوم شناختی در جمهوری اسلامی ایران، یک فرصت بزرگ برای دسترسی به اهداف و انجام پژوهش‌های گوناگون است. برای انجام مطالعاتی در سطح عالی قطعاً نیازمند مراکز مطالعاتی قدرتمند با حمایت‌های مختلف می‌باشد تا نخبگان و زبدگان را در آنها جمع‌آوری کرده و از ثمرات این همکاری بهره‌مند شویم. خوشبختانه وجود این پژوهشگاه نشانگر این مطلب است که توجه به اهمیت علوم شناختی در ایران مورد غفلت قرار گرفته است. می‌توان از تلاش‌های این پژوهشگاه استفاده کرد و برای روندهای آتی نیز از دانش و تخصص اعضای آن بهره‌مند شد.

۳) نو بودن این دانش خود به نوعی یک فرصت محسوب می‌شود. البته کشورهایی چون آمریکا و انگلستان سال‌هاست که بر این علوم متمرکز شده‌اند و در تلاش برای بهره‌مندی از این علوم هستند، اما در کل این علوم جزو علوم نو به شمار می‌آیند.

این یعنی هنوز قسمت‌های کشف نشده‌ی بسیاری باقی است و با سرعت عمل می‌توان آن قسمت‌ها را برای اولین بار کشف کرد.

۴) ضریب هوشی افراد ایرانی و همچنین بهره‌مندی از فرهنگی غنی نیز فرصتی دیگر به شمار می‌آید. با توجه به این‌که مبنای کار در این علوم به نوعی هوش انسانی است، افرادی با بهره‌ی هوشی بالاتر از آموزش‌های مذکور استفاده‌ی بهتری خواهند کرد. همچنین فرهنگ غنی ایرانی خود متبلورکننده‌ی بسیاری از مزایای هوش روان است. البته باید خاطر نشان کرد در سال‌های اخیر با نوعی بیگانگی عمومی فرهنگی مواجه هستیم که این فرصت را برای مان کم رنگ‌تر کرده است؛ اما قابلیت‌های بسیاری هنوز در فرهنگ اجتماعی جمهوری اسلامی ایران زمین وجود دارد.

۵) دانش رزمی بالای نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران یکی دیگر از فرصت‌های قابل توجه است. با توجه به این‌که استفاده از این علوم در دانش رزم، پس از جنگ‌های شبکه‌محور و اصطلاحاً سایبری مطرح شده است و در واقع، عصری نوین در عرصه‌ی جنگ است، قدرت دفاعی نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران در جنگ‌های شبکه‌ای و سایبری نشان از آمادگی ایشان برای ورود به فضای عصر نوین جنگ‌ها یعنی جنگ‌های فرهنگ‌محور است. قطعاً اگر هم‌چون همیشه به موقع و با سرعتی مناسب عمل شود و این نوع از جنگ‌ها نیز مورد بررسی و آزمایش قرار گیرند، نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران خواهند توانست در این نوع از جنگ‌ها هم جزو کشورهای پیشرفته باشند.

#### تهدیدات

۱) تمرکز دشمنان در جنگ‌های فرهنگ‌محور و با استفاده از علوم شناختی، برهم زدن نظم فکری و فرهنگی حریفان می‌باشد. در واقع، این علوم دو نوع مختلف از کاربردها را دارند. یکی اعطای قدرت تمرکز به فرد برای تسلط بر سلاح و دقت بیش‌تر در نشانه‌گیری، رصد دشمن و دیده‌بانی و دیگری بر هم زدن نظم اردوی

دشمن از نظر فکری و فرهنگی. با توجه به سیاست‌های مزورانه‌ی کشورهای چپ‌گرا در بریتانیا در نفوذ در خاک کشورها و آشنایی با فرهنگ آنها و به تعبیر خودشان غوطه‌وری فرهنگی، اختلاف فرهنگی موجود در میان اقوام ایرانی - همان چیزی که آن را نشانه گرفته‌اند - می‌تواند به مثابه تهدیدی جلوه‌گر شود. خرده فرهنگ‌های ایرانی هم‌چون موجودیت‌های جدایی هستند که با هم گره خورده‌اند و تلاش دشمنان در کاهش استحکام این گره‌هاست.

**پیشنهاد:** استفاده از ابزارهای رسانه‌ای در جهت القای فرهنگی مبنایی برای تمامی خرده فرهنگ‌ها و هم‌چنین ایفای نقش خرده فرهنگ‌ها و به نوعی اعطای مسئولیت‌های مختلف به خرده فرهنگ‌ها می‌تواند راه‌کاری سازنده در این عرصه باشد.

۲) عدم وجود بخش‌بندی‌های درسی در دانشگاه‌های نظامی برای آموزش این علوم نیز می‌تواند از تهدیدهای مهم به شمار آید. برای استفاده‌ی گسترده از این دانش چاره‌ای جز آموزش آنها در سطحی وسیع وجود ندارد. البته طبق تجربه‌ی سایر کشورها بهترین مکان‌ها برای آموزش، یگان‌های آموزشی هستند.

**پیشنهاد:** می‌توان برای رفع این نقیصه، از بازی‌های رایانه‌ای مخصوص و هم‌چنین شبیه‌سازی‌ها استفاده کرد. آنچه مهم است گرفتن بازخورد از افراد در حین بازی یا شبیه‌سازی است. هم‌چنین در مانورهای مختلف نظامی باید شاخص‌های سنجنده‌ی استفاده از قابلیت‌های شناختی نیز لحاظ شوند.

۳) با توجه به این‌که آموزش این علوم در تمام سطوح مورد تأکید است، بعید نیست سربازان با دریافت این آموزش‌ها و احساس استقلال بیش‌تر در قالب سبک‌های فرماندهی مورد استفاده پیش از این آموزش‌ها دچار تنش شوند. از این‌رو، ساختار فرماندهی افراد دریافت‌کننده‌ی آموزش‌های شناختی باید مورد بازنگری قرار گیرد.

**پیشنهاد:** استفاده از الگوهای رهبری اقتضایی در دانش مدیریت و تناسب سبک‌های رهبری با بلوغ افراد تحت رهبری می‌تواند در این مورد پیشنهاد شود.

۴) ضرورت توجه به بومی بودن دانش‌های مورد نظر از جمله مسائلی است که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. علوم مرتبط با علوم شناختی غالباً جزو علوم انسانی هستند. اگر مبانی این علوم برای مثال انسان‌شناسی‌های آگزیستانسیالیستی باشد، قطعاً در روش‌شناسی‌ها و نتایج هم اثرگذار خواهد بود.

**پیشنهاد:** می‌توان دوره‌های بلند مدتی را برای بررسی این مبانی لحاظ کرد، از اساتید متعهد و با بصیرت دانشگاه‌ها برای تولید دانش‌های بومی بهره برد. هنگامی که مبانی مورد تأیید فرهنگ اسلامی - ایرانی به دست آمد و دانش‌های بومی تولید گردید، آن‌گاه در نتیجه روش‌های خاص ایرانی را شاهد خواهیم بود، و این یعنی تبدیل تهدید به فرصت.

#### جمع بندی

نظر به اهمیت فناوری‌های همگرا به‌عنوان عامل برتری و پیشگامی در رقابت و تأمین امنیت و تسلط کشورها در صحنه‌ی نظامی، جریانی مملو از رقابت و تحولات پرشتاب با عدم اطمینان بالا در چند سال اخیر شروع شده که اثرات و نتایج آن در محیط پیچیده و پرابهام امروز به خوبی قابل مشاهده است. در حوزه‌ی دفاع نیز ساختار تهدیدات نظامی کشورها به اندازه‌ای گسترده و بی‌ثبات می‌باشد که هیچ برنامه با ساختار ثابتی نمی‌تواند تضمین‌کننده‌ی بازدارندگی نظامی برای کشورها باشد. چهار فناوری نانو، زیستی، اطلاعات و شناختی در حوزه‌ی دفاع تأثیر فوق‌العاده‌ای گذاشته و بیش‌ترین اثرگذاری آنها در این حوزه خواهد بود.

این فناوری‌ها تغییرات شگرف و فراوانی را ایجاد کرده و قطعاً میدان‌های رزم و رزم‌های آتی تحت تأثیر تغییرات حاصل از این فناوری‌ها و کاربردهای آنها نسبت به قبل بسیار متفاوت خواهد بود؛ تغییراتی که در تفکر و ابزار، سخت‌افزار و نرم‌افزار، راهبرد و تاکتیک و به‌طور کلی در هر بخش از حوزه‌ی دفاع ملموس بوده و کاربرد فناوری‌های نوین در تمامی قسمت‌های این حوزه مشاهده خواهد شد.

بر این مبنا و همان‌طور که تاریخ نیز نشان می‌دهد، می‌توان پیش‌بینی کرد این فناوری‌ها بر ساختار قدرت روابط بین‌الملل و امنیت در نظام بین‌الملل تأثیرگذار بوده و دستیابی هر

کشوری به توانایی فنی حاصل از فناوری‌های نوین، آن را صاحب توانمندی‌های نظامی بیش‌تری می‌کند و دستاوردهای حاصله می‌توانند تغییرات آنی و قابل ملاحظه‌ای در توازن قدرت بوجود آورند. در واقع، در شرایط کنونی تفوق نظامی، صرفاً با تفوق علمی و فناورانه شکل می‌گیرد و پاسخ‌گویی به هر تهدیدی بر مبنای برتری در این عرصه میسر می‌گردد. بر این اساس، توان و قدرت یک کشور بر مبنای منابع و پارامترهای دیگری که سابق مطرح بودند، نمی‌باشد؛ بلکه توان و قدرت هر کشور در دستیابی و به‌کارگیری این فناوری‌ها می‌باشد و شناخت و استفاده‌ی گسترده و وسیع‌تر از این فناوری‌ها باعث افزایش قدرت و دستیابی به مزایای رقابتی حاصل از آنها می‌شود. با توجه به این امر و نتایج حاصل از آن، می‌توان بیان داشت این مسأله‌ای است که موفقیت در آن به میزان زیادی بر ساختار، قدرت و نقش بازیگر در صحنه‌ی بین‌المللی تأثیرگذار است؛ و بر همین مبنای و با توجه به اهمیت این فناوری‌ها، شاهد سرمایه‌گذاری کشورهای مختلف در این حوزه هستیم که این مطلب دلیلی است بر این‌که جمهوری اسلامی ایران نیز باید خود را برای رویارویی با توانایی‌های در حال توسعه‌ی دشمنان خود آماده کند و در جهت به‌کارگیری این فناوری نوین جهت حفظ توان و برتری دفاعی گام بردارد؛ چرا که در صورت تعلل، عقب‌افتادگی در حوزه‌ی فناوری موضوعی است که جبران و رفع آن بسیار دشوار بوده و به‌علاوه خطر بزرگ در عقب‌افتادن، امکان مواجهه با یک غافلگیری فناورانه، به‌خصوص در قسمت‌های فوقانی طیف مخاصمه است.

اما مسأله‌ی کلیدی در زمینه‌ی فناوری و سیستم‌های نظامی آینده، تصمیم‌گیری از میان انتخاب‌های بی‌شماری است که پیش روی کشورها و دشمنان بالقوه‌ی آنها قرار دارد. هیچ کشوری در هر سطح از قدرت، نمی‌تواند در تمامی شاخه‌های این فناوری‌ها بطور تمام و کمال سرمایه‌گذاری نموده و فعالیت نماید. زمانی که امر دفاع باید در چارچوب بودجه‌ی محدودی انجام شود، تصمیم‌گیری در مورد انتخاب‌های سرمایه‌گذاری و فعالیت باید به دقت صورت پذیرد. کشورها باید تصمیم بگیرند که با توجه به شرایط، کدام فناوری و چه قسمت‌هایی از آن به بهترین وجهی تأمین‌کننده‌ی برتری دفاعی و امنیت آینده‌ی آنها می‌باشد. هر کشور، دغدغه‌های امنیتی، محدودیت‌های منابع، پایه‌های علمی و قابلیت‌های فناوری متفاوتی دارد که

بر این مبنا باید ارزیابی هوشمندانه‌ای صورت گرفته و برای آینده به دقت تصمیم‌گیری نمود. بر همین اساس، فشار انتخاب‌های فنی آن‌چنان قابل توجه است که هم‌اکنون بخش اعظم بحث‌های راهبردی را تشکیل می‌دهد.

در ادامه به‌طور کلی فرصت‌ها و تهدیدات پیش روی کشور در به‌کارگیری فناوری‌های نوین همگرا پرداخته می‌شود.

### فرصت‌ها

با توجه به وضعیت جمهوری اسلامی ایران در فناوری‌های نوین، راهبرد دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران باید بیش از هر چیز به سوی فعالیت و سرمایه‌گذاری علمی و بیش‌تر در این فناوری‌ها و با رویکرد زیر باشد؛ به‌ویژه با توجه به نبودن این فناوری‌ها، شناخت هرچه بیش‌تر و توجه به امر تحقیق و توسعه‌ی این فناوری‌ها بر این مبنا، موضوعی است که باید به آن پرداخته شود.

البته این نکته که احتمالاً در استفاده از این فناوری‌ها در آینده برتری با طرف حمله‌کننده می‌باشد و این مهم که نظارت و قوانین لازم برای مهار سلاح‌های حاصل از این فناوری‌ها وجود نداشته و احتمالاً تا مدت‌ها و حتی برای همیشه این مسأله وجود نخواهد داشت، نکاتی است که باید به آنها توجه شود.

با توجه به وضعیت فعلی جمهوری اسلامی ایران در خصوص فناوری‌های نوین و نقاط قوت و ضعفی که وجود داشته، تمرکز بر برخی موارد و فعالیت در آن بخش‌ها ضروری بوده و پیشنهاد می‌گردد.

### تعیین اولویت و تعریف پروژه‌های کاربردی

با توجه به اهمیت موضوع و لزوم حرکت هر چه سریع‌تر و نیل به اهداف، عملیاتی نمودن این فناوری‌ها و کوتاه نمودن و پیمودن چرخه‌ی علم به محصول نیاز به تعیین اولویت و تعریف پروژه‌های کاربردی می‌باشد که برای این منظور هر یک از موارد کاربرد مطروحه در این تحقیق می‌تواند به‌عنوان پروژه‌ای کاربردی تعریف شده و انجام شود. بر این اساس، با



توجه به بندهای قبل و مباحثی که پیش‌تر بیان شده است، پروژه‌هایی مانند ساخت مواد پرنرژی، ساخت زره‌های جدید، نانوکامپوزیت‌ها، روکش‌ها و پوشش‌های نوین، مواد جدید جهت استفاده در بخش دفاع شیمیایی و یا سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک، سوخت‌ها، مهمات و حفاظ‌های مختلف، سلاح‌های غیرکشنده و مواد هوشمند، از جمله مواردی هستند که در قالب پروژه‌های کاربردی تعریف شده و هر یک از مراکز تحقیقاتی، صنایع و بخش‌های تحقیق و توسعه‌ی وابسته به آنها می‌توانند جهت اجرای آن فعالیت نمایند.

#### معرفی و شناخت بیش‌تر این فناوری‌ها

با توجه به عدم آشنایی بخش‌های مختلف با فناوری‌های نوین از یک طرف و علاقمندی که در این زمینه وجود دارد از طرف دیگر، جهت ایجاد حرکتی سریع‌تر، فعالیت بیش‌تر و استفاده از فرصتی که هم‌اکنون وجود دارد، نیاز به معرفی و شناخت بیش‌تر این فناوری‌ها ضروری به نظر می‌رسد. برای این منظور بخش‌های آموزش و تحقیقات تمامی مراکز فعال و یا علاقه‌مند به فعالیت در حوزه‌ی فناوری‌های نوین می‌توانند به این امر بپردازند.

#### آموزش نیروی انسانی

آموزش و برطرف کردن ضعف‌ها و کمبود نیروی انسانی متخصص به‌ویژه در برخی حوزه‌های فناوری نانو و فناوری اطلاعات، موردی است که باید به آن توجه کرده و نسبت به رفع آن فعالیت نمود. در این راستا، مراکز آموزشی کشور و یا وابسته به مجموعه‌ی دفاع می‌توانند فعالیت نمایند.

#### تمرکز و تقویت نقاط قوت و داشته‌ها

با توجه به امکانات و نیروی انسانی متخصص موجود، به نظر می‌رسد هم‌اکنون و در آغاز فعالیت در این حوزه‌ها باید بر این اساس حرکت را شروع نموده و از داشته‌های موجود کمال استفاده را برد؛ مانند فناوری زیستی، برخی حوزه‌های فناوری نانو که شرایط کنونی در

این قسمت‌ها بهتر و مناسب‌تر می‌باشد و هر یک از سازمان‌ها و بخش‌های مختلف فعال در حوزه‌ی دفاعی می‌توانند در این راستا حرکت نموده و یا فعالیت خود را آغاز نمایند.

### تقویت و برطرف کردن نقاط ضعف

جهت حرکت مثمرتر و موفق و دستیابی به اهداف کلان مطلوب، در کنار موردی که در بند قبل اشاره شد، برطرف کردن و تقویت نقاط ضعف مورد دیگر است که باید به آن توجه کرد. این موضوعی است که در برخی زمینه‌های هر سه فناوری مشاهده شده و جهت تداوم راه باید حتماً به آن توجه شود. برای انجام این امر هر یک از سازمان‌ها و مراکز آموزشی و تحقیقاتی و مراکز برنامه‌ریزی می‌توانند فعالیت نموده و به این مهم بپردازند.

### تدوین راهبرد

تدوین راهبرد فناوری‌های نوین در حوزه‌ی دفاعی، موضوع بسیار مهم و بلکه مهم‌ترین موضوعی است که جهت حرکت و ادامه‌ی مسیر درست در این راه و کسب موفقیت و برتری در این حوزه ضروری می‌باشد. به نحوی که سایر فرصت‌ها و تهدیدات اشاره شد نیز با تدوین راهبرد مشخص شده و جهت می‌یابند. بنابراین، تدوین راهبرد، اجرا و ارزیابی آن، موضوعی است که می‌توان بر روی آن فعالیت نمود.

### تهدیدات

این فناوری‌ها تقریباً هنوز در تمامی کشورهای جهان در مراحل ابتدایی خود هستند، و هنوز فاصله‌ی فناورانه‌ی ما با کشورهای پیشرو زیاد نمی‌باشد. این فرصتی است که در صورت تعلل تبدیل به تهدید خواهد شد. بنابراین، برای حضور در آن باید خیلی زود تصمیم گرفت. با توجه به این مطالب و با نظر به این که داشتن این فناوری‌ها و به‌کارگیری آنها امری ضروری می‌باشد، با گرفتن تصمیم‌های درست و به موقع نه تنها می‌توان فاصله را به صفر رساند، بلکه می‌توان در برخی شاخه‌ها بر دیگر کشورها پیشی گرفت.

برای فناوری چهار جزء اصلی به‌عنوان چارچوب و زیربنا مطرح شده است. این چهار جزء عبارتند از:

- انسان که شامل نیروی انسانی ماهر، کارآموده و کارشناس برای به‌کارگیری و استفاده از ابزارها و انجام عملیات تولیدی و همچنین نوآوری در روش‌های کار یا ساخت ابزارها و تجهیزات جدید می‌شود؛
- اطلاعات که شامل اطلاعات مورد نیاز برای به‌کارگیری تجهیزات و ابزارها و انجام فعالیت‌های تولیدی مانند طرح‌ها، نقشه‌ها، محاسبات ریاضی، نمودارها و نظریه‌های علمی و غیره است؛
- سازمان که شامل بسترهای پیش‌بینی شده‌ی قانونمند برای هدایت و مدیریت هدفدار فعالیت‌های تولیدی مانند سازماندهی و بازاریابی است.
- سخت‌افزار که شامل تمام امکانات فیزیکی لازم برای انجام عملیات تولیدی، مانند ابزارآلات، تجهیزات، ماشین‌آلات، وسایل نقلیه و غیره می‌شود.

این فناوری‌ها تقریباً در تمامی کشورهای دنیا هنوز دوران ابتدایی و اولیه‌ی خود را سپری می‌کنند؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که فاصله‌ی موجود میان ایران و دیگر کشورهای جهان هنوز کم بوده و با گرفتن تصمیم‌های درست و به موقع، نه تنها می‌توان فاصله را به صفر رساند، بلکه می‌توان در برخی شاخه‌ها بر دیگر کشورها پیشی گرفت. بر این مبنا و به‌طور کلی در زمینه‌ی سخت‌افزار و انسان‌افزار مرتبط با این فناوری‌ها، توانایی‌های کشور در حد قابل قبولی موجود یا در حال رشد است. اغلب دستگاه‌های مورد نیاز در کشور وجود داشته و در بعضی زمینه‌ها امکانات مناسبی وجود دارد که البته برخی از آنها نیاز به ارتقا خواهند داشت و در بعضی از زمینه‌ها نیز نیاز به امکانات و تجهیزات جدید می‌باشد. از نظر نیروی انسانی، ظرفیت خوبی در کشور وجود دارد. این مسأله از طریق بررسی پژوهش‌های علمی صورت گرفته قابل بررسی است. البته در کنار وجود نیروی انسانی مستعد و علاقمند که به‌عنوان نقطه قوت می‌توان به آن اشاره کرد، در برخی رشته‌ها و شاخه‌های فناوری‌های نوین کمبود و ضعف در این زمینه محسوس بوده و نیاز به تربیت و پرورش نیروی انسانی متخصص

می‌باشد. از نظر اطلاعات‌افزار و سازمان‌افزار، توانایی‌هایی هم‌چون دانش فنی در زمینه‌ی بهره‌گیری از فناوری‌های جدید به‌واسطه‌ی سخت‌افزار و انسان‌افزار موجود و نیز قابلیت سازماندهی این دو بخش، به همراه روش به‌کارگیری اطلاعات‌افزار، اجزائی از فناوری به شمار می‌روند که به نظر می‌رسد باید توجه و تأکید بیش‌تری بر روی آنها صورت گیرد. در بررسی وضعیت فناوری‌های نوین در جمهوری اسلامی ایران، این موارد را به شکل خاص و دقیق‌تر به شکل زیر می‌توان بیان نمود:

- فقدان راهبرد و اولویت‌بندی مشخص در زمینه‌ی این فناوری‌ها در کشور؛
- وجود نیروی انسانی مستعد و علاقمند در برخی شاخه‌های این فناوری‌ها؛
- کمبود و ضعف و نیاز به تربیت، پرورش، ساماندهی و توجه ویژه به نیروی انسانی متخصص در برخی شاخه‌های این فناوری‌ها؛
- ضعف در برقراری ارتباط مناسب بین سازمان‌ها و مراکز تحقیقاتی؛
- وجود قوانین دست و پاگیر؛
- عدم ارتباط مناسب صنعت و دانشگاه که باعث می‌شود کارهای تحقیقاتی در دانشگاه‌ها به سمت صنعتی شدن نمی‌روند؛
- عدم آشنایی کافی و گسترش یافتگی کافی فناوری‌های نوین و نیاز به گسترش و آموزش بیش‌تر این فناوری‌ها؛
- وجود تحریم همه‌جانبه از سوی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و محدودیت‌های حاصل از آنها؛
- وجود امکانات مناسب در برخی شاخه‌های این فناوری‌ها؛
- عدم وجود تجهیزات و دستگاه‌های مورد نیاز در برخی شاخه‌های این فناوری‌ها؛

## منابع

### فارسی

- ۱- حکیم، امین، (۱۳۸۹)، برنامه‌ریزی راهبردی و فناوری اطلاعات، تهران: دانشگاه جامع امام حسین (ع)
- ۲- خزایی، سعید، (۱۳۸۴)، "دیدهبانی فناوری‌های نظامی در حال ظهور"، مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.
- ۳- کورول، ریتا و سیسون، آلبرت، (۱۹۹۶)، "چشم‌اندازی به جهان علم و تکنولوژی: بیوتکنولوژی و توسعه"، ترجمه‌ی سرخوش، نیکو، رهیافت، بهار ۱۳۷۶، شماره ۱۵

### منابع انگلیسی:

- 4- Ahmad A. (2005) Defence And Security Applications Of Convergence, A book chapter in "Toward Understanding Science and Technology Convergence" Science & Technology Foresight Directorate, Office of the National Science Advisor, Privy Council Office, Government of Canada.
- 5- American Council, (2005), 'Military Uses of Nanotechnology', Millennium Project of American Council for the UN University, pp. 1-44
- 6- Bainbridge, W.S. (2006) Technological Convergence from the Nanoscale, A Book Chapter in "Springer Handbook of Nanotechnology" Bharat Bhushan;Springer.
- 7- Department of defense (2003 a) *DoDAF 1.5* Volume 3. Available online at [http://www.defenselink.mil/cio-nii/docs/DoDAF\\_Volume\\_III.pdf](http://www.defenselink.mil/cio-nii/docs/DoDAF_Volume_III.pdf)
- 8- Department of defense (2003 b) *DoDAF 1.5* Volume 1. Available online at [http://www.defenselink.mil/cio-nii/docs/DoDAF\\_Volume\\_I.pdf](http://www.defenselink.mil/cio-nii/docs/DoDAF_Volume_I.pdf)
- 9- Department of defense (2010) *DoDAF V. 2.2*. Available online at: [http://cio-nii.defense.gov/sites/dodaf20/products/DoDAF\\_v2-02\\_web.pdf](http://cio-nii.defense.gov/sites/dodaf20/products/DoDAF_v2-02_web.pdf)
- 10- Erbschloe, M. (2001) *Information Warfare: How to Survive Cyber Attacks*, McGraw-Hill.

- 11- European Technology Assessment Group (2006) Technology Assessment on Converging Technologies, Policy Department, Economic and Scientific Policy, European Parliament, Directorate-General for Internal Policies of the Union.
- 12- Harshberger E. and Ochmanek D. (1999) *Information And Warfare: New Opportunities For U.S. Military Forces*, Rand Research.
- 13- Holmes, F., (2007), What is Biotechnology. at: [www.ext.edu/pubs/biotech](http://www.ext.edu/pubs/biotech)
- 14- Miller, G. A., (2003), "The cognitive revolution: a historical perspective", Trends in Cognitive Sciences, 7, pp 141-144.
- 15- Ministry of defense (2010) *MODAF*, at: <http://www.modaf.org.uk>, Access (November 2010).
- 16- Nordmann, A. (2004) *Converging Technologies – Shaping the Future of European Societies*, European Commission, Brussels.
- 17- Perry, Z. (2007), "Information Technology: Past and Current Trends", at: [http://www.associatedcontent.com/article/395170/information\\_technology\\_past\\_and\\_current.html](http://www.associatedcontent.com/article/395170/information_technology_past_and_current.html), Acces Date: November 2010.
- 18- Roco, M. C., Bainbridge, W. S. (2002) *Converging Technologies For Improving Human Performance: Nanotechnology, Biotechnology, Information Technology And Cognitive Science*, Arlington, Virginia.
- 19- Roco, M. C., Bainbridge, W. S. (2003) *Converging Technologies for Improving Human Performance*, Kluwer, Dordrecht
- 20- Roco, M.C. and Bainbridge, W. (2006) *Managing Nano-Bio-Info-Cogno Innovations: Converging Technologies in Society*, 1-7. Springer. Printed in the Netherlands.
- 21- Scales, Robert (2004), "Cognitive Transformation and Culture-Centric Warfare" Testifying before the House Armed Services Committee on July 15, 2004.

## بررسی و تحلیل راهبردی بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی (با تأکید بر بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ)

علی ولیقلی‌زاده <sup>۱</sup>	تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۸/۱۵
زهرا احمدی‌پور <sup>۲</sup>	تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۲۴
محمدرضا حافظ‌نیا <sup>۳</sup>	صفحات مقاله: ۱۵۰ - ۱۱۱

### چکیده:

با توجه به نقش مهم شناخت و درک عوامل ایجاد بحران‌های ژئوپلیتیکی در جهت‌دهی به سیاست خارجی، هدف این پژوهش تبیین بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی است. از این‌رو، از نظر هدف، پژوهش حاضر کاربردی با روش توصیفی - تحلیلی می‌باشد، و سعی شده است، در دو بخش متفاوت: الف) (بخش نظری)، ب) (مطالعه‌ی موردی: بحران قره‌باغ) بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی مورد بررسی قرار گیرد تا پس از آن با استناد به مباحث نظری و تجربیات بحران قره‌باغ به‌عنوان یکی از معروف‌ترین بحران‌های ژئوپلیتیکی، در یک تحلیل راهبردی به تبیین بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی پرداخته است.

بنابراین، این پژوهش از نظر ماهیت محتوا هم نظری و هم راهبردی است، اما طبق نتایج مطالعات این پژوهش، به‌لحاظ راهبردی بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی را می‌توان در سه حوزه‌ی کاملاً متفاوت مبانی جغرافیایی - سیاسی، جغرافیایی - فرهنگی و جغرافیایی - اقتصادی مورد بررسی و تحلیل قرار داد. اگرچه این به معنای آن نیست که همه‌ی بنیان‌های جغرافیایی بایستی در بحران ژئوپلیتیکی قابل مشاهده باشد. هم‌چنان‌که طبق مطالعات این پژوهش در بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ، نقش بنیان‌های جغرافیایی - سیاسی و جغرافیایی - فرهنگی کاملاً برجسته‌تر از نقش بنیان‌های جغرافیایی - اقتصادی است.

\* \* \* \* \*

۱. عضو هیأت علمی گروه جغرافیای دانشگاه مراغه.

۲. دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.

۳. استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

## واژگان کلیدی

بحران ژئوپلیتیکی، بحران قرمباغ، بنیان‌های جغرافیایی، مناقشات سرزمینی، مناقشات قومیتی و مناقشات دینی.

## مقدمه

تاریخ مطالعات علمی در خصوص بحران‌های بین‌المللی زیاد طولانی نیست. نخستین بار از اواسط قرن بیستم، برخی محافل علمی - آکادمیک و سیاسی - دیپلماتیک در آمریکا و انگلستان درصدد تحقیق درباره‌ی بحران‌های بین‌المللی در جهت تطبیق و مقایسه‌ی آنها به منظور دستیابی به عوامل و عناصر مشکل در بروز بحران‌ها و یافتن الگوهایی جهت پیش‌بینی و پیش‌گیری آثار ناشی از آنها برآمدند. مطالعه‌ی بحران‌های بین‌المللی و بررسی شیوه‌های مدیریتی در مورد آنها در نظام جهانی پیچیده‌ی کنونی از جهات گوناگون حائز اهمیت است. چرا که شناخت ریشه‌ها و علل بروز و ظهور بحران‌ها، انواع بحران‌های بین‌المللی، و پیامدهای متفاوت آنها ضمن آن‌که در زمینه‌ی جهت‌دهی و مدیریت صحیح سیاست خارجی دولت‌ها، شناخت جامع‌تری از محیط بین‌الملل فراهم می‌سازد، می‌تواند در جلوگیری و به حداقل رساندن آثار منفی بحران‌ها، یاری دهنده‌ی دولت‌ها و بازی‌گران درگیر در بحران باشد.

اصولاً، به‌لحاظ دانش راهبردی یکی از روش‌های پیش‌گیری از وقوع بحران‌ها بویژه در محیط بین‌المللی، داشتن معرفت نظری درباره‌ی دلایل ایجاد بحران است؛ یعنی هر چه ابعاد مختلف بحران‌ها بیش‌تر و دقیق‌تر مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و عوامل ایجاد آنها عمیق‌تر ریشه‌یابی شود، شناخت بهتر و کامل‌تری حاصل خواهد شد. این در حالی است که بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از نظر شدت و ضعف، گستردگی و نیز از نظر عمق درجه‌های متفاوتی دارند و به همین دلیل، عوامل بروز و ایجاد بحران‌ها نیز کاملاً متفاوت است. (واعظی، ۱۳۹۰: ۹-۷) در این بین، از جمله بحران‌هایی که می‌توان به‌لحاظ ماهیت و دلایل بروز شخصیت ویژه‌ای برای آنها در بین بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای قائل شد، بحران‌های ژئوپلیتیکی هستند که متأسفانه در متون مربوط به بحران‌های بین‌المللی هیچ تمایزی بین این دسته از بحران‌ها با بحران‌های سیاسی که رایج‌ترین بحران‌های بین‌المللی هستند، دیده نمی‌-



شود. بحران‌های ژئوپلیتیکی آن دسته از بحران‌های بین‌المللی هستند که از منشأ جغرافیایی برخوردارند. این موضوع مهم‌ترین مشخصه‌ی بحران‌های ژئوپلیتیکی است. بنابراین، در راستای شناخت راهبردی نسبت به بحران‌های ژئوپلیتیکی، سؤال این است که دلایل بروز این بحران‌ها چیست؟ در یک تحلیل راهبردی، چگونه می‌توان به تبیین بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی پرداخت؟ بنابراین، با توجه به آنچه که ذکر شد، هر چند ممکن است دلایل مختلفی و حتی عوامل سیاسی در بروز و طولانی شدن بحران‌های ژئوپلیتیکی نقش‌آفرین باشند، اما در این پژوهش سعی بر آن است تا بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

### روش تحقیق

روش این تحقیق، از نظر هدف، از نوع کاربردی و با توجه به ماهیت نظری آن توصیفی-تحلیلی است و همه‌ی داده‌ها و یافته‌های آن حاصل مطالعات بر روی منابع کتابخانه‌ای می‌باشد. در این پژوهش سعی شده است، در بستر دو بخش متفاوت: الف (بخش نظری)، ب (مطالعه‌ی موردی: بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ) بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی مورد بررسی قرار گیرد تا پس از آن با استناد به مباحث نظری و تجربیات بحران قره‌باغ به‌عنوان یکی از معروف‌ترین بحران‌های ژئوپلیتیکی، در یک تحلیل راهبردی به تبیین بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی در سه حوزه‌ی متفاوت بنیان‌های جغرافیایی - سیاسی، جغرافیایی - فرهنگی و جغرافیایی - اقتصادی پرداخته شود. در واقع، پژوهش حاضر از نظر ماهیت محتوا هم نظری و هم راهبردی است.

### بنیان نظری پژوهش

بحران‌های ژئوپلیتیکی نوع خاصی از بحران‌های بین‌المللی هستند که از منشأ جغرافیایی - سیاسی برخوردارند. این موضوع مهم‌ترین مشخصه‌ی بحران‌های ژئوپلیتیکی است. برخلاف بحران‌های بین‌المللی اقتصادی یا سیاسی که ممکن است تبعات منفی و بازتاب‌های جهانی آنها

بسیار گسترده‌تر از نوع خاص بحران‌های ژئوپلیتیکی باشد، با این حال، هیچ‌کدام از این بحران‌ها مانند بحران‌های ژئوپلیتیکی بنیان‌های وجودی دولت - ملت‌ها را تهدید نمی‌کنند.

بحران ژئوپلیتیکی از منازعه و کشمکش کشورها و گروه‌های متشکل سیاسی - فضایی و بازی‌گران سیاسی بر سر کنترل و تصرف ارزش‌ها و عوامل جغرافیایی اعم از طبیعی و انسانی شکل می‌گیرد. بحران ژئوپلیتیکی از پایداری و تداوم نسبی برخوردار است و به سادگی قابل حل و برطرف شدن نیست؛ زیرا موضوع بحران و کشمکش ارزش‌های جغرافیایی هستند که در زمره‌ی منافع ملی و جمعی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، آحاد ملت یا گروه متشکل انسانی از آنها درک منفعت جمعی و ملی دارد و بنابراین، قابل چشم‌پوشی نیستند و مصالحه درباره‌ی آنها به سختی انجام می‌گیرد. برخلاف تصور عمومی از بحران‌های بین‌المللی، هر چند بحران‌های ژئوپلیتیکی نیز گاهی در بعد فرمانطقه‌ای ماهیت سیاسی به خود می‌گیرند، ولی با نوع خاص بحران‌های سیاسی متفاوت هستند. بحران‌های سیاسی عامل بروز تنش در روابط دولت‌ها با یکدیگر می‌باشند و ممکن است به سردی روابط، قطع روابط و حتی جنگ و درگیری منجر شوند. با این حال، برخلاف بحران‌های ژئوپلیتیکی که معمولاً دیرپایی از ویژگی‌های آنهاست، بحران‌های سیاسی زودگذر بوده و به سادگی قابل حل و فصل هستند.

(حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۸-۱۲۶)

در مقابل، حل بحران‌های ژئوپلیتیکی وجوباً مستلزم وجود فضای حسن نیت و روابط دوستانه بین طرفین درگیر در بحران (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۷۶)؛ تقسیم‌پذیر بودن ارزش‌های جغرافیایی و منافع متعارض (به‌گونه‌ای که هر کدام از مدعیان به سهم مناسبی برسد و رضایت آنها حاصل شود)؛ نامتوازن بودن مناسبات قدرت (مبنی بر این‌که یکی از طرفین یا طرف‌های منازعه از قدرت برتر برخوردار باشد و بواسطه‌ی قدرت‌نمایی خود، طرف مقابل یا رقیب را مجاب به پذیرش خواسته‌ی خود کند و بدین‌گونه کنترل ارزش جغرافیایی مورد منازعه را در دست گیرد)، می‌باشد. اما چنان‌چه بحران ژئوپلیتیکی با روش‌های مصالحه‌آمیز حل نشود و تداوم بحران باعث شکل‌گیری نوعی بی‌صبری در هر یک از طرفین باشد، یا تلقی تحول در موازنه‌ی قوا و یا احساس تهدید پدید آید، چنین بحرانی به جنگ ختم خواهد شد. هم‌چنین از

مهم‌ترین مشخصات بحران‌های ژئوپلیتیکی آن است که در چنین بحران‌هایی معمولاً الگوی مداخله‌ی چند سطحی شکل می‌گیرد و بازی‌گران مختلفی در ارتباط با بحران درگیر می‌شوند. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۰-۱۲۸)

دلیل این امر در این است که در بحران‌های ژئوپلیتیکی برخلاف بحران‌های بین‌المللی از نوع سیاسی یا اقتصادی، چون اساس بحران ارزش‌های جغرافیایی - سیاسی (بسترها و بنیان‌های وجودی دولت - ملت‌ها) است؛ بنابراین، این امر به طور ذاتی برای محیط پیرامون بحران و بازی‌گران صاحب نفوذ در منطقه تولید علائق و نگرانی‌های ژئوپلیتیکی می‌کند.

#### داده‌ها و یافته‌های پژوهش

#### الف (بخش نظری): بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی

##### ادعاها و اختلافات سرزمینی

ادعاها و اختلافات سرزمینی که به نوعی می‌توان انواع مختلف و متفاوت اختلافات مرزی، مالکیت و حاکمیت سرزمینی را در آنها مشاهده کرد، برجسته‌ترین نوع بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی محسوب می‌شوند. معمولاً ادعاها و اختلافات سرزمینی دولت‌ها نسبت به یکدیگر به دلیل ایجاد فضای رقابتی در سرزمین مورد ادعا باعث شکل‌گیری بحران‌های ژئوپلیتیکی می‌شود.

سرزمین، فراتر از علم جغرافیا دارای معنایی پویاست که بر منازعه تأثیر می‌گذارد (و صرفاً در ویژگی‌های «آری-خیر» نزدیکی و هم‌جواری خلاصه نمی‌شود). (Starr, 2005: 390) ادعاها و اختلافات سرزمینی دولت‌ها ممکن است بر اساس ضوابطی مانند ضوابط تاریخی، راهبردی، اقتصادی، نژادی، هم‌جواری و جغرافیایی مطرح گردد. نتیجه‌ی ادعاهای سرزمینی ایجاد وضعیت و شرایط بحرانی و اختلال در امنیت منطقه‌ی مورد ادعا و اختلاف است. (کریمی‌پور، ۱۳۷۱: ۴۹) رقابت بر سر کنترل سرزمینی، اساس و سنگ بنای بسیاری از جنگ‌ها و منازعات در طول تاریخ بوده است. احتمال دارد سرزمین دارای ارزش‌های ملموس هم‌چون منازعه بر سر کنترل منابع نفتی، منابع آب شیرین، میزان آبیان دریاها و سرزمین‌های قابل

کشت باشد که همه‌ی آنها در مسیر رشد شتابان فرایند تولید - مصرف جهانی و پیشرفت‌های علمی - تکنولوژیک توجهات روزافزونی را به سوی خود جلب می‌کنند ( Le Billon, 2001: 570)، یا احتمال دارد همان سرزمین برای افراد دیگری در بستر ادعاهای تاریخی یا ارزش‌های دینی و فرهنگی دارای ارزش‌های ناملموس و نمادین باشد. (O'Leary et al, 2005: 259)

برخی پژوهش‌گران در تحقیقات خود پویایی مباحث سرزمین‌گرایی را مورد بررسی قرار داده‌اند. از جمله کلینفلد<sup>۱</sup> در مقاله‌ی خود، از منظری بسیار متفاوت به جنبه‌های ناملموس سرزمین می‌پردازد. او با تمرکز بر منازعه در سریلانکا، به شناور بودن گفتمان‌های سرزمینی پرداخته و چگونگی تغییر گفتمان سرزمین را در مورد سریلانکا، از ادعاهای هویت بنیان در مورد سرزمین مادری، تا گفتمان‌های حق بنیان بررسی می‌کند. به گونه‌ای که این گفتمان‌ها به طور هم‌زمان به سوی جذب مخاطب بین‌المللی تغییر جهت می‌دهند. کلینفلد به چگونگی استفاده‌ی طرفین منازعه از تظاهر عمومی طرف مقابل به‌عنوان راهبردی برای مشروعیت بخشیدن به کنترل سرزمین (یا مشروعیت‌زدایی کنترل طرف دیگر) اشاره می‌کند. به اعتقاد وی، خود گفتمان‌ها (شیوه‌های بیان عقاید و استدلال‌ها) ناملموسند، اما در تفسیر واقعیت‌هایی که در آن ارزش‌های ملموس و ناملموس مورد تأکید قرار می‌گیرند، نقش بسزایی دارند. مدعیان در این گفتمان‌ها با مورد خطاب قرار دادن جامعه‌ی جهانی، لایه‌ی دیگری از ارزش‌های ناملموس را به سرزمین مورد منازعه می‌افزایند. سیمونز<sup>۲</sup> نیز در مقاله‌ای بر اهمیت مکان و بافت در منازعه تأکید می‌کند و ارزیابی آنها را شیوه‌ای واقع‌گرایانه در درک منازعه و پتانسیل‌های حل آن می‌داند. وی تصدیق می‌کند جایی که منازعه در آن رخ می‌دهد، چیزی بیش از یک نقطه یا منطقه‌ی صرف بر روی نقشه است. به اعتقاد وی، مکان یک منازعه بازنمایی فصل مشترک تاریخ، ساختارهای اجتماعی، روابط قدرت، شرایط محیطی و فضای طبیعی برای درگیری‌های سیاسی است. بنابراین، منابع سرزمینی برای گروه‌های مختلف افراد یک منطقه‌ی خاص ممکن است دارای ارزشی متفاوت باشند. (O'Leary et al, 2005: 260)

1. Margo Kleinfeld

2. Cynthia Simmons

از نظر جغرافیایی، در تبیین بنیان‌های جغرافیایی، تنش‌ها و اختلافات بین دولت‌ها، هیچ‌گاه مکان‌ها ساختارهای بی‌طرفی محسوب نمی‌شوند. از آنجا که تفاوت‌های اعتقادی و فرهنگی زیادی در مکان‌های متفاوت وجود دارد، قابلیت مکان‌ها برای نزاع و درگیری بسیار زیاد است. (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۱۰) این اختلافات وقتی که به‌خاطر جستجوی هویت سیاسی صورت می‌گیرند، برجسته‌تر می‌شوند (میرقاسم‌اف، ۱۳۸۲: ۲۱۸) و معمولاً دستیابی به توافق‌های مسالمت‌آمیز ممکن نیست.

### اختلافات و مناقشات قومیتی

مطالعات موجود در حوزه‌ی مناقشات قومیتی از تاریخ طولانی برخوردار است. معمولاً مفهوم مناقشات قومیتی که در حوزه‌های قوم‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و اجتماعی مطالعه می‌شود، از جهات مختلفی بررسی می‌شود. در علوم سیاسی نیز، اگر چه شاید پژوهش‌های زیادی درباره‌ی مناقشات اختلافات نژادی در بین گروه‌های قومیتی انجام شده، با این حال هنوز تعریف مشخص و معینی از مفهوم مناقشات قومیتی ارائه نشده است. به‌گونه‌ای که نبود تعریف مشخص از این مفهوم کار کارشناسان را در شناخت ماهیت مناقشات و عوامل شکل‌گیری آنها سخت کرده است. (Yılmaz & İsmayilov, 2011: 2)

مرور تحولات سیاسی جهان نشان می‌دهد که در آغاز قرن بیستم، قومیت و ملی‌گرایی قومیتی منشأ رخدادها و چالش‌های داخلی و بین‌المللی پرشماری بوده‌اند که ضمن برهم‌زدن ثبات سیاسی و یکپارچگی سرزمینی دولت‌ها، به ایجاد و تشدید بحران‌های بین‌المللی انجامیده‌اند. فروپاشی امپراتوری‌های بزرگ اتریش، مجارستان و عثمانی و پیدایش دولت‌های جدید بر مبنای ناسیونالیسم قومیتی، حکایت از اهمیت ویژه‌ی این متغیر در معادلات قدرت در سطوح مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی دارد.

مایکل براون، تحلیل‌گر مسائل قومی می‌نویسد که تا این اواخر نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و تحلیل‌گران مطالعات راهبردی، توجه چندانی به علل بروز درگیری‌های قومیتی و پیامدهای آنها برای جامعه‌ی بین‌الملل نداشته‌اند. دلیل این موضوع را باید در عوامل زیر جستجو کرد: نخست، پس از دوران جنگ سرد حاکمیت استبدادی، مشکلات قومیتی در اروپا

و شوروی را کاملاً سرکوب کرده و در برخی از نقاط آسیای مرکزی و شرقی و آفریقا نیز وضع چنین بود. این امر اگرچه تلخ اما مناطق وسیعی از جهان را از ثبات بسیار زیادی برخوردار نمود. دوم، جدی‌ترین تهدید برای امنیت بین‌المللی در طول دوران جنگ سرد، مقابله‌ی شرق و غرب بود که به جنگ هسته‌ای منجر می‌شد. بنابراین، طبیعی بود که بسیاری از دانشمندان و تحلیل‌گران، توان خود را صرف این مسأله می‌کردند. سوم، حرکت در مسیر وحدت اقتصادی و سیاسی اروپا به دلیل وابستگی روزافزون کشورها به یکدیگر، در بسیاری این تصور را به وجود آورد که به تدریج هویت‌های قومیتی و ملی و در نتیجه جنگ‌ها و درگیری‌ها از میان خواهند رفت. (Brown, 1996: 653)

با این حال، با وقوع حوادثی در دهه‌ی ۱۹۹۰ مانند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تجزیه‌ی خونین یوگسلاوی سابق و تجزیه‌ی کشور چکسلواکی - که به سرعت ابعاد بین‌المللی به خود گرفت و به دلیل تأثیرات مستقیم آن بر امنیت بین‌المللی در دستور کار سیاست خارجی کشورهای آسیایی، اروپایی و آمریکا قرار گرفت - تحلیل‌گران سیاسی توجه بیشتری به مباحث قومیتی کردند. در این دوره، ملی‌گرایی قومیتی به الگویی برای توضیح و تبیین پیدایش دولت‌های جدید و بروز چالش‌های نوین در مناطق مختلف جهان تبدیل شد. در این بین، لیچفارت، پژوهشگر مسائل قومیتی، این دیدگاه را مطرح کرد که گسست‌های قومیتی به‌عنوان جدی‌ترین منبع خشونت و منازعه جایگزین جنگ سرد شده است. هم‌چنین رابرت ماندل و تد رابرت‌گر نیز از مناقشات قومیتی به‌عنوان کانون بی‌ثباتی و تهدید امنیت بین‌الملل یاد می‌کنند. (بالمرو و سولموز، ۱۳۸۰: ۱۵۰)

بر این اساس، به اعتقاد کارشناسان تحولات قومیتی در آینده به‌عنوان یکی از گفتمان‌های مسلط در روابط بین‌الملل به تغییراتی در نقشه‌ی سیاسی و جغرافیایی برخی از مناطق جهان خواهد انجامید. در حال حاضر می‌توان گفت اعتقاد به عنصر ناسیونالیسم قومیتی به‌عنوان یک عامل تنش‌زا برای نظام بین‌المللی به تدریج به ادبیات مباحث ژئوپلیتیکی و روابط بین‌الملل وارد شده است. در حال حاضر، مناقشات قومیتی به‌نحو فزاینده‌ای در حال تبدیل شدن به موضوعات بین‌المللی هستند. به‌گونه‌ای که بعد از جنگ سرد، مناقشات قومیتی سهم بیشتری

از منازعات شکل گرفته در جهان را به خود اختصاص داده است. چرا که اختلافات یا منازعات قومیتی اغلب فراتر از مرزها پیش می‌روند و می‌توانند تمامی منطقه را بی‌ثبات کنند. برای مثال، می‌توان به منازعات قومیتی متعدد در یوگسلاوی اشاره کرد؛ موفقیت گروه‌های قومیتی در یک سوی دنیا غالباً می‌تواند الهام‌بخش گروه‌های مشابه در آن سوی دیگر دنیا باشد؛ وجود و حضور فزاینده‌ی رسانه‌های بین‌المللی این منازعات را در سرتاسر جهان تشدید می‌کند؛ منازعات قومی اغلب منجر به هجوم آوارگان بین‌المللی به سوی کشورهای مجاور می‌شود؛ و گروه‌های درگیر مناقشه اغلب دارای مناسبات و اشتراکات قومیتی، دینی و ملی با گروه‌های ساکن دولت‌های مجاور هستند.

روی همین اصل، وقوع منازعات مسلحانه‌ی قومیتی و افزایش دامنه‌ی آن می‌تواند به وقوع بحران ژئوپلیتیکی، بین دو کشور و حتی در بعد منطقه‌ای یا بین‌المللی بینجامد. خطرپذیری بالای این نوع بحران‌ها بیش‌تر در جوامع موزائیکی قومیتی دیده می‌شود که پتانسیل خشونت‌های فرقه‌ای جدایی‌طلبانه در آنها وجود دارد. هنوز گستره‌ی جغرافیایی این جوامع موزائیکی را در بخش‌هایی از جنوب شرق آسیا، جنوب آسیا، خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز تا بخش‌هایی از اروپای مرکزی (یوگسلاوی سابق) می‌توان دید. گفتنی است در پی تشدید دامنه‌ی منازعات مسلحانه‌ی قومیتی بحران‌هایی از جمله کشتارهای دسته‌جمعی، پاکسازی قومیتی - نژادی، خیل عظیم آوارگان جنگی، قحطی، فروپاشی دولت‌های مرکزی، تزلزل حاکمیت سرزمینی، تخریب محیط زیست و مهم‌تر از همه به خطر افتادن صلح و امنیت منطقه به دلیل اشاعه‌ی ناامنی در آن سوی مرزهای درگیر منازعات مسلحانه‌ی قومیتی قابل پیش‌بینی می‌باشد. (Butcher, 2006: 23) به همین دلیل، امروزه بحث ستیزش‌های قومیتی و خشونت‌های فرقه‌ای و تأثیرات اجتماعی و سیاسی آن در ابعاد ملی و منطقه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار است. به‌طوری‌که شورای امنیت سازمان ملل متحد برای بسیاری از مناقشات قومیتی چون یوگسلاوی سابق، رواندا- بروندي، جنوب سودان، کنگو و افغانستان دوران طالبان قطعنامه‌هایی صادر کرده که این قطعنامه‌ها بیش‌تر حکایت از نگرانی جامعه‌ی بین‌المللی از نقض حقوق بشر و به خطر افتادن امنیت بشری دارد. این در حالی است که امنیت بشری با

صلح و امنیت بین‌المللی گره خورده است. بنابراین، منازعات مسلحانه‌ی قومیتی در جوامع موزائیکی می‌تواند موجبات بحران بین‌المللی را فراهم نماید. (Trombore & Boyer, 2000: 679-682)

در واقع، با سیاسی شدن هویت‌های قومیتی - نژادی در داخل مرزها و نیز آن سوی مرزها زمینه برای دامنه‌دار شدن منازعات قومیتی در جوامع موزائیکی هم‌جوار هم فراهم می‌شود. در این رابطه، اشاره‌ی هانتینگتن نسبت به سیاسی شدن هویت‌ها در بحث برخورد تمدن‌ها، ناظر بر همین وضعیت است. مطالعات اخیر در این باره بیانگر این است که از ۱۳۳ مورد بحران بین‌المللی طی سال‌های ۱۹۱۸ تا ۲۰۰۲ که به وضعیت بحرانی در سطح بین‌المللی انجامیده‌اند، تعداد بالایی از آنها به منازعات مسلحانه‌ی قومیتی در جوامع موزائیکی و گسسته‌ی مجاور تعلق داشته است. دولت‌های دارنده‌ی جوامع موزائیکی از حداقل آستانه‌ی تفاهم و اعتمادسازی برخوردار بوده و کوچک‌ترین جرقه در منازعات قومیتی می‌تواند به شکل‌گیری بحران ژئوپلیتیکی و حتی جنگ بین دولتی منجر شود. ریشه و علل منازعات مسلحانه‌ی قومیتی و خشونت‌های جدایی‌طلبانه‌ی فرقه‌ای را بایستی بیش‌تر در ماهیت سازماندهی قدرت سیاسی، ماهیت تقسیم منابع، تسلط بر سرحدات سرزمینی و جغرافیایی و ... جستجو کرد. امروزه منازعات مسلحانه و خشونت‌های فرقه‌ای وارد مرحله‌ی جدیدی شده است. فعالیت گروه‌های تروریستی با ملیت‌های مختلف در برخی کشورها موجب شده تا صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی به مخاطره بیفتد. عراق نمونه‌ای از این دست کشورهاست. اختلافات قومیتی و خشونت‌های فرقه‌ای در عراق، صلح و امنیت منطقه‌ی خاورمیانه را به خطر انداخته است. اغلب کشورهای همسایه‌ی عراق از جوامع موزائیکی قومیتی - نژادی برخوردارند و به این دلیل امنیت مرزهای آنها در حال حاضر با بی‌ثباتی مواجه است. نمونه‌ی آن مداخله‌های نظامی ارتش ترکیه به داخل مرزهای عراق برای درهم کوبیدن مواضع چریک‌های کرد است. (Mishali, 2006: 590)

در مجموع، می‌توان گفت این نوع اختلافات و منازعات نیز غالباً هم‌چون اختلافات و منازعات سرزمینی جنبه‌ی بین‌المللی دارند و به سادگی قابل حل و فصل نیستند. به‌گونه‌ای که



برخی از این منازعات به دلیل درگیر شدن منافع راهبردی و علایق ژئوپلیتیک قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بستر این نوع منازعات به صحنه‌ی میانجی‌گری و رقابت بین‌المللی نیز تبدیل می‌شوند. به‌عنوان نمونه بحران قره‌باغ که حاصل یک مناقشه‌ی قومی - نژادی در حوزه‌ی قفقاز جنوبی است، ابتدا با درگیری‌های گسترده میان ارمنی‌ها و آذربایجانی‌های ساکن منطقه‌ی قره‌باغ آغاز شد و سپس به جنگ میان دو کشور آذربایجان و ارمنستان انجامید. در حال حاضر، هر چند با میانجی‌گری قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آتش‌بس در این منطقه برقرار شده است، اما با گذشت دو دهه و برگزاری مذاکرات فراوان بین طرفین هنوز شرایط نه جنگ و نه صلح بین دو ملت وجود دارد و اختلاف‌های گذشته کاملاً به قوت خود باقی است.

#### اختلافات و مناقشات دینی

مناقشات دینی نوع دیگری از مناقشات قومیتی هستند که اساس آنها را اختلافات و رقابت‌های دینی و ایدئولوژیکی تشکیل می‌دهند. هم‌چون مناقشات قومیتی - نژادی، در دهه‌های گذشته مناقشات متعددی در حوزه‌ی مناقشات دینی در جهان رخ داده است که از معروف‌ترین آنها در دهه‌های اخیر می‌توان به کوزوو، چچن، قره‌باغ، رژیم صهیونیستی، سریلانکا و اندونزی اشاره کرد.

به اعتقاد برخی کارشناسان، سنت‌های فرهنگی و میراث تاریخی، تنش‌های اقتصادی و اجتماعی حاصل نوسازی و توسعه‌ی ناموزون، بی‌نظمی سیاسی و ناکارآمدی دولت‌ها از جمله عوامل مهمی هستند که می‌توانند باعث شکل‌گیری تنفرهای عمیق بین گروه‌های قومیتی باشند. در هر یک از شرایط فوق، دین موقعیتی حیاتی و قاطع دارد. این موضوع بویژه در مورد تبیین فرهنگی ریشه‌ی اختلافات و منازعات قومیتی صادق است. در این زمینه، فرض اصلی بر این است که محتوای میراث تاریخی و نفرت‌های کهن، حاوی سنت‌های دینی و خاطرات منازعات دینی گذشته است. اهمیت دین در تبیین اقتصادی - اجتماعی نیز صادق است، در این نوع تبیین، اعتقاد بر این است که فشارها و از هم گسیختگی‌های ناشی از روند مدرنیزم از مهم‌ترین عوامل احیای دین محسوب می‌شوند تا در روند تغییرات اجتماعی - اقتصادی ثبات‌بخش حیات بشری باشند. به‌لحاظ سیاسی نیز معمولاً اعتقاد بر این است که مردم در تلاش هستند تا

برای دوری از معضل امنیت در ویرانه‌های دولت‌های شکست خورده به اجتماعی مذهبی پناه ببرند. روی همین اصل، این عقیده که دین نقش مهمی در برخی اختلافات و مناقشات قومیتی ایفا می‌کند، مورد توجه بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی است. (Kurth, 2001: 281-2)

به نظر می‌رسد دین به مقیاسی گسترده در تعارضات قومی چند دهه‌ی گذشته حضور داشته است. این تعارضات شامل ایرلند شمالی، یوگسلاوی، مصر، سودان، رژیم صهیونیستی، لبنان، چین، هند و پاکستان، سریلانکا، اندونزی و فیلیپین می‌گردد. در همه‌ی این موارد دین عامل مناقشه‌ی قومیتی بوده و یا حداقل آن را تشدید کرده است. با این حال، مشاهده‌ی حضور گسترده‌ی دین در طیف گسترده‌ای از تعارضات قومیتی، دین را به بهترین عامل تبیین مناقشات قومیتی تبدیل نمی‌کند؛ چرا که صرف وجود یک عامل در یک قضیه‌ی خاص لزوماً به معنای اصلی بودن یا برجسته‌بودن آن عامل نیست.

هر چند، حضور گروه‌های دینی مختلف در یک جامعه می‌تواند در توصیف یک مناقشه‌ی قومیتی پس از وقوع کاربرد داشته باشد (Sells, 1998: 87)؛ با این حال، در یک جامعه‌ی دینی ناهمگون پیش‌بینی وقوع منازعات قومیتی کاری ساده نیست. به‌عنوان مثال، هیچ کارشناسی در یوگسلاوی توانایی پیش‌بینی مناقشه‌ی قومیتی هولناکی را در اواخر ۱۹۸۹ م. نداشت که در سال ۱۹۹۱ م. به وقوع پیوست. حتی تحلیل‌گرانی که توجه خود را به اختلافات دینی معطوف کرده‌بودند، از این حادثه شگفت‌زده شدند. (Burg & Shoup, 1999: 6) در مقابل، اگر یک شخص به منازعات قومیتی ۱۹۸۹ م. در جمهوری‌های اتحاد شوروی در بالتیک توجه می‌کرد، به راحتی می‌توانست خشونت‌های جدی قومیتی را ملاحظه و پیش‌بینی نماید، بویژه اگر تحلیل‌گر به تفاوت‌های دینی توجه می‌نمود. به همین دلیل، یک مؤلفه ممکن است در یک دوره‌ی زمانی خاص از تاریخ یک کشور نقشی مهم ایفا نماید، اما تعیین آن ربطی به اهمیت امروزی آن نداشته باشد.

به اعتقاد برخی از کارشناسان، تشخیص ارتباط علی بین دین و تعارض قومیتی معمولاً کار مشکلی است، زیرا در بسیاری از قضایا دین، با قومیت تعریف می‌شود، به بیان دیگر عنصر بنیادین هویت قومیتی همان هویت دینی است. مصداق این موضوع را می‌توان در تعارضات معاصر در

ایرلند شمالی، یوگسلاوی، مصر، لبنان، هند و پاکستان، اندونزی و فیلیپین مشاهده کرد. در هر یک از این وضعیت‌ها، ذاتاً تفاوت‌های نژادی متمایزکننده‌ی گروه‌های معارض نمی‌باشد، بلکه تفاوت‌ها در دین، الگوهای فرهنگی و نقش‌های اجتماعی مهم‌ترین عامل تمایز محسوب می‌شود؛ چرا که عموماً در طول زمان هویت‌های دینی به هویت‌های گروهی تبدیل می‌شوند. به بیان دیگری، یک دین غالباً با باوری انتزاعی و با ظرفیتی عام و جهان‌شمول ظاهر و فراگیر می‌گردد، اما در نسل‌های بعدی، بیش‌تر ملموس و غیرانتزاعی شده و با مجموعه‌ای از آیین‌های نمایشی و اعمال خاص در یک اجتماع ویژه و یا حتی سرزمینی ویژه محدود می‌گردد. حتی بعدها دین ممکن است به شکلی ملموس‌تر در مجموعه‌ی آداب و رسوم و سنت‌ها تبلور یافته و به روشنی به صورت اجتماعی ویژه از دیگر اجتماعات اطرافش منفک گردد، از این‌رو، چنین اجتماع دینی تبدیل به نوعی اجتماع ناسیونالیستی می‌گردد. (Kurth, 2001: 284)

نهایتاً، نتیجه‌ی بحث درباره‌ی نقش دین در مناقشات قومیتی نشان می‌دهد که این عامل همواره در بستر بسیاری از اختلافات و مناقشات قومیتی خالق بحران‌های ژئوپلیتیکی بوده است و معمولاً در چنین مناقشاتی نقش دین در ایجاد یک اجتماع قومیتی یا ترویج اندیشه‌های ناسیونالیستی پرزنگ‌تر از آداب و رسوم عمومی است.

#### منابع راهبردی و پتانسیل‌های اقتصادی

کاهش منابع مشترک یا منابع حیاتی در بین کشورها، عامل بسیار مهمی دیگری است که می‌تواند عامل ایجاد بحران ژئوپلیتیکی میان دو کشور با ابعاد منطقه‌ای و حتی بین‌المللی شود. به اعتقاد کارشناسان، منابع راهبردی و اقتصادی به‌عنوان برجسته‌ترین شاخص عینی سرزمین، حتی در منازعات سرزمینی نقش مهمی ایفا می‌کنند. این نوع نگاه نسبت به ارتباط بین منازعات و منابع، به خاطر تأکید زیاد بر استعداد بالای سرزمین‌های برخوردار از منابع غنی در زمینه‌ی وقوع منازعات، امکان همکاری بین طرفین منازعه را کاهش می‌دهد. (O'Leary et al, 2005: 260) این نوع منازعات به آسانی ثبات سیاسی و اقتصادی بخش وسیعی از منطقه‌ی مورد منازعه را متأثر می‌سازند. احتمال دارد چنین وضعیتی منجر به تغییر الگوی روابط منطقه‌ای و پیچیده‌تر شدن اوضاع شود. به‌عنوان نمونه، امروزه اختلافات پیرامون منابع راهبردی و اقتصادی و تأثیرات بین-

المللی آنها را می‌توان در منطقه‌ی خاورمیانه در قالب اختلافات هیدروپلیتیکی از جمله در حوزه‌ی رود نیل، حوزه‌ی دجله و فرات، رودخانه‌ی اردن، و اختلافات اقتصادی در حوزه‌ی میادین مشترک انرژی و به تبع آن منازعات مرزی بین کشورهای منطقه مشاهده کرد. در واقع، رقابت‌های منطقه‌ای بر سر تصاحب هر چه بیش‌تر منابع، از کانون‌های وقوع بحران‌های بین-المللی (ژئوپلیتیکی) به شمار می‌روند و چنین مناطقی نیز جزو مناطق حساس جهانی محسوب می‌شوند. گفتنی است تقلیل منابع یا بحران منابع بویژه در جوامع با خطرپذیری بالا معمولاً با خطر وقوع جنگ در ابعاد منطقه‌ای همراه است. برای مثال، یکی از دلایل جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تصاحب بیش‌تر منابع راهبردی آب و زمین بین اعراب و رژیم صهیونیستی بود. (Dolatyar & Cray, 2000: 15-20)

به اعتقاد کارشناسان، مناطق مشخص منازعات بالقوه بر سر منابع راهبردی و ثروت‌های طبیعی به‌طور روزافزون بر اهمیت آنها افزوده می‌شود؛ چرا که فشار ناشی از میکانیسم عرضه و تقاضا، موازی با افزایش نفوس و توسعه‌ی فعالیت اقتصادی در بسیاری از مناطق جهان، اشتباهی دسترسی به مواد حیاتی را نسبت به آنچه که طبیعت در اختیار کشورها قرار داده، بیش‌تر ساخته است. بنابراین، طبیعی است با تقلیل حاد منابع راهبردی و مواد حیاتی، رقابت برای دسترسی به منابع بشدت رشد خواهد کرد و نتیجه‌ی آن جز تشدید اختلافات و منازعات ژئوپلیتیکی بین دولت‌ها نخواهد بود.

دیدگاه‌های نظری نیز به ارتباط عمیق بین کاهش منابع و تشدید اختلافات و منازعات ژئوپلیتیکی بویژه در بین کشورهای جهان سوم اشاره دارد. معمولاً تداوم اختلافات و منازعات در این دسته از کشورهای واقع در مناطق حساس جهان، موجب وقوع بحران‌های زیست محیطی، مهاجرت و آوارگی، نقض حقوق بشر و مهم‌تر از همه افزایش احتمال تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی شده است. روی همین اصل، برخی از کارشناسان منابع راهبردی و اقتصادی را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع قدرت ذکر می‌کنند که می‌تواند نقش چند بعدی سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی بازی نماید. به بیان دیگر، در صورتی که منابع از اهمیت راهبردی برخوردار باشند، دامنه‌ی اختلافات به آسانی می‌تواند تا حد یک بحران [ژئوپلیتیکی]

منطقه‌ای و بین‌المللی کشیده شود. طبق این دیدگاه، رابطه‌ی تنگاتنگی بین منابع و امنیت ملی دولت‌ها وجود دارد. به‌گونه‌ای که در بستر این نوع اختلافات و منازعات، معمولاً با کاهش منابع، گرایش به استفاده از توان نظامی افزایش می‌یابد و به‌دنبال آن فضای مذاکره و تفاهم در بین طرفین اختلاف به سوی بی‌اعتمادی و بحران [ژئوپلیتیکی] سوق می‌یابد. در واقع، هر چه وابستگی دولت‌ها به منابع راهبردی و اقتصادی بیش‌تر باشد، شدت و دامنه‌ی بحران نیز عمیق‌تر خواهد بود. (Maxwell & Reuveny, 1999: 80-82)

در کل، هم‌چنان که قبلاً نیز اشاره شد، شایع‌ترین اختلافات و منازعات ژئوپلیتیکی در حوزه‌ی منابع راهبردی و اقتصادی به بهره‌برداری کشورها از منابع آب‌های مشترک برمی‌گردد و در این زمینه کارشناسان معتقدند با افزایش جمعیت کشورها و نیاز بیش‌تر به مصرف آب، طبیعتاً درگیری‌ها و برخوردهای بین کشورهای هم‌جوار و ذی‌نفع بر سر آب‌های مشترک افزایش خواهد یافت؛ چرا که بحران منابع عموماً با افزایش رقابت‌ها برای تصاحب هر چه بیش‌تر منابع همراه است و به هر میزان این تصاحب خشونت‌آمیزتر باشد، آنگاه ابعاد منازعات و خشونت نیز فراگیرتر خواهد بود.

### ب (مطالعه موردی): بنیان‌های جغرافیایی بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ

#### نگاه اجمالی به بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ

از مهم‌ترین بحران‌های ژئوپلیتیکی می‌توان به بحران قره‌باغ در قفقاز جنوبی اشاره کرد. بحران قره‌باغ بحران بین دولت‌هاست. موضوع اصلی آن ادعاهای متقابل در مورد وضعیت حقوقی منطقه‌ی قره‌باغ کوهستانی است. اگر چه موضوعات مختلفی چون جابجایی جمعیتی، ادعاهای متقابل سرزمینی، مسأله‌ی پناهندگان، خشونت‌های مربوط به جنگ قره‌باغ هم بر پیچیدگی این بحران افزوده است. (Svenssen, 2009: 9) بحران قره‌باغ در زمره‌ی مناقشاتی است که با حوادث تاریخی در هم تنیده شده است. مسأله‌ی قره‌باغ علاوه بر اذهان سیاستمداران دو کشور در حافظه‌ی تاریخی مردم دو کشور نیز نقش بسته است و گمان نمی‌رود به آسانی از اذهان پاک شود. کتاب‌ها و اسناد منتشره در این زمینه مملو از کشتار، خونریزی و عقده‌گشایی‌های قومیتی و دینی است. به‌عبارتی، دشمنی بین دو ملت

محدود به مسائل سیاسی و سرزمینی نیست؛ بلکه جنبه‌های قومیتی و دینی نیز به خود گرفته است (واحدی، ۱۳۸۲: ۷-۲۱۶)؛ به گونه‌ای که اکنون برغم گذشت ۲۰ سال این مناقشه حل و فصل نشده است و روند کنونی نیز حاکی از آن است که آینده‌ی این مناقشه در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. به جرأت می‌توان گفت که مناقشه‌ی قره‌باغ، دیگر یک منازعه‌ی بین‌ارمنی‌های ساکن منطقه و آذربایجانی‌های محلی نیست. بحران قره‌باغ به خاطر ماهیت بازی‌گران موجود در آن و به لحاظ نوع مسائلی که بوجود آورده و خواهد آورد؛ بحرانی است که هر روز ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی آن زیادتر خواهد شد و این به نوبه‌ی خود حل بحران را سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌کند.

نظریه‌پردازان مدیریت مناقشه بر این اعتقادند که بسیاری از مناقشات خشونت‌آمیز را نمی‌توان به طور کامل و برای همیشه حل و فصل کرد؛ چرا که آنها نتیجه‌ی اختلافات ارزش‌ها و منافع درون یا بین جوامع هستند و همواره بازتولید شده و دائماً وجود دارند، بویژه که این اختلافات منجر به تأسیس نهادهای اجتماعی و توزیع قدرت از یک سو و از سوی دیگر باعث ایجاد حافظه‌ی تاریخی و اشتراکات و علائق پایدار می‌شوند. بنابراین، حل قطعی چنین مناقشاتی غیرواقع‌بینانه تلقی می‌شود. در چنین شرایطی بهترین کاری که می‌توان انجام داد، مدیریت مناقشه و گاهی رسیدن به یک سازش تاریخی است که در آن ممکن است خشونت کنار گذاشته شود و سیاست معمول از سر گرفته شود. از دید آنها مدیریت مناقشه، هنر مداخله‌ی مناسب برای دستیابی به حل و فصل‌های سیاسی است، بویژه توسط بازی‌گران قدرتمندی که قدرت و منابع لازم برای تحت فشار قراردادن گروه‌های درگیر در مناقشه را دارند تا آنها را وادار به مسالحه نمایند. (Poghossian, 2006: 3) این موضوع درباره‌ی بحران مناقشه‌ی قره‌باغ نیز صادق است. از زمان آغاز بحران قره‌باغ در سال ۱۹۸۸ تاکنون طرف‌های ذی‌نفع در قره‌باغ، سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌های خارجی و افراد مستقل، اندیشمندان و بسیاری از تشکل‌های اجتماعی و سیاسی، پیشنهادها و راه‌کارهای مختلفی در برای حل بحران ارائه داده‌اند که با توجه به ماهیت بحران و ارزش‌های مورد مناقشه هیچ‌یک از آنها با نتیجه‌ی دلخواه همراه نبوده است.

در بحران قره‌باغ، آذربایجان و ارمنستان همراه با دولت خودخوانده قره‌باغ، طرفین اصلی بحران هستند که به اعتقاد آذربایجانی‌ها قره‌باغ به‌لحاظ حقوقی - تاریخی و جغرافیایی به آنها تعلق دارد. آذربایجان در راستای حل بحران، همواره درباره‌ی اعطای بالاترین سطح خودگردانی برای قره‌باغ در داخل ساختار سیاسی خود - مشروط به خروج ارمنستان از سرزمین‌های اشغالی و بازگشت آوارگان آذری - اعلام آمادگی کرده است. به اعتقاد دولت آذربایجان موضوع قره‌باغ تنها در چارچوب مرزهای رسمی آذربایجان قابل طرح است و از این دیدگاه سرنوشت سیاسی قره‌باغ بایستی توسط مشارکت دو گروه آذری و ارمنی بومی قره‌باغ رقم بخورد. در مقابل، اگر چه ارمنی‌های قره‌باغ اعلام استقلال کرده‌اند، اما راهبرد ملی ارمنستان نسبت به قره‌باغ به طور رسمی بر محور الحاق قرار دارد. به اعتقاد ارمنی‌ها، طبق اصل حق تعیین سرنوشت، ملت‌ها می‌توانند به‌صورت آزاد با هم متحد شده و دولت مستقلی داشته باشند. قره‌باغ در تاریخ ارمنستان موضوعی کاملاً عاطفی و مقدس است و برای ارمنی‌ها تصور ارض موعود را داراست. این موضوع باعث شده برخی انگاره‌های ذهنی در میان ارمنی‌ها مبنی بر اعلام اراضی اشغالی با عناوین اراضی آزاد شده یا اراضی تاریخی ارمنی‌ها شکل بگیرد. به همین دلیل، در ارمنستان هر نوع مسامحه درباره‌ی قره‌باغ با عنوان خیانت بزرگی در حق ملت مطرح است. از طرفی، اگر چه پیگیری طولانی این موضوع بسیاری از پتانسیل‌های سیاسی - اقتصادی این جمهوری نوپا را در ابعاد داخلی و خارجی تحلیل برده است، اما تحولات فعلی بحران قره‌باغ حاکی از آن است که ارمنستان هنوز تصمیمی برای خروج از اراضی اشغالی ندارد و گویا می‌خواهد در بستر گذر زمان بحران را نهایتاً به نفع خود به پایان ببرد. این موضوع باعث شده آذربایجان به تحریم‌های سخت اقتصادی علیه ارمنستان و قره‌باغ ادامه دهد. حال، با توجه به آنچه که بیان شد و با عنایت به بخش نظری پژوهش، در این بخش سعی خواهد شد بنیان‌های جغرافیایی بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

#### ادعاها و اختلافات سرزمینی بین آذربایجان - ارمنستان

به دلیل تفاوت‌های اساسی در دیدگاه‌های کاملاً متناقض ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها در خصوص ادعاها و اختلافات سرزمینی، نظر مشخص و قطعی در این زمینه وجود ندارد.

(İşyar, 2004: 101) اما طبق مطالعات تاریخی - سیاسی ریشه‌ی اصلی اختلافات سرزمینی بین ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها را بایستی در فلسفه‌ی سیاسی طرح «ارمنستان بزرگ» جستجو کرد. مطالعات تاریخی گواه آن است که ارمنی‌ها تا زمان پیشروی روس‌ها به سوی قفقاز جنوبی، به دلیل پراکنده بودن در سرزمین‌های عثمانی، ایران و روسیه هیچ نوع سازماندهی جغرافیایی - سیاسی نداشتند. بنابراین، در قرن نوزدهم تحت تأثیر اندیشه‌های ناسیونالیستی نوظهور طرح ارمنستان بزرگ توسط رهبران و نخبگان دینی ارمنی ارائه شد. به اعتقاد آنها این طرح می‌توانست ضامن رهایی ارمنی‌ها از آوارگی در بستر رویدادها سیاسی - تاریخی باشد. با این حال، در آن دوره نه تنها به لحاظ جغرافیایی و حقوقی مرزهای ارمنستان مشخص نبود، بلکه سرزمینی که قرار بود ارمنستان بزرگ در آن تشکیل شود و بیش‌تر ملت آن ارمنی باشند، در منطقه وجود نداشت. (Onur Sayılan, 2007: 16)

در راستای این هدف، ناسیونالیست‌های ارمنی با آذربایجانی‌ها درگیری پیدا کردند و حتی در سرزمین‌های عثمانی دست به شورش زدند که ماحصل آن جز کشتار ارمنی‌ها و تبعید آنها از سرزمین‌های عثمانی چیز دیگری نبوده است. در این زمینه، تحلیل‌ها نشان می‌دهد که ارمنی‌ها برای فرار از فروپاشی جغرافیایی - قومیتی به نوعی روانشناسی روی آورده‌اند. چون خارج از سرزمین‌های ارمنستان امروزی، ارمنی‌ها تمام سرزمین‌هایی را که در طول تاریخ ساکن آنجا بوده‌اند، به‌طور اجباری ترک کرده‌اند. به همین دلیل به نظر می‌رسد ادعاها و اختلافات سرزمینی ارمنستان با آذربایجان در قره‌باغ، در عزم و اراده‌ی ارمنی‌ها برای حفظ واپسین حدود سرزمین‌های ساکن ارمنی‌ها در خارج از حوزه‌ی ارمنستان امروزی ریشه دارد. (Kirakossian, 2002; Onur Sayılan, 2007: 17) این در حالی است که مفهوم جغرافیایی - تاریخی «ارمنستان» با سرزمین‌های تاریخی سکونت ارمنی‌ها هیچ انطباقی ندارد.

به هر حال، با توجه به مطالب مطرح شده، ادعاهای سرزمینی ارمنی‌ها در قره‌باغ را بیش‌تر می‌توان در بستر طرح ارمنستان بزرگ برای حفظ آخرین حدود سرزمین‌های تحت سکونت ارمنی‌ها در خارج از حوزه‌ی ارمنستان در راستای رویکردهای ژئوپلیتیکی روس‌ها در منطقه تحلیل کرد. طرح تشکیل ارمنستان بزرگ در سرزمین‌های ارمنستان کنونی و قسمت‌هایی



از اراضی گرجستان، آذربایجان، ایران و ترکیه از طرف دانشناک‌ها ارائه شده و بعد از رسوخ روس‌ها در منطقه بویژه در بستر رویکردهای ژئوپلیتیکی روس‌ها (مقابله با نفوذ ترک‌ها - ایرانی‌ها در قفقاز و ایجاد یک دهلیز راهبردی در مسیر دسترسی به گستره‌ی آب‌های گرم) و حمایت‌های آنها، این طرح همواره سرلوحه‌ی فعالیتهای ارمنی‌ها بوده است و آنها این‌گونه توجیه می‌کنند که در قرن‌های اولیه‌ی میلادی دولتی با نام ارمنستان در سرزمین‌های فوق وجود داشته و بایستی احیا گردد. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که اختلاف مرزی ارمنی‌ها با گرجستان، رابطه‌ی خصمانه‌ی آنها با ترکیه و طرح الحاق قره‌باغ به ارمنستان و اشغال دیگر بخش‌های سرزمین آذربایجان در راستای طرح تشکیل ارمنستان بزرگ صورت گرفته است. به عبارت دیگر، ژئوپلیتیک ارمنی‌ها در طول تاریخ در بستر نوعی روان‌شناسی حقارت ملیتی - سرزمینی در مقابل جغرافیاهای پیرامونی و به تبع آن تلاش برای تحقق آرمان هویت سرزمینی در گستره‌ی وسیع ارمنستان تاریخی شکل گرفته است.

روی همین اصل است که ادبیات مقاومت و حماسی قدرتمندی در بین ارمنی‌ها شکل گرفته است که از آن می‌توان به مورد زیر اشاره کرد: «... فرزندانم، کوهی را که می‌بینی، کوه آرارات است و قسمتی از سرزمین مادری توست که توسط ترک‌ها تصرف شده است، سرزمین تو بزرگ‌تر از آن است که در تصورات تو بگنجد. اگر روزی به قدرت رسیدی تمام تلاشت را به کار گیر تا بتوانی سرزمین مادری خود را آزاد کنی ...» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۸۹) در عوض، جایگاه چنین ادبیات حماسی در متون ادبی آذربایجان از متون ادبی مشابه در ارمنستان کمتر نیست و نمونه‌ی بارز آن قطعه‌ی «قره‌باغ شیکستی» با محتوای «قره‌باغ فراموشت نمی‌کنم» می‌باشد که از چنان درونمایه‌ی هویتی - سرزمینی برخوردار است که روح و دل هر شنونده‌ای را - هر چند اگر ترک نباشد - تحت تأثیر قرار می‌دهد. این ادبیات حماسی آن‌چنان حاوی احساس تعلق سرزمینی است که باعث شده قره‌باغ برای آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها که ریشه‌های تاریخی خود را در آن جستجو می‌کنند، حکم سرزمین موعود را داشته باشد.

بحران قره‌باغ نشان از آن دارد که پافشاری متقابل طرفین بر ادعاهای سرزمینی بویژه در بستر رقابتی ژئوپلیتیکی در قره‌باغ باعث تقویت روحیه‌ی ملی و خالق هویت ناسیونالیستی -

سرزمینی در بین طرفین بوده است تا جایی که به اعتقاد کارشناسان ارمنی، قره‌باغ برخلاف بقیه‌ی سرزمین ارمنستان، همواره در طول تاریخ منطقه‌ی خودمختاری بوده و به همین خاطر در حالی که ارمنی‌ها در مناطق دیگر در فرهنگ آن حوزه جذب شده‌اند؛ اما در قره‌باغ هویت خود را حفظ کرده‌اند. (Hovannisian, 1988: 29) ارمنی‌ها معتقدند حوزه‌ی جغرافیایی قره‌باغ آخرین پایگاه ارمنی‌ها در مقابل آسیمیلاسیون هویت ارمنی بوده است. بنابراین، قره‌باغ جزئی از تاریخ ارمنی‌هاست و نمی‌توان آن را از خاطرات تاریخی ارمنی‌ها جدا کرد. به‌گونه‌ای که طبق نظرسنجی‌ها، بیش از ۹۰ درصد ارمنی‌ها معتقدند هویت ملی آنها در بستر تاریخ [سیاسی - سرزمینی]، فرهنگ و زبان ارمنی شکل گرفته است. (Gamaghelyan, 2003: 2)

موضوع دیگری که ادعاها و اختلافات سرزمینی این دو گروه قومیتی را کاملاً تحت تأثیر قرار می‌دهد، فقدان مشروعیت و نامشخص بودن مرز بین ارمنستان و آذربایجان است. مسأله‌ی مرزها از دشوارترین مسائل ملی در اتحاد شوروی بود. در آن زمان بیش‌تر مرزها بین جمهوری‌ها بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های همگون قومیتی (ارفعی، ۱۳۷۱: ۱۶۹) و کاملاً در راستای ملاحظات سیاسی - ملی روس‌ها ایجاد شده‌اند که مرز بین آذربایجان و ارمنستان نیز جزو همین نوع مرزهاست. ابهام در مشروعیت مرزهای قره‌باغ از آنجا نشأت می‌گیرد که در صورتی که این منطقه به‌لحاظ جغرافیایی تقریباً در مجاورت ارمنستان می‌باشد، اما از طریق دهلیز باریکی از ارمنستان جدا شده است. وضعیت مشابهی هم در مورد نخجوان وجود دارد که کاملاً آذربایجانی‌نشین است و برخلاف قره‌باغ، ارمنستان آن را از خاک آذربایجان به کلی منفک نموده است. هم‌چنین به‌لحاظ جغرافیای سیاسی اعطای خودمختاری برای قره‌باغ به مفهوم شناسایی هویت سرزمینی مجرا برای آن می‌باشد و این موضوع به خودی خود اوضاع را مخدوش کرده است. (واعظی، ۱۳۸۶: ۵-۱۶۴)

به هر حال، در حال حاضر در بستر ادعاها و اختلافات سرزمینی این دو گروه قومیتی در قره-باغ، موضوع قره‌باغ به دلیل ماهیت جغرافیایی - هویتی اختلافات برای طرفین به مسأله‌ی کاملاً حیثیتی - ملی تبدیل شده است. چون از یک طرف آذربایجانی‌ها قره‌باغ را بخش مکمل جغرافیای خود دانسته و مدعی هستند نام این منطقه گویای تعلق آن به ترک‌زبانان است. آذربایجانی‌ها

معتقدند که از زمان‌های دیرین این محل، منطقه‌ای بیلاقی برای دشت‌نشینان آران بوده است. در مقابل، ارمنی‌ها هم ادعا دارند قره‌باغ متعلق به آنهاست و معتقدند این منطقه با نام تاریخی آرتساخ از قرون نخستین مسیحیت، همواره ارمنی‌نشین بوده و مکمل کوهستان‌های ارمنستان است. (امیراحمدیان، ۱۳۸۹: ۷۲) با توجه به نوع و ماهیت انگاره‌های ژئوپلیتیکی طرفین از موضوع قره‌باغ به نظر می‌رسد اگر نهادهای درگیر روزی بخواهند به بحران قره‌باغ به نفع آذربایجان خاتمه دهند، دولت ارمنستان به مردم خود که سال‌ها از بحران اقتصادی، کمبودها، بیکاری، فقر، فساد و رشوه به بهانه‌ی وجود جنگ رنج برده است، چه پاسخی خواهد داشت؟ آیا آنها نخواهند پرسید اگر تصمیم بر این بود، قره‌باغ روزی دوباره در ترکیب جمهوری آذربایجان قرار بگیرد، چرا سال اول مناقشه این کار نشد؟ چرا جوانان‌مان در جبهه شهید شدند؟ و ده‌ها سؤال دیگر. همین‌طور اگر تصمیم بر این باشد که روند فعلی بحران ادامه داشته باشد یا در نهایت قره‌باغ مستقل شود و یا به ارمنستان الحاق یابد، این کار چرا در آغاز مناقشه انجام نشده است؟ پاسخ به خانواده‌ی هزاران شهید و صدها هزار آواره‌ی جنگی را چه کسی عهده‌دار خواهد بود؟ (همان: ۷۰)

لازم به ذکر است که در ارمنستان، هر نوع نرمش در ارتباط با قره‌باغ به‌عنوان خیانتی بزرگ در حق ملت مطرح است. در همین زمینه، پارلمان ارمنستان شرایط صلح در خصوص قره‌باغ را در ۲۸ آوریل (۸ اردیبهشت ۱۳۸۰) انضمام کامل قره‌باغ به ارمنستان و یا شناسایی استقلال آن از سوی جامعه‌ی بین‌الملل دانسته است. حتی برکناری پتروسیان اولین رئیس جمهور ارمنستان به اتهام تلاش به حل موضوع قره‌باغ با کودتای کوچاریان و سرکیسیان در همین ارتباط قابل ارزیابی است. به همین دلیل، دولتمردان بعدی برای گریز از اتهام فروختن قره‌باغ، همواره در مورد قره‌باغ مواضع کاملاً تنیدی داشته‌اند. حتی در ارمنستان استفاده از اصطلاح «مناطق اشغالی» برای سرزمین‌های پیرامونی قره‌باغ به نوعی ممنوع است و برای دولتمردان می‌تواند با تبعات سیاسی منفی همراه باشد.

### جابجایی جمعیتی در قره‌باغ (ورود ارمنی‌ها - خروج آذربایجانی‌ها)

اصولاً بنیان‌های جغرافیایی - فرهنگی بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ را بایستی در مهندسی جغرافیای سیاسی قومیت‌ها و ملل مختلف ساکن اتحاد جماهیر شوروی در بستر ملاحظات

ناسیونالیستی و راهبردهای ژئوپلیتیکی روس‌ها جستجو کرد. چرا که در چارچوب این ملاحظات مرزهای سیاسی خصوصاً در حوزه قفقاز هیچ وقت بر پایه‌ی ویژگی‌های قومیتی و تاریخی مردم منطقه پی‌ریزی نشده است. اصل ماجرا اینجاست که رهبران شوروی با جداسازی مردم مناطق مختلف از هم آنها را در چارچوب مرزهای تصنعی در داخل واحدهای سیاسی و اداری دیگری جایگزین کرده‌اند. ماحصل این «مهندسی ملیتی» ترکیبی خطرناک از انواع ملیت‌ها، گروه‌های قومیتی - نژادی است که در حال حاضر در داخل کشورهای مختلف دیده می‌شود. تنها با یک نگاه ظاهری به جمهوری‌های مختلف خصوصاً در حوزه قفقاز می‌توان مشاهده کرد که جابجایی جمعیتی قومیت‌های مختلف به جمهوری‌های دیگر و به دنبال آن ماهیت تصنعی و در هم پیچیده‌ی مرزهای سیاسی - فرهنگی در منطقه، به روشنی نشانگر وجود زمینه‌های احتمالی بحران در بستر اختلافات قومیتی در اغلب کشورهای منطقه می‌باشد که این موضوع به راحتی می‌تواند توازن سیاسی - ژئوپلیتیکی داخلی و بین‌المللی موجود میان جمهوری‌های منطقه را بر هم بریزد. در این بین، یکی از مهم‌ترین مناطقی که در چارچوب ساختار جغرافیایی - سیاسی و اداری روس‌ها شاهد جابجایی جمعیتی بین آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها بوده، منطقه‌ی قره‌باغ است که در حال حاضر می‌توان نتیجه‌ی آن را در بستر بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ مشاهده کرد. البته این جابجایی جمعیتی بیش‌تر در چارچوب ملاحظات ژئوپلیتیکی صورت گرفته است.

واقعیت موضوع به این صورت است که همزمان با شروع حاکمیت روس‌ها بر جغرافیای قره‌باغ، این منطقه همواره شاهد رویدادهای تلخ قومیتی و سیاسی بوده است. هر چند روس‌ها به لحاظ قومیتی هیچ وقت از جایگاه مستحکمی در منطقه برخوردار نبوده‌اند، اما آنها با اسکان دادن جوامع تحت کنترل خود در این حوزه‌ی جغرافیایی، همواره سعی کرده‌اند از این جوامع به‌عنوان پایگاه‌های مرزی خود استفاده کنند. حوزه قفقاز همواره برای روس‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. به همین دلیل، روس‌ها در هر فرصتی سعی کرده‌اند تا برای پایان دادن به حضور ترک‌ها و ایرانی‌ها در منطقه، بر میزان جمعیت ارمنی‌ها در این حوزه بیفزایند؛ چرا که هویت مسیحی ارمنی‌ها برای روس‌ها امتیاز بزرگی محسوب می‌شود. طبق این دیدگاه، در بستر اختلافات دینی، ارمنی‌ها از پتانسیل بالایی برای حفظ منافع روس‌ها در منطقه

برخوردارند. بنابراین، با پیوستن گروه‌های جدید از ارمنی‌ها به جمعیت مسیحی قره‌باغ، زمینه برای حضور روس‌ها در حوزه‌ی قفقاز مهیا بوده است. (Hurç, 2008: 7)

روی همین اصل، می‌توان گفت سرزمین قره‌باغ که همزمان با امضای عهدنامه‌ی گلستان در ۱۳ اکتبر ۱۸۱۳ از ایران جدا شد، با تحولات تاریخی - فرهنگی بزرگی مواجه گردید (Türkmen, 2002: 13)؛ به طوری که در یک دوره‌ی زمانی کوتاه مدت، به سرعت بر میزان مهاجرت ارمنی‌ها به قره‌باغ افزوده شد و این امر توازن جمعیتی قره‌باغ را به سوی ارمنی‌ها تغییر داد. این موضوع زمینه را برای شروع مناقشه‌ای عمیق و طولانی مدت در بستر اختلافات قومیتی - مذهبی بین آذربایجانی‌ها - ارمنی‌ها مهیا نمود که در بحث بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. لازم است به این نکته اشاره داشته باشیم که طبق شواهد تاریخی زمان ورود روس‌ها به حوزه‌ی جغرافیایی قره‌باغ، بیش‌تر جمعیت این سرزمین ترک‌های مسلمان بودند و بعد از آن توازن جمعیتی قره‌باغ به نفع ارمنی‌های مسیحی تغییر یافته است.

در این بین، از سال‌های ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۶، ۱۸۰۰۰ ارمنی مهاجر از نواحی جنوبی توسط روس‌ها در قره‌باغ اسکان داده شده‌اند. منطقه‌ی ایروان تا سال ۱۸۲۷ که بیش‌تر جمعیت آن با ترک‌ها بوده است (شامل بر تمام اراضی ارمنستان کنونی)، یک ایالت ایرانی محسوب می‌شد. در آن زمان، قتل عام جمعیت مسلمان منطقه یا مهاجرت اجباری آنها فرصت مناسبی بود تا روس‌ها، ارمنی‌های ایرانی و عثمانی را در آنجا اسکان دهند. (McCarthy, 1998: 31)

بررسی‌های آماری نشان می‌دهند قبل از تصرف منطقه به‌وسیله‌ی نیروهای روس، ارمنی‌ها حدود ۲۰ درصد جمعیت قسمت شرقی ارمنستان را تشکیل می‌دادند و ۸۰ درصد بقیه‌ی آن مسلمانان بود، اما با مهاجرت ۵۷۰۰۰ نفر از ارمنی‌های عثمانی و ایران به منطقه و هم‌چنین مهاجرت و خروج ۳۵۰۰۰ نفر از مسلمانان شرق ارمنستان به خارج از منطقه، ارمنی‌ها حدود ۵۰ درصد از جمعیت منطقه را به خود اختصاص دادند. (ارفعی، ۱۳۷۱: ۱۶۲) هم‌چنین با شروع تحولات فروپاشی شوروی در دهه‌ی ۱۹۸۰، ارمنی‌ها با تهدید آذربایجانی‌های قره‌باغ آنها را مجبور به مهاجرت به آذربایجان نمودند. نتیجه‌ی اجرای این سیاست به‌گونه‌ای بود که به‌عنوان مثال جمعیت ارمنی‌های قره‌باغ که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۶ - ۱۹۵۹ فقط ۵۰۰۰ نفر و در

فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۹ - ۱۹۷۰ تنها ۹۰۰۰ نفر افزایش یافته بود، طی سال‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۷۹ بالغ بر ۸۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. (تقوی‌اصل، ۱۳۸۴: ۱۰۴)

### اختلافات قومیتی - دینی بین آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها

هم‌چنان که در بحث قبل اشاره شد، بنیان‌های جغرافیایی - فرهنگی بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ، پیرو جابجایی‌های جمعیتی در حوزه‌ی جغرافیایی قره‌باغ، در بستر مناقشاتی شکل گرفته است که ریشه‌ی آن را بایستی در اختلافات و تضادهای قومیتی - دینی ارمنه‌ی مسیحی ارمنی زبان با آذربایجانی‌های مسلمان ترک زبان جستجو کرد.

کارشناسان معتقدند منازعات در بین جوامعی که با هم تضاد فرهنگی داشته باشند، نسبت به جوامعی که از یک همگونی و یکپارچگی فرهنگی برخوردارند، عمیق‌تر و شدیدتر هستند؛ چرا که فرهنگ از اساسی‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر تعاملات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملت‌هاست و در برگیرنده‌ی عناصر متعددی از قبیل آداب و رسوم اجتماعی، سنن و اشتراکات تاریخی، زبان و دین یک ملت بوده و هر یک از این عناصر نیز تأثیری مهم در نوع برداشت ملت‌ها از پدیده‌ها و نحوه‌ی کنش و واکنش آنها دارد. اشتراکات فرهنگی می‌تواند نقش عمده‌ای در برداشت که مشترک از فعل و انفعالات جهانی و منطقه‌ای داشته و زمینه‌های تفاهم را فراهم نماید؛ اما تضادهای فرهنگی می‌تواند بیانگر و تصویرگر اختلافات ریشه‌ای میان ملت‌ها باشد. تضاد فرهنگی متغیری است که اختلافات صوری و سطحی را تبدیل به بحران‌های حاد و بعضاً لاینحل می‌نماید؛ به‌گونه‌ای که در طول حیات بشری، کمتر جوامعی با تضادهای فرهنگی دارای همزیستی مسالمت‌آمیز بوده‌اند. (کریمی، ۱۳۷۴: ۴۶۹)

با توجه به شاخص‌های اختلافات دو گروه قومیتی آذربایجانی و ارمنی، بحران قره‌باغ به نوعی حاصل مناقشات و اختلافات قومیتی - دینی است. در واقع، هویت دینی و قومیتی آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها به‌صورت ریشه‌ای با هم متفاوت است. آذربایجانی‌ها هم در جهان اسلام (با مقیاس وسیع) و هم در جهان ترک زبان (با ابعاد محدودتر اما بسیار با اهمیت) دارای علایقی هستند و در هر صورت خود را ملت بزرگی بشمار می‌آورند. آنها عملاً خود را ملتی پایدار محسوب نموده و احتمال اضمحلال ملیت خود را کاملاً بعید می‌دانند. بیش‌تر

آذربایجانی‌ها شیعه هستند و این موضوع باعث می‌شود تا در دنیای اسلام از وضعیت خاصی برخوردار باشند؛ این در حالی است که آنها در جهان ترک نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. در مقابل، ارمنی‌ها نیز به‌خاطر هویت دینی خاص خود (ارتدوکس بودن) دارای وضعیتی ویژه در بین دنیای گسترده‌ی مسیحیت هستند؛ اما موضوعی که وضعیت ارمنی‌ها را خاص‌تر می‌کند، این است که ارمنی‌ها به‌خاطر زندگی طولانی‌مدت همراه با فرهنگ خاص حاکم در محیط‌های غیرمسیحی (مسلمانان) و تجربه‌ی انواع تنش‌ها و اختلافات، این احساس را دارند که به‌صورت یک اقلیت دینی - قومیتی در محاصره‌ی دشمنان خود هستند و خطر اضمحلال همواره آنها را تهدید می‌کند (Abasov Ali & Khachatryan, 2006: 16) و احتمالاً به همین دلیل است که در تاریخ ارمنی‌ها همیشه به موضوع دین و قومیت به‌عنوان یک پدیده‌ی واحد نگریسته می‌شود. (Hurç, 2008: 28)

متأسفانه در جوامعی که از همگونی فرهنگی برخوردار نیستند، حرکت‌های قومیتی و تجزیه-طلبانه به دلیل ماهیت هویتی آنها و انکار موجودیت هر چه غیرخودی است، جهان را با چالش برخورد تمدن‌ها (ادیان)، مناقشات دینی و مجادلات ملت‌ها مواجه ساخته و در بن‌بست سختی قرار داده است. در اینجا، صحبت از اینکه طرف‌های مناقشه نمی‌توانند به نوعی وحدت نظر نسبی برای حل مسأله برسند، نیست، بلکه سخن بر سر این است که مناقشات قومیتی قبل از هر چیزی در اذهان و افکار مردم جای می‌گیرد؛ تا آنجا که این تفکر که غیرخودی، همواره دشمن ثابت محسوب می‌شود، در بین برخی ملت‌ها رایج شده است. این‌گونه تفکرات منجر به ترویج فلسفه‌ی تروریسم شده و به‌لحاظ روان‌شناختی، اندیشه‌های خطرناکی را در اذهان ملت‌ها هم‌چون «هر چند خودم نابود خواهم شد، اما دشمن نیز سالم نخواهد ماند» یا «ابتدا باید کشت و نابود کرد، سپس مذاکره نمود»، رواج می‌دهند. (Abasov Ali & Khachatryan, 2006: 91)

همین موضوع کاملاً در بستر خاطرات تاریخی متقابل ارمنی‌ها - آذربایجانی‌ها قابل مشاهده است. اذهان هر دو ملت مملو از خاطرات تاریخی آغشته با احساس انزجار و بی‌زاری از طرف مقابل است. در زمینه‌ی پاک‌سازی قومیتی و نسل‌کشی، مشاجرات زیادی بین دو ملت در جریان است. هر دو طرف معتقدند ملت آنها قربانی این سیاست‌های فاشیستی بوده است.

آذربایجان با اشاره به اشغال ۲۰ درصد از سرزمین‌های خود توسط ارمنی‌ها و آواره شدن حدود ۱ میلیون آذربایجانی ساکن قره‌باغ معتقد است در بستر این اختلافات قومیتی، حقوق سرزمینی و حیثیت ملیت آذربایجانی کاملاً تضییع شده است. هم‌چنین در جامعه‌ی آذربایجان، الحاق بخشی از سرزمین آذربایجان توسط شوروی و متعاقب آن توسط روس‌ها به ارمنستان، درگیری‌های خونین ۱۹۰۵ و اتحاد مشترک ارمنی‌ها با روس‌ها در سال ۱۹۱۸ علیه آذربایجان از جمله خاطرات تاریخی ناخوشایند ملت آذربایجان محسوب می‌شوند. در مقابل، به دلیل تأکید ویژه‌ی ارمنی‌ها بر موضوع نسل‌کشی ملت ارمنی توسط ترک‌های عثمانی در سال ۱۹۱۵،<sup>۱</sup> نگاه کاملاً خصمانه‌ای در خاطرات تاریخی ارمنی‌ها نسبت به ترک‌ها شکل گرفته

۱- ادعای نسل‌کشی ارمنه توسط امپراتوری عثمانی سال‌هاست که از طرف ارمنی‌های تکرار می‌شود و گاهی از سوی برخی دولت‌های غربی نظیر انگلستان و فرانسه به آن دامن زده می‌شود. به اعتقاد ارمنه در دهه‌ی دوم قرن بیستم ترک‌های عثمانی قتل‌عام وسیع و از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای را علیه ارمنه در مناطق ارمنی‌نشین امپراتوری اعمال کردند که اوج این کشتارها ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ بوده است. از نظر آنها در این کشتارها بیش از ۱/۵ میلیون ارمنی به قتل رسیده‌اند. آنها خواهان به رسمیت شناختن این اقدام به‌عنوان نسل‌کشی ارمنه و عذرخواهی رسمی دولت جمهوری ترکیه و پرداخت غرامت به ارمنه هستند. از نظر تاریخی در کنار مدعیان وقوع نسل‌کشی، مورخان متعددی هم به رد این نظریه پرداخته‌اند. این مورخان و پژوهشگران با تشریح وضع موجود جامعه‌ی جهانی در آن دوران (وقوع جنگ جهانی اول) تلفات ارمنه را حدود ۵۰۰ هزار نفر) و نتیجه‌ی فروپاشی امپراتوری پهناور عثمانی، درگیری‌های داخلی در مناطق شرقی و در مجاورت جبهه‌ی جنگ با روس‌ها، مهاجرت‌ها و بیماری‌های واگیردار که مناطق وسیعی را دربر گرفته بود، می‌دانند و بر این باورند که در این میان تلفات سایر ساکنان امپراتوری از جمله ترک‌ها، کردها و عرب‌ها هم به مراتب بیش‌تر بوده است. طبق نظر این محققان بویژه مورخان ترک، با آغاز جنگ جهانی اول و پیوستن عثمانی به متحدین، دولت‌های متفق بویژه انگلستان و روسیه با دست گرفتن اهرم ارمنه‌ی مسیحی در مقابل عثمانی مسلمان قصد تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی را داشتند. آنها با تقویت ارمنه‌ی افراطی هینچاک و دانشناک زمینه‌ی شورش ارمنه و ایجاد ناامنی در دولت عثمانی را فراهم آوردند. همکاری ارمنه‌ی مسلح ساکن در شرق عثمانی با قشون مهاجم روسیه که وعده‌ی تشکیل کشور مستقل را به آنها می‌داد و نیز نقش در خور توجه این نیروها در شکست‌های نیروهای عثمانی در مقابل روس‌ها، باعث شد دولت عثمانی اقدام به تبعید ناراضیان ارمنی به مناطق دیگر فلات آناتولی و سوریه و عراق فعلی نماید. در اثنای تبعید و کوچ اجباری، بعضی از مهاجران و حتی مأموران دولتی که مسئول انجام این کار بودند، در مناطق کوهستانی مورد هجوم راهزنان قرار گرفته و یا گرفتار بیماری‌های واگیردار، قحطی و حوادث دیگر شده و از بین رفتند. علاوه بر این، درگیری ارمنه‌ی مسلح با نیروهای دولتی و دستجات مسلح کرد و نیز درگیری‌های مسلمان و مسیحی در بین مردم عادی نیز سبب کشته شدن شمار قابل توجهی از ارمنه‌ی سایر اقوام در آن زمان بوده است. حتی به اعتقاد لئون دباغیان نویسنده‌ی ارمنی، تلفات ارمنه را نه در اثر نسل‌کشی بلکه در نتیجه‌ی جنگ داخلی بوده و ادعای نسل‌کشی سناریوی اروپایی‌هاست. به اعتقاد وی: مورخان اروپایی از زمان جنگ ملازگرد که در آن ارمنه به ترک‌های سلجوقی در برابر رومی‌ها کمک کردند، با انتشار مطالب تحریفی سعی داشته‌اند ترک‌ها و ارمنه را با هم دشمن سازند. (Şimşir, 2005: 12-15)

شایان ذکر است که رجب طیب اردوغان نخست‌وزیر ترکیه چند سال پیش طی فراخوانی از تمامی پژوهشگران حوزه‌ی تاریخ خواست تا در این خصوص دست به بررسی‌های کامل زده و نتایج تحقیقات را به‌صورت بی‌طرف اعلام نمایند. پس از این درخواست، محققان زیادی دست به کار شدند و کنفرانس‌ها و جلسات متعددی در کشورهای نظیر آلمان، آمریکا و... برگزار گردید که هنوز ادامه دارد. با این حال، طرف ارمنی از بحث و بررسی تاریخی زیاد استقبال نمی‌کند.



است. اصل ماجرا آنجاست که ارمنی‌ها، آذربایجانی‌ها را به‌عنوان بخشی از ملت ترک از این خصوصیت تاریخی مستثنی نمی‌کنند. به‌علاوه، ارمنی‌ها، آذربایجانی‌ها را مسئول حوادث خونین سومقاییت دانسته و معتقدند درگیری‌ها از جانب آذربایجانی‌ها شروع شده است. همه‌ی این تحولات، به‌عنوان خاطرات تاریخی در بستر هویت و حیثیت قومیتی طرفین در درگیری‌های بین دو ملت نقش ویژه‌ای بازی کرده است. (Azimov, 2009: 265; Yilmaz, 2011: 15)

تجارب سیاسی - تاریخی ملت‌ها نشان‌دهنده‌ی آن است که وقتی خاطرات تاریخی یا ذهنیت تاریخی ملت‌ها با عامل سرزمین پیوند می‌خورد، خالق بدترین نوع دشمنی بین ملت‌ها است؛ تا جایی که نفرت از طرف مقابل و هر نوع ضربه زدن به آن مقدس می‌شود. در چنین موقعیتی، کل یک ملت دشمن محسوب شده و این موضوع به‌تدریج در بستر بینش سیاسی ملت‌ها، در بافت ذهنیت تاریخی آنها رشد کرده و زمینه برای تنش‌ها و اختلافات ژئوپلیتیکی بین ملت‌ها در عمیق تاریخ مهیا می‌شود. این موضوع در بحران قره‌باغ کاملاً قابل مشاهده است. تجارب تاریخی ارمنی‌ها در مقابل ترک‌ها همواره باعث ایجاد نوعی ذهنیت تاریخی دردآلود در نزد آنها بوده است که این ذهنیت (هم‌چنان که قبلاً اشاره شد) با نوعی احساس محاصره از سوی ملت‌های هم‌جوار با هویت اسلامی و متعارض با مسیحیت همراه است. این ذهنیت تاریخی، به صورت نفرتی کاملاً ستیزه‌جو و در هیئت اجتماعی به صورت عقده‌ی روانی تبلور یافته است، تا جایی که مجال بروز احساسات ناسیونالیستی و قومیتی هیچ وقت برای ارمنی‌ها مهیا نبوده است. بحث قابل توجه آنجاست که در مقابل این وضعیت، اگر چه روسیه همواره به‌خاطر پیوندهای دینی کعبه‌ی آمال ارمنی‌ها بوده، اما نگاه ایزاری روس‌ها به ملت ارمنی همیشه به ذهنیت و نفرت تاریخی آنها در منطقه دامن زده است. طبق شواهد موجود، نهایتاً این عقده‌ی تاریخی در قره‌باغ سر باز می‌کند؛ به‌گونه‌ای که فشار روانی این عقده‌ی تاریخی به حدی است که ارمنی‌ها قره‌باغ را امید و نهاد گسستن زنجیره‌ی همه‌ی ناتوانایی‌های تاریخی خود می‌دانند. آنها در قره‌باغ، در جستجوی هویت تاریخی خود هستند که بارها مورد ستم قرار گرفته است. آنها در پی آن هستند که ترس از محاصره‌ی تاریخی را با تهاجم و ایجاد حریمی امن در قره‌باغ پاسخ دهند. متقابلاً، (شاید در جواب به سرکوب آمال ناسیونالیستی و

عقد‌های دردآلود ارمنی‌ها در طول تاریخ)، سیاست‌های فاشیستی آنها در پاک‌سازی قومی و قتل‌عام کاملاً غیرانسانی آذری‌ها در قره‌باغ و ارمنستان باعث شده است تا ملت ارمنی در ذهنیت تاریخی ملت آذربایجان به دشمن تاریخی آنها تبدیل شود؛ واقعیتی که بحران قره‌باغ را به زخمی حیثیتی در دل ملت آذربایجان تبدیل کرده است که علاج آن چیزی غیر از خروج ارمنی‌ها از قره‌باغ نیست.

نهایتاً، در تحلیل کلی از اختلافات قومیتی - دینی بین آذربایجان - ارمنستان می‌توان به این نکته اشاره کرد که علاوه بر پیش‌زمینه‌های تاریخی اختلافات بین طرفین، ادعاهای سرزمینی ارمنی‌ها در قره‌باغ، مهم‌ترین عامل سازمان‌یابی هویت آذربایجانی و فرایند دولت - ملت‌سازی در آذربایجان بوده و این موضوع به تدریج نقش مهمی در تشدید اختلافات قومیتی بین طرفین داشته است. (Swietochowski, 1991; Gürbüz, 2003: 78) برخلاف ارمنی‌ها که هویت آنها در تقابل با ملت‌های مسلمان و ترک‌ها سازمان یافته است، سازمان‌یابی هویت جدید آذربایجانی (برخلاف هویت تاریخی) و فرایند دولت - ملت‌سازی در آذربایجان بعد از فتح آذربایجان توسط روس‌ها شکل گرفته است. در آن زمان ناگهان مردمی که برای قرن‌ها با فرهنگ اسلامی زندگی کرده بودند، به صورت یک اقلیت وارد جامعه‌ای مسیحی شدند. در این بین، همزمان سیاست اسیمیلیسیون اقلیت‌های غیرمسیحی و پشتیبانی از مسیحیان محلی بویژه ارمنی‌ها باعث رشد ناسیونالیسم ترکی در بین آذربایجانی‌های مسلمان شد. در واقع، اگر چه این هویت ملی‌گرا در مقابل سیاست‌های استعماری روس شکل گرفت، اما جهت‌گیری واقعی آن بیش‌تر در تقابل با مردمان مسیحی محلی (ارمنی‌ها) نمود یافت؛ از این‌رو، در حال حاضر به نوعی می‌توان بحران قره‌باغ نماد تلاش‌های جدید و مشترک روس‌ها با ارمنی‌ها برای تثبیت استعمار نوین روس بر آذربایجان تلقی کرد. (Gamaghelyan, 2003: 3)

در مجموع، تاریخ سیاسی قفقاز جنوبی نشان‌دهنده‌ی این است که ذهنیت و عقده‌ی تاریخی در نزد دو ملت (ارمنی‌ها در مقابل ترک‌ها و آذری‌ها در مقابل ارمنی‌ها و روس‌ها) باعث شده است که قره‌باغ به مظهر و سمبل آمال ملی و تاریخی هر دو طرف تبدیل شود و در

این بین، بحث کاملاً مهم آن است که طرف مقابل نماینده‌ی کسانی است که در طول سالیان دراز به آن ظلم شده و خواسته‌های ملی‌اش سرکوب گردیده است.

### پتانسیل‌های راهبردی و اهمیت اقتصادی قره‌باغ

هر چند بیش‌تر کارشناسان بحران قره‌باغ را بیش‌تر در بستر اختلافات سرزمینی و قومیتی - دینی مورد تحلیل قرار می‌دهند، اما نبایستی فراموش بکنیم که از مهم‌ترین دلایل مؤثر بر طولانی شدن و لاینحل ماندن بحران قره‌باغ، می‌توان به پتانسیل‌های راهبردی و اهمیت اقتصادی قره‌باغ اشاره کرد. قره‌باغ به‌لحاظ راهبردی و اقتصادی اهمیت فراوانی بین طرفین اختلاف دارد. مراتع وسیع قره‌باغ همراه با زمین‌های حاصلخیز برای کشاورزی با شرایط آب و هوایی مساعد، محیط مناسبی برای تولید انواع محصولات فراهم کرده است. هم‌چنین وجود معادن سنگ‌های گران قیمت بر اهمیت اقتصادی قره‌باغ می‌افزاید. علاوه بر این، این حوزه‌ی جغرافیایی سرچشمه‌ی تعدادی از رودخانه‌های مهم است که به سوی اراضی آذربایجان سرازیر شده و [در تنظیم اکوسیستم و حیات اقتصادی آذربایجان نقش بسزایی دارند]. بنابراین، کاملاً واضح است تسلط یک دولت دیگر غیر از آذربایجان بر این منطقه - [بویژه اگر آن دولت (ارمنستان) اختلافات اساسی ژئوپلیتیکی با آذربایجان داشته باشد] - می‌تواند با کنترل آب این رودخانه‌ها، زیان‌های فراوان اقتصادی برای آذربایجان در پی داشته باشد و هم‌چون اهرم فشاری علیه باکو به کار رود؛ بویژه اینکه باکو تاکنون با ساختن سدهای مختلفی بر روی این رودخانه‌ها، بیش‌تر انرژی برق - آبی خود را از این طریق تأمین می‌کند. هم‌چنین تعدادی از رودخانه‌های مهم ارمنستان نیز مانند توتو و خاچن یا رودهای ارپا و وروتان که در تأمین آب دریاچه‌ی سون ارمنستان نقش دارند، از ارتفاعات قره‌باغ کوهستانی سرچشمه می‌گیرند.

(کاظمی، ۱۳۸۴: ۷-۴۱۶)

اهمیت اقتصادی و کاملاً حیاتی قره‌باغ زمانی پررنگ‌تر می‌شود که بحث انرژی ژئوپلیتیکی ارمنه در شطرنج ژئوپلیتیکی منطقه مورد بحث قرار می‌گیرد. واقعیت امر این است که تحریم اقتصادی و سرزمینی ارمنستان توسط ترکیه و آذربایجان، گسل بزرگی در همکاری‌های سیاسی - اقتصادی ارمنستان با منطقه بوجود آورده است. از این حیث، می‌توان

به حذف ارمنستان از پروژه‌های مهم ارتباطی و انتقال انرژی اشاره کرد که خسارت‌های اقتصادی جبران‌ناپذیری برای ایروان در پی داشته و خواهد داشت. عدم حضور ارمنستان در این پروژه‌ها به مفهوم از دست رفتن فرصت‌های تاریخی اقتصادی در راستای شروع روند جدیدی در سرنوشت اقتصادی ارمنستان است که بدون شک چنین روندی می‌تواند ضامن حل بحران اقتصاد ملی ارمنستان و عبور مطمئن از اقتصاد دولتی به اقتصاد آزاد باشد. بر همین اساس، در شرایط فعلی قره‌باغ برای ارمنستان از اهمیت اقتصادی ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که به دلیل ارتباط سرزمینی کوتاه و سخت ارمنستان با ایران (متحد راهبردی)<sup>۱</sup>، سواحل ارس در مناطق جنوب قره‌باغ به‌لحاظ اقتصادی حکم دریچه‌ی تنفسی را برای ارمنستان دارد.

۱- اصولاً، اتحاد راهبردی میان دولت‌ها حاصل شناخت گزینه‌های مختلف در روابط فی‌مابین و محاسبه‌ی سود و زیان آنهاست؛ به‌گونه‌ای که هدف طرفین دسب‌یابی به حداکثر منافع ملی - راهبردی در راستای پتانسیل‌های همکاری یا نگرانی‌های مشترک است. از این منظر، اینکه چرا ایران متحد راهبردی ارمنستان محسوب می‌شود، به‌راحتی قابل بحث است: نخست، بحث قابل توجه در ارتباط با ماهیت روابط ارمنستان با ایران نوع موضع‌گیری و تجربه‌ی ایران در خصوص بحران قره‌باغ است. در این زمینه، تجارت بحران قره‌باغ حاکی از آن است که ایران [به‌خاطر ملاحظات سیاسی - ژئوپلیتیکی (ایران تنها بازیگر بحران قره‌باغ است که علاوه بر اشتراکات فرهنگی، قومیتی و دینی، با محیط بحران هم‌جواری جغرافیایی مستقیم دارد)]، از همان آغاز بحران صراحتاً و به‌عنوان یک اصل، تمامیت ارضی آذربایجان را به رسمیت شناخت و علی‌رغم سیاست‌هایی که در راستای منافع ملی خود اتخاذ نمود و الزاماً به نفع آذربایجان نبود، تلاش کرد تا همراه با تأکید بر اصل فوق، سیاست موازنه را در پیش گرفته و از طریق وساطت در مناقشه علاوه بر کنترل مناقشه و اثرات سوئی که می‌توانست بر امنیت ملی ایران داشته باشد، از این بحران به‌عنوان ابزار سیاست خارجی خود در منطقه و کنترل رفتار آذربایجان و ترکیه - که احساس تهدید و نگرانی (تبلیغ ترک‌گرایی و تشدید احساسات ناسیونالیستی در دو سوی ارس) از جانب این کشورها می‌نمود، - استفاده کند. در عین حال، ایران در بحران قره‌باغ بیش‌تر به دنبال آن است تا از وضعیت موجود در راستای مقابله با احساس تهدید از تقویت نفوذ غرب در منطقه بهره‌برد، اما بحث قابل توجه آن است که همزمان با این رویکرد، ایران در پی تجربه‌ی ناموفق میانجی‌گری در قره‌باغ، در منطقه منفعل عمل نمود و رویکرد روسیه محوری را در پیش گرفت. بدین ترتیب، روسیه محوری سیاست ایران در قفقاز جنوبی، ایران را به نزدیکی بیش از پیش نسبت به ارمنستان سوق داد تا جایی که سیاست آذربایجان در وارد کردن قدرت‌های دیگر به منطقه در راستای برقراری موازنه در برابر فشارهای روسیه، همراه با تقویت نگرش روسیه و ارمنستان محور ایران، باعث ایجاد محور راهبردی ایران، ارمنستان، روسیه در برابر ائتلاف راهبردی ترکیه، اسرائیل و آذربایجان شد. هدف عمده‌ی ایران از این ائتلاف استفاده از توان لابی ارمنی و مقابله با توان تهاجمی ائتلاف راهبردی ترکیه و اسرائیل بود که برای اولین بار تهدید اسرائیل را تا مرزهای ایران پیش برد. (شریفی‌نژاد، ۱۳۸۷) هم‌چنین تجارب دو دهه بحران در قره‌باغ گویای آن است که این بحران همواره به‌عنوان کانال مناسبی برای حضور سیاسی - امنیتی آمریکا و اسرائیل در معادلات منطقه مورد استفاده قرار گرفته است که نمود راهبردی آن در اتحاد بین آمریکا - اسرائیل - ترکیه - آذربایجان در قفقاز جنوبی قابل مشاهده است. از این گذشته، ارمنستان به‌خاطر انزوای جغرافیایی و ژئوپلیتیکی، اختلافات ژئوپلیتیکی در قره‌باغ و در عین حال تلاش برای خروج از مسیر انحصاری روسیه برای ارتباط با جهان، چشم به مسیرهای گرجستان و ایران دوخته است. در این بین، اگر چه چالش‌های امنیتی ارمنستان در بحران قره‌باغ همواره بر وابستگی ژئوپلیتیکی ارمنستان به روسیه افزوده است، اما استفاده از این مسیر زیاد خوشایند ارمنی‌ها نیست و باعث وابستگی بیش از پیش ارمنستان به روسیه است. استفاده از مسیر گرجستان هم که خود مکمل ژئوپلیتیکی روسیه است باز تداعی‌گر وابستگی سستی ارمنستان به روسیه است؛ هم‌چنین ارمنستان به‌خاطر ادعاهای ارضی در جنوب گرجستان و اختلافات عمیق روسیه با گرجستان نسبت به این معبر اعتماد کامل ندارد. به همین دلیل، به‌لحاظ راهبردی

### تحلیل راهبردی یافته‌های پژوهش

نگرش راهبردی از آن جهت در بررسی و تحلیل رفتار بازی‌گران در بستر بحران‌های بین‌المللی (ژئوپلیتیکی یا سیاسی) مهم است که بازی‌گران برخوردار از نگرش راهبردی در ورود به بستر بحران با برنامه وارد می‌شوند و این موضوع بر توان بازی‌گری آنها در راستای دسترسی به منافع راهبردی می‌افزاید. به بیان دیگر، اگر بازی‌گری در بستر بحران ژئوپلیتیکی فاقد نگرش راهبردی جامع باشد، ضعف نقش‌آفرینی آن در روند مدیریت بحران کاملاً مشهود خواهد بود. معمولاً در نگرش راهبردی، دولت‌ها سعی دارند با شناخت دقیق از ماهیت بحران، بنیان‌های شکل‌گیری بحران، محیط بحران در ابعاد منطقه‌ای یا جهانی، شرایط زمانی وقوع بحران از نظر نظم ژئوپلیتیکی و نهایتاً نوع و سرشت بازی‌گران در بستر بحران نقش‌آفرین باشند. این کار باعث می‌شود دولت‌های درگیر در بحران (بازی‌گران داخلی یا خارجی) سیاست خارجی خود را در بستر مناسبات چندجانبه در محیط درگیر در بحران در راستای درک صحیح از مقتضیات جغرافیایی محیط شکل بدهند.

هم‌چنان که در بحث تبیین بحران ژئوپلیتیکی اشاره شد، بحران‌های ژئوپلیتیکی برخلاف تمام بحران‌های سیاسی یا اقتصادی از ماهیت و هویت کاملاً جغرافیایی برخوردار هستند. بدین معنا که اساس هر بحران ژئوپلیتیکی، ریشه در اختلافات یا منازعات ملت‌ها بر سر مالکیت ارزش‌های جغرافیایی دارد. معمولاً ارزش‌های جغرافیایی نیز دارای ماهیت و هویت متنوع و متفاوتی هستند و در برخی از بحران‌های ژئوپلیتیکی انواع متفاوتی از این ارزش‌ها قابل

---

حیاتی‌ترین مکمل ژئوپلیتیکی برای ارمنستان فضای جغرافیایی ایران است که ارمنستان سعی دارد ضمن تعمیق مناسبات اقتصادی خود با ایران، علاوه بر کاهش میزان وابستگی خود به روسیه، با توجه به تنش‌های سستی بین آذربایجان - ایران بویژه این که آذربایجانی‌ها معتقدند ایران در جریان جنگ قره‌باغ بجای آذربایجانی‌های مسلمان پشتیبان ارمنی‌های مسیحی بوده و همواره در مسیر حل بحران مانع ایجاد کرده است (Gresh, 2006: 11)، به‌لحاظ روان‌شناسی نوعی انزوای ژئوپلیتیکی برای آذربایجان ایجاد نماید. از این رو، با توجه به آنچه که گفته شد، به‌خاطر شرایط حساس منطقه و نگرانی‌های ژئوپلیتیکی مشترک ارمنستان و ایران، بر حسب محاسبه سود و زیان گزینه‌های مختلف در روابط فی‌مابین تا مادامی که ارمنستان (علی‌رغم روابط راهبردی به‌خاطر شرایط ژئوپلیتیکی) موجودیت مستقل خود را در گرو وابستگی روزافزون به روسیه در خطر می‌بیند و از طرف دیگر، بحران قره‌باغ و تبعات ژئوپلیتیکی و اقتصادی - اجتماعی آن ادامه دارد، احتمالاً ایران در مقام حیاتی‌ترین مکمل راهبردی ارمنستان نقش‌آفرین خواهد بود. اگر چه هنوز نمی‌توان قاطعانه در مورد اینکه ایران تا چه وقت دوست و متحد مطمئنی برای ارمنستان باقی خواهد ماند، صحبت کرد؛ چرا که این موضوع به معادلات ژئوپلیتیکی منطقه بستگی دارد.

مشاهده است. هر چند یک ارزش جغرافیایی نیز به تنهایی توانایی خلق بحران ژئوپلیتیکی را دارد؛ اما متناسب با آنچه که در این پژوهش در چارچوب بحث نظری و موردی (بحران قره‌باغ) در خصوص بنیان‌های جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی بحث شد، به‌لحاظ راهبردی که بتوان بر اساس آن شناخت دقیق و کاملی از این بنیان‌های جغرافیایی در جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها بدست آورد؛ در مجموع، می‌توان عوامل جغرافیایی این نوع از بحران‌ها را در سه حوزه‌ی متفاوت مبانی جغرافیایی - سیاسی (ژئوپلیتیکی)، جغرافیایی - فرهنگی (ژئوکالچرال) و جغرافیایی - اقتصادی (ژئواکونومیک) مورد بررسی و تحلیل قرار داد. روی همین اصل:

- مبانی جغرافیایی - سیاسی بحران ژئوپلیتیکی به آن دسته از ارزش‌های جغرافیایی اشاره دارد که از ماهیت یا هویت سیاسی برخوردارند. به‌عنوان نمونه، زمانی که استقلال و تمامیت سرزمینی، وحدت ملی و ارزش‌های اساسی ملت‌ها مورد حمله قرار گیرند یا ملت‌های دیگری روی آنها ادعای مالکیت داشته باشند، مناقشات ژئوپلیتیکی بین ملت‌ها شکل می‌گیرد که این وضعیت می‌تواند در نتیجه‌ی ناتوانی دولت‌ها در درک صحیح از وضعیت موجود به بروز بحران ژئوپلیتیکی بینجامد. ادعاها و اختلافات سرزمینی که به نوعی می‌توان انواع مختلف و متفاوت اختلافات مرزی، مالکیت و حاکمیت سرزمینی را در آنها مشاهده کرد، برجسته‌ترین و شناخته‌ترین نوع مبانی جغرافیایی - سیاسی بحران‌های ژئوپلیتیکی محسوب می‌شوند. معمولاً آن دسته از بحران‌های ژئوپلیتیکی که ریشه در منازعات و اختلافات سرزمینی دارند، به دلیل ماهیت پویا و مشترک ارزش‌های مورد منازعه در بین مناطق پیرامونی، سطح منطقه‌ای و بین‌المللی گسترده‌تری را در بر می‌گیرند. این موضوع را در بستر بحران قره‌باغ نیز به وضوح می‌توان مشاهده کرد. در بحران قره‌باغ اهمیت نمادین سرزمین قره‌باغ در نزد طرفین اختلاف باعث شده قره‌باغ به یک واقعیت هویتی - حیثیتی تبدیل شود و این موضوع کاملاً بر پیچیدگی بحران افزوده است؛

به گونه‌ای که حل بحران چیزی غیر از زیر پا نهادن حیثیت و غرور ملی یکی از طرفین نخواهد بود.

- مبانی جغرافیایی - فرهنگی بحران ژئوپلیتیکی به آن دسته از ارزش‌های جغرافیایی اشاره دارد که از ماهیت فرهنگی برخوردارند. در این زمینه می‌توان به رقابت‌ها و یا تداخل دیرینه‌ی علایق فرهنگی ملت‌ها اشاره کرد. این مبانی جغرافیایی منابع ژئوکالچرال اختلافات و منازعات بین ملت‌ها محسوب می‌شوند. رقابت‌ها و اختلافات دیرینه‌ی قومیتی - زبانی، ناسیونالیسم شدید و تمایلات فاشیستی، رقابت‌ها و اختلافات دینی، تقابل ایدئولوژی‌ها و تلاش برای صدور معیارها و ارزش‌های فرهنگی و یا گستراندن نظام ارزشی و حمایت از هم‌کیشان در کشورهای همسایه، بخشی از این فعالیت‌ها و عملکردهاست. مبانی جغرافیایی - فرهنگی بحران ژئوپلیتیکی در نوع تعاملات فضایی جغرافیاهای ناهمگون جمعیتی هم‌جوار ریشه دارد و عموماً نوع سلابی و راهبردهای کلان دولت‌ها در سازماندهی سیاسی فضا و نیز بهره‌برداری دولت‌های رقیب و متخاصم از پتانسیل‌های جغرافیایی - فرهنگی این فضاها خاص در رقابت‌های ژئوپلیتیکی مهم‌ترین دلیل شکل‌گیری رقابت‌ها، اختلافات جغرافیایی - فرهنگی است. بنابراین، وقتی ارزش‌های جغرافیایی - فرهنگی در بستر مناسبات رقابتی و تنش‌آلود دولت‌هایی که یک گروه اقلیت تجزیه‌گرا یا استقلال‌خواه در طرفین مرزهای مشترک آنها توزیع یافته است، ماهیت سیاسی به خود می‌گیرد؛ آنجاست که جرقه‌های اختلافات و منازعات ژئوپلیتیکی زده شده و با تشدید اختلافات، زمینه برای شکل‌گیری بحران ژئوپلیتیکی مهیا می‌شود.
- تنش‌ها و منازعات مذهبی نیز نوع دیگری از مناقشات قومیتی و مبانی جغرافیایی - فرهنگی مختص بحران‌های ژئوپلیتیکی هستند که اساس آنها را اختلافات و رقابت‌های دینی شکل می‌دهند. هم‌چون مناقشات قومیتی - نژادی، در دهه‌های گذشته مناقشات متعددی در حوزه‌ی مناقشات دینی در جهان رخ داده است که از معروف‌ترین آنها در دهه‌های اخیر می‌توان به بحران کوزوو، قره‌باغ، چین و سریلانکا اشاره کرد. مطالعات

انجام گرفته در این زمینه نشان می‌دهد در این نوع مناقشات که معمولاً به بحران ژئوپلیتیکی منتهی می‌شوند، نقش دین در ایجاد یک اجتماع قومیتی یا رشد آرمان‌های ناسیونالیستی پرزنگ‌تر از آداب و رسوم است. این وضعیت در مورد بحران قره‌باغ نیز صدق می‌کند. هر چند در بستر بحران قره‌باغ، به دلیل تضعیف ارزش‌های اسلامی ملت آذربایجان در نظام کمونیستی سابق شوروی و نیز اتخاذ سیاست اسلام‌ستیزانه و مقابله با نمادهای دینی در جمهوری آذربایجان کمتر کسی در این جمهوری بر جنگ مسلمان - ارمنی در قفقاز اعتقاد دارد، اما هم‌چنان که در مباحث پیشین اشاره شد، علاوه بر شدید بودن حس خودآگاهی ملی - هویتی در بین ارمنی‌ها، نوع برداشت آنها از مسیحیت کاملاً ماهیت ناسیونالیستی دارد و به همین دلیل نگرش آنها نسبت به مسلمانان به دلیل تجارب تاریخی سخت در بین آنها دوستانه نیست. این موضوع زمانی که رنگ قومیتی به خود می‌گیرد؛ یعنی ارمنی مسیحی در مقابل آذربایجانی ترک مسلمان یا بالعکس قرار می‌گیرد، کاملاً خصمانه است.

- مبانی جغرافیایی - اقتصادی بحران ژئوپلیتیکی به آن دسته از ارزش‌های جغرافیایی تعلق دارد که از ماهیت اقتصادی - سیاسی برخوردارند. عموماً مبانی جغرافیایی - اقتصادی ریشه در علایق رقابتی و آرمان‌ها و خواست‌های اقتصادی دولت‌ها و ملت‌ها دارند. اختلافات بین‌المللی پیرامون منابع اقتصادی به آسانی ثبات سیاسی و اقتصادی گستره وسیعی از منطقه مورد منازعه را متأثر می‌سازد. چنین حالتی ممکن است حتی منجر به تغییر الگوی روابط منطقه‌ای و پیچیده‌تر شدن اوضاع شود. در این بین، منابع راهبردی و اقتصادی به‌عنوان برجسته‌ترین شاخص عینی سرزمین، در تنش‌ها، اختلافات و منازعات سرزمینی نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند. بنابراین، مناطق برخوردار از پتانسیل‌های اقتصادی از کانون‌های وقوع بحران‌های ژئوپلیتیکی هستند و چنین مناطقی جزو مناطق حساس جهانی نیز محسوب می‌شوند.

در مورد بحران قره‌باغ نیز هر چند از یک طرف بحث اهمیت منابع آبی قره‌باغ در کنترل حیات اقتصادی آذربایجان و از طرفی دیگر، بحث اهمیت جغرافیایی و مرزهای سیاسی این



منطقه با ایران در کنترل حیات اقتصادی ارمنستان مطرح است، اما نقش عوامل جغرافیایی - اقتصادی در شکل‌گیری و تطویل بحران قره‌باغ به هیچ وجه قابل مقایسه با بنیان‌های جغرافیایی - سیاسی و جغرافیایی - فرهنگی نیست.

### نتیجه‌گیری

در مجموع، با توجه به مطالعات این پژوهش، به‌لحاظ راهبردی که بتوان شناخت دقیق و کاملی از این بنیان‌های جغرافیایی در جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها بدست آورد، مبانی جغرافیایی بحران‌های ژئوپلیتیکی را می‌توان در سه حوزه‌ی متفاوت مبانی جغرافیایی - سیاسی (ژئوپلیتیکی)، جغرافیایی - فرهنگی (ژئوکالچرال) و جغرافیایی - اقتصادی (ژئواکونومیکی) مورد بررسی و تحلیل قرار داد. با این نوع شناخت جامع و کاملاً تعریف شده، در واقع بازی‌گر به‌درستی می‌تواند خود را با طبیعت محیط بحرانی، علل ظهور بحران، نوع پیامدهای احتمالی بحران در ارتباط با علل ظهور، شعاع احتمالی بازتاب بحران، نوع و اهداف بازی‌گران حاضر در بحران متناسب با علل ظهور بحران و ... تطبیق دهد. به‌عنوان مثال، اگر یک بحران ژئوپلیتیکی صرفاً به دلایل جغرافیایی - سیاسی (نظیر ادعاها و اختلافات سرزمینی و مرزی) رخ دهد، مسلماً شعاع بازتاب چنین بحرانی با آن دسته از بحران‌های ژئوپلیتیکی که به دلایل جغرافیایی - فرهنگی (اختلافات قومیتی و دینی) رخ می‌دهند، یکسان نخواهد بود. در یک بحران ژئوپلیتیکی با علل جغرافیایی - فرهنگی به دلیل در هم تنیدگی فضاهای جغرافیایی - فرهنگی (عموماً در مناطقی که به دلایل اختلافات قومیتی و دینی بحران ژئوپلیتیکی رخ می‌دهد، عقبه‌ی راهبردی فضاهای فرهنگی تا اعماق سرزمینی کشورهای مجاور ادامه دارد)، بالطبع شعاع بازتاب گسترده‌تر و پیامدهای آن بیش‌تر خواهد بود. این در حالی است که اگر بحران نتیجه‌ی مجموعه‌ای از علل جغرافیایی - سیاسی، جغرافیایی - فرهنگی و جغرافیایی - اقتصادی باشد، کاملاً بدیهی است که چنین بحرانی هم‌چون بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ با پیچیدگی‌های خاص خود همراه خواهد بود. در همین زمینه، مطالعات انجام گرفته در مورد بحران ژئوپلیتیکی قره‌باغ مؤید این است که این بحران به نوعی معلول انواع مختلفی از عوامل

جغرافیایی - سیاسی (ادعاها و اختلافات سرزمینی بین آذربایجان - ارمنستان در راستای طرح ارمنستان بزرگ با هدف حفظ آخرین گستره‌های سرزمین‌های تحت سکونت ارمنی‌ها، مخدوش و نامشخص بودن مرزهای بین آذربایجان و ارمنستان)، جغرافیایی - فرهنگی (جابجایی جمعیتی در قره‌باغ [ورود ارمنی‌ها - خروج آذربایجانی‌ها] در بستر سیاست «مهندسی ملی» قومیت‌ها توسط روس‌ها در راستای ملاحظات ژئوپلیتیکی در رقابت با ایران و عثمانی و به تبع آن ظهور اختلافات قومیتی - دینی بین آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها) و جغرافیایی - اقتصادی (اهمیت اقتصادی قره‌باغ در کنترل حیات اقتصادی طرفین اختلاف) است. هر چند که در این بین نقش بنیان‌های جغرافیایی - سیاسی و جغرافیایی - فرهنگی کاملاً پررنگ‌تر و برجسته‌تر از بنیان‌های جغرافیایی - اقتصادی است.

## منابع

### فارسی

- ۱- ارفعی، عالیہ (۱۳۷۱)، *قضیه ناگورنو - قره‌باغ*، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره دوم، صص ۱۶۰ - ۱۵۵.
- ۲- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۹)، *آذربایجان و مسأله قره‌باغ*، درسیاست و امنیت در قفقاز، تدوین: محمود واعظی، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- ۳- بالمر، مارتین و جان سولموز (۱۳۸۰)، *مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم*، ترجمه‌ی پرویز دلیرپور و سید محمد کمال سردریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۴- تقوی‌اصل، سیدعطا (۱۳۸۴)، *ژئوپلیتیک جدید ایران: از قزاقستان تا گرجستان*، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۵- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پاپلی.
- ۶- شریفی‌نژاد، جواد (۱۳۸۷)، *کشور ایران و بحران قره‌باغ*.
- ۷- طباطبایی، مهرزاد (۱۳۸۲)، *احیای روابط ارمنستان - ترکیه: ادامه آرمانگرایی یا غلبه منافع ملی*، فصلنامه‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوازدهم، ش ۴۲.
- ۸- کاظمی، احمد (۱۳۸۴)، *امنیت در قفقاز جنوبی*، تهران: مرکز مطالعات ابرار معاصر تهران
- ۹- کرمی، تقی (۱۳۷۴)، *عوامل منطقه‌ای تطویل کشمکش بین جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان*، فصلنامه‌ی خاورمیانه، سال دوم، ش ۲.
- ۱۰- کریمی‌پور، یدالله، مقدمه‌ای بر *ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)*، جهاد دانشگاهی (تربیت معلم)، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۱- میجته‌زاده، پیروز (۱۳۷۹)، *خلیج فارس: کشورها و مرزها*، تهران: عطایی.
- ۱۲- میرقاسم‌اف، بختیار (۱۳۸۲)، *چشم‌انداز امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس*، ترجمه محمد کاظم آسایش‌طلب، مجموعه مقالات سیزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- ۱۳- واحدی، الیاس (۱۳۸۲)، *برآورد استراتژیک آذربایجان (سرزمینی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی)*، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۱۴- واعظی، محمود (۱۳۸۶)، *ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۵- واعظی، محمود (۱۳۹۰)، *بحران‌های بین‌المللی (تحلیل نظری و مطالعه موردی)*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

#### منابع انگلیسی

- 16- Abasov Ali & Khachatryan, Haroutiun (2006), *The Karabakh Conflict: Variants of settlement: Concepts and reality*, Third edition, Baku-Yerevan: Friedrich-Ebert-Stiftung South-Caucasus Co-ordination office.
- 17- Azimov, Araz, (2009), *Armania-Azerbaijan Nagorno-Karabagh Conflict: Historical Background, Legal Aspects and Negotiation Process*, Azerbaijan in Global Politics: Crafting Foreign Policy, Baku: ADA. P 259-299.
- 18- Brown, Michael Edward (1996). *The international dimensions of internal conflict*, Harvard University Press, pp. 653.
- 19- Burg, Steve L. & Shoup, Paul S. (1999), *The War in Bosnia Herzegovina: Ethinc Conflict (and international. Intervention)* Armonk, N.Y: M.E. Sharpe.
- 20- Butcher, Chairty (2006), *Ethnicity, Rivalry and Territory: an Interactive Model of International conflict*, American political Science Association. Pp 20-25.
- 21- Dolatyar, Mostafa & Cray, Tim (2000), *Water politics in the Middle East: A context For Conflict or Cooperation*, UK: Macmilan LTD.
- 22- Gamaghelyan, Philip (2003), *Intractability of the Nagorno-Karabakh Conflict: A Myth or A Reality*, [www.monitor.upeace.org/documents/intractability.pdf](http://www.monitor.upeace.org/documents/intractability.pdf)
- 23- Gresh, Geoffrey (2006), *Coddling the Caucasus: Iran's Strategic Relationship with Azerbaijan and Armenia*, *The Caucasian Review of International Affairs*, No: 1, ([http://www.cria-online.org/Journal/1/CRIA\\_Winter%2006\\_Whole%20Issue.pdf](http://www.cria-online.org/Journal/1/CRIA_Winter%2006_Whole%20Issue.pdf)).
- 24- Gürbüz, Vedat (2003), *Dağlık Karabağ Sorunu ve Azerbaycan Politikaları, 1988-1994*, *Ermeni Araştırmaları*, Cilt 3, Sayı 10.
- 25- Hovannisian, Richard (1988), *Nationalist Ferment in Armenia*, *Freedom at Issue*, no 105.
- 26- Hurç, Yakup (2008), *Türkiyenin Karabağ Politikası*, YÜKSEK LİSANS TEZİ, T.C. KAHRAMANMARAŞ SÜTÇÜ İMAM ÜNİVERSİTESİ, SOSYAL BİLİMLER ENSTİTÜSÜ TARİH ANABİLİMDALI.
- 27- Interview with Tadeusz Swietochowski (1991), *Uncaptive Minds*.

- 28- İŞYAR, Ömer Göksel (2004), *Sovyet - Rus Dış Politikaları ve Karabağ Sorunu*, İstanbul: Alfa Yayınları.
- 29- Kirakossian, Arman (2002), <<http://www.armeniaemb.org/declaration.html>> , (27.07.2007).
- 30- Kurth, James (2001), *Religion and Ethnic Conflict-In Theory*, Foreign Policy Research Institute, Published by Elsevier Science Limite, This paper is based on a presentation made to the Foreign Policy Research Institute's Inter-University Study Group on Religion and Ethnicity in International Affairs, Philadelphia, Feb. 28, 2000.
- 31- Le Billon, Philipp (2001), *The Political Ecology of war: Natural Resources and Armed Conflicts*, *Political geography*, 20 (4). Pp 561-58.
- 32- Maxwell, John & Reuveny, Rafal (1999), *Renewable Resources and Continuing Conflicts*, Bloomington: Indiana University.
- 33- McCARThY, Justin (1988), *Ölüm ve Sürgün*, (Çev. Bilge Umar), İstanbul: İnkılâp Kitabevi.
- 34- Meselesi, *Avrasya Etüdleri Dergisi*, III, 1.
- 35- Mishali, Meirav (2006), *Ethnic Diversity Issues: Internatinal Crisis Dynamics 1918-2002*, *Journal of Peace Research*, Vol 43, pp 583-595.
- 36- O'Leary et al, B; McGarry, J & Salih, K (2005), *The Future of Kurdistan in Iraq*, Philadelphia University of Pennsylvania Press.
- 37- Onur Sayılan, Murat (2007), 1988 - 95 ARASI DAĞLIK KARABAĞ SORUNU, Yüksek Lisans Projesi, T.C. ANKARA ÜNİVERSİTESİ, SOSYAL BİLİMLER ENSTİTÜSÜ, ULUSLARARASI İLİŞKİLER ANABİLİM DALI
- 38- Poghossian, Lilit (2006), *An Analysis of the International Involvement in the Nagorno-Karabakh Conflict through the Theories of Neorealism and Neoliberalism*, A Thesis Presented to the Faculty of the Department of Political Science Villanova University.
- 39- Sells, Michael A. (1998), *The Bridge Betrayed: Religion and Genocide in Bosnia*, Berkeley: university of California Press.
- 40- Şimşir, Bilal (2005), *Ermeni Meselesi (1774 - 2005 )*, Ankara: Bilgi Yayınevi.
- 41- Starr, H (2005), *territory, Proximity and Satiability: the Geography of International Conflict*, in *International Studies Review*, 7 (3).
- 42- Svensson, Isak (2009), *The Nagorno-Karabakh conflict, Initiative for peacebuilding*.
- 43- Trombore, Peter and Boyer, Mark (2000), *International Crisis Decision Making as a Two Level Process*, *Journal of Peace Research* 37, pp 601-661

- 44- TÜRKMEN, Zekeriya (2004), Karabag Hanlığının Rus \_daresine Baglanması
- 45- Yılmaz, Reha & İsmayilov, Elnur (2011), Etnik Çatışma teorileri Işığında Dağlık Karabağ Sorunu, BİLGESAM, Rapor NO 37.
- 46- Yılmaz, Reha & İsmayilov, Elnur (2011), Etnik Çatışma Teorileri Işığında Dağlık Karabağ Sorunu, Bilge Adamlar Stratejik Araştırmalar Merkezi (Wise Men Center For Strategic Studies), RAPOR NO: 37
- 47- <http://www.asnoor.ir/Public/Articles/ViewArticles.aspx?Code=174756>

## بررسی و نقد نظریه‌های تنش و منازعه‌ی کشورها و ارائه‌ی مدل نظری

ریاز قربانی نژاد <sup>۱</sup>	تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۸/۰۲
محمد رضا حافظ‌نیا <sup>۲</sup>	تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۱۶
زهرا احمدی پور <sup>۳</sup>	صفحات مقاله: ۱۹۰ - ۱۵۱
عبدالعلی قوام <sup>۴</sup>	

### چکیده:

تنش و منازعه میان واحدهای سیاسی - فضایی در ابعاد مختلف محلی، ناحیه‌ای، ملی، منطقه - ای و جهانی همواره بخشی از تاریخ حکمرانی انسان در این کره‌ی خاکی را به خود اختصاص داده و سابقه‌ای به درازای عمر بشر دارد. در این میان، حکومت‌های ملت‌پایه به‌عنوان بارزترین واحدهای سیاسی دارای حاکمیت و اقتدار در فضای سرزمینی تحت کنترل خود، به خاطر تلاش برای بقای ملی و گسترش حوزه‌ی نفوذ و نیز دستیابی به منافع ملی خود، روابط مبتنی بر تنش و منازعه را با همسایگان و کشورهای دیگر تجربه کرده‌اند. در بسیاری از مواقع نیز حکومت‌ها نسبت به برخی عوامل و ارزش‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی بیرون یا درون قلمرو خود، دیدگاهی ناسازگار با دیدگاه همسایگان یا قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی دارند و در چنین حالتی نیز کشمکش و مشاجره‌ی بین آنها بروز می‌کند.

با عنایت به اهمیت موضوع عوامل ایجادکننده‌ی تنش و منازعه در روابط کشورها، دیدگاه‌های مختلف و متنوعی از سوی اندیشمندان و متخصصان رشته‌های علمی مختلف نظیر جغرافیا، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، روابط بین‌الملل، ژئوپلیتیک و هم‌چنین مکاتب فکری و فلسفی مختلف در این زمینه ارائه شده است. فرضیه‌ای که این تحقیق بر پایه‌ی آن صورت گرفته است، این است که «بیش‌تر نظریه‌هایی که از سوی متخصصان و اندیشمندان این حوزه از جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل در رابطه با سرچشمه‌های بروز تنش و منازعه در روابط میان کشورها ارائه

۱. دانش‌آموخته دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.

۲ - استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.

۳ دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

۴ استاد علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی

شده است، از حالت تک‌عاملی و یا چندعاملی برخوردار بوده و هیچ‌کدام از آنها نتوانسته است یک مدل نظری جامع و کاملی در این رابطه ارائه دهد.»

بر این اساس، این مقاله از نظر هدف، از نوع بنیادی و کاربردی با رویکرد توصیفی-تحلیلی که با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به ارزیابی و بررسی نظریه‌های مرتبط با سرچشمه‌های تنش و منازعه میان کشورها می‌پردازد و با نقد و تحلیل آن نظریه‌ها، نظریه‌ی تازه‌ای را در زمینه‌ی عوامل ایجادکننده‌ی تنش و منازعه در روابط کشورها ارائه می‌نماید.

\* \* \* \* \*

## واژگان کلیدی

تنش، منازعه، ژئوپلیتیک، روابط بین‌الملل، دولت-ملت.

## مقدمه

واژگان و مفاهیم تنش<sup>۱</sup>، چالش<sup>۲</sup>، مناقشه<sup>۳</sup>، منازعه<sup>۴</sup> و بحران<sup>۵</sup> در ادبیات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل کاربرد فراوانی دارند، و اغلب برای بیان نوع روابط خصمانه‌ی دو کشور و یا دو قدرت رقیب به کار می‌روند. تنش و منازعه میان واحدهای سیاسی در ابعاد مختلف داخلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی، سابقه‌ای به درازای عمر بشر دارد و همواره در طول تاریخ سیاسی و اجتماعی انسان مشاهده شده است. حکومت‌ها نیز به‌عنوان بارزترین واحدهای سیاسی دارای حاکمیت و اقتدار در فضای سرزمینی تحت کنترل خود، به خاطر تلاش برای بقای ملی و گسترش حوزه‌ی نفوذ و نیز دستیابی به منافع ملی خود، روابطی مبتنی بر تنش و منازعه را با همسایگان و کشورهای دیگر تجربه کرده‌اند.

جغرافیا و ژئوپلیتیک هر منطقه نقش عمده‌ای در برقراری روابط مسالمت‌آمیز و حسنه و یا برعکس وجود تنش و منازعه میان کشورهای آن منطقه برعهده دارد. به عبارت دیگر،

---

1 Tension  
2 Challenge  
3 Dispute  
4 Conflict  
5 Crisis



ریشه‌ی بسیاری از تنش‌ها و منازعات در روابط میان کشورها در ویژگی‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی آنها نهفته است. از سوی دیگر، پایدار بودن ارزش‌ها و عوامل جغرافیایی سبب ماندگاری و طولانی‌تر شدن تنش‌ها و منازعات ناشی از آنها شده است و همین امر حکومت‌ها را در حل و فصل این اختلافات و تنش‌ها ناتوان کرده است.

با وجود مطالعات گسترده‌ای که مراکز پژوهشی و علمی غرب در ابعاد مختلف بحران، مناقشه، منازعه و جنگ انجام داده‌اند، مطالعه‌ی تطبیقی این پدیده‌ها در کنار شناسایی سرچشمه‌های بروز آن به‌صورتی که بتوان از خلال آن به یک سلسله توجیحات علمی قابل تعمیم نائل شد، کمتر انجام گرفته است. علاوه بر این، مطالعات انجام شده و نتایج حاصله از آنها عموماً فاقد تجانس و همگونی می‌باشند و قابل استنتاج و تعمیم به رخداد‌های آتی نیستند. مطالعه‌ی تنش‌ها، منازعات و مناقشه‌های بین‌المللی منحصر به قلمرو علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نیست، بلکه متفکران و اندیشمندان از سایر گروه‌های علوم انسانی مانند اقتصاد، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، تاریخ، جغرافیا و ... در این زمینه تحقیق کرده‌اند. طبعاً، روش‌هایی که متخصصان رشته‌های علمی مختلف برای مطالعه‌ی پدیده‌های تنش، منازعه، مناقشه و بحران به کار برده‌اند، در طیف روش‌های تحقیق و متدولوژی‌های مختلف مانند مطالعه‌ی موردی<sup>۱</sup>، مطالعه‌ی تطبیقی<sup>۲</sup>، بررسی تجربی، مطالعه‌ی آماری و دیگر تکنیک‌های متداول قرار می‌گیرد. در حال حاضر، هیچ نظریه‌ی عمومی واحدی درباره‌ی تنش و منازعه وجود ندارد که مورد پذیرش دانشمندان رشته‌های مختلف علوم سیاسی یا صاحب‌نظران سایر رشته‌هایی باشد که دانشمندان علوم سیاسی از آنها الهام می‌گیرند. برای منازعه یا جنگ نمی‌توان ریشه‌ی واحدی مشخص کرد، این ریشه‌ها نه تنها متعددند، بلکه در طول تاریخ نیز بر شمار آنها افزوده شده است. از این‌رو، محقق در این تحقیق به دنبال آن است تا پس از تعریف مفاهیم مرتبط با تنش و منازعه، به بررسی و ارزیابی نظریه‌های مختلف ارائه شده از سوی اندیشمندان و متخصصان رشته‌های جغرافیای سیاسی و علوم سیاسی در رابطه با

<sup>1</sup> Case Study

<sup>2</sup> Comparative Study

سرچشمه‌های تنش‌زا و منازعه‌آفرین در روابط و مناسبات میان کشورها پردازد و با نقد و تحلیل آن نظریه‌ها، نظریه‌ی جدیدی را در زمینه‌ی عوامل ایجادکننده‌ی تنش و منازعه در روابط کشورها ارائه نماید. فرضیه‌ای که این تحقیق بر پایه‌ی آن صورت گرفته است، این است که «بیش‌تر نظریه‌هایی که از سوی متخصصان و اندیشمندان این حوزه از جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل در رابطه با سرچشمه‌های بروز تنش و منازعه در روابط میان کشورها ارائه شده است، از حالت تک‌عاملی و یا چندعاملی برخوردار بوده و هیچ‌کدام از آنها نتوانسته است یک مدل نظری جامع و کاملی در این رابطه ارائه دهد.

#### بیان مسأله

واژه‌ی تنش به مجموعه‌ای از ایستارها و تمایلاتی چون عدم اعتماد و سوءظن مربوط می‌شود که مردم و سیاست‌گذاران در قبال طرف‌های دیگر دارند. تنش‌ها به خودی خود موجب اختلاف نمی‌گردند، بلکه تنها طرف‌ها را آماده می‌سازند تا در صورت تلاش برای دستیابی به اهداف ناسازگار، رفتاری مبتنی بر اختلاف در پیش گرفته یا از خود نشان دهند. (Holsti, 1991: 288) منازعه با تنش تفاوت دارد. تنش معمولاً به خصومت پنهان، ترس، سوءظن، تصور تضاد منافع و شاید هم میل سلطه‌طلبی یا انتقام‌جویی اشاره دارد. با این‌حال، تنش لزوماً از سطح گرایش‌ها و ادراکات فراتر نرفته و تعارض عملی آشکار و کوشش‌های بازدارنده‌ی متقابل را دربر نمی‌گیرد. هر چند تنش اغلب مقدم بر بروز منازعه و همواره ملازم با آن است، ولی با منازعه مترادف نبوده و همیشه نیز با همکاری سازگار نیست. با وجود این، ریشه‌های تنش احتمالاً با ریشه‌های منازعه ارتباط نزدیکی دارد. علاوه بر این، اگر تنش‌ها به اندازه‌ی کافی شدت یابند، بسته به میزان تأثیرگذاری آنها بر روند تصمیم‌گیری، ممکن است مستقلاً به علل مساعد یا مقدماتی برای بروز منازعه مبدل شوند. (Dougherty and Pfaltzgraff, 1981: 298)

با وجود تنوع گسترده‌ای که در عوامل و سرچشمه‌های تنش‌آفرین در روابط و مناسبات میان کشورها ملاحظه می‌شود، جغرافیدانان سیاسی در کنار اندیشمندان سایر رشته‌ها به

مطالعات ارزنده‌ای در این حوزه دست زده و به نتایج ارزشمندی دست یافته‌اند. هر چند که بیش‌تر این تحقیقات مربوط به مطالعات موردی بوده و جغرافیدانان در آن به ارزیابی یک منازعه‌ی ژئوپلیتیکی خاص در یک منطقه‌ی جغرافیایی محدود پرداخته‌اند. با این حال، نتایج حاصله از آن قابلیت تعمیم‌دهی به سایر تنش‌ها و منازعات را نخواهد داشت.

بسیاری از عواملی که زمینه‌ی بروز تنش و منازعه میان کشورها را فراهم می‌کنند، در زمره‌ی عوامل و ارزش‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، هرچند بروز منازعات میان کشورها ممکن است تحت تأثیر عوامل ایدئولوژیکی و یا حتی سیاسی اتفاق بیفتد، ولی اکثریت قریب به اتفاق تنش‌ها و منازعات میان کشورها، منشأ جغرافیایی داشته و ریشه در تلقی طرفین منازعه از منفعت ملی ارزش جغرافیایی دارد. حتی اگر عوامل ایدئولوژیکی و سیاسی جنگ نیز به خوبی کالبد شکافی و تحلیل گردد، مشخص می‌شود که این نوع عوامل نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم از ماهیت ژئوپلیتیکی برخوردارند؛ نظیر انگیزه‌های توسعه‌ی حوزه‌ی نفوذ فکری و عقیدتی، مشارکت در ائتلاف بین‌المللی، دفاع از حقوق گروه‌های دارای تجانس ساختاری، دفاع از اماکن مذهبی و هویتی و غیر آن.

(حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۹) پژوهشگران و اندیشمندان حوزه‌ی جغرافیای سیاسی به طور سنتی به سه عامل اصلی ایجادکننده‌ی تنش و منازعه در مناسبات میان کشورها توجه داشته‌اند: ۱- قلمرو، ۲- ایدئولوژی، و ۳- منابع. بسیاری از کشمکش‌ها و منازعات به علت ترکیبی از این عوامل شکل می‌گیرند. این پژوهشگران و اندیشمندان به تازگی عامل قومیت را نیز به‌عنوان یکی دیگر از عوامل بروز تنش و منازعه، به‌ویژه در کشمکش‌های داخلی معرفی کرده‌اند. با این حال، شماری از پژوهشگران و اندیشمندان، مانند «الافلاین»<sup>۱</sup> (۲۰۰۶) بر این باورند که عوامل اقتصادی رایج‌ترین علل کشمکش و منازعه هستند. علاوه بر این، کارشناسان جغرافیای سیاسی در سال‌های اخیر توجه بیشتری به کشمکش‌های هویتی و سرزمینی معطوف داشته‌اند. (Gallaher and others, 2009: 227-229) با این حال، هر محقق با توجه به حوزه‌ی مطالعاتی

<sup>1</sup> O'loughlin

خود در بررسی سرچشمه‌های تنش و منازعه در روابط میان کشورها، برای یک گروه از عوامل تنش‌زا اهمیت قائل شده و تأثیرگذاری سایر عوامل را نادیده گرفته است. به عبارت دیگر، بیش‌تر اندیشمندان این حوزه از نگاه تک‌بعدی به مسأله‌ی تنش و منازعه برخوردار بوده و گستردگی و پراکندگی عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیکی تنش و منازعه را در نظر نگرفته‌اند.

### روش تحقیق

این پژوهش به لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری داده‌ها و اطلاعات آن، مطالعات کتابخانه‌ای و استفاده از منابع مختلف از جمله کتب، مجلات و فصلنامه‌ها، اسناد و متون رسمی، شبکه‌ی جهانی اینترنت و جستجو در بانک‌های اطلاعاتی مرتبط با موضوع می‌باشد. پس از گردآوری و طبقه‌بندی اطلاعات، تجزیه و تحلیل آنها به طور عمده از طریق توصیف و مبتنی بر تفکر، منطقی و استدلال صورت گرفته است. از نظر هدف، پژوهش حاضر از نوع بنیادی و کاربردی است که از یک طرف به توسعه‌ی مبانی نظری سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش در روابط کشورها پرداخته و از طرف دیگر، پس از بررسی و نقد نظریه‌های ارائه شده از سوی اندیشمندان رشته‌های مرتبط در رابطه با عوامل ایجادکننده‌ی تنش و منازعه در روابط کشورها، به ارائه‌ی یک الگوی جامع و بهینه در این زمینه پرداخته است. الگوی نهایی مستخرج از این تحقیق قابلیت استفاده و کاربرد در سایر مناطق جغرافیایی و ژئوپلیتیکی جهان و هم‌چنین در روابط سایر کشورها با یکدیگر را داراست. از سوی دیگر، رویکرد مورد نظر در این تحقیق، یک رویکرد انتقادی است، بدین‌صورت که محقق با نگرش انتقادی به مطالعه و بررسی دیدگاه‌ها و نظریات ارائه شده از سوی محققان در رابطه با سرچشمه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی تنش در روابط کشورها پرداخته و در نهایت پس از نقد جداگانه‌ی هر یک از نظریات مطرح شده و با استفاده از مطالعات مربوط به ادبیات تحقیق به ارائه‌ی الگوی نهایی این پژوهش اقدام نموده است.

### یافته‌های تحقیق

در این بخش از مقاله، برخی از نظرات صاحب‌نظران و کارشناسان مربوط در رشته‌های علوم سیاسی و جغرافیای سیاسی که در رابطه با سرچشمه‌های بروز تنش و منازعه در روابط میان کشورها به ارائه نظر پرداخته‌اند، ذکر می‌شود. پس از بیان مشخصات هر نظریه، نقدی

کوتاه بر هر نظریه توسط نویسندگان این مقاله آمده است. در پایان این بخش و پس از نقد هر کدام از نظریه‌های ارائه شده، نظریه‌ی جدید نویسندگان این مقاله در رابطه با سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی بروز تنش و منازعه میان کشورها ارائه شده است.

### ۱) نازلی شکری و رابرت نورث (۱۹۷۵)

نازلی شکری<sup>۱</sup> و رابرت نورث<sup>۲</sup> در کتابی تحت عنوان «ملت‌ها در منازعه: رشد ملی و خشونت بین‌المللی»<sup>۳</sup> (۱۹۷۵)، دیدگاه خود را درباره‌ی پیدایش تنش و منازعه میان کشورها به شرح زیر بیان کرده‌اند. این دو ادعا کرده‌اند که خود فرایندهای رشد ملی احتمالاً به توسعه‌طلبی، رقابت، هم‌چشمی، منازعه و خشونت میان کشورها منجر می‌شود. خلاصه‌ی نظریه «رشد ملی و خشونت بین‌المللی»<sup>۴</sup> شکری و نورث به شرح زیر است:

یک جمعیت در حال رشد، تقاضاهایش برای منابع اساسی نیز افزایش می‌یابد. با پیشرفته‌تر شدن فناوری، گوناگونی و میزان منابع مورد نیاز جامعه بیشتر می‌شود. در صورت برآورده نشدن تقاضاها، برای ایجاد توانایی‌های جدید جستجو به عمل خواهد آمد و چنانچه این منابع را نتوان در داخل مرزهای کشور به دست آورد، فشارهای جانبی برای تحصیل آنها از آن سوی مرزهای ملی به وجود خواهد آمد. ممکن است فشارهای جانبی در قالب فعالیت‌های تجاری، ساخت ناوگان‌های تجاری و نیروی دریایی، اعزام لشکرها به سرزمین‌های بیگانه، به دست آوردن سرزمین‌های مستعمره یا بازارهای خارجی، تأسیس پایگاه‌های نظامی در خارج و یا در اشکال دیگری بروز کند. یک کشور حتماً مصمم نیست که ارضای نیازهای خود را در ورای خاکش تأمین کند. ممکن است به کمتر نیز قانع و نگاهش متوجه داخل باشد، ولی بیش‌تر کشورهای نوین صنعتی به نحوی از انحاء فشارهای جانبی نیرومندی را از خود بروز می‌دهند. (Choucri&North,1975: 15-17)

این نظریه در گروه نظریات تک‌عاملی قرار دارد و شکری و نورث تنها به عامل افزایش تقاضا که به دنبال افزایش جمعیت و رشد و توسعه‌ی ملی می‌آید، به‌عنوان ریشه‌ی بروز تنش بین کشورها

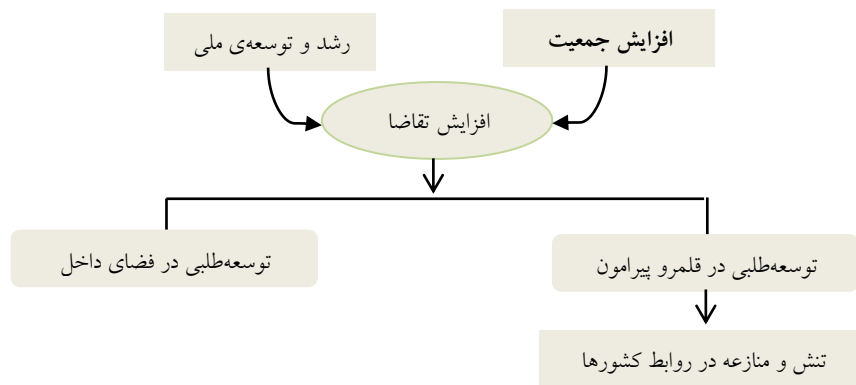
1 Nazli Choucri

2 Robert North

3 Nations in Conflict: National Growth and International Violence

4 National Growth and International Violence

بسنده کرده‌اند. در حالی زمینه‌های بروز تنش و منازعه‌ی کشورها متعدد و متنوع هستند و عوامل مختلفی را شامل می‌شود. ایشان نقش عوامل جغرافیایی را در بروز تنش بین همسایگان نادیده گرفته است. ضمن آن‌که در دنیای امروزی جهت پاسخگویی به نیازها و تقاضای روزافزون داخلی نمی‌توان به سادگی دست به توسعه‌طلبی و کشورگشایی زد. به عبارت دیگر، این مدل بیش‌تر در تحلیل و بررسی روابط حکومت‌ها و جوامع انسانی در دنیای قدیم کاربرد دارد.



الگوی (۱): مدل شکری و نورث (۱۹۷۵) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

## (۲) لوئیز ریچاردسن (۱۹۶۰)

دیدگاه لوئیز ریچاردسن<sup>۱</sup> در ارتباط با تنش و منازعه‌ی بین کشورها حاکی از آن است که ظرفیت بالقوه‌ی مشاجره و تنش بین کشورها، تابع تعداد همسایگانی است که یک کشور دارد. ریچاردسن در مقاله‌ای تحت عنوان آمار منازعات کشنده<sup>۲</sup> که در سال ۱۹۶۰ میلادی در مجله‌ی علوم<sup>۳</sup> منتشر شد، جنگ را حیاتی می‌داند. او در این مقاله، قبل از دوره‌ی موشک‌های قاره‌پیما ثابت می‌کند که استعداد روابط بین ناحیه‌ای از جمله تنش و مشاجره، تابع تعداد همسایگان است. (Richardson, 1960:384) به هر حال، در فرایند تهدید خارجی، کشور یا کشورهای همسایه، بالقوه و به شکل‌های زیر ممکن است تحت تأثیر قرار گیرند:

<sup>1</sup> Lewis Richardson

<sup>2</sup> The Statistic of Deadly Quarrels

<sup>3</sup> Science Magazine

### الف) صدور بحران

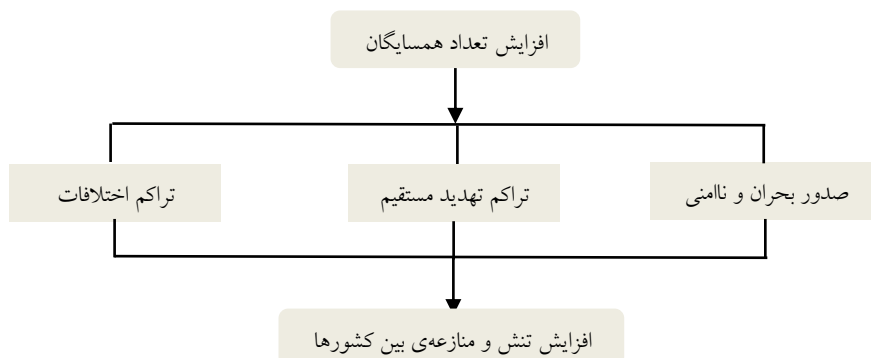
هر کشوری می‌تواند انعکاس اثرهای فوری ناامنی‌های همسایگان را در فضای سرزمینی خود انتظار داشته باشد. دولت‌ها با صدور بحران، در واقع جنگی اعلان نشده، غیرمستقیم و اغلب ناخواسته را علیه دیگران به‌ویژه همسایگان آغاز می‌کنند.

### ب) تراکم تهدید مستقیم

اغلب جنگ‌هایی که بین سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۴۵ میلادی رخ داده است، کشورهایی را درگیر نموده که حداقل دارای چهار همسایه بوده‌اند. چین- هند، مصر- اسرائیل، ویتنام- چین، ایران- عراق، ارمنستان- آذربایجان نمونه‌های مناسبی برای این نتیجه‌گیری هستند. بر عکس، یکی از عوامل عمده‌ی مصونیت و امنیت نسبی کشورهای چون استرالیا، کانادا و آمریکا، تعداد کم همسایگان آن‌هاست.

### ج) تراکم اختلاف

تعداد همسایگان، در عین حال زمینه‌ی مناسبی برای افزایش اختلافات کشورهای همسایه مهیا می‌کند. اختلافات ارضی و مرزی، اختلاف بر سر منابع مشترک نفتی، حق‌آبه‌ی رودخانه‌های مرزی، مسائل عملکردی مرز و برخوردهای ایدئولوژیک، اغلب بین کشورهای هم‌جوار معنا و مفهوم قابل لمسی می‌یابد. در واقع، بین تعداد همسایگان و افزایش تقاضاها ارتباط مستقیمی وجود دارد. (Haye,2002:12-14)



الگوی (۲): مدل ریچاردسن (۱۹۶۰) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

همان‌طور که در شکل ۲ مشاهده می‌شود، نظریه‌ی ریچاردسن نیز در گروه نظریات تک‌عاملی در رابطه با بروز تنش و منازعه‌ی بین کشورها قرار می‌گیرد. وی نیز تنها به عامل تعداد همسایگان و اثرات ناشی از آن اکتفا نموده و سایر عوامل تنش‌زا در روابط کشورها را ذکر نکرده است. به همین خاطر، این مدل نمی‌تواند به‌عنوان یک مدل جامع و کامل در این زمینه در نظر گرفته شود. ضمن آن‌که شاخص توسعه‌یافتگی یا عقب‌ماندگی همسایگان نیز که در کیفیت و کمیت تنش و منازعه با یکدیگر تأثیر بسزایی دارد، در مدل ریچاردسن در نظر گرفته نشده است.

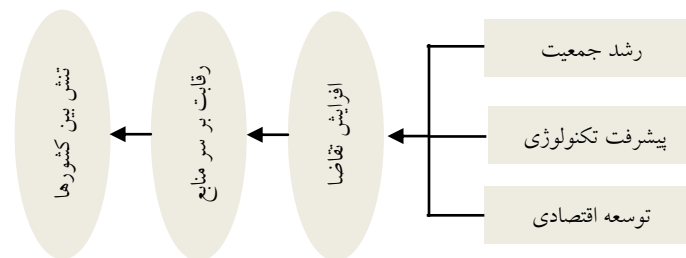
### ۳) ریچارد اشلی<sup>۱</sup> (۱۹۸۰)

«ریچارد اشلی» فرض می‌کند که انسان‌ها بر اساس نوعی فرایند دیالکتیکی برای کاستن از شکاف‌ها میان هست‌ها و باید‌ها می‌کوشند. انسان‌ها در رقابتی بی‌پایان بر سر منابع کمیاب با محیط خود به تعامل می‌پردازند. اشلی با قبول تبیین مبتنی بر فشارهای جانبی «شکری» و «نورث» در مورد منازعات بین‌المللی، به‌عنوان نقطه‌ی عزیمت کار خود، بر عوامل جمعیتی، فناوریک و اقتصادی در داخل کشورها و در تعاملاتشان با یکدیگر تأکید می‌گذارد. چنین به نظر می‌رسد که گسترش اقتصادی از نظر «اشلی»، عامل اصلی بوجود آورنده‌ی منازعات بین‌المللی است. رشد جمعیت و پیشرفت فناوری موجب تقاضاهای فزاینده‌ای می‌گردد که باید برآورده شوند. وقتی تقاضاهای در حال گسترش کشورها با هم تلاقی می‌کند و نمی‌توان راه‌هایی مبتنی بر همکاری یافت، ممکن است منازعه‌ی بین‌المللی بروز کند. (Ashley, 1980: 162-163) کار «اشلی» مانند بسیاری از محققانی که در طول یک یا دو دهه‌ی گذشته به تحلیل جنگ و منازعه میان کشورها پرداخته‌اند، از این جهت سودمند است که توجه ما را به این واقعیت معطوف می‌سازد که سیاست‌های دولت‌ها در جهت صلح یا جنگ را نه تنها جریانات داخلی نظام‌های سیاسی ملی، بلکه هم‌چنین تعامل با دیگر دولت‌ها تعیین می‌کند. دولت‌ها با دولت‌های دوست و دشمن به تعامل می‌پردازند بدون آن‌که ضرورتاً گرفتار انواع فرایندهای کنش-

<sup>1</sup> Richard Ashley



واکنشی شوند که ریچاردسن و برخی از سخت‌اندیش‌ترین شاگردانش هنگام سخن گفتن از مسابقات تسلیحاتی در ذهن دارند. رقابت تسلیحاتی در معنای واقعی خود، نوعی چانه‌زنی و ایجاد اهرم نفوذ<sup>۱</sup> است که لازم نیست قطعاً به جنگ ختم شود و چه بسا به روابط باثبات‌تری منجر گردد که مشخصه‌اش آرام گرفتن رقابت تسلیحاتی و تمایل به انتقال از رقابت به سایر شیوه‌های سیاست خارجی است. (Most&Star,1983:155-157)



الگوی (۳): مدل اشلی (۱۹۸۰) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

اشلی، رقابت بر سر منابع میان کشورها را که در اثر افزایش تقاضا در سطح داخلی و بین‌المللی به وجود می‌آید، به‌عنوان عامل اصلی تنش‌زا در مناسبات کشورها قلمداد می‌کند. بر همین اساس، می‌توان مدل ایشان را نیز تک‌عاملی دانست که قادر به تبیین دقیق همه‌ی عوامل ژئوپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها نیست. وی بیش‌تر بر اهمیت عوامل ژئواکونومیکی و اقتصادی در ایجاد تنش و کشمکش بین کشورها تأکید کرده و نقش سایر عوامل را در این زمینه نادیده گرفته است.

#### ۴) پیتر می‌یر (۱۹۹۴)

به اعتقاد «پیتر می‌یر»<sup>۲</sup>، وجود جوامع متباین همراه با نظام‌های فرهنگی خاص و وجود حداقلی از نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی جزو شرایط وقوع منازعه و در نهایت جنگ محسوب می‌شوند. اگر میان دو یا چند جامعه رقابت بر سر تصاحب مواد و مایحتاج کمیاب

<sup>1</sup> Leverage-Building

<sup>2</sup> Peter Meyer

وجود داشته باشد، ممکن است به کشمکش و منازعه و حتی جنگ میان آنها منجر شود. (می‌یر، ۱۳۷۶: ۳۱-۳۰) به نظر می‌رسد که مهم‌ترین علل و انگیزه‌های جنگ در خصیصه‌ی گروه‌گرایی، قوم‌گرایی و ملیت‌گرایی فرهنگ‌ها و روابط مبتنی بر ترس متقابل از یکدیگر نهفته است که این ترس نیز به نوبه‌ی خود معلول پیامد و نتیجه‌ی منطقی اصالت‌های نژادی، قومی و گروهی می‌باشد. (می‌یر، ۱۳۷۶: ۶۷) بطور کلی، از دیدگاه می‌یر، تغییرات در بخش‌های زیر را می‌توان به‌عنوان عوامل بروز منازعه و جنگ بین کشورها قلمداد نمود:

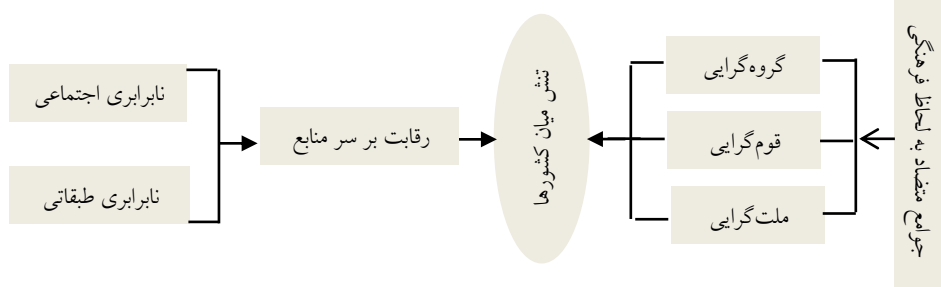
۱) **تغییر و تحول در بخش اقتصادی** که می‌تواند به تحول در ساخت و اهداف اجتماعی نوین منجر شده و باعث جنگ‌هایی شود که هدفشان غارت و استثمار ممالک دیگری می‌باشد.

۲) **تغییر و تحول در بخش ایدئولوژیک** که می‌تواند در کنار مناسبات حاکم موجود به جنگ‌های عادلانه نیز مشروعیت بخشد.

۳) **تغییر و تحول در بخش فناوری** که می‌تواند به تحول در شیوه‌ی تولیدی جدید و نیز دگرگونی در روابط میان گروهی و هم‌چنین درون‌گروهی منجر شود.

۴) **تغییر و تحول در بخش اجتماعی** که می‌تواند به دگرگونی در نحوه‌ی قشربندی عناصر اجتماعی و تحول در جابجایی طبقه‌ی ممتاز جامعه منجر شود.

۵) **تغییر و تحول در بخش سیاسی** که می‌تواند به نابودی نهادها و الگوهای قانونی موجود و خلق الگوهای نظام تازه بینجامد. (می‌یر، ۱۳۷۶: ۹۴)



الگوی (۴): مدل می‌یر (۱۹۹۴) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

همان‌طور که در شکل ۴ ملاحظه می‌شود، مدل می‌یر را می‌توان یک مدل دوعاملی تعریف کرد. وی در میان عوامل ژئوپلیتیکی متعدد تنش‌زا در روابط کشورها تنها به دو عامل رقابت بر سر منابع و ناهمگونی فرهنگی و قومی اشاره داشته است. از این رو، این مدل نیز نمی‌تواند یک مدل جامع و کامل در این زمینه به شمار آید. می‌یر در مدل خود عوامل هیدروپلیتیکی، زیست‌محیطی و سرزمینی را در بروز تنش نادیده گرفته است.

#### ۵) کی.جی. هالستی (۱۹۸۶)

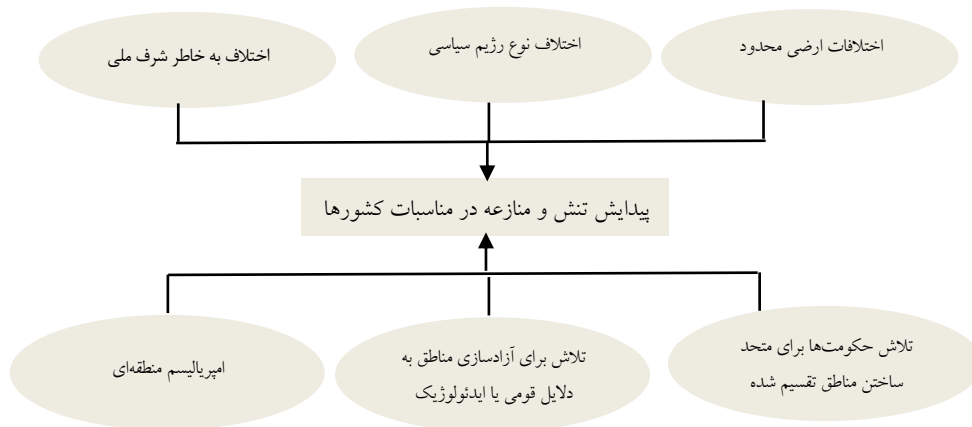
«کی.جی. هالستی»<sup>۱</sup> در مطالعه‌ای که در سال ۱۹۸۶ راجع به زمینه‌های موضوعی اختلافات بین‌المللی که در نهایت منجر به جنگ و درگیری حکومت‌ها شده‌اند، به انجام رسانده است. وی ۹۷ اختلاف بین‌کشوری را در فاصله سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۸۶ به‌عنوان نمونه انتخاب کرده و از میان آنها، شش عامل زیر را به‌عنوان ریشه‌های اختلاف و کشمکش بین کشورها قلمداد می‌کند:

- ۱- اختلافات ارضی محدود،
  - ۲- اختلافات مرتبط با ترکیب حکومت و نوع رژیم سیاسی،
  - ۳- اختلاف به خاطر شرف ملی،
  - ۴- امپریالیسم منطقه‌ای،
  - ۵- جنگ‌های آزادسازی یا جنگ‌های انقلابی،
  - ۶- اختلافات ناشی از هدف یک دولت برای متحد ساختن کشوری تقسیم شده.
- (Holsti, 1986: 272-296)

نظریه‌ی هالستی، هر چند که به‌عنوان یک مدل چندعاملی به نسبت مدل‌های قبلی که اغلب تک-عاملی بودند، از جامعیت نسبی برخوردار است، ولی با این حال از آن‌جا که مسائل هیدروپلیتیکی، ژئواکونومیکی و زیست‌محیطی تنش‌زا میان کشورها را در مدل خود نادیده گرفته است، قابلیت تبدیل شدن به یک مدل نظری جامع و کامل در زمینه‌ی سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش‌زا میان کشورها را ندارد. ضمن آن‌که برخی از متغیرهایی نظیر آزادسازی مناطق پیرامون به دلایل قومی یا ایدئولوژیک که

<sup>1</sup> K.J.Holsti

ایشان در مدل خود آورده است، امروزه به دلیل ناهمگونی بیش تر کشورها به لحاظ قومی و فرهنگی، در روابط بین الملل چندان مقبولیت و مشروعیتی ندارد.



الگوی (۵): مدل هالستی (۱۹۸۶) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

#### ۶) کوئینسی رایت (۱۹۸۳)

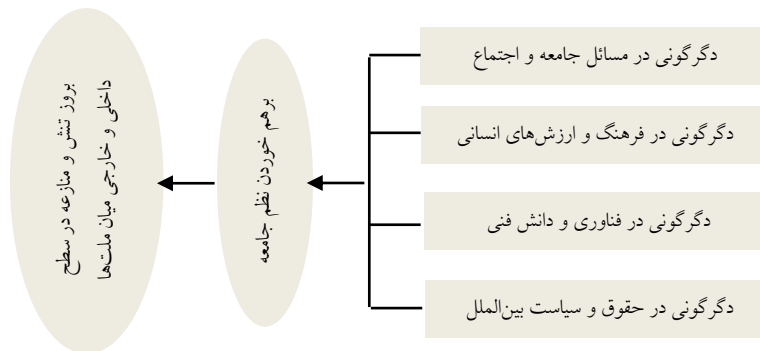
پروفسور «کوئینسی رایت»<sup>۱</sup> آمریکایی با بررسی نیم قرن تاریخ معاصر از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۴۰ میلادی کوشش بسیار وسیعی درباره‌ی علل و ماهیت جنگ انجام داده است. او در کتابی با عنوان «تحقیق درباره‌ی جنگ»<sup>۲</sup>، چهار مؤلفه‌ی عمده را در این خصوص ردیابی و تحلیل کرده است. این عناصر عبارتند از:

- تحول دانش فنی یا فناوری، به‌ویژه فنون مربوط به مسائل نظامی،
- حقوق، به‌ویژه قواعد و قوانینی که به پیشگیری و هدایت جنگ مربوط است،
- تشکیلات اجتماعی، به‌ویژه آنچه که به واحدهای سیاسی - قومی ملت‌ها، امپراتوری‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مربوط می‌شود.
- افکار عمومی و برداشت‌های مرتبط با هدف‌ها و ارزش‌ها. (Wright, 1983: 22-28)

<sup>1</sup> Quincy Wright

<sup>2</sup> A Study of War

این چهار عامل یا چهار محور اصلی که متغیرها و پدیده‌هایی مثل فناوری، حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فرهنگ و بیولوژی انسان را در بر می‌گیرند، همواره در معرض تغییر و تحول و اختلال هستند و در نتیجه نظم جامعه را بر هم می‌زنند و سبب بروز جنگ و خشونت می‌شوند. به عبارت دیگر، پدیده‌ی صلح تنها زمانی خود را نشان می‌دهد که نیروهای مرتبط با عوامل و متغیرهای فوق در حالت تعادل باشند. هرگونه نحریکی که باعث به هم خوردن این تعادل در یکی از محورها و مقولات فوق شود، خطر ایجاد منازعه و جنگ بین کشورها افزایش می‌یابد.



الگوی (۶): مدل رایت (۱۹۸۳) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

انتقادی که به نظریه رایت وارد است این است که ایشان با نگاهی جامعه‌شناسانه سعی در تحلیل عوامل تنش‌زا میان کشورها را داشته و از ذکر عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیکی که نقش مهمی در بروز تنش و منازعه بین کشورها ایفا می‌کنند، غفلت کرده است. انتقاد دیگر به این مدل این است که وی بروز تنش و منازعه بین کشورها را مشروط به بر هم خوردن نظم داخلی جوامع در اثر دگرگونی مسائل اجتماعی، فرهنگی، فناوری و تغییر در سیاست بین‌الملل دانسته، حال آن‌که تعداد کثیری از منازعات بین‌المللی از سوی برخی دولت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی به سایر کشورها تحمیل می‌شوند

#### (۷) پیتر هاگت (۱۹۷۲)

مدل «های پوتیتکا»<sup>۱</sup> از پیتر هاگت<sup>۱</sup> تلاشی است در راستای مطالعه‌ی عوامل جغرافیایی تنش‌زا در روابط و مناسبات میان کشورها. این مدل تضیمن‌کننده‌ی کشوری فرضی است به نام

<sup>1</sup> Hypothetica

«های پوتیتکا»، دارای مجموعه‌ای از وضعیت‌های اختصاصی که موجب پیدایش مشاجرات با همسایگانش می‌شوند. این کشور فرضی، محصور در خشکی<sup>۲</sup> بوده و دارای دوازده نقطه بالقوه تنش‌زا در روابط با همسایگانش می‌باشد. (Haggett, 1983: 477) (Haggett, 2001: 521) هاگت این مدل را برای اولین بار در سال ۱۹۷۲ میلادی در چاپ اول کتاب جغرافیا: ترکیبی نو<sup>۳</sup> ارائه داد. این مدل بدون تغییر در چاپ‌های بعدی کتاب در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۳ و ۱۹۹۵ میلادی نیز ذکر شده است. هم‌چنین در کتاب جدید پیتتر هاگت به نام «جغرافیا: ترکیبی جهانی»<sup>۴</sup> که در سال ۲۰۰۱ میلادی به چاپ رسیده است، مورد اشاره قرار گرفته است. (Haggett, 1972, 1975, 1983, 1995, 2001) هاگت در این مدل به دوازده عامل جغرافیایی تنش‌زا در روابط و مناسبات میان کشورها به شرح زیر اشاره کرده است:

- ۱) حقوق دالانی برای کشور محصور در خشکی جهت دسترسی به دریا از طریق خاک کشور همسایه،
- ۲) اختلاف در نحوه‌ی تفسیر خط تقسیم آب (آب‌پخشان) در مرزهای کوهستانی،
- ۳) مرز بین‌المللی رودخانه‌ای متغیر،
- ۴) اختلاف در تعیین مرز در دریاچه‌ی مشترک و چگونگی بهره‌برداری از منابع آن،
- ۵) ربودن آب قسمت علیای رود توسط کشور فرادست رودخانه،
- ۶) امتداد و گسترش سرزمینی و فضایی یک گروه قومی - زبانی به خاک کشور همسایه،
- ۷) استقرار یک گروه اقلیت نژادی و قومی در امتداد دو مرز بین‌المللی،
- ۸) جابجایی فصلی کوچ‌نشینان در دو سوی مرز بین‌المللی،
- ۹) جنبش جدایی‌طلبان قومی در فضای داخلی یک کشور،

1 Peter Haggett

2 Landlocked

3 Geography: A Modern Syntheses

4 Geography: A Global Synthesis

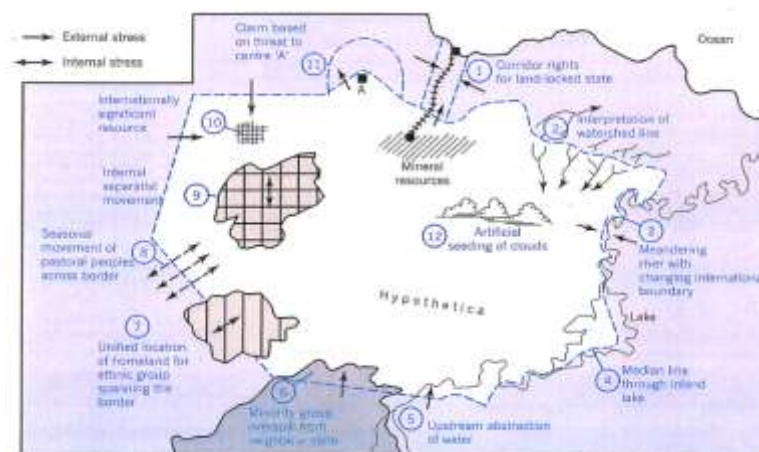
۱) استقرار یک منبع مهم بین‌المللی در نزدیکی مرز که مورد ادعای همسایگان باشد. این منبع مهم ممکن است یک منبع راهبردی نظیر اورانیوم و یا یک منبع فرهنگی نظیر مکان‌های مقدس باشد،

۲) ادعای یک کشور به خاک کشور همسایه برای حفظ موقعیت برتر و حیاتی مناطق و منابع مرزی خود،

۳) منازعات قانونی بر سر باروری مصنوعی ابرها به منظور تأمین باران در فضای داخلی یک کشور و ایجاد بارش در قلمرو کشور همسایه در اثر حرکت و جابجایی ابرها.

(Haggett, 1972, 1975, 1983, 1995, 2001)

در شکل شماره (۷)، مدل‌های پوتیتکا پیتر هاگت و دوازده عامل جغرافیایی تنش‌آفرین نشان داده شده است.



الگوی ۷: مدل «های پوتیتکا»ی پیتر هاگت

هاگت در مدل خود به بیان عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها پرداخته است و در مقایسه با سایر نظریه‌های دیگر تأکید بیشتری بر متغیرهای فضایی و مکانی داشته است. با وجود این، مدل هاگت فاقد متغیرهای مربوط به منابع زیست‌محیطی و ژئواکونومیکی تنش‌زا می‌باشد و همین امر باعث شده تا آنرا به‌عنوان یک مدل جامع و

کامل در نظر گرفت. ضمن آن که ایشان تمامی متغیرهای مربوط به عوامل فرهنگی، سرزمینی، سیاسی و هیدروپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها را در مدل خود آورده است و تنها به بیان تعداد اندکی از آنها اکتفا نموده باشد.

#### ۸) جفری کمپ و رابرت هارکاوای (۱۹۹۷)

جفری کمپ<sup>۱</sup> و رابرت هارکاوای<sup>۲</sup>، در کتاب جغرافیای استراتژیک خاورمیانه و در مطالعه‌ای که راجع به عوامل جغرافیایی ایجادکننده مناقشات منطقه‌ای در خاورمیانه انجام داده‌اند، چهار گروه از موارد زیر را که دارای مشخصات جغرافیایی هستند، به‌عنوان عوامل به وجود آورنده‌ی مناقشات میان کشورها قلمداد کرده‌اند:

#### ۱) روندهای جمعیت‌شناسانه و بی‌قرینگی‌ها

افزایش جمعیت و تأمین مسکن، خدمات بهداشتی، کار و تأمین مواد غذایی اولیه و نیازهای روزانه‌ی آن، مهاجرت و مشکلات ناشی از جابجایی جمعیت از یک کشور به کشور دیگر، مداخله‌ی حکومت‌ها در برنامه‌ریزی‌های خانواده و تغییر در رفتار و نرخ مولد و میزان زاد و ولد، ترکیب سنی جمعیت و نسبت‌های سنی رشد جمعیت، ترکیب جنسی جمعیت و مسائل اجتماعی و آموزشی مربوط به زنان، میزان سواد، سطح اشتغال، میانگین سن ازدواج، دسترسی به فرصت‌های شغلی و تحصیلی، ترکیب قومی جمعیت و ... از شاخص‌های جمعیتی به شمار می‌روند که ممکن است باعث ناامنی در داخل کشور و تأثیر آن بر بروز مناقشه با همسایگان گردد. تهدیدهای جمعیتی به شکل‌های مختلف هم‌چون تأثیر زاد و ولدهای کنترل نشده، تأثیر مهاجرت و کوچ قانونی و غیرقانونی، تأثیر بر توسعه و یا عدم توسعه‌ی کشورها خود را در روابط کشورها نشان می‌دهد. (کمپ و هارکاوای، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۳۲)

#### ۲) قومیت، مذهب و جنگ داخلی

جنگ داخلی و فروپاشی یک کشور دارای پیامدهای بسیاری است که ثبات دولت‌های خارج از کانون مناقشه و درگیری را نیز تهدید می‌کند. یکی از دلایل اصلی جنگ‌های داخلی

<sup>1</sup> Geoffrey Kemp

<sup>2</sup> Robert Harkavy



در هر کشوری به ناهمگنی آن کشور به لحاظ قومی و مذهبی بر می‌گردد. جنگ داخلی به‌ویژه برای کشورهای همسایه‌ای که قرابت قومی و مذهبی با گروه‌های درگیر در جنگ خشونت‌آمیز دارند، بسیار تهدیدکننده است. نگرانی دیگری نیز که در این زمینه وجود دارد این است که ناآرامی‌های داخلی به کشورهای همسایه سرایت نمایند و آن بخش از مردم آنها را که دارای قرابت قومی و مذهبی و یا منافع مشترک با گروه‌های درگیر در مناقشه هستند، به میدان منازعه فراخواند. (Kemp & Harkavy:1997: 139-141)

### ۳) اختلافات سرزمینی

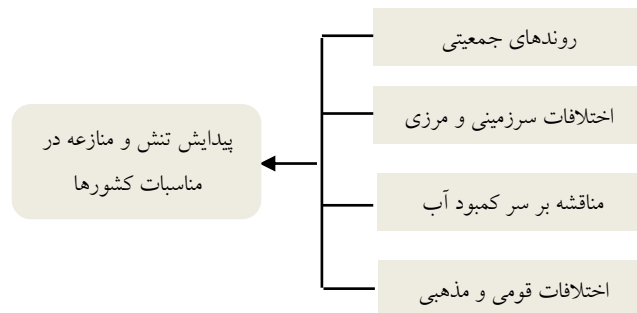
اختلاف بر سر کنترل و مالکیت سرزمین از مهم‌ترین عوامل معمول مناقشات و جنگ‌های میان کشورهاست. کمپ و هارکاوی در این مطالعه‌ی مناقشه‌های طولانی و مستمر بین اسرائیل با فلسطین، اسرائیل با سوریه، اسرائیل با لبنان، عراق با کویت، عراق با ایران، ایران با امارات متحده‌ی عربی، عربستان و قطر، قطر با بحرین، عربستان با یمن، کویت و عربستان را بر سر اختلافات سرزمینی و مرزی و ادعاهای ارضی نسبت به قلمرو یکدیگر مورد بررسی قرار داده‌اند.

### ۴) مناقشه بر سر آب

امروزه با مد نظر قرار دادن افزایش جمعیت دنیا و رشد کمی مصرف آب ناشی از آن، افزایش شهرنشینی، بالا رفتن سطح کیفی معیشت مردم و نیاز بیش‌تر به آب، پایین رفتن سطح آب‌های زیرزمینی در بیش‌تر نقاط جهان، نیاز فراوان به آب در امور رو به گسترش صنعت و کشاورزی و ... باید منتظر بود که منابع آب شیرین در قرن ۲۱ به یکی از سرچشمه‌های اصلی بروز تنش و منازعه در روابط کشورها در سطح جهانی و افزایش اختلاف و کشمکش میان گروه‌های قومی و شهروندان یک کشور در سطح ملی تبدیل شود. کمپ و هارکاوی در این مطالعه، کشمکش و مناقشه‌ی کشورهای لبنان، سوریه، اسرائیل و اردن بر سر حوزة رود اردن، اختلافات ترکیه، سوریه و عراق بر سر حوزة دجله و فرات، مناقشه‌ی مصر، سودان و اتیوپی بر سر حوزة نیل را مورد مطالعه قرار داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که مناقشه بر

سر آب یکی از عوامل جغرافیایی پایدار در ایجاد تنش و منازعه بین کشورها به شمار می‌رود. (کمپ و هارکاوی، ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۶۵)

نظریه‌ی کمپ و هارکاوی به‌عنوان یک الگوی چندعاملی به بیان عوامل ژئوپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها پرداخته است و با تأکید بر مسائل قومی و مذهبی، سرزمینی، هیدروپلیتیک و روندهای جمعیتی سعی در تأکید بر نقش جغرافیا و ژئوپلیتیک در بروز تنش و منازعه میان کشورها داشته است. ولی با این حال، به خاطر عدم توجه به مسائل زیست‌محیطی و ژئواکونومیک تنش‌زا بین کشورها قابلیت یک مدل جامع و کامل را ندارد.



الگوی (۸): مدل کمپ و هارکاوی (۱۹۹۷) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

#### (۹) توماس هامر - دیکسون (۱۹۹۴، ۱۹۹۱)

بر اساس دیدگاه «توماس هامر - دیکسون»<sup>۱</sup>، تأثیر عوامل زیست محیطی بر امنیت ملی به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم ارزیابی می‌گردد. در تأثیرگذاری مستقیم رابطه بدین گونه است که متعاقب بروز تحولاتی در عرصه‌ی محیط زیست، دولت‌ها برای دستیابی و یا استمرار سلطه‌شان بر منابع طبیعی با یکدیگر وارد رقابت و چالش می‌شوند؛ اما در روش غیرمستقیم، تغییرات پدید آمده در حوزه‌ی محیط زیست، آثار سیاسی - اجتماعی پدید می‌آورد که آنها به نوبه‌ی خود زمینه‌ی بروز نزاع را فراهم می‌سازند. «هامر - دیکسون» بر این اساس سه نوع ارتباط را فرضیه‌بندی نموده است (Homer-Dixon, 1994):

<sup>1</sup> Thomas Homer-Dixon

- ۱) منازعات بین دولت‌ها که ریشه در کمبود منابع طبیعی غیرقابل تجدید دارند و از حیث تاریخی کاملاً برای ما شناخته شده می‌باشند.
- ۲) منازعات بین دولت‌ها که ریشه در کمبود منابع طبیعی تجدیدپذیر دارند.
- ۳) در رابطه با منابع طبیعی تجدیدپذیر که باعث بروز تنش و مناقشه در روابط بین کشورها می‌شوند، مسائل مربوط به ماهی‌گیری در حوزه‌های مورد مناقشه و منابع آب شیرین حائز اهمیت‌اند.
- ۴) منازعات غیرمستقیمی که متأثر از تغییرات زیست‌محیطی به وقوع پیوسته است. این دسته از منازعات که «هامر- دیکسون» آنها را بسیار خطرناک‌تر از موارد پیشین ذکر می‌کند، به دو صورت به وقوع می‌پیوندند:

#### الف) مشکل گروه‌های هویتی

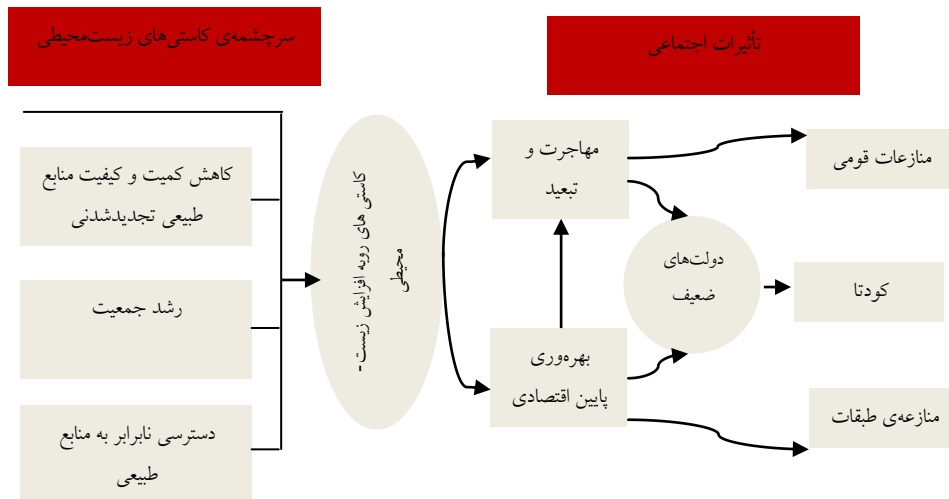
فشارهای ناشی از مشکلات محیط زیست، جنبش‌های جمعیتی بزرگی را پدید می‌آورد که این جنبش‌ها به نوبه‌ی خود به شکل‌گیری گروه‌های هویتی منجر می‌شوند؛ گروه‌هایی که عمدتاً نزاع برانگیزند و نمونه‌ی بارز آن نیز برخوردهای قومی است که پیوسته در گوشه و کنار جهان رخ می‌دهند. مقوله‌ی شرایط مناسب زیست‌محیطی برای ادامه‌ی زندگی، بحث مهمی در آمایش جمعیتی و سیاست‌های مربوط به آن می‌باشد که پیوسته به‌صورت مهاجرت یا کوچانیدن، درگیری‌ها و مشکلاتی را برای جوامع مختلف به دنبال داشته است. حوزه‌ی تأثیرگذاری این تحولات ضرورتاً در قلمرو داخلی نبوده، بلکه به سیاست بین‌الملل و روابط کشورها نیز تسری می‌یابد. (Suhrke, 1993: 14-15)

#### ب) مشکل محرومیت

مشکلات زیست‌محیطی از طریق دامن زدن به کمبودهای اقتصادی، زمینه را برای شکل‌گیری احساس محرومیت نزد شهروندان مساعد ساخته و به این ترتیب، به بروز منازعه و کشمکش کمک می‌کند. وجود تفاوت‌های زیست‌محیطی از حیث بهره‌مندی طبیعی، منجر به جذب سهم بیش‌تری از توان دولت در بهبود شرایط مادی زندگی می‌شود و این امر گسستی را بین مناطق مختلف ایجاد می‌کند که در نهایت به خاطر تعمیق آن، به تضعیف مشروعیت نظام

سیاسی منجر می‌شود. درگیری‌های پیوسته در فیلیپین و ایالت‌های مختلف چین از جمله مصادیق مؤید این مدعا هستند. (Homer-Dixon, 1993: 65-67)

با این حال، یادآوری این نکته ضروری است که این رویکرد، و به‌ویژه دعاوی «هامر-دیکسون»، از سوی سایر اندیشمندان به نقد گذارده شده که از این میان، می‌توان به نقدهایی اشاره داشت که قوت ارتباط بین دو حوزه امنیت و محیط زیست را به بحث گذارده و آنرا ضعیف ارزیابی می‌کنند. به‌زعم این دسته از منتقدان، ارتباط بیان شده نه تنها از حیث نظری بلکه در بستر تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی نیز به‌گونه‌ای قوی ظاهر نشده است. این انتقاد در ارتباط با «رابطه‌ی غیرمستقیم» بیش‌تر مطرح شده است، چرا که دخالت عوامل میانی که به‌صورت غیرمستقیم بر این تحولات تأثیرگذار بوده‌اند، آن‌قدر زیاد است که گزینش عوامل زیست‌محیطی از این میان بدون توجیه به نظر می‌رسد. (Levy: 1995: 56) هامر دیکسون در نظریه خود نگاهی کاملاً تک‌عاملی را به پدیده‌ی تنش و منازعه‌ی کشورها داشته و تنها به تأثیر عامل زیست‌محیطی در بروز تنش و منازعه اشاره داشته است. وی از اشاره به سایر عوامل ژئوپلیتیکی تنش‌زا بین کشورها خودداری کرده است. ضمن آن‌که ارتباط قوی که دیکسون بین دو متغیر امنیت و محیط‌زیست در مدل خود برقرار می‌سازد، جای سؤال است. به عبارت دیگر، مصادیقی که ایشان برای بیان تأثیر مسائل زیست‌محیطی بر بروز تنش و ناامنی در تعدادی از کشورها و مناطق جغرافیایی جهان ذکر کرده است، به‌صورت قطعی و مطمئن نمی‌تواند تنها به مسائل زیست‌محیطی ارتباط داشته باشد و در بعضی موارد نقش عوامل و متغیرهای ژئوپلیتیکی دیگر کاملاً بدیهی و مبرهن است.



الگوی ۹: مدل هامر دیکسون در رابطه با تأثیر کاستی‌های زیست‌محیطی بر منازعه و کشمکش

«جان رابرت پرسکات»<sup>۱</sup>، جغرافی‌دان سیاسی، مناقشه‌های مرزی را که به نوبه‌ی خود باعث بروز

تنش و منازعه‌ی فراوانی در روابط کشورها با هم شده، به چهار گروه تقسیم کرده است:

#### گروه اول: اختلافات و مناقشه‌های سرزمینی<sup>۲</sup>

حالتی است که در آن یک کشور ادعای حق مالکیت و حاکمیت بر بخش‌هایی از

سرزمین کشور دیگری را دارد. ممکن است که کشورها ادعاهای مرزی علیه همسایگان خود را

به منظور افزایش قدرت خود از طریق تملک سرزمین بیش‌تر مطرح کنند و یا امکان دارد که

اختلافات مرزی را به‌عنوان ابزاری در سیاست خارجه‌شان مورد استفاده قرار دهند.

(Prescott,1972:114)

#### گروه دوم: مناقشه‌های موقعیتی<sup>۳</sup> (مناقشه بر سر موقعیت)

این مناقشات شامل اختلافاتی می‌شود که برداشت متضاد را از اسناد مربوط به موقعیت و

جایگاه مرزها در بر می‌گیرد. مناقشات موقعیتی در مناطقی بیش‌تر دیده می‌شوند که مرزهای

<sup>1</sup> John Robert Prescott

<sup>2</sup> Territorial Disputes

<sup>3</sup> Positional Disputes

بین‌المللی بین کشورها از نوع مرزهای قبل از سکونت و یا مرزهای تحمیلی باشند و یا در جاهایی که توافق بر سر خطوط مرزی بین دو کشور، قبل از تطبیق آن با نقشه‌ها و اسناد معتبر و صحیح صورت گرفته باشد. (Beckinsale, 1969: 974-975)

### گروه سوم: مناقشه‌های کارکردی<sup>۱</sup>

این دسته از مناقشات، اختلافات دو کشور در مرزهای بین‌المللی‌شان را بر سر کارکرد مرز دولت‌ها نظیر مسائل مربوط به حقوق گمرکی و کنترل مهاجرت در بر می‌گیرد. علاوه بر این، حقوق رمه‌گردانان و کوچ‌نشینان مناطق مرزی بین چند کشور برای دسترسی به مراتع و چراگاه‌های سنتی در آن طرف مرزهای بین‌المللی که شدیداً از جانب دولت‌ها محافظت می‌شود و مشکلات عدیده‌ای را در روابط کشورها ایجاد کرده است، در این گروه قرار می‌گیرند. (Prescott, 1972: 118)

### گروه چهارم: مناقشه به خاطر توسعه‌ی منابع<sup>۲</sup>

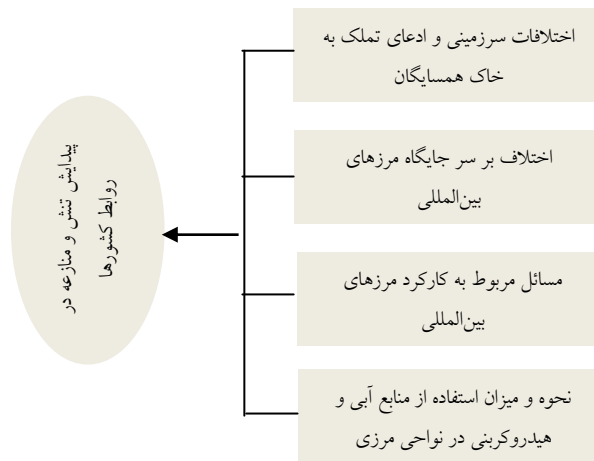
از آن‌جا که حکومت‌ها به‌عنوان فرمانروای مطلق در چارچوب قلمرو سرزمینی‌شان محسوب می‌شوند، در نحوه و میزان استفاده از منابع موجودشان تا جایی که مناسب بدانند، آزاد هستند. هر چند احتمال دارد هنگامی که نحوه و میزان بهره‌برداری و توسعه‌ی منابع از جانب یک کشور بر کشورهای دیگر تأثیر بگذارد، مشکلات قانونی و سیاسی در این رابطه پیش می‌آید. بخش عمده‌ی کشمکش‌ها و اختلافات بر سر توسعه‌ی منابع مربوط به منابع آبی می‌باشند، هر چند که آلودگی جوی یا بهره‌برداری یک‌جانبه از حوضچه‌های نفتی مشترک نیز می‌تواند سبب ایجاد منازعه و تنش بین همسایگان شود. هنگامی که یک رودخانه‌ی مرز بین کشورهای همسایه را شکل می‌دهد، ممکن است مشکلات عدیده‌ای در زمینه‌های مربوط به کشتیرانی، سدسازی، نصب پل، آبیاری و هم‌چنین تغییر مسیر رودخانه پیش آید. (Muir, 1975: 181-182) بهره‌برداری از سرشاخه‌های اصلی رودخانه‌های مرزی در کشورهای بالادست رودخانه نیز می‌تواند زمینه‌ساز بروز تنش و منازعه گردد. (Simsarian, 1968: 492) آلوده کردن

<sup>1</sup> Functional Disputes

<sup>2</sup> Disputes over Resource Development

رودخانه‌هایی که از یک کشور وارد کشور دیگری می‌شوند، و یا آب‌های مرزی به وسیله کشورهای که سرشاخه‌های بالادست آنها را در اختیار دارند، مشکلات و مسائل زیادی را بین کشورها ایجاد می‌کند. (Ross,1971:332)

هر چند که مدل پرسکات از نگاه چندعاملی به موضوع تنش و منازعه میان کشورها برخوردار است، ولی با این وجود به خاطر عدم توجه به مسائل قومی، مذهبی و فرهنگی که سبب بروز تنش در مناسبات میان کشورها می‌شوند، از حالت جامع بودن خارج است و توانایی تبیین همه‌ی سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش در روابط کشورها را ندارد. می‌توان گفت که پرسکات بیش‌تر به نقش عوامل ژئوپلیتیکی عینی و ملموس در ایجاد تنش بین کشورها بها داده و از آوردن عوامل ژئوپلیتیکی ذهنی که امروزه اهمیت زیادی در روابط کشورها دارند، خودداری کرده است.



الگوی (۱۰): مدل پرسکات (۱۹۷۸) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

### (۱۱) جان کالینز (۱۹۹۸)

«جان کالینز»<sup>۱</sup> در کتاب جغرافیای نظامی، منازعات ژئوپلیتیک میان کشورها را به چهار دسته (منازعات راهبردی<sup>۱</sup>، منازعات اقتصادی<sup>۲</sup>، منازعات فرهنگی<sup>۳</sup> و منازعات زیست محیطی<sup>۴</sup>) تقسیم کرده است. (Collins,1998:284-288)

<sup>1</sup>John Collins

### الف) منازعه‌ی راهبردی

مناقشات مرزی میان کشورها در ابعاد مختلف، ادعاهای سرزمینی به قلمرو کشورهای دیگر، رقابت بر سر کنترل نقاط حساس و راهبردی نظیر تنگه‌ها و آبراه‌ها در زمره‌ی منازعات راهبردی قرار می‌گیرند. مشاجره‌ی ایران و امارات متحده‌ی عربی بر سر کنترل جزیره‌ی ابوموسی<sup>۵</sup> که در تنگه‌ی هرمز<sup>۶</sup> واقع شده و مشاجرات میان انگلیس و اسپانیا بر سر تنگه‌ی جبل الطارق<sup>۷</sup> که اقیانوس اطلس را به دریای مدیترانه وصل می‌کند، نمونه‌هایی از نقاط حساسی هستند که اهمیت راهبردی آنها برای عبورکنندگان از مسیرهای دریایی از طرفین منازعه بیش‌تر است. (Collins,1998:287-290)

### ب) منازعه‌ی اقتصادی

امروزه در اختیار داشتن امکانات اقتصادی وسیع و سرزمین‌های غنی به لحاظ منابع اقتصادی یک مزیت عمده برای هر کشوری محسوب می‌شود. به همین دلیل، بیش‌تر اختلافات ارضی و مرزی بین کشورها علاوه بر بعد راهبردی از بعد اقتصادی نیز برخوردار است. کشمکش و اختلاف کشورهای چین، تایوان، ویتنام، فیلیپین، برونئی و مالزی بر سر مالکیت جزایر اسپراتلی<sup>۸</sup> در دریای چین جنوبی به خاطر غنی بودن این جزایر به لحاظ ذخایر نفت و گاز زیرزمینی و مواد معدنی یک منازعه‌ی اقتصادی به شمار می‌آید.

### ج) منازعه‌ی فرهنگی

خطوط جداکننده‌ی نژادهای انسانی، از آن‌جا که محل برخورد علایق فرهنگی<sup>۹</sup> و سبک‌های زندگی متفاوت با هم هستند، خصومت و دشمنی پایداری را میان گروه‌های قومی و مذهبی بوجود می‌آورند. (Coogan,1996: 64) در هنگام بروز اختلاف و تضاد میان منافع فرهنگی و آداب و رسوم

1 Strategic Friction

2 Economic Friction

3 Cultural Friction

4 Environmental Friction

5 Abu Musa Island

6 Strait of Hormuz

7 Gibraltar Strait

8 Spratly Islands

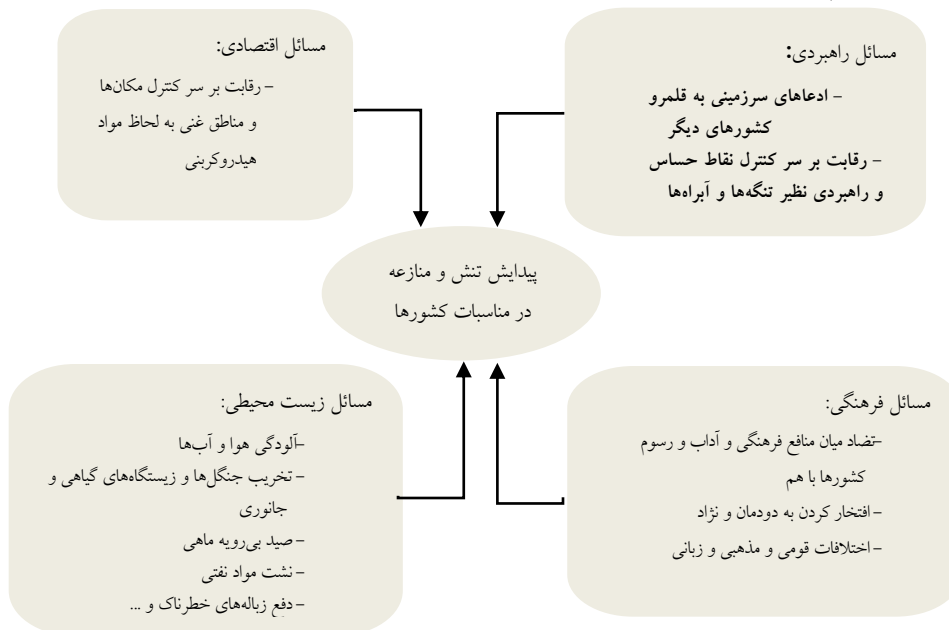
9 Cultural Interests



کشورها با یکدیگر، افتخار کردن به دودمان و نژاد موجب خصومت‌های طولانی می‌شود، زیرا علایق نژادی در حقیقت از دیگر علایق محکم‌تر است. (Obalance,1995: 75-76)

#### د) منازعه‌ی زیست‌محیطی

انسان به زیستگاهی با هوای پاکیزه، آب آشامیدنی سالم، منابع غذایی و امکانات کافی برای زندگی احتیاج دارد، اما مسائلی چون آلودگی، غارت منابع و مواردی از این دست که کمره‌ی زمین را در بر گرفته، تأمین حداقل احتیاجات جمعیت جهان را که سریعاً رو به افزایش است، با دشواری روبرو ساخته است. (Conrad,1995:6) آلودگی هوا، تخریب جنگل‌ها، سوء مدیریت در بخش کشاورزی، صید بی‌رویه ماهی، نشت مواد نفتی از نفت‌کش‌ها، زیاده‌روی در مصرف منابع آب و دفع بی‌ملاحظه زباله‌های خطرناک از جمله فعالیت‌های مخرب زیست محیطی به شمار می‌روند که موجب نابودی زیستگاه‌های محلی، منطقه‌ای و حتی جهانی شده و تأثیرات کوتاه‌مدت و درازمدتی بر اکوسیستم و شرایط زندگی بشر بر جا می‌گذارند. (Collins,1998:297-298)



الگوی (۱۱): مدل کالینز (۱۹۹۸) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

نکته‌ای که در رابطه با مدل کالینز قابل توجه است عدم توجه وی به نقش مسائل هیدروپلیتیک و مسائل مربوط به کارکرد فضای مجازی در بروز تنش میان کشورهاست. توجه به مسائل تنش‌زای فرهنگی، اقتصادی، راهبردی و زیست‌محیطی که همگی از زیربنایی جغرافیایی برخوردارند، از نقاط قوت مدل کالینز به شمار می‌رود. ولی با این حال، نادیده گرفتن نقش عوامل هیدروپلیتیک و فضای مجازی در ایجاد تنش بین دولت‌ها در شرایطی که این دو عامل در جهان فعلی تأثیرگذاری قاطعی بر روابط کشورها دارند، از اهمیت آن کاسته است.

#### (۱۲) ساموئل پی. هانتینگتون (۱۹۹۳)

«ساموئل پی. هانتینگتون»<sup>۱</sup> در مقاله‌ای با عنوان «برخورد تمدن‌ها»<sup>۲</sup> که در تابستان ۱۹۹۳ میلادی در مجله‌ی «فارین افیرز»<sup>۳</sup>، وابسته به شورای روابط خارجی آمریکا منتشر کرد، منبع جدید منازعه و برخورد بین کشورها را خطوط گسل<sup>۴</sup> بین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها ذکر کرد. وی چنین ادعا کرد که سرچشمه‌ی بنیادین تعارض در جهان پس از جنگ سرد، ایدئولوژیکی یا اقتصادی نخواهد بود، بلکه شکاف‌های عمده در میان نوع بشر و سرچشمه‌ی اصلی مناقشات و تعارض‌ها، عوامل فرهنگی خواهد بود. کشور-ملت‌ها قدرتمندترین کنش‌گران در امور جهانی باقی خواهند ماند، اما تعارضات اصلی سیاست جهانی میان ملت‌ها و گروه‌هایی از تمدن‌های مختلف رخ خواهد داد. برخورد تمدن‌ها حد و مرز مناقشات آینده خواهد بود. (Huntington, 1993:22) تمدن<sup>۵</sup> از دیدگاه هانتینگتون، عالی‌ترین سطح گروه‌بندی بشر و گسترده‌ترین سطوح هویت فرهنگی انسانی است که وی را از سایر گونه‌های جانوری جدا می‌سازد. تمدن معمولاً هم با عناصر عینی مشترک<sup>۶</sup> بین مردم نظیر زبان، تاریخ، دین، آداب و رسوم و مؤسسات مختلف تعریف می‌شود، و هم از طریق تعیین هویتی که مردم به‌صورت ذهنی از خود بروز می‌دهند. معیارهای هانتینگتون برای تمایز تمدن‌ها از یکدیگر تاریخ، زبان،

1 Samuel P. Huntington

2 The Clash of Civilizations

3 Foreign Affairs

4 Fault Lines

5 Civilization

6 Common objective Elements

فرهنگ، آداب و سنن، و از همه مهم‌تر دین می‌باشد. به نظر ایشان در آینده هویت تمدنی<sup>۱</sup> به طور فزاینده‌ای اهمیت پیدا خواهد کرد و جهان در مقیاس وسیعی به وسیله‌ی کنش متقابل بین هفت و یا هشت تمدن اصلی شکل خواهد گرفت. این تمدن‌ها عبارتند از: تمدن غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، ارتدوکس-اسلاوی، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقایی. (Huntington, 1993: 24-25) وی با اعتقادی که مبنی بر نظم آینده‌ی جهان دارد، بر قدرت فراملی بلوک‌های ژئو-فرهنگی<sup>۲</sup> جهانی در مقابل ژئو-اقتصادی<sup>۳</sup> جهانی تأکید می‌کند. (OTuathail & Others, 1998: 7) این مقاله به بیان این فرضیه می‌پردازد که تفاوت‌های بین تمدن‌ها واقعی و مهم هستند؛ خودآگاهی و هوشیاری تمدنی در حال افزایش است؛ برخورد بین تمدن‌ها، برخوردهای ایدئولوژیکی<sup>۴</sup> و دیگر اشکال آن را که شکل غالب برخوردهای جهانی را تشکیل می‌دهند، از میدان به در خواهد کرد؛ نهادهای موفق سیاسی، امنیتی و اقتصادی بین‌المللی احتمالاً بیش‌تر در درون تمدن‌ها و نه در ورای آنها توسعه می‌یابند؛ برخوردها بین گروه‌هایی از تمدن‌های مختلف، طولانی‌تر، سریع‌تر و خونین‌تر از برخوردهای بین گروه‌های درون یک تمدن خواهند بود؛ برخوردهای خشن بین گروه‌هایی از تمدن‌های مختلف خطرناک‌ترین منبع محرک بروز جنگ‌های جهانی خواهند شد؛ محور عمده‌ی سیاست‌های جهانی را روابط بین «غرب و دیگران»<sup>۵</sup> تشکیل خواهد داد؛ و تمرکز اصلی برخوردها در آینده‌ی نزدیک بین غرب و چندین کشور اسلامی-کنفوسیوسی خواهد بود. (Huntington, 1993: 47-48)

پس از ارائه‌ی نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها، انتقادهای زیادی از سوی اندیشمندان و کارشناسان حوزه‌ی روابط بین‌الملل در اقصی نقاط جهان نسبت به آن صورت گرفت. هانتینگتون در مدل خود در رابطه با بروز تنش و منازعه میان کشورها که تنها بر تک‌عامل تمدن (دین) تأکید می‌کند، ضمن

1 Civilization Identity

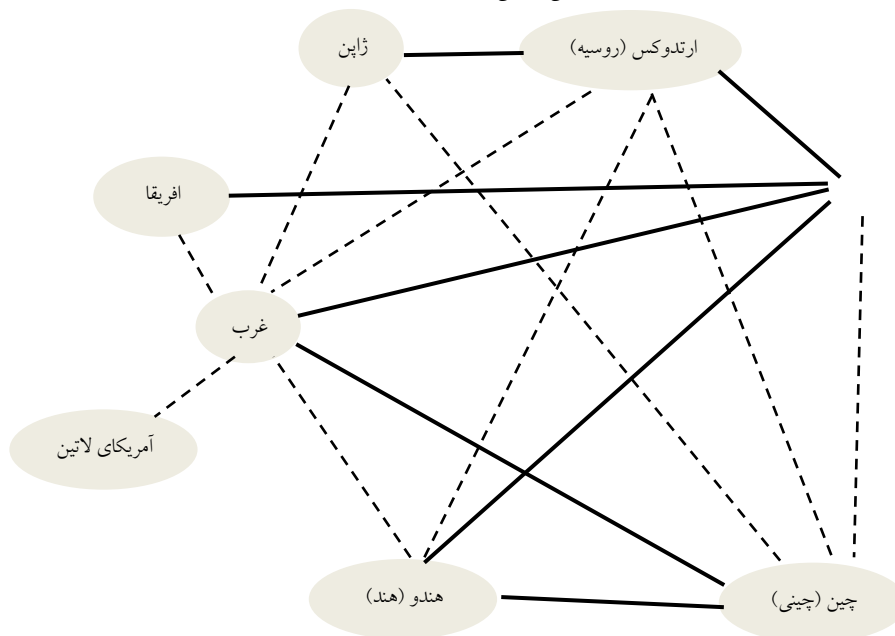
2 Geo - Cultural

3 Geo - Economical

4 Ideological Conflicts

5 The West and the Rest

آن‌که رابطه‌ی بین دو متغیر تمدن و ناامنی را بسیار قوی فرض می‌کند؛ از توجه به سایر موضوعات تنش‌زا و منازعه‌آفرین در روابط بین‌الملل غافل است.



الگوی (۱۲): مدل سیاست جهانی تمدن‌ها: صف‌بندی‌های در حال ظهور

### (۱۳) ادوارد ان. لوتواک (۱۹۹۰)

«ادوارد ان. لوتواک»<sup>۱</sup> در مقاله‌ای با عنوان «از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی: منطق مناقشه، دستورالعمل تجارت»<sup>۲</sup> (۱۹۹۰) که در ماهنامه‌ی «منافع ملی»<sup>۳</sup> در آمریکا منتشر شد، بر این باور بود که با پایان جنگ سرد، از اهمیت برخورداری از توانایی نظامی در رابطه با امور جاری دنیا به صورت مداوم کاسته می‌شود؛ روش‌های اقتصادی جایگزین روش‌های نظامی گردیده و در همین راستا، سرمایه‌های قابل مصرف به جای توان نظامی، نوآوری‌های غیرنظامی به جای پیشرفت‌های فنی نظامی و بازارها به جای پادگان‌ها و پایگاه‌ها قرار گرفته‌اند. لیکن باید توجه

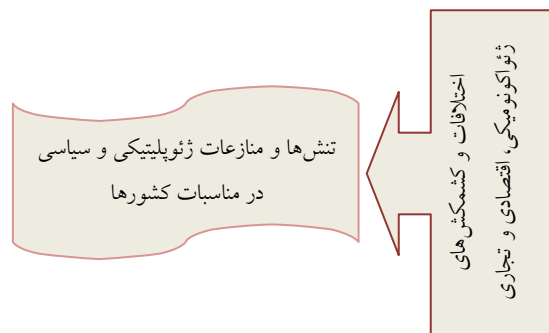
<sup>1</sup> Edward N. Luttwak

<sup>2</sup> From Geopolitics to Geo-Economics: Logic of Conflict, Grammar to Commerce

<sup>3</sup> National Interest

داشت که تمامی این موارد وسیله‌ای بیش نبوده و هدف را تشکیل نمی‌دهند. (Luttwak, 1990: 17-18) لوتواک چنین ادامه می‌دهد که در حالی که روش‌های راجع به تجارت همیشه می‌تواند به واسطه‌ی روش‌های راجع به جنگ تحت‌الشعاع قرار بگیرد، اما باید توجه داشت که در دوره‌ی ژئواکونومی، نه تنها علل بلکه وسایل مناقشه نیز بایستی اقتصادی باشند. در صورتی که منازعات و اختلالات تجاری منجر به بروز درگیری‌های سیاسی شود، چنین درگیری‌هایی می‌بایستی از طریق توسل به حربه‌های اقتصادی حل و فصل شوند که از جمله‌ی این اهرم‌ها می‌توان به محدودیت واردات، در نظر گرفتن یارانه در خصوص صادرات، تأمین اعتبار طرح‌های فنی رقابتی، حمایت از شکل‌ها و روش‌های برگزیده‌ی آموزش، شرایط ساختارهای رقابتی و ... اشاره نمود. (ÓTuathail and others, 1998: 128)

نظریه‌ی لوتواک تنها به بیان تأثیر تک‌عامل ژئواکونومی در بروز تنش و منازعه در روابط بین‌الملل اشاره دارد. وی به متغیرهای ژئواکونومی هم به‌عنوان علل مناقشه و هم به‌عنوان ابزار مناقشه نگاه می‌کند. حال آن‌که حوادث دو دهه‌ی اخیر در روابط میان دولت‌ها و عللی که باعث پیدایش تنش و مناقشه در روابط بین‌الملل گشته‌اند، نادرستی نظریه‌ی لوتواک را نشان می‌دهند. هرچند که متغیرهای ژئواکونومیک به‌عنوان یکی از عوامل اصلی تنش‌زا بین کشورها محسوب می‌شوند، ولی به تنهایی نمی‌تواند سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش را تبیین نماید.



الگوی (۱۳): مدل لوتواک (۱۹۹۰) در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها

### تجزیه و تحلیل و ارائه‌ی مدل

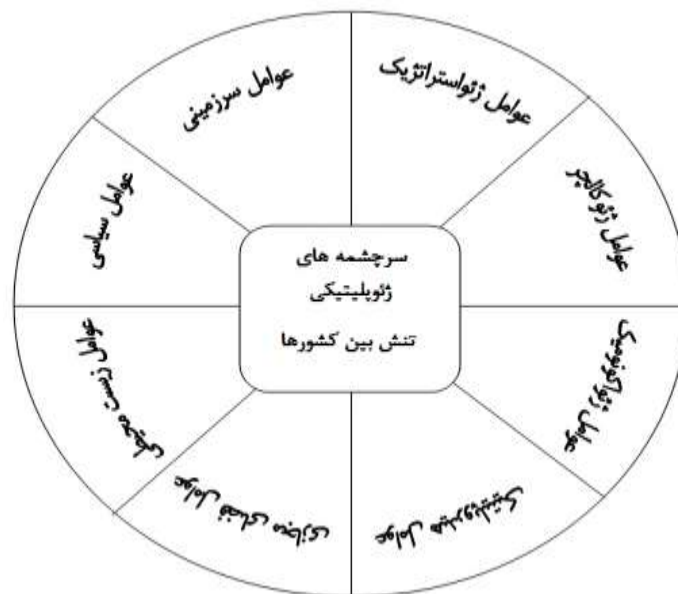
از آنجا که ژئوپلیتیک علم مطالعه‌ی روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر می‌باشد، الگویی که بتواند سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش در روابط کشورها را تبیین نماید، باید تمامی متغیرهای مربوط به سه پارامتر جغرافیا، قدرت و سیاست را در برگیرد. انتقاد اصلی که بر نظریه‌های مطالعه شده در این تحقیق وارد است، این است که هر کدام از آنها به مطالعه‌ی یک جنبه از جنبه‌های سه‌گانه‌ی علم ژئوپلیتیک پرداخته‌اند و تمامی ابعاد ژئوپلیتیک را در نظریه‌های خود آورده‌اند. بر این اساس و از دید نگارندگان این مقاله، الگویی که توانایی تبیین عوامل ژئوپلیتیکی ایجادکننده‌ی تنش و منازعه در روابط کشورها را داشته، باید به‌طور همزمان متغیرهای عوامل فرهنگی (ژئوکالچر)، سرزمینی (قلمروی)، اقتصادی (ژئواکونومیک)، سیاسی، ژئواستراتژیک، هیدروپلیتیک، زیست محیطی و متغیرهای مربوط به کارکرد فضای سایرین را در برگیرد. در ارتباط با عوامل فرهنگی تنش‌زا در روابط کشورها می‌توان گفت از آنجا که خطوط جداکننده‌ی نژادهای انسانی محل برخورد علایق فرهنگی و سبک‌های زندگی متفاوت با هم هستند، خصومت و دشمنی پایداری را میان گروه‌های قومی و مذهبی بوجود می‌آورند. بخشی از اختلافات همسایگان، ناشی از رقابت‌ها و یا تداخل دیرینه‌ی منابع و علایق فرهنگی است. این منابع مشاخره در شمار منابع ژئوکالچر محسوب می‌شوند. رقابت‌های دیرینه‌ی قومی و ملی گرایانه، تلاش برای صدور ارزش‌های فرهنگی و یا گستراندن نظام ارزشی و حمایت از هم‌کیشان در کشور همسایه بخشی از این فعالیت‌ها و عملکردهاست. عوامل سرزمینی یا قلمروی تنش‌زا بین دولت‌ها به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن یک کشور ادعای حق مالکیت و حاکمیت بر بخش‌هایی از سرزمین کشور دیگری را دارد. ممکن است که کشورها ادعاهای مرزی علیه همسایگان خود را به منظور افزایش قدرت خود از طریق تملک سرزمین بیش‌تر مطرح کنند و یا امکان دارد که اختلافات مرزی را به‌عنوان ابزاری در سیاست خارجه‌شان مورد استفاده قرار دهند. عوامل ژئواکونومیکی تنش‌زا نیز هنگامی است که بخشی یا تمام قابلیت‌های اقتصادی کشور-ملت‌ها در گرو مسائل جغرافیایی باشد و از سوی یکی از کشورهای دیگر مورد تهدید قرار گیرد. یکی از مؤلفه‌های

تأثیرگذار در مباحث ژئواکونومیک جهانی که از قابلیت تنش‌زایی در روابط کشورها برخوردار است، انرژی و سیاست‌های مربوط به آن است. با توجه به اهمیت انرژی به‌ویژه انرژی‌های فسیلی نظیر نفت و گاز در زندگی بشر و وابستگی روزافزون کشورها به آن، امروزه منابع تأمین انرژی، مسیرهای انتقال انرژی، بازارهای مصرف، تجارت انرژی، فناوری انرژی و نظایر آن از اعتبار ویژه‌ای در روابط بین‌الملل برخوردارند. از همین روست که انرژی در سیاست‌های ملی و بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا نموده است و الگوهای از رقابت، همکاری، کشمکش، تجاوز، تعامل، همگرایی و واگرایی را در عرصه‌ی بین‌المللی و روابط بین کشورها شکل داده است. از مصادیق بارز عوامل سیاسی تنش‌زا بین کشورها نیز می‌توان به اعمال فشار به دولت برای تغییر در سیاستی مشخص، تلاش برای واژگون نمودن دولت، دامن زدن به حرکت‌های جدایی‌طلبانه، تضعیف دولت و آسیب‌پذیر نمودن آن در برابر تحرکات خارجی و ... اشاره کرد. به عبارت دیگر، هر تهدیدی که به نوعی با هویت، موجودیت یا منافع دولتی خاص مرتبط باشد، تهدیدی سیاسی ارزیابی می‌شود. ایده‌ی دولت، به‌خصوص هویت ملی و ایدئولوژی سازمان‌دهنده و نهادهایی که نمود آن هستند، اهداف عادی تهدید سیاسی به شمار می‌روند. از سوی دیگر، مناقشات مرزی میان کشورها در ابعاد مختلف، ادعاهای سرزمینی به قلمرو کشورهای دیگر، رقابت بر سر کنترل نقاط حساس و راهبرد نظیر تنگه‌ها و آبراه‌ها در زمره‌ی منازعات ژئواستراتژیک قرار می‌گیرند. مشاجره‌ی ایران و امارات متحده‌ی عربی بر سر کنترل جزیره‌ی ابوموسی که در تنگه‌ی هرمز واقع شده و مشاجرات میان انگلیس و اسپانیا بر سر تنگه‌ی جبل الطارق که اقیانوس اطلس را به دریای مدیترانه وصل می‌کند، نمونه‌هایی از نقاط حساسی هستند که اهمیت راهبردی آنها برای عبورکنندگان از مسیرهای دریایی از طرفین منازعه بیش‌تر است. عوامل هیدروپلیتیک مرتبط با مسأله‌ی کمبود آب و تشدید تدریجی آن در اثر افزایش مصرف بوده که موجب شده آب نقش اساسی‌تری در شکل‌دهی به روابط سیاسی - اجتماعی ملت‌ها و جوامع بشری به‌ویژه در مناطق خشک جهان ایفا کند. امروزه آب به‌عنوان یک موضوع ژئوپلیتیکی تجلی پیدا کرده و بر روابط کشورها تأثیر می‌گذارد. کنترل منابع آب بالادست رودخانه‌های بین‌المللی توسط کشور فرادست، آلودگی منابع آب رودخانه‌های بین‌المللی در کشورهای بالادست، دست‌درازی به آب رودخانه و ایجاد مانع در مسیر طبیعی عبور آن

توسط کشور بالادست، تغییر مسیر رودخانه‌ی بین‌المللی در کشورهای بالادست، مسائل مربوط به رودخانه‌های مرزی مشترک بین کشورها و اختلاف در نحوه‌ی تفسیر خط تقسیم آب در مرزهای کوهستانی از متغیرهای هیدروپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها به شمار می‌روند. در ارتباط با عوامل زیست‌محیطی تنش‌زا بین کشورها باید گفت که امروزه مسائلی نظیر آلودگی هوا، تخریب جنگل‌ها، سوء مدیریت در بخش کشاورزی، صید بی‌رویه ماهی، نشت مواد نفتی از نفت‌کش‌ها، زیاده‌روی در مصرف منابع آب و دفع بی‌ملاحظه زباله‌های خطرناک از جمله فعالیت‌های مخرب زیست‌محیطی به شمار می‌روند که موجب نابودی زیستگاه‌های محلی، منطقه‌ای و حتی جهانی شده و تأثیرات کوتاه مدت و دراز مدتی بر اکوسیستم و شرایط زندگی بشر بر جا می‌گذارند و به همین خاطر در ایجاد تنش بین کشورهای همسایه نقش اساسی ایفا می‌کند. تأثیر تخریب محیط زیست و منازعه بر امنیت دولت‌ها می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد. به طور مستقیم، تحولات زیست‌محیطی می‌تواند یک دولت را به سوی درگیری با دیگران برای تصاحب یا دستیابی به منابع کمیاب سوق دهد، و به طور غیرمستقیم، تخریب محیط زیست می‌تواند آثاری اجتماعی و سیاسی دربر داشته باشد که به بروز منازعاتی بینجامد و به امنیت دولت‌ها لطمه بزند. در نهایت، در ارتباط با نقش عوامل مربوط به کارکرد فضای مجازی در بروز تنش بین کشورها می‌توان گفت که با توجه به آن‌که از قابلیت‌های فضای مجازی می‌توان در اقدامات سیاسی نظیر تغییر حکومت‌ها، جاسوسی، تشکیل اجتماعات مجازی مخالف، نافرمانی مدنی، افکارسازی، تخریب مشروعیت و مقبولیت سیاسی، جنگ سیاسی روانی، نفوذ و تخریب و تروریسم، سانسور و ضد سانسور، تعامل کاربران با سیستم‌های سیاسی و ... استفاده کرد، بنابراین از ظرفیت بالایی در تنش‌زایی بین کشورها و سیستم‌های سیاسی برخوردار است. تلاش در جهت‌دهی به افکار جامعه یکی از اهداف رقابتی بازیگران سیاسی است. از این‌رو، تبلیغات سیاسی، زمینه‌سازی برای نفوذ در جوامع دیگر و فراهم آوردن زمینه‌های مقبولیت بازیگران در افکار عمومی از نتایج این رقابت‌هاست. بدیهی است همان‌طور که در فضای واقعی عناصر رقابت، تنش، منازعه و جنگ با ماهیت فیزیکی در روابط کشورها وجود دارد، در فضای مجازی نیز امکان تحقق و شبیه‌سازی آنها با ماهیت مجازی وجود دارد و قرینه‌ی منازعه و جنگ در فضای واقعی، منازعه و جنگ در فضای مجازی است.



طبقه‌بندی موضوعی این متغیرها در شکل شماره‌ی ۱۴ نشان داده شده است. ویژگی مشترک این هشت گروه این است که همگی از ماهیتی جغرافیایی و ژئوپلیتیکی برخوردار بوده و بر ابعاد فضایی و سرزمینی عواملی که باعث ایجاد تنش بین دولت‌ها می‌شوند، تأکید می‌کند. اگر چه هر گروه از این عوامل ژئوپلیتیکی تنش‌زا را می‌توان به‌صورت جداگانه و منفرد نیز مورد بررسی و مطالعه قرار داد، ولی با این حال، هر کدام از این متغیرها بر سایر عوامل و متغیرها نیز تأثیرگذار بوده و در فعال کردن یکدیگر نقش بسزایی دارند.



الگوی ۱۴: مدل موضوعی منابع ژئوپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها

هریک از این گروه‌ها دارای چندین متغیر ذهنی و عینی می‌باشد که به‌طور جداگانه و یا در ارتباط یا همدیگر زمینه‌ی بروز تنش و منازعه میان کشورها را فراهم می‌کنند. در این طبقه‌بندی سعی شده است که تمامی عوامل ژئوپلیتیکی تنش‌زا در روابط میان کشورها را شامل شود و هر عامل تنش‌زا و منازعه‌آفرین بین کشورها که از ماهیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی برخوردار باشد، در ذیل یکی از این گروه‌ها قرار می‌گیرد. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که

این الگو تا حدودی از یک حالت جامع و فراگیر برخوردار بوده و توانایی تبیین سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش در روابط و مناسبات کشورها را خواهد داشت.

### نتیجه‌گیری

جغرافیا و ژئوپلیتیک هر منطقه نقش عمده‌ای در برقراری روابط مسالمت‌آمیز و حسنه و یا برعکس وجود تنش و منازعه میان کشورهای آن منطقه برعهده دارد. به عبارتی، ریشه‌ی بسیاری از تنش‌ها و منازعات در روابط میان کشورها در ویژگی‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی آنها نهفته است. به عبارت دیگر، هرچند بروز منازعات میان کشورها ممکن است تحت تأثیر عوامل ایدئولوژیکی و یا حتی سیاسی اتفاق بیفتد، ولی اکثریت قریب به اتفاق تنش‌ها و منازعات میان کشورها، منشأ جغرافیایی داشته و ریشه در تلقی طرفین منازعه از منفعت ملی ارزش جغرافیایی دارد. حتی اگر عوامل ایدئولوژیکی و سیاسی جنگ نیز به خوبی کالبد شکافی و تحلیل گردد، مشخص می‌شود که این نوع عوامل نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم از ماهیت ژئوپلیتیکی برخوردارند؛ نظیر انگیزه‌های توسعه‌ی حوزه‌ی نفوذ فکری و عقیدتی، مشارکت در ائتلاف بین‌المللی، دفاع از حقوق گروه‌های دارای تجانس ساختاری، دفاع از اماکن مذهبی و هویتی و غیر آن. از سوی دیگر، پایدار بودن ارزش‌ها و عوامل جغرافیایی سبب ماندگاری و طولانی‌تر شدن تنش‌ها و منازعات ناشی از آنها شده است و همین امر حکومت‌ها را در حل و فصل این اختلافات و تنش‌ها ناتوان ساخته است.

با نگاهی به نظریه‌هایی که از سوی متخصصان رشته‌های جغرافیا، ژئوپلیتیک، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در رابطه با عواملی که باعث ایجاد تنش و منازعه در روابط و مناسبات میان کشورها می‌شوند، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ‌کدام از این نظریه‌ها نتوانسته‌اند تمام سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش‌ها میان کشورها را تبیین کند و هر کدام از آنها تنها به بیان بخشی از عوامل ایجادکننده‌ی تنش پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، از یک نگاه تک‌عاملی و یا چندعاملی به این مسأله برخوردارند و از همین رو نمی‌توانند به‌عنوان یک نظریه و الگوی جامع و کامل در این زمینه در نظر گرفته شوند. برخی از این نظریه‌پردازها عوامل فرهنگی و

تمدنی را در رابطه با تنش و منازعه میان کشورها حائز اهمیت دانسته‌اند، برخی دیگر به عوامل ژئواکونومیکی و اقتصادی بها داده، و تعدادی از آنها ریشه‌های تنش بین کشورها را در عوامل زیست‌محیطی و یا اختلافات ارضی و مرزی قلمداد کرده‌اند. در این میان، پیترو هاگت (۱۹۷۲) و جان کالینز (۱۹۹۸) تا حدودی سعی کرده‌اند تا نگاهی جامع و چند بعدی به قضیه‌ی تنش و منازعه بین کشورها داشته باشند و در نظریه‌های خود به متغیرهای مختلفی چون مسائل راهبردی، فرهنگی، اقتصادی، زیست‌محیطی و هیدروپلیتیک اشاراتی داشته‌اند؛ ولی آنها نیز در ارائه‌ی الگویی که بتواند تمامی سرچشمه‌های ژئوپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها را تبیین کند، ناموفق بوده‌اند. بر این اساس و از دید نگارندگان این مقاله، الگویی که بتواند عوامل ژئوپلیتیکی ایجادکننده‌ی تنش و منازعه در روابط کشورها را تبیین کند، باید به طور همزمان متغیرهای فرهنگی و ژئوکالچر، ژئواستراتژیک، سرزمینی و قلمروی، ژئواکونومیک، سیاسی، هیدروپلیتیک، زیست‌محیطی و متغیرهای مربوط به کارکرد فضای سایبر را در برگیرد. هر یک از این گروه‌ها دارای چندین متغیر ذهنی و عینی می‌باشد که به طور جداگانه و یا در ارتباط یا همدیگر زمینه‌ی بروز تنش و منازعه میان کشورها را فراهم می‌کنند. بنابراین، می‌توان گفت که هر متغیر ژئوپلیتیکی که زمینه‌ی بروز تنش در روابط کشورها و حکومت‌ها را فراهم نماید، در ذیل یکی از این گروه‌های هشت‌گانه قرار می‌گیرد. هر چند که ممکن است یک متغیر ژئوپلیتیکی تنش‌زا در یک بازه زمانی مشخص در بیش از یک گروه از گروه‌های فوق قرار گیرد. از سوی دیگر، هر کدام از این عوامل دارای چندین متغیر ژئوپلیتیکی تنش‌زا در روابط کشورها هستند که بصورت مصداقی و موردی عمل کرده و روابط کشورهای همسایه را متشنج می‌کنند. ویژگی مشترک همه‌ی این متغیرهای ژئوپلیتیکی تنش‌زا ارتباط و وابستگی آنها به بنیان‌های جغرافیایی و سرزمینی کشورها و مناطق می‌باشد.

## منابع

### فارسی

- ۱- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: پاپلی
- ۲- کریمی‌پور، یدالله (۱۳۷۹)، مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)، تهران: جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم
- ۳- کمپ، جفری و هارکاوی، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه (جلد اول)، ترجمه: سید مهدی حسینی متین، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۴- می‌یر، پیتر (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی جنگ و ارتش. ترجمه: محمد صادق مهدوی و علیرضا ازغندی، تهران: نشر قومس

### منابع انگلیسی

- 5- Ashley, Richard (1980). The Political Economy of War and Peace. London: Francis Pinter
- 6- Beckinsale, R.P. (1969). Rivers as political boundaries. Water, Earth and Man Magazine. London. No:40. pp:972-981
- 7- Cohen, Saul, B. (1994). Geopolitics in the New World Era. The paper in book: Reordering the world. Edited by: George Demko. U.S.A.: west view press
- 8- Collins, John (1998). Military Geography. Washington: Brassey
- 9- Conrad, Joseph (1995). Environmental Considerations in Army Operational Doctrine, a White Paper. Fort Leonard Wood: U.S. Army Engineer School,
- 10- Coogan, Tim Pat (1996). The Troubles: Ireland's Ordeal 1966-1996. Boulder, CO: Roberts Rinehart,
- 11- Dougherty, James E. and Robert L. Pfaltzgraff (1981). Contending Theories of International Relations. publisher: Longman Higher Education.
- 12- Duverger, Maurice (1972). The study of politics. U.S.A, Ohio: Crowell Publisher

- 13- Flint, Colin (2008). Introduction to Geopolitics: Tensions, Conflict and Resolutions. Britain. Routledge
- 14- Gallaher, Carolyn and others (2009). Key Concepts in Political Geography. London and California: Sage Publication Ltd.
- 15- Haggett, Peter (1972). Geography: A Modern Syntheses. New York: Publisher: Harpercollins College Div.
- 16- Haggett, Peter (1983). Geography: A Modern Syntheses. New York: Publisher: Harpercollins College Div.
- 17- Haggett, Peter (2001). Geography: A Global Synthesis. Publisher: Prentice Hall.
- 18- Haye, Brian (2002). STATISTICS OF DEADLY QUARRELS. Durham: American Scientist, Volume 9
- 19- Holsti, K.J. (1986). Resolving International Conflicts: A Taxonomy of Behavior and some Figures on Procedures. Journal of conflict Resolution.
- 20- Homer-Dixon, Thomas . Jeffrey H. Boutwell and George W. Rathjens (1993). Environmental Change and violent Conflict. Scientific American. 268(2).
- 21- Homer-Dixon, Thomas (1991). Environmental Change and Human Security. Toronto: Canadian Institute of International Affairs
- 22- Homer-Dixon, Thomas (1994). Environmental Scarcities and violent conflict: Evidence from Cases. International Security, 19(1). pp: 5-40. Published by: The MIT Press
- 23- Huntington, Samuel (1993). The Clash of Civilizations. Foreign Affairs, Vol:72. No:3. Pp: 22-49
- 24- Huntington. S.P. (1997). The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order, New York: Simon & Schuster.
- 25- Kemp, Geoffrey & Harkavy, Robert (1997). Strategic Geography and the Changing Middle East. Publisher: Carnegie Endowment for International Peace
- 26- Levy, Mark (1995). Is the Environment a National Security Issue? International Security, Vol. 20, No. 2 (Autumn, 1995), pp. 35-62. Published by: The MIT Press
- 27- Luttwak, Edward N. (1990). From Geopolitics to Geo-Economics: Logic of Conflict, Grammar to Commerce. The National Interest. Vol: 20. Pp: 17-24
- 28- Most, Benjamin & Star, Harvey (1983). Conceptualizing War: Consequences for Theory and Research. Journal of Conflict Resolution.
- 29- Muir, Richard (1975). Modern political Geography. London. the macmillan press Ltd

- 30- Nazli, Choucri & North, Robert(1975). Nations in Conflict: National Growth and International Violence. Sanfrancisco. Califi Freeman.
- 31- North,Robert & Choucri,Nazli(1983).((Economic and Political factors in International Conflict and Integration)). International Studies Quarterly
- 32- Ó Tuathail,Gearóid. Simon Dalby and Paul Routledge(1998). The Geopolitics Reader. London & New York: Routledge
- 33- O'Ballance, Edgar(1995). Civil War in Bosnia, 1992-94. New York: St. Martin's Press,
- 34- Prescott, John Robert (1972). Political Geography. United Kingdam.Publisher: Palgrave Macmillan.
- 35- Richardson , Lewis, F(1960). Statistics of Deadly Quarrels. Boxwood Press, Pittsburgh Pa.; Quadrangle Books, Chicago cago, IllScience 30 December 1960: Vol. 132 no. 3444 pp. 1931-1932 . DOI: 10.1126/science.132.3444.1931-a
- 36- Ross,W.M(1971). The management of International common property Resources. Geography Review. Pp:327-341
- 37- Simsarian,J(1978). The division of Waters affecting the United States and Canada. Am.J.Internal Law. No:32. Pp: 488-518
- 38- Suhrke, Astri(1993). Pressure points: Environmental degration, Migration and Conflict. Occasional Paper, No:3. March 1993, pp:3-43
- 39- Wright, Quincy(1983). A Study of War. Chicago:Publisher:University of Chicago Press; 2nd edition.

## نظریه‌ی مقاومت در روابط بین‌الملل؛

### رویکرد ایرانی - اسلامی نفی سبیل و برخورد با سلطه

روح‌الله قادری کنگاوری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۸/۱۵

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۲۳

صفحات مقاله: ۱۹۱ - ۲۴۸

#### چکیده:

پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ و به دنبال آن تأسیس نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران به‌مثابه مولود و مؤکد ارزش‌های الهی انقلاب اسلامی برپایه‌ی نظریه‌ی مترقی ولایت فقیه به‌عنوان ناموس نظام اسلامی، در تاریخ ۱۱ و ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ با رأی ۹۸/۲٪ ملت، اعتبار و مشروعیت مکاتب فکری و اندیشه‌ای در غرب و مناسبات حاکم بر سیاست و روابط بین‌الملل را با تأکید بر اصل هستی‌شناختی «نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری» (چه از نوع غربی و یا شرقی آن) به چالش کشید. از این منظر، انقلاب اسلامی که به دنبال بازنگری جدی و شالوده‌شکنی بنیادین در ساختار و قواعد بازی حاکم بر نظام بین‌الملل می‌باشد، هرگز نمی‌تواند و نباید با نظام سلطه که همواره به دنبال استعمار، استعمار، استعمار، استضعاف، استکبار، استحمار، استبداد، استخفاف و تحقیر سایر ملت‌هاست، همزیستی مسالمت‌آمیز راهبردی دائمی داشته باشد؛ در غیر این صورت، هویت و امنیت هستی‌شناختی آن مورد خدشه و تهدید جدی قرار خواهد گرفت. نظریه‌ی مقاومت<sup>۲</sup> به‌عنوان یک نظریه‌ی رهایی‌بخش در قالب پارادایم برخورد با سلطه و مبتنی بر قدرت روایت انقلاب اسلامی از متن اسلام ناب محمدی (ص) و با هدف غریزگی‌زدایی<sup>۳</sup> از نظام بین‌الملل نظریه‌پردازی شده است. این مقاله که بیانگر روایت دیگری از متن سیاست و روابط بین‌الملل مبتنی بر تزویر<sup>۴</sup> و معیارهای دوگانه<sup>۵</sup> است، برای اولین بار ابتکار «جایزه‌ی سالانه‌ی صلح مقاومت» در قالب اولین نظریه‌ی کاملاً

<sup>۱</sup>-استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای و بین‌الملل دانشگاه جامع امام حسین (ع)

2-ontological security

3- resistance theory

4- deweternoxication

5-hypocrisy

6- double standards

بومی با رویکرد ایرانی-اسلامی را براساس اصول عزت، حکمت و مصلحت نظام اسلامی و «دکترین تعامل‌گرایی ضدنظام سلطه» مورد تأیید و تأکید رهبر معظم انقلاب، اعلام می‌کند.

\* \* \* \* \*

## واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، روابط بین‌الملل، مقاومت، سلطه‌ستیزی، آمریکا، امنیت هستی‌شناختی، فرانطریه

### مقدمه

در زمانه‌ی ما دانش سیاسی در معرض بحران‌های شالوده‌شکن فراوان قرار گرفته است. روشنفکر ما در سده‌ی اخیر کاریکاتور روشنفکر قرن هجدهم اروپا بود. او قدرت از بین بردن و پوشاندن گذشته و بنای جدید را نداشت. او در ابتدا مأمور بود که به قواعد و معاملات غربی لعاب احکام شرعی و آداب قومی بدهد و کالای آورده‌ی غرب را به خیال خود موجه و مقبول سازد، یا آن آداب را در مقابل آداب دینی و قومی ترویج کند. در این پیشامد، تاریخ جدید ما و مظهر آن (که روشنفکر بود) مسخ شد. این روشنفکر در این حالت مسخ‌شدگی تفکر نمی‌کرد. او کتاب و مقاله می‌نوشت، اما در نوشته‌اش نشان عقل اروپایی و حتی خط و ربط نوشته‌های روشنفکران اروپایی نبود. این روح‌ساری که از صد سال پیش در روشنفکران ما دمیده شده است، عین روح اروپایی نیست و با روح قدیم خودمان هم نسبت ندارد. این یک روح غربی و غرب‌زده‌ی عقیم است. (داوری اردکانی، ۱۳۶۱: ۴۹) از این‌رو، در این عالم تخیلی، صدر تاریخ شکل‌گیری «انسان متجدد» ایرانی، ذیل تاریخ شکل‌گیری «انسان متجدد» غربی و نه با عقل و تجربه‌ی ایرانی و اسلامی قرار گرفت.

فضای سیاسی بسته و نقدناپذیری که در ۱۰ سال آخر سلطنت رضا شاه و ۲۵ سال آخر سلطنت محمدرضا شاه بر جامعه حاکم بود، مانع از حضور علمای علم سیاست در صحنه‌ی سیاسی و ورود تحلیل‌گران و سیاست‌پژوهان به عرصه‌ی مباحثات سیاست و حکومت می‌شد؛ مگر این‌که در تأیید و توجیه اقدامات نظام سیاسی حاکم باشد. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۸۸-۸۷) در چنین دورانی، قدرت سیاسی و قدرت ناشی از برخی گفتمان‌های تمامیت‌گرا، انسدادطلب و



تقلیل‌گرا، سایه‌ی سنگین خود را بر کنشی به نام «تولید علم» در جامعه‌ی ما افکنده بود. در صورتی که اسلام برخلاف رهیافت نیکولو دی. برناردو ماکیاولی (۱۵۲۷-۱۴۶۹)، بنیانگذار علم سیاست که سیاست را به‌مثابه علمی مستقل از مذاهب و اخلاقیات به کار می‌برد، «سیاست را عین دیانت، و دیانت را عین سیاست» می‌داند، اما نظام آموزشی و پژوهشی ما در مسیر تولید اندیشه و نظریه‌ی بومی با رویکرد ایرانی - اسلامی کماکان با مشکلات عدیده‌ای از جمله فقدان ایجاد نگرش‌های راهبردی و بلندمدت در مطالعه‌ی مسائل سیاسی؛ کم توجهی به نظریات غیررسمی و ملی از سوی مراکز تصمیم ساز؛ کم توجهی به میراث فکری اندیشمندان جهانی در حوزه‌ی مطالعات ملی؛ گرایش به حامی پروری در آموزش و پژوهش علم سیاست؛ تولید مداوم نهادهای موازی آموزشی و پژوهشی با کارکرد مشابه؛ عدم تناسب رشد دانش آموختگان با نیازهای ملی و برنامه‌های کلان توسعه؛ کم توجهی به کیفیت آموزش و پژوهش در حوزه‌ی مطالعات ایران؛ بیکاری وسیع و رو به تزاید دانشجویان دانشگاه‌های دولتی؛ تداوم نگاه پوپولیستی به سیاست در عرصه‌ی کاربرد نظریات؛ عدم پویایی و نوزایش علم سیاست به‌ویژه در حوزه‌ی مطالعات ایران دسته و پنجه نرم می‌کند. (غفاری و شریعتی، ۱۳۸۸: ۵۲۵)

با پایان قرن بیستم، گرایش‌های کلی، صوری، فرازمینه‌ای، علم‌گرایانه و مدعی عینیت، بیش از پیش جای خود را به معرفت‌های مکانی و زمینه‌ای<sup>۱</sup> و نظریه‌پردازی‌های بومی به‌ویژه در حوزه‌ی علوم اجتماعی و سیاسی داده است. ایران اسلامی جامعه‌ای «چندپسایی» است، جامعه‌ای پسائقلابی که در عین حال، پساستعماری و پساستبدادی نیز هست.<sup>۲</sup> نهادها، فرایندها و ساختارها در بطن چنین وضعیتی با مختصات خاص آن بایستی مدنظر باشند. نوع دانش نیز تابعی از الزام معرفتی است. «دانش رهایی‌بخش» اصیل‌ترین دانش سیاسی است. وجه مهم ایرانی بودن چنین علمی، مطالعه‌ی هستی‌شناسی شرایط اجتماعی - سیاسی ایرانی پسائقلابی به‌عنوان محور تفحصات است تا آرزوها و خواسته‌ها را روشن سازد. (منوچهری، ۱۳۸۸: ۷۷-۷۵)

1- contextual

<sup>۲</sup> - برخی بر این باورند که علم سیاست در ایران در دامان سه فراگفتمان مدرنیته، پهلویسم و اسلامیسیم متولد و رشد کرد. از این رو، میراث خوار خصلت‌ها و شناسه‌هایی از هر سه است. ر. ک به: (تاجیک، ۱۳۸۸)

اما الگوهای ضد دولت و ضد هژمونی در منطقه‌ی غرب آسیا که اصلی‌ترین حوزه‌های جدال راهبرد علیه غرب و فرایندهای غربی شدن را درون خود جای داده، در این منطقه معنا و مفهوم خاص خود را جدای از گفتمان مسلط غربی پیدا کرده است. امروزه فرایندهای بین‌المللی که مبتنی بر قالب‌های ضد هژمونیک است، بر ابزارهای خشونت‌آمیزی که در غرب آسیا (خاورمیانه) وجود دارد، متکی است. در چنین شرایطی آمریکایی‌ها به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیری با نیروهای مقاومت‌گرا روبرو هستند و مقاومت به‌عنوان جلوه‌ی اصلی چهره‌ی خاورمیانه تلقی می‌شود. بنابراین، آمریکا، امنیت خود را در معرض چالش‌هایی می‌بیند که در خاورمیانه هویت می‌یابد. (سلیمانی پورلک، ۱۳۹۰: ۹۳) منشأ این چالش‌ها از یک سو وضعیت داخلی کشورهای منطقه است و از سوی دیگر، به «علائق متعدد و متنوع غرب و برخورد آنها با مفاهیم اسلامی مربوط می‌شود که سبب شده است اسلام به موضوعی محوری در سطح بین‌المللی و به‌ویژه در مباحث امنیتی غرب تبدیل شود». (متقی، ۱۳۸۴: ۵)

این منطقه مکرراً توسط ارتش‌های امپریالیست غربی مورد هجوم واقع شده است، منابش تحت سلطه قرار گرفته، مرزهایش به دستور غربی‌ها مطابق با منافع گوناگون آنها مجدداً ترسیم شده است و رژیم‌هایی که برقرار شده‌اند، با الزامات غربی‌ها همسو بوده‌اند. فلسطین هم‌چنان در آتش می‌سوزد. ایران هم‌چنان به شدت ملی‌گراست، هنوز فلسطینی‌ها در برابر یهودیان (صهیونیست‌ها) و چین‌ها در برابر روس‌ها مقاومت می‌کنند. ایرانی‌ها هم‌چنان در برابر بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها و کشمیری‌ها در برابر هندی‌ها به مقاومت می‌پردازند. تایلند در برابر سینهالی‌ها در سریلانکا و ایغورها و تبتی‌ها در برابر چینی‌ها مقاومت می‌کنند. (فولر، ۱۳۸۷: ۲۰۹)

تمدن اسلامی آرمان مشترکی فراهم کرد که تمامی مسلمانان می‌توانستند به نام مقاومت در برابر دست‌اندازی‌های غرب به آن توسل جویند. حتی اگر این امر در متوقف ساختن تحركات امپریالیستی غربی‌ها توفیق حاصل نمی‌کرد، نوعی خاطره‌ی فرهنگی مبتنی بر سرنوشت مشترک پدید می‌آورد که از بین رفتنی نبود. اروپاییان توانستند با ایجاد تفرقه، اقوام آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتینی را تحت سیطره‌ی خود قرار دهند و آنها مقهور قدرت

غربی‌ها شدند. مقاومت متحد و فراملیتی در میان این اقوام، در غیاب یک نهاد قومی یا فرهنگی مشترک، به دشواری حاصل می‌شد. در جهان بدون اسلام، امپریالیسم غربی<sup>۱</sup> و وظیفه‌ی تفرقه‌افکنی در خاورمیانه و آسیا، تسخیر آنها و سلطه بر آنها را بسیار آسان‌تر انجام می‌داد. خاطره‌ی فرهنگی مشترک تحقیر و شکست در پهنه‌ی یک منطقه‌ی وسیع باقی نمی‌ماند. به این دلیل است که آمریکا اینک خشم خود را نسبت به جهان اسلام بروز می‌دهد. امروزه، ارتباطات جهانی و تصاویر ماهواره‌ای، نوعی خودآگاهی در میان مسلمانان به وجود آورده است و این احساس را در میان آنان دامن زده‌اند که فرهنگ اسلامی‌شان تحت محاصره‌ی امپریالیسم غربی قرار گرفته است. این محاصره به مدرنیته ربطی ندارد، بلکه به تلاش بی‌وقفه‌ی غرب برای سلطه بر فضای راهبردی، منابع و حتی فرهنگ جهان اسلام مربوط می‌شود - تلاش برای ایجاد یک خاورمیانه‌ی طرفدار آمریکا. (فولر، ۱۳۸۷: ۲۱۱-۲۱۰)

با وجود این، در این یک‌صد سالی که علوم انسانی در ایران تأسیس شده، کمتر مشاهده شده که اساتید ایرانی یک فکر، یک نظریه، یک پژوهش اصیل، یک مطالعه‌ی جدید و بکر و در مجموع یک کار ارزنده و متحول و در استانداردهای بین‌المللی از خود ارائه دهند. علوم سیاسی ما نیز از این بابت همین وضع را دارد و تولید علمی ما در این حوزه نیز صفر بوده است. واقعیت تلخ آن است که ما در هیچ حوزه‌ای از علوم انسانی نتوانسته‌ایم از خود چیزی ارائه دهیم. هرچه بوده، مال دیگران و عمدتاً مال غربی‌ها بوده و ما صرفاً مصرف‌کننده‌ی محض بوده‌ایم و از خودمان چیزی نداشته‌ایم. عالی‌ترین، فاضل‌ترین، با سوادترین، و در یک کلام بعضی از استادان علوم سیاسی ما در نهایت چیزی بیش از یک مترجم نبوده و نیستند. همهی هنر آنها این بوده که بگویند مارکس این را گفته، افلاطون این را گفته، هابرماس چنین گفته، پارتو چنان گفته، و پوپر این را گفته و قس علی هذا. (زیباکلام، ۱۳۸۸: ۷۵۵-۷۵۴). از این رو، این مقاله گامی است هرچند کوتاه اما مؤثر و اثربخش ولو به اندازه‌ی ورزش بال پروانه‌ای در سپهر سیاسی و بین‌المللی کنونی در راستای تولید فکر و اندیشه‌ی بومی و نظریه‌پردازی با رویکرد ایرانی - اسلامی؛ به عبارت دیگر، هدف اصلی این دانش‌پژوه

<sup>۱</sup> - سه نظریه‌ی جایگزین و همسو با نظریه‌ی امپریالیسم عبارتند از: نظریه‌ی جهان‌گستری استیلاپذیر (وابستگی)، نظریه‌های جهان‌گستری استیلاجو (هژمونی) و نظام جهانی. جهت کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص ر. ک به: (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۲۲۹)

«نظریه پردازی گفتمان مقاومت» در قالب «پارادایم برخورد با سلطه و ستم» در نظام بین‌الملل سلطه‌گرانه‌ی کنونی است.

مفهوم‌شناسی (تعاریف و اصطلاحات)

### الف) نظام سلطه و سلطه‌گری

با بررسی ساختار قدرت و نفوذ و اعمال واحدهای سیاسی در نظام‌های بین‌المللی مختلف- بدون در نظر گرفتن زمینه‌ی تاریخی- دست کم می‌توان سه سمت‌گیری و جهت‌گیری<sup>۱</sup> اساسی «انزواگرایی»،<sup>۲</sup> «عدم تعهد»،<sup>۳</sup> «ایجاد ائتلاف و تشکیل اتحاد»<sup>۴</sup> و نقش‌های ملی<sup>۵</sup> متفاوتی از جمله «سنگر انقلاب، رهایی‌بخش»،<sup>۶</sup> «رهبر منطقه»،<sup>۷</sup> «حافظ منطقه»،<sup>۸</sup> «دولت مستقل فعال»،<sup>۹</sup> «حامی جنبش‌های رهایی‌بخش»،<sup>۱۰</sup> «عامل ضدامپریالیست»،<sup>۱۱</sup> «مدافع اعتقادی خاص»،<sup>۱۲</sup> «دولت میانجی و پیونددهنده»،<sup>۱۳</sup> «همیار در ایجاد نظام فرعی منطقه‌ای»،<sup>۱۴</sup> «دولت کمک‌دهنده به توسعه»،<sup>۱۵</sup> «دولت رابط»،<sup>۱۶</sup> «متحد وفادار»،<sup>۱۷</sup> «دولت مستقل»،<sup>۱۸</sup> «دولت سرمشق»،<sup>۱۹</sup> «توسعه‌ی داخلی»،<sup>۱</sup> «دولت توازن‌بخش»<sup>۲</sup> و ... را مشخص کرد، (هالستی، ۱۳۸۵: ۲۱۰-۲۱۱)

- 1- orientation
- 2- Isolation
- 3- Nonalignment
- 4- Coalition- Making and Alliance Construction
- 5- National Roles
- 6- Bastion of the Revolution, Liberator
- 7- Regional Leader
- 8- Regional Protector
- 9- Active Independent
- 10- Liberation Supporter
- 11- Anti-Imperialist Agent
- 12- Defender of the Faith
- 13- Mediator-Integrator
- 14- Regional-Subsystem Collaborator
- 15- Developer
- 16- Bridge
- 17- Faithful Ally
- 18- Independent
- 19- Example

۱۶۴) که با توجه به اصول و اهداف بنیادین انقلاب اسلامی ایران می‌توان اذعان نمود که جهت‌گیری بنیادین جمهوری اسلامی ایران عدم تعهد به نظام سلطه (چه نوع شرقی و چه غربی آن) و در عین حال، تلاش جهت تشکیل ائتلاف و اتحاد علیه نظام سلطه و هر نوع سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و دارای نقش‌های ملی مستقل، انقلابی، الهام‌بخش و حامی نهضت‌های آزادی‌بخش (چه اسلامی و چه ملی آن) است. با این مقدمه‌ی کوتاه، به بررسی مفهوم نظام سلطه و سلطه‌گری با رویکردهای مختلف می‌پردازیم.

#### الف- ۱) از نظر مقام معظم رهبری:

معنای نظام سلطه آن است که کشورها، ملت‌ها و دولت‌ها یا باید سلطه‌گر باشند، یا سلطه‌پذیر. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۷۴/۸/۱۰) نظام سلطه، یعنی این‌که کسی در دنیا به اتکای سرنیزه و زور، قلدری کند و شرم نکند و دیگران هم قلدری او را تحمل کنند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون، مسئولان و گروهی از اқشار مختلف مردم، ۱۳۶۸/۱۰/۶) در جهان، سیاست مورد قبول و تمایل قدرت‌های بزرگ، سیاست نظام سلطه است؛ یعنی تقسیم دنیا به سلطه‌گر و سلطه‌کش! (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار «رابرت موگابه» رئیس‌جمهور زیمبابوه، ۱۳۷۸/۲/۱۸) امروز مظهر نظام سلطه، آمریکا است. هر سیئه‌ای که در دنیا بر اساس نظام سلطه به وجود آید، حتماً بخشی از گناه آن به گردن آمریکاست. معنای نظام سلطه آن است که اگر رژیم آمریکا برای خود در نقطه‌ای از دنیا منافع‌ی فرض کرد، حق دارد در آن نقطه حضور قدرتمندانه‌ی نظامی پیدا کند و هر کسی را که با منافعش مخالفت کند، بکوبد ... این قانون جنگل و نظامی غیرانسانی برخلاف فطرت انسان است. تنها کسانی از نظر سلطه‌گر مورد قبولند که سلطه‌پذیر باشند. اگر دولتی نفت، منابع، امنیت، اقتصاد، روابط خارجی و سیاست‌های گوناگون کشور خود را در اختیار سلطه‌گر گذاشت و از او نظر خواست و مطیع او بود، برای سلطه‌گر خوشایند است و آن کشور را قبول دارد. برایش فرقی نمی‌کند که این دولت، دولت ظالم است یا عادل؛ حقوق بشر دارد یا ندارد؛ در آن کشور دموکراسی هست یا نیست؛

1- Internal Development

2- Balancer

اسم پارلمان به گوش آن ملت رسیده یا نرسیده است. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش آموزان و دانشجویان، ۱۳۷۴/۸/۱۰) (محمدی، ۱۳۸۹: فصل دوم)

عزیزان من! امروز دنیا، دنیای عجیبی است. این که می‌گویند «حکومت جنگل»، این که می‌گویند «حکومت قلدرانه و خودکامانه»، توصیفی از وضع دنیای امروز است. دنیای امروز، دنیای حاکمیت زور و تزویر است و در سطح بین‌المللی، دنیای کسانی است که برای ارزش‌های انسانی، هیچ اعتنایی قائل نیستند که شما نمونه‌هایش را می‌بینید. در چنین دنیایی، یک ملت اگر بخواهد چشم به بیرون از مرزهای خود داشته باشد، امیدی به بیگانگان داشته باشد، اتکایی به قدرت‌های بین‌المللی داشته باشد، مثل گوشت قربانی، تکه پاره خواهد شد و هر قسمش در اختیار ستمگر خون‌خواره‌ای قرار خواهد گرفت. (بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع مردم آبادان، ۱۳۷۵/۱۲/۱۹) این قدرتی که ابرقدرت‌ها برای خودشان درست کرده بودند، معلوم شد که افسانه است. البته ما می‌دانستیم. این حقیقت جاری بر زبان امام بزرگوارمان (رضوان الله تعالی علیه) که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، یک بار دیگر آشکار شد. این هم یک نکته است که مورد توجه مردم دنیا قرار گرفت و باید حقیقتاً این نکته را فهمید و روی آن درست تکیه کرد. قدرت‌های درجه‌ی یک عالم، با یکدیگر جمع شدند؛ اما کاری که خیال می‌کردند می‌توانند انجام بدهند، نخواهند توانست انجام دهند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۹/۱۱/۴) ابرقدرت‌ها وانمود کرده بودند که اراده‌ی آنها تخلف‌ناپذیر است. یک بار در انقلاب ما، یک بار در طول هشت سال جنگ تحمیلی و بارها در حوادث گوناگون، ... به وضوح معلوم شد که این ادعا پوچ است. ابرقدرت‌ها، با تشر و هیبت و ابهت ابرقدرتی، کارشان را پیش می‌برند؛ والا از لحاظ قدرت محسوس و ملموس، اگر ملتی بخواهد و اراده کند، می‌تواند آنها را ناکام نماید. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار میهمانان خارجی در مراسم دهه فجر، ۱۳۶۹/۱۱/۱۷) (محمدی، ۱۳۸۹: فصل دوم)

این که امام فرمودند: «آمریکا هم زائل خواهد شد»، زوال هر قدرتی یک طوری است. زوال قدرتی مثل آمریکا به این است که شما امروز مقدمات آن را دارید مشاهده می‌کنید. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ستاد بزرگداشت سالگرد امام خمینی<sup>(ره)</sup>، ۱۳۸۳/۲/۳۰) امروز آمریکا علی‌رغم

قدرت روزافزون نظامی و مالی خود، در حوضیض شکست سیاسی است و در دنیا منزوی است. هیچ وقت نفرت از آمریکا مثل امروز در دنیا نبوده است. شرق و غرب هم ندارد، آسیا و اروپا و آفریقا هم ندارد؛ همه‌جا این‌طور است. این را خود آمریکایی‌ها اعتراف می‌کنند و این حرف من نیست. آنها خودشان اعتراف می‌کنند که نمی‌شود با زور بر دنیا سلطه پیدا کرد. «برژینسکی»<sup>۱</sup> کتابی دارد به نام «رهبری جهانی یا سلطه بر جهان». او در این کتاب نوشته است که سلطه با زور و با اقتدار بر جهان برای آمریکا، مساوی است با انزوای روزافزون آمریکا در دنیا. راست هم می‌گوید؛ روز به روز منزوی‌تر خواهد شد و همین انزوا آن سلطه را هم نابود می‌کند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار وزیر و مسئولان وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳/۵/۲۵) آن چیزی که به نتیجه و پیروزی خواهد رسید، راه ماست؛ نه راه آمریکا. قلدری آمریکا شکسته خواهد شد. شاخ و دندان این حیوان وحشی و بی‌ملاحظه که هیچ چیز را در مقابل خود به حساب نمی‌آورد، در هم خواهد شکست. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و مسئولان، ۱۳۳۸/۱۰/۶) (محمدی، ۱۳۸۹: فصل هشتم)

#### الف-۲) از نظر اندیشمندان غربی:

الف: ۱-۲) زیگنیو برژینسکی: خطر اصلی برای قدرت آمریکا تنها می‌تواند از درون خود آمریکا باشد- یا به این علت که خود دموکراسی آمریکا قدرت را نپذیرد، یا این‌که آمریکا از قدرت خود سوء استفاده کند. اگر چه جامعه‌ی آمریکا علائق فکری و فرهنگی تقریباً کوتاه‌فکرانه‌ای دارد، اما از رویارویی بلندمدت جهانی با خطر کمونیسیم خودکامه‌ی قاطعانه حمایت کرد و در زمان حاضر هم علیه تروریسم بسیج شده است. مادام که این تعهد ادامه داشته باشد نقش موازنه بخش آمریکا در جهان هم ادامه خواهد داشت. اگر این تعهد سست شود - یا به دلیل زوال تروریسم، یا به دلیل آن‌که آمریکایی‌ها خسته شوند یا دیگر احساس نکنند که هدف مشترکی دارند- نقش جهانی آمریکا هم می‌تواند به سرعت خاتمه یابد.

<sup>۱</sup>- زیگنیو برژینسکی لهستانی الاصل و از اساتید علوم سیاسی دانشگاه‌های آمریکاست که در دوره‌ی ریاست جمهوری جیمی کارتر - که با پیروزی انقلاب اسلامی همزمان بود- به عنوان مشاور امنیت ملی کارتر، نقش کلیدی در اتخاذ سیاست‌های آمریکا در قبال انقلاب اسلامی و بحران‌های آن دوران داشته است.

سوء استفاده آمریکا از قدرت می‌تواند این نقش را تضعیف کند و مشروعیت آن را از بین ببرد؛ اقداماتی که در دید جهانیان بی‌حساب و کتاب جلوه کند، می‌تواند به انزوای تدریجی آمریکا منجر شود، نه به این معنا که باعث کاهش قدرت دفاعی آمریکا شود، بلکه توانایی آمریکا را در به خدمت گرفتن سایر کشورها کاهش می‌دهد تا از طریق آن بتوانند در تلاشی مشترک فضای بین‌المللی امن‌تری به وجود آورد. (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۲۱-۲۰) ضعفای تندرو نمی‌توانند زندگی خود را تغییر دهند، اما این قدرت را دارند که زندگی اقویا را روز به روز مصیبت‌بارتر کنند. قدرت در ضعف معادل سیاسی چیزی است که استراتژیست‌های نظامی آن را جنگ نامتقارن نامیده‌اند. افزایش ناگهانی آسیب‌پذیری اجتماعی عملاً در حال خنثی کردن تغییرات انقلابی در تجهیزات نظامی است؛ یعنی چیزی که قدرت فیزیکی اقویا را به حداکثر می‌رساند و به این ترتیب ترس اقویا از ضعف بیشتر می‌شود. (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۶۹) ضعف می‌تواند با «شیطان بزرگ» بجنگند، چرا که سادگی موضوع کمک می‌کند تا ضعف‌شان جبران شود. اقویا به جای آن‌که تنها تصویری شیطانی از دشمن ارائه دهند، باید پیچیدگی دشمن را درک کنند و با آن به مقابله برخیزند. (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۳-۷۲)

رهبری توأم با توافق جهانی موجب افزایش برتری آمریکا در امور جهانی، و مشروعیت نیز موجب تقویت جایگاه آمریکا در مقام تنها ابرقدرت جهان می‌شود. از سوی دیگر، سلطه مستلزم آن است که ایالات متحده قدرت خود را بیش‌تر صرف کند، اگر چه باز هم آمریکا در جایگاهی کاملاً برتر قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر، در حالت اول آمریکا یک فوق ابرقدرت خواهد بود و در حالت دوم یک ابرقدرت ضعیف. (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۲۷۴) بنابراین، موضوع مهم حفظ موقعیت آمریکا به ماهیت رهبری جهانی آن بستگی دارد. رهبری مستلزم یک احساس هدفمندی است که موجب برانگیختن دیگران می‌شود. قدرت برای قدرت و سلطه برای تداوم سلطه چیزهایی نیست که موجب موفقیت پایدار باشد. وقتی سلطه هدف غائی باشد، شکست حتمی است. سلطه در نهایت موجب مخالفت می‌شود و در عین حال، غرور و نخوت ناشی از آن موجب خودفروبی است که چشم‌ها را به روی حقایق تاریخی می‌بندد. (برژینسکی، ۱۳۸۶: ۲۸۰)



الف: ۲-۲) نوام چامسکی: از نظر چامسکی مسلماً سلطه‌جویی با توجه به منافع کوتاه مدتی که برای قدرتمندان دارد، ارزش بیش‌تری از بقای بشریت برای این گروه دارد. این مسأله با استاندارد تاریخی دول مسلط و دیگر سیستم‌های قدرت متمرکز مطابقت دارد. (چامسکی، ۱۳۸۷: ۲۶۲) در زمانی که آمریکایی‌ها در قدرتمندترین دولت جهان با کمبود شدید دموکراسی روبه‌رو هستند، نیازی نیست که بیهوده دور دنیا برای هدیه کردن دموکراسی سرگردان باشند. (چامسکی، ۱۳۸۷: ۲۸۸) چامسکی بعد از تحلیل رخدادهای تاریخی در جهان تک‌قطبی امروز، نظریه‌ی ابرقدرت دوم را مطرح می‌کند: افکار عمومی جهان؛ «ابرقدرت دوم» سیاره که دیگر از اوایل سال ۲۰۰۳ (پس از جنگ عراق) نمی‌شود آن را نادیده گرفت، بسیار امیدوارکننده است. (چامسکی، ۱۳۸۷: ۸ و ۲۶۶)

نوام چامسکی با دید انتقادی، سیاست تفوق‌جویانه‌ی آمریکا را مورد سوال قرار می‌دهد. وی مدعی است استیلاجویی ایالات متحده، هویت انسانی را شدیداً جریحه‌دار ساخته است. به نظر او این استیلاجویی نهادینه شده در ایالات متحده، زیربنای رفتار آن قدرت در تمامی سطوح داخلی، انسانی، کشوری و بین‌المللی است. برخلاف دیدگاه جبری مارکسیسم، چامسکی بر این ادعاست که استیلاطلبی آمریکا به‌طور آگاهانه انتخاب شده است. طراحان وزارت امور خارجه و نمایندگان شورای روابط خارجی در وضعیت سیطره‌ی جهانی ایالات متحده برنامه‌ی بزرگی ارائه کرده‌اند تا کنترل سرمایه‌داری آن کشور بر دنیا را تثبیت کنند. به نظر طراحان این برنامه‌ی کنترل سیاسی ایالات متحده بر دنیا، مستلزم برقراری حداقلی از مبادله با حوزه‌های مختلف جغرافیایی، شامل نیمکره‌ی غربی، امپراتوری سابق بریتانیا و شرق دور و در نهایت کل جهان است. (چامسکی، ۱۳۶۴: ۴-۴۱)

به نظر چامسکی در راستای حفظ تفوق جهانی آمریکا که از نیازهای اقتصادی آن کشور ناشی می‌شد، این حوزه‌های جغرافیایی اقتصادی به‌مثابه زیرسیستم‌های تابع صنعتی نظام بین‌المللی در می‌آمد که آمریکا بر آن استیلا داشت. (چامسکی، ۱۳۷۱: ۵-۷۴) چامسکی معتقد است که آمریکا برای حفظ این سلطه‌ی جهانی، خود را موظف به حفظ برتری فناوری داخلی می‌دانست. علاوه بر آن برای حفظ سلطه‌ی خود لازم می‌دید از لحاظ ایدئولوژیک تصویری

هولناک و امپریالیستی از شوروی در مقابل ناعدوستی حقوق بشری خود ارائه دهد. چنین تصویری از شوروی به نظر چامسکی از دو طریق در خدمت منافع استیلاجویانه‌ی آمریکا بود: اول این‌که آمریکا با بهره‌گیری از تهدید واهی، و با جلب نظر کشورهای ضعیف اقدام به مداخله در امور منطقه‌ای و داخلی کشورها می‌نمود. بنابراین، جنگ سرد، ابزار مناسبی برای توجیه اقدامات سلطه‌جویانه‌ی آمریکا فراهم می‌کرد. در این راستا، به لحاظ اشتراک منفعی که بین هدف استیلاجویانه‌ی جهانی دولت آمریکا و تمایل بخش خصوصی در دستیابی به بازارهای جهانی وجود دارد، نوعی رابطه‌ی همکاری دوجانبه بین بخش خصوصی و عمومی ایجاد شده است. (چامسکی، ۱۳۷۱: ۱۰)

بخش خصوصی و عمومی با تشبث به بهانه‌ی واهی خطر خارجی، به اقدامات استیلاجویانه‌ی خود وجهه‌ی ناعدوستی و عامه‌پسند می‌دهند؛ زیرا کسب چنین وجهه‌ای برای تحصیل مشروعیت تفوق و برتری لازم است. (چامسکی، ۱۳۷۱: ۸۹) زمانی که این پرده‌ی ظاهرسازی فرو افتد، در این صورت، استیلاجو به شدت از خود واکنش نشان خواهد داد و احتمال وقوع جنگ در چنین موقعیتی زیاد خواهد بود. در زمان تهدید کشور استیلاگر خود را مسئول حفظ نظام و منافع بازیگرانی می‌داند که در داخل آن فعالیت می‌کنند. (چامسکی، ۱۳۶۴: ۶۵) به منظور تخریب حقانیت قدرت‌های رقیب، قدرت استیلاگر، تمامی بازیگرانی را که خارج از هنجار تعیین‌شده از سوی وی عمل کنند، به‌عنوان دولت‌های غیرقانونی معرفی می‌کند و در صورت امکان، سیاست‌های تنبیهی علیه آنها اعمال خواهند نمود. این مداخله از دیدگاه کشور مسلط، مشروع و قانونی است. (چامسکی، ۱۳۷۱: ۱۶۱) انگیزه‌ی اقدام کشور استیلاجو این است که منافع اقتصادی و سیاسی خود را دنیای سرمایه‌داری صنعتی و کشورهای مرتبط با آن تضمین کند. چامسکی مدعی است چنان‌چه قدرت مهارکننده‌ی متعارضی در مقابل قدرت استیلاگر نباشد، کشور هژمون با دست بازتری به مداخله، حتی در شکل نظامی می‌پردازد. (سیف زاده، ۱۳۸۴: ۲۰۷)

الف: ۲-۳) فریدزکریا: «این کتابی نه درباره‌ی غروب آمریکا که درباره‌ی طلوع دیگران است.» فریدزکریا کتاب جدید خود، جهان پسا-آمریکایی را با این جمله آغاز می‌کند، و

خیزش «دیگران» را داستان بزرگ دوران ما می‌نامد. او در پی موفقیت کتاب قبلی خود، آینده‌ی آزادی<sup>۱</sup> جهانی را توصیف می‌کند که در آن ایالات متحده‌ی آمریکا نه رهبری اقتصادی و ژئوپولیتیک را برعهده خواهد داشت و نه بر فرهنگ آن چیره خواهد بود. زکریا «خیزش دیگران» - به معنای رشد کشورهایی چون چین، هند، برزیل، روسیه و بسیاری دیگر - را تحولی بزرگ می‌داند که جهان را در قالبی نو خواهد ریخت. به اعتقاد زکریا چنین رشدی یک چشم‌انداز جدید جهانی به وجود می‌آورد که در آن قدرت و ثروت در حال جابه‌جایی است و از کشورهایی سر بر خواهد آورد که برای ما غیرمنتظره خواهد بود. آمریکا در این میان نه در مقام تنها ابرقدرت بلکه بازیگری بسیار مهم، در میان بازیگران دیگر، ایفای نقش خواهد کرد. با استمرار این تحولات جاذبه‌ی جهانی شدن به نحوی فزاینده با دافعه‌ی ناسیونالیسم همراه خواهد شد؛ تنشی که احتمالاً بر بسیاری از تحولات جهانی سایه خواهد افکند. (زکریا، ۱۳۸۸: ۷)

آمریکا در بیش‌ترین سال‌های قرن گذشته بر اقتصاد، سیاست، علوم و فرهنگ جهانی مسلط بوده و طی بیست سال گذشته این سلطه بی‌مناقشه و در تاریخ مدرن بی‌سابقه بوده است. اینک ما در سومین دوره‌ی جابه‌جایی بزرگ قدرت در عصر مدرن به‌سر می‌بریم که می‌توان آن را «خیزش دیگران»<sup>۲</sup> نامید. (زکریا، ۱۳۸۸: ۴-۳) یکی از وجوه این دوران نوین، انتقال قدرت از دولت‌ها به بازیگران دیگر است. «دیگران» در حال خیزش، بسیاری از بازیگران غیردولتی را در بر می‌گیرند. گروه‌ها، افراد توانمند شده‌اند و سلسله‌مراتب قدرت، مرکزمداری و نظارت ضعیف شده است؛ اموری که پیش از این به دست دولت‌ها اداره می‌شد، اکنون بین نهادهای بین‌المللی چون سازمان تجارت جهانی<sup>۳</sup> و اتحادیه‌ی اروپایی<sup>۴</sup> تقسیم شده است. گروه‌های غیردولتی همه روزه، در هر زمینه و در هر کشوری قارچ‌گونه رشد می‌کنند. (زکریا، ۱۳۸۸: ۶-۵) ما به لحاظ سیاسی - نظامی هم‌چنان در جهانی با تنها یک ابرقدرت به‌سر می‌بریم.<sup>۵</sup>

1- Future of Freedom

2- Rise of the Rest

3- World Trade Organization(WTO)

4- European Union

<sup>۵</sup>-زکریا معتقد است که چین از حیث هزینه‌های نظامی دومین کشور بزرگ جهان محسوب می‌شود. چین از حیث بودجه‌ی نظامی رسمی خود بعد از آمریکا و انگلستان، در رده‌ی سوم قرار دارد. اما بیش‌تر تحلیل‌گران معتقدند که بسیاری از هزینه‌های عمده در

اما در سایر ابعاد- صنعتی، مالی، آموزشی، اجتماعی، فرهنگی- قدرت در حال جابه‌جایی و فاصله گرفتن از سلطه‌ی آمریکایی است. مفهوم این جابه‌جایی ورود ما به جهان ضدآمریکایی نیست. ما در حال گام نهادن به جهان پسا-آمریکایی هستیم که مردمان بسیار در نقاط بسیار، جهت و ماهیت آن را تبیین می‌کنند. (زکریا، ۱۳۸۸: ۷-۶)

بسیاری از ناظران و مفسران با نگاهی به نشاط و پویایی جهان نوپدید، سپری شدن روزگار آمریکا را نتیجه‌گیری کرده‌اند. اندی گرو،<sup>۱</sup> پایه‌گذار استل،<sup>۲</sup> بی‌پرده به این نکته می‌پردازد: «آمریکا در خطر حرکت در مسیر ورشکستگی قرار دارد و بخش ناخوشایند ماجرا این است که هیچ‌کس این را نمی‌داند. همه آن را انکار می‌کنند و در حالی که [کشتی] تایتانیک با شتاب کامل به سوی کوه یخ می‌راند، به خود می‌بالد!». (زکریا، ۱۳۸۸: ۴-۴۳) زکریا سپس با اشاره به وضعیت یک‌جانبه‌گرایی آمریکا می‌گوید همین تک‌قطبی‌گری<sup>۳</sup> است که در سراسر جهان واکنش برانگیز بوده است. نظم تک‌قطبی دو دهه‌ی گذشته، نه به‌خاطر مسأله‌ی عراق، بلکه توزیع گسترده‌تر قدرت در سراسر جهان رو به زوال گذشته است. هم اکنون در مواردی به نظر می‌رسد یک‌جانبه‌گرایی به فرجام خود رسیده است. اتحادیه‌ی اروپایی در حال حاضر به‌عنوان بزرگ‌ترین بلوک تجاری جهان، موجب دوقطبی‌گری<sup>۴</sup> شده و با تثبیت بیش‌تر چین و سایر غول‌های نوپدید، ممکن است قلمرو دوقطبی تجارت ابتدا سه قطبی و سپس چندقطبی شود. در هر حوزه‌ای جز نظامی، جابه‌جایی‌های مشابه در شرف وقوع است. هرچند در حال حاضر یا آینده‌ی نزدیک، اعتقاد به جهان چندقطبی، با چهار یا پنج بازیگر تقریباً هم وزن، بازتاب‌دهنده‌ی واقعیت نیست. اروپا نمی‌تواند در وجه نظامی، یا حتی سیاسی، به صورت متحد عمل کند. ژاپن و آلمان، به‌خاطر گذشته‌شان، زمین‌گیرند. چین و هند هنوز در حال

بودجه‌ی رسمی لحاظ نمی‌شوند و چنانچه درست به حساب آورده شوند، هزینه‌های نظامی چین - گرچه فاصله‌ی زیادی با آمریکا دارد- پس از آن در رده‌ی دوم قرار دارد. ر. ک به: (زکریا، ۱۳۸۸: ۹۶)

- 1- Andy Grove
- 2- Intel
- 3- unipolarity
- 4- bipolarity

توسعه‌اند. در نتیجه نظام بین‌المللی یا به‌گونه‌ای است که ساموئل هانتینگتون<sup>۱</sup> به‌درستی آن را «یک-چندقطبی»<sup>۲</sup> توصیف کرده یا به‌گونه‌ای است که سیاست‌مداران چینی دست‌اندرکار مسائل ژئوپولیتیک آن را «قدرت‌های بسیار و یک ابرقدرت»<sup>۳</sup> خوانده‌اند. (زکریا، ۱۳۸۸: ۴۷)

زکریا در ادامه بیان می‌کند که باور من این است که ره‌آورد جهان جدید نه یک ابرقدرت جدید، بلکه قدرت‌های چندگانه‌ای است که واشنگتن، با نیروی عظیم خود، می‌تواند جهت را به آنها نشان دهد، یا حتی آنها را هدایت کند. با وجود این و با خیزش بقیه‌ی جهان، آمریکا صرفاً در حوزه‌ی اقتصادی، سقوطی نسبی را تجربه خواهد کرد و با رشد شتابان‌تر دیگران سهم آن از کیک اقتصاد جهانی کوچک‌تر خواهد شد. (گرچه این جابه‌جایی احتمالاً برای سال‌ها ناچیز خواهد بود) علاوه بر آن، نیروهای غیردولتی جدید که بیش از پیش فعال شده‌اند، واشنگتن را تا حد زیادی محدود خواهند کرد. (زکریا، ۱۳۸۸: ۹-۴۸)

قدرت نظامی آمریکا نه علت اقتدار آن بلکه معلول آن است. آمریکا اکنون، در قیاس با گذشته، با چالش‌های بزرگ‌تر، ژرف‌تر و فراگیرتری مواجه است. مفهوم خیزش دیگران برای این کشور از دست دادن سهمی از تولید ناخالص جهانی بوده است. با وجود این، این فرایند به‌هیچ‌وجه شباهتی با فرود بریتانیا در قرن بیستم که منجر به زوال رهبری آن در ابداع، پویایی و کارآفرینی شد، نخواهد داشت. آمریکا هم‌چنان - تازمانی که بتواند با چالش‌های پیش رو کنار بیاید و با آن همساز شود- اقتصادی زنده و پویا، پیشاپیش انقلاب‌های آتی در علوم، فناوری و صنعت خواهد ماند. (زکریا، ۱۳۸۸: ۱۸۸)

از نظر زکریا تنها جوهره‌ی سیاست آمریکا نبود که موجب دگرگونی در دوران تک‌قطبی شد، رفتار شاه‌وار و متکبرانه‌ی این کشور نیز در این فرایند ایفای نقش کرد. آمریکا با رهبران خارجی مناسبات فراوان دارد، اما این کار در خیابانی یک‌طرفه انجام می‌شود و سیاست این کشور خیلی ساده تنها به اطلاع سایر دولت‌ها می‌رسد! مقامات ارشد آمریکا در لاک خود به‌سر

1- Samuel Huntington

2- uni-multipolarity

3- many powers and one superpower

می‌برند و به‌ندرت تعامل متناسبی حتی با همتایان خارجی خود دارند تا چه رسد به سایر خارجیان. (زکریا، ۱۳۸۸: ۲۳۲) آمریکا اکنون توانی را که در سال ۱۹۴۵، یا حتی در سال ۲۰۰۰، داشت، ندارد. اما هنوز این توان - با کامل‌ترین طیف اقتدار سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی - بیش از دیگران است و در آینده‌ی قابل پیش‌بینی نیز تغییری نخواهد کرد. مهم این است که ما نیازی به اختراع دوباره‌ی جهان نداریم. (زکریا، ۱۳۸۸: ۲۴۰)

الف: ۲-۴) ریچارد هاوس: ریچارد هاوس - رئیس شورای روابط خارجی آمریکا - اخیراً در مقاله‌ای در فصلنامه‌ی امور خارجی<sup>۱</sup> بی‌اعتباری تمامی نظرات مطروحه در جهان غرب را اعلام نموده است. بدین ترتیب که جهان بعد از یک دوره‌ی سلطه‌ی آمریکا وارد عصر بی‌قطبی<sup>۲</sup> گردیده است. هاوس می‌گوید: «ویژگی‌های اصلی روابط بین‌الملل در قرن ۲۱ در حال حرکت به سمت جهان بی‌قطبی می‌باشد؛ جهانی که سلطه بر آن نه توسط یک یا دو یا حتی دولت‌های متعدد بلکه توسط ده‌ها بازیگر که دارند و اعمال‌کننده‌ی انواع گوناگون قدرت می‌باشند، تحقق می‌یابد.» بر اساس این نظریه‌ی نظام بین‌الملل «بدون قطب» شامل مراکز متعدد و فراوانی است که قدرت قابل توجهی دارند که نه تنها شامل قدرت‌های منطقه‌ای بلکه نهادهای غیردولتی و چندملیتی و حتی اشخاص می‌باشند.<sup>۳</sup>

از دیدگاه هاوس ورود به این دوره‌ی بی‌قطبی برای ایالات متحده‌ی آمریکا آثار منفی فوق‌العاده‌ای خواهد داشت و تهدیدات جدی و فراوانی را برای آمریکا بوجود خواهد آورد. یک جهان بی‌قطبی دیپلماسی را پیچیده‌تر خواهد کرد؛ زیرا که چنین شرایطی نه تنها شامل درگیر شدن بازیگران بیش‌تری خواهد شد، بلکه فاقد ساختار و روابط مشخص و قابل پیش‌بینی، آن‌طور که جهان تک‌قطبی، دوقطبی و یا چندقطبی تعریف می‌گردید، می‌باشد. بنابراین، انتقال قدرت از یک

1- foreign affairs

2- Nonpolarity

۳- نکته‌ی مهمی که لازم است به آن اشاره کنیم این است که نظام بین‌المللی بر دو بنیان استوار است: اول بنیاد حقوقی است که در آن اصل برابری حاکمیت کشورها مطرح می‌شود و بر اساس آن هر کشوری در مجامع بین‌المللی دارای یک حق رأی است. دوم، بنیاد ژئوپلیتیک و سلسله مراتب قدرت است. بنابراین، نظم و نسق جهانی عمدتاً بر اساس مصالح و منافع قدرت‌های بزرگ تعیین و تنظیم می‌شود. از این‌رو، در این تعاملات فیما بین در نظام بین‌المللی، کشورها سعی دارند تا آنجا که ممکن است خط‌مشی‌هایی را اتخاذ کنند که با قدرت‌های بزرگ منطقه سازگار باشد.

دولت مسلط به [دولتی] دیگر یک رخداد تاریخی شناخته‌شده‌ای است، اما انتشار قدرت یک فرایند جدیدتری است. مسأله‌ی تمام دولت‌ها در عصر اطلاعات جهانی کنونی این است که اتفاقات زیادی خارج از کنترل دولت‌ها حتی قوی‌ترین آنها رخ می‌دهد. (Nye, 2010:5) به قول مدیر سابق کمیته‌ی سیاست‌گذاری وزارت امور خارجه‌ی [ایالت متحده‌ی آمریکا]: «تکثیر اطلاعات هم‌اندازه‌ی تکثیر تسلیحات باعث بی‌قطبی شده است.» (Hass, 2008)

### ب) قاعده‌ی نفی سبیل:

یکی از قواعد فقهی ثانویه‌ی مشهور نزد فقیهان مسلمان، قاعده‌ی «نفی سبیل و سلطه‌ی کافران بر مسلمانان» است که بعضاً از آن به قاعده‌ی نفی سلطه نیز یاد می‌کنند. سبیل در لغت به معنای راه و حجت و از نظر فقهی مراد از نفی سبیل این است که خداوند متعال حکمی جعل نکرده که بر اثر آن، برای کفار، برتری بر مسلمانان ثابت کند. قاعده‌ی فقهی «نفی سبیل» از نص قرآن اتخاذ شده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>۱</sup> (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۱) مفهوم آیه این است که مؤمنان باید از برقراری روابطی که موجب سلطه‌ی کافران بر آنها می‌شود، اجتناب کنند. بنابراین، خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچ‌گونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمانان را باز نگذاشته است و هرگونه راه تسلط بر مسلمانان را بر آنها بسته است؛ به این ترتیب، کافران در هیچ زمینه‌ای شرعاً نمی‌توانند بر مسلمانان مسلط شوند. (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۲۶)

ناگفته نماند با توجه به این که زمان نزول این آیه‌ی شریفه‌ی (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)، مستند اصلی قاعده‌ی «نفی سبیل» است، ماه ذیقعد سال ششم هجری بوده است، می‌توان در چهار سال آخر عمر با برکت پیامبر<sup>(ص)</sup>، شاهد مصادیقی در این خصوص بود. در آن دوران، مواردی وجود دارد که پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> در معاهداتی که با کفار منعقد می‌کردند، امتیازاتی به آنها واگذار می‌نمود که ظاهراً ناقض نفی سبیل و از مصادیق بارز سبیل بوده است، اما واقعیت این است که ایشان در تقابل مصالح کوتاه‌مدت و بلندمدت جامعه‌ی اسلامی با دادن امتیازاتی که ظاهراً مصادق روشن سبیل است، مصالح بلندمدت

<sup>۱</sup>- لن نفی ابد می‌کند؛ یعنی هیچ‌گاه خداوند بر اهل ایمان سلطه‌ای از کافران قرار نداده است.

جامعه‌ی اسلامی را ترجیح داده‌اند. برای مثال، به موجب یکی از بندهای پیمان صلح «حدیبیه»، «هر کسی از مردم قریش بدون اجازه ولی خود به محمد (ص) پیوندد، محمد (ص) باید او را به نزد قریش بازگرداند و هر کس از پیروان محمد (ص) نزد قریش رفت، بازگردانده نشود». مطابق این بند هرگاه مسلمانی از دست قریش فرار می‌کرد و به مدینه نزد پیامبر (ص) و سایر مسلمانان پناهنده می‌شد، مسلمانان باید او را به کفار قریش باز می‌گرداندند و تاریخ گواه عمل به این ماده در موارد متعدد از سوی پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است. این اقدام به حسب ظاهر، قبول تسلط غیرمسلم بر مسلم است، اما باید متذکر شد که صرف‌نظر از کیفیت محتوای پیمان و آثار و عواقبی که این پیمان بر قریش گذاشت، آن بزرگوار در تقابل مصالح کوتاه‌مدت و بلندمدت جامعه‌ی اسلامی، مصالح بلندمدت جامعه‌ی اسلامی را تشخیص و ترجیح دادند و انعطافی که آن حضرت در جریان تدوین و پذیرش پیمان صلح «حدیبیه» نشان دادند، جز در دایره‌ی اختیارات حکومتی ایشان نمی‌گنجد. (ایزدی، ۱۳۸۲: ۷۴ و موسوی فر، ۱۳۷۲-۷۳: ۲۲۳-۲۲۲).

به هر حال، قاعده‌ی «نفی سبیل» در روابط خارجی اسلام و مسلمانان - به اصطلاح - «حق و تو» دارد. اگر یک قرارداد سیاسی و اقتصادی و مقوله‌ی نظامی (به‌عنوان مثال، توافقنامه‌های نظامی که منجر به تأسیس پایگاه نظامی کشور دارالکفر در دارالاسلام می‌گردد). و حتی فرهنگی به‌عنوان مقدمه و زمینه‌ی تسلط کفار بر مسلمانان تلقی شود، قاعده‌ی «نفی سبیل» آن قرارداد و مقوله را باطل می‌سازد. (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۲۶-۳۲۷) بنابراین، یکی از اصول حاکم بر سیاست خارجی اسلام، که بر تمام روابط خارجی و بین‌المللی اسلام در زمینه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت دارد و تمامی روابط مسلمانان باید بر اساس آن برنامه‌ریزی شود، اصل مهم و اساسی «نفی سلطه» یا قاعده‌ی «نفی سبیل» است. در صورت عملی شدن این اصل و قاعده‌ی فقهی، کفار و بیگانگان کوچک‌ترین راه نفوذ و تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مسلمانان نخواهند داشت.

ب: ۱) نفی سبیل از منظر قرآن: از منظر قرآن کافران، مشرکان و منافقان دوستان یکدیگرند. قرآن کریم در آیاتی اصل رابطه‌ی ولایی مؤمنان با اهل کتاب (سوره‌ی مائده، آیه ۵۱) و نیز پیوند ولایی با کافران (سوره‌ی نساء، آیه ۱۴۴) و هم‌چنین رابطه‌ی ولایی با منافقان (سوره‌ی نساء، آیات



۸۹-۸۸) و نیز پیوند ولایی مؤمنان با مشرکان (سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۸) را نفی و ممنوع نموده است. از سوی دیگر، کلمه‌ی «ولاء» و «اتخاذ» که معنای ملکه را در خود دارد، با اولین مرتبه از مراتب نهی از منکر که انزجار قلبی است، سازگار نخواهد بود و با دوستی ذات اقدس خداوندی نیز منافات خواهد داشت. (سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲) بنابراین، مؤمنان نه تنها ولایت کافران را نمی‌پذیرند، به آنها مودت نیز ندارند؛ یعنی هیچ‌یک از مراحل سه‌گانه‌ی «مودت»، «تولی»، «اتخاذ ولی» را ندارند؛ حتی اصل مودت را ندارند که پایین‌ترین مرحله است؛ چه رسد به «تولی» یا «اتخاذ ولی» که مستحکم‌ترین رابطه است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۶۳ و ۱۶۹)

قرآن گرچه برقراری رابطه با اهل کتاب را نفی نمی‌کند، ولی مسلمانان را از پذیرش ولایت آنان برحذر داشته و پذیرش ولایت آنان را دخول در دایره‌ی آنان تلقی کرده و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی [و دوست و تکیه‌گاه] انتخاب نکنید. آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی از شما که با آنان دوستی کنند از آنها هستند؛ خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند». (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۱) از نظر قرآن، پذیرش ولایت یهود و نصاری، دخول در زمهری آنان محسوب می‌شود، ولی پذیرش آن عده از اهل کتاب که دین اسلام را به استهزا می‌گیرند، نوعی فاصله گرفتن از ایمان و تقوی نیز محسوب می‌شود، و مؤمنین در این خصوص مورد هشدار جدی قرار گرفته‌اند. در آیه‌ی دیگری می‌خوانیم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! افرادی از اهل کتاب که آیین شما را به باد استهزا و بازی می‌گیرند و مشرکان را ولی خود انتخاب نکنید؛ و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید». (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۷). با این حال، حکم یهود و نصاری را در یک ردیف قرار نداده و خصومت یهود را با اهل ایمان، شدیدترین خصومت دانسته و برخی از نصاری را نزدیک‌ترین اهل کتاب به مسلمانان دانسته می‌گوید: «به‌طور مسلم، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛ و نزدیک‌ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می‌یابی که می‌گویند: ما نصاری هستیم؛ این به‌خاطر آن است که در میان آنها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند». (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۲)

بنابراین، قرآن اصل را در مقابل اهل کتاب، بر رابطه‌ی دوستانه و نه پذیرش ولایت و سلطه قرار داده است. در چارچوب روابط دوستانه و احترام متقابل، قرآن بر مشترکات فرهنگی تکیه کرده، مسلمانان را به گفتگو و مذاکره‌ی فرهنگی و فکری و فراخوانی اهل کتاب به هم‌گرایی بر مبنای اصل مشترک توحید، توصیه می‌نماید. (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۴) ولی این روابط نباید به گونه‌ای باشد که موجبات سلطه و سبیل کافران بر مسلمانان را فراهم سازد چرا که هرگونه سبیل و سلطه‌ی کافران بر مؤمنین مورد نفی خدشه‌ناپذیری قرار گرفته و هرگونه قرارداد، تفاهم‌نامه، موافقت‌نامه و معاهده‌ای که متضمن و یا مستلزم سبیل کافرین باشد، به شدت محکوم و فاقد اعتبار اعلام شده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است. (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۱). برای استدلال به این آیه، بر قاعده‌ی نفی سبیل باید به این نکته توجه داشت که این آیه به علم تشریح (حقیقت) نظر دارد و نه عالم تکوین (واقعیت)، به این معنا که در مقام قانون‌گذاری، خداوند متعال هیچ قانونی را وضع نکرده- و هرگز- نمی‌کند که زمینه‌ساز سلطه‌ی کافران بر مؤمنان شود، در حالی که به معنای تکوینی، مفادش این خواهد بود که در عالم واقعیت، خداوند زمینه‌ی سلطه‌ی کافران بر مؤمنان را نیافریده است و امکان غلبه‌ی کفار بر مسلمانان وجود ندارد. بنابراین، این آیه‌ی در مقام تشریح و در جایگاه قانون‌گذاری است و قاعده‌ی کلی را در مباحث حقوقی شریعت اسلام تبیین می‌کند که به موجب آن، هر حکمی و نیز هر قرارداد و معامله و پیمان و موافقت‌نامه و تفاهم‌نامه و خلاصه هرگونه عقدی که سبب علو کافر و استیلا‌ی او بر مسلمانان و یا دولت اسلامی شود، نفی ابدی شده و اعتبار ساقط و «کان لم یکن» می‌گردد.

البته ناگفته نماند در چارچوب روابط حرجی (قاعده‌ی لاجرج)، اگر گه‌گاه، برخی از روابط و یا انعقاد قراردادها به نحوی باعث نوعی سلطه شود، و مسلمانان ناگزیر از انعقاد و یا برقراری آن باشند، و عدم پذیرش آن موجب زیان بیش‌تر گردد، به‌عنوان یک استثنا، در شرایط عسر و حرج، قرآن راه را برای قبول آن می‌گشاید، که محدود به حدود عسر و حرج است و جنبه‌ی حکم ثانوی در روابط خارجی و بین‌الملل اسلامی را دارد. در چنین شرایطی قاعده‌ی دیگری به نام «عسر و حرج» (قاعده‌ی لاجرج) راه را برای چنین موارد لاعلاجی گشوده، این

امکان را فراهم می‌کند که دولت اسلامی در این‌گونه موارد، بن‌بست را بشکند. البته این اصل صرفاً صورت استثنای محدود را دارد و تنها موارد حرجی را در بر می‌گیرد و به بهانه‌ی آن نمی‌توان به اندک حرجی، قاعده‌ی نفی سبیل را شکست. از این‌رو، در این عرصه قاعده‌ی نفی سبیل جنبه‌ی «اصل» و قاعده‌ی نفی عسر و حرج جنبه‌ی «فرع» را دارد. هرچند تأثیر این قاعده، تنها بر قاعده‌ی «نفی سبیل» نیست، بلکه قاعده‌ی عامی است که ادله‌ی احکام اولیه را نیز متأثر می‌سازد و تأثیر آنها را در اثبات احکام اولیه‌ی شرعی در موارد حرجی خنثی می‌کند. این مهم در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی آل عمران و آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی حج مورد تأکید قرار گرفته است. (علوی، ۱۳۸۷: ۴۲-۳۹)

بنابراین، قرآن کریم در عین حال که روابط مسلمانان با پیروان ادیان توحیدی و نیز کافران را امضا می‌کند؛ اما نه سلطه‌پذیری مسلمانان را امضا می‌کند و نه سلطه‌گری غیرمسلمانان را و نامسلمانان بر مسلمانان سلطه و راه نفوذ ندارند؛ نه راه نفوذ علمی که با احتجاج بتوانند اسلام را دین باطل معرفی کنند و نه راه تشریحی دارند که بتوانند بر مسلمانان حکومت کنند. هم سلطه‌ی تشریحی کافران نفی شده و هم سلطه‌ی فرهنگی آنها و به همان معیاری که اسلام اجازه نمی‌دهد کسی ظلم کند، اجازه نمی‌دهد کسی ظلم بپذیرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۷۶) در فرهنگ متعالی قرآن ظلم کردن و ظلم‌پذیری مذموم می‌باشد و به پرهیز از هر دو فرمان داده شده است: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۹) «نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌کشید»؛<sup>۱</sup> از دیدگاه قرآن کریم وقتی به ملت و جامعه‌ای خیر یا شری می‌رسد که افراد آن جامعه، خود خواهان آن نعمت و سعادت و یا شر و شلالت باشند: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». (سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱)

ب: نفی سبیل در کلام امام خمینی<sup>(ره)</sup>: اندیشه‌ی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران امام راحل<sup>(ره)</sup> در این خصوص، فروغ ویژه‌ای دارد، چرا که ایشان با طرح نظریه‌ی خردگرایانه ولایت فقیه و حکومت اسلامی و مطرح ساختن مباحث عمیقی در این زمینه، فضای دیگری را

<sup>۱</sup>- این موضوع در فرهنگ ادبی ایران- زمین از طرف حماسه‌سرای بزرگ پارس (فردوسی) این‌طور بیان شده است: «میا‌زار موری که دانه کش است...»

در گستره‌ی فقه و فقهات گشود. ایشان در تحریرالوسیله می‌نویسد: «اگر در روابط بازرگانی دولت‌ها و یا بازرگانان، با برخی از دولت‌ها یا تجار بیگانه، ترس بر بازار مسلمانان و زندگی اقتصادی آنان حاکم باشد، واجب است آن را ترک کنند و چنین تجارتی حرام می‌باشد؛ و در صورت چنین ترسی، بر رؤسای مذهب (واجب) است که کالاها و نیز تجارت با آنان را طبق مقتضیات زمان تحریم کنند. بر امت اسلامی هم پیروی و تبعیت از ایشان (واجب) است، همان‌گونه که بر همه‌ی آنان واجب است که در جهت قطع این روابط جدیت کنند». (امام خمینی<sup>(۶)</sup>، ۱۳۶۶: ۳۳۰)

به گفته‌ی حضرت امام خمینی<sup>(۶)</sup> فقه عبارت است از: «نظریه‌ی اداره‌ی جامعه از گهواره تا گور». (صحیفه‌ی نور، ج ۲۱، ۹۰) سیاست از جمله عرصه‌هایی است که می‌تواند چهره‌ی فراموش شده‌ی فقه را تحت عنوان فقه سیاسی نمایان سازد. فقه سیاسی و حکومتی، تشکیل شده از مجموعه‌ی قواعد و قوانین فقهی و حقوقی با توجه به مبانی اصولی است که عهده‌دار تنظیم روابط میان آحاد مسلمانان با یکدیگر و با ملت‌های غیر مسلمان بر اساس ارزش‌های اسلامی و انسانی است. (رحمانی، ۱۳۹۰: ۴۵) وی در جای دیگر و در مقام بیان این‌که زمینه‌سازی برای سلطه و حاکمیت آمریکا حرام و خیانت به اسلام است، می‌فرماید: «در همه حال، شعار ما قطع‌ایادی اجانب راست و چپ از کشور است، و هر کس در هر مقامی و به هر صورتی اجازه‌ی دخالت اجانب را در وطن عزیز ما چه باصراحت و چه به‌وسیله‌ی طرح‌هایی که لازمه‌اش ادامه‌ی تسلط اجنبی یا ایجاد تسلط تازه‌ای باشد، خائن به اسلام و کشور است». (امام خمینی<sup>(۶)</sup>، ۱۳۶۶: ۷۲۵)

ایشان درباره‌ی لزوم مبارزه با عواملی که موجب سلطه‌ی کافران می‌شود می‌فرماید: «وظیفه‌ی مسلمانان نفی سلطه‌ی فرهنگی اجنبی و نشر فرهنگ غنی اسلام است». (صحیفه‌ی نور، ج ۳: ۴) امام درباره‌ی این‌که مسلمانان نباید به بیگانگان اعتماد و اتکال داشته باشند می‌فرماید: «باید ایرانی بسازیم که بتواند بدون اتکا به آمریکا و شوروی و انگلستان و این جهان‌خواران بین‌المللی، استقلال سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی خویش را به‌دست گیرد و روی پای خود بایستد و هویت اصیل خویش را به جهان عرضه کند». (صحیفه‌ی نور، ج ۲: ۱۱۵ - ۱۱۲)

اولین جرقه‌ی حرکت مستقل از نفوذ بیگانگان نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی<sup>(ره)</sup> بود که در سال‌های ۱۹۶۰م. و ۱۹۶۱م. و در اوج جنگ سرد و حاکمیت بلامعارض نظام دوقطبی شکل گرفت. امام خمینی<sup>(ره)</sup> با طرح این جمله‌ی معروف: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، و شوروی از هر دو بدتر، همه از هم پلیدتر» (صحیفه‌ی نور، ج ۱: ۱۰۵) و یا این مطلب که «ما با کمونیزم بین‌الملل به همان اندازه در ستیزیم که با جهان‌خواران غرب به سرکردگی آمریکا»، (صحیفه‌ی نور، ج ۱: ۱۹) اولین فریاد رسای خود را بر علیه نظام ظالمانه و سلطه‌گرانه‌ی جهانی بلند کرد و در حقیقت نهضت اسلامی اولین حرکتی بود که به نمایندگی از همه‌ی مظلومان جهان قیام کرده و با نادیده گرفتن تضادها و رقابت موجود میان قدرت‌های بزرگ جهانی آن را صرفاً در جهت تقسیم غنائم دانسته و هیچ‌کدام را به نفع ملت‌ها تلقی نکرد. از نظر امام راحل، «این انقلاب اسلامی یک انقلاب عادی نیست و متکی به هیچ‌یک از دو قطب شرق و غرب نمی‌باشد. از این جهت، ویژگی‌های خاص خود را داشته و دارد و با پیمودن صراط مستقیم لاشرفیه و لاغریه در تقابل هر دو قطب ایستاده است و از هیچ‌یک از قدرت‌های افسانه‌ای نهراسیده است که همین موجب پیروزی‌های معجزه‌آسایی گردید.» (صحیفه‌ی نور، ج ۱۹: ۵) بنابراین، انقلاب اسلامی و رهبری آن نه تنها نظریات حاکم بر روابط بین‌الملل و نظام سلطه‌ی جهانی موجود را که نشأت گرفته از اندیشه‌های ماکیاول، هابس و هانس مورگنتا بوده و این‌که حق را با زور می‌دانند مردود دانسته، بلکه بر این اعتقاد و نظریه حرکت کرد که: «سلامت و صلح جهان بسته به انقراض مستکبرین است و تا این سلطه‌طلبان بی‌فرهنگ در زمین هستند، مستضعفین به ارث خود که خدای تعالی به آنها عنایت فرموده نمی‌رسد.» «حکومت پابرهنگان حق است.» (صحیفه‌ی نور، ج ۱: ۲۶۲) بنابراین، با اعلام روز قدس سراسر جهان آشکارا می‌فهمید که انقلاب ایران به آنچه که در داخل کرده بسنده نمی‌کند و صریحاً موضع رهایی‌بخش خود را متوجه نجات مستضعفین عالم می‌نماید. (حشمت زاده، ۱۳۸۷: ۳۱) از نظر امام خمینی شعار نه شرقی، نه غربی یک شعار ابدی این انقلاب و ملاک عمل ابدی همه‌ی مسلمانان است تا ابد. (حشمت زاده، ۱۳۸۷: ۶۴)

امام راحل بی‌توجهی سران کشورهای اسلامی را به مقتضای قاعده‌ی «نفی سبیل» و اقداماتشان را به انعقاد قراردادهایی که زمینه‌ساز سلطه‌ی بیگانگان بر کشورهای اسلامی شود، خیانت خوانده و چنین خیانتی را باعث سلب صلاحیت آنها می‌داند: «اگر سران دولت‌های اسلامی یا برخی از نمایندگان دو مجلس [شورا و سنا در دوران طاغوت] موجب نفوذ سیاسی یا اقتصادی بیگانگان بر مملکت اسلامی گردند، به‌گونه‌ای که از این نفوذ بر [لطمه خوردن به] اساس اسلام یا بر استقلال مملکت - گرچه در آینده - بیم و هراس رود، [این رئیس مملکت یا آن نماینده] خائن شمرده می‌شود. و فرضاً [اگر] متصدی شدن آن مقام برای او حق باشد، از مقامش - هر مقامی که باشد - معزول می‌گردد و بر امت اسلامی است که گرچه با مقاومت منفی، مانند ترک معاشرت و ترک معامله با وی و روگرداندن از او، به هر وجهی که ممکن باشد، او را مجازات نمایند، و در اخراج او از تمام شئون سیاسی و محروم نمودنش از حقوق اجتماعی اهتمام ورزند.» (امام خمینی، ۱۳۶۶: ۳۲۸) امام راحل در این خصوص می‌فرماید: «اگر روابط سیاسی دولت‌های اسلامی با بیگانگان، موجب استیلاي آنان بر سرزمین‌ها، جان یا مال مسلمانان شود و یا موجب اسارت سیاسی مسلمانان گردد، بر سران دولت اسلامی حرام است که چنین روابط و مناسباتی داشته باشند، و پیمان‌هایشان باطل است.» (امام خمینی، ۱۳۶۶: ۳۲۸)

ب-۳) نفی سبیل در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: انقلاب اسلامی به‌منابه انقلابی ضد استبدادی و ضد استعماری، و ضد استکباری تنها در راستای سرنگونی رژیم ظالمانه‌ی شاهنشاهی هدف‌گذاری نکرد، بلکه از همان آغاز پرچم مبارزه و مقابله با همه‌ی دنیای سلطه و استبداد تحت عنوان مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مستضعفین جهان را برداشت و در قانون اساسی که ملهم از مکتب حیات‌بخش اسلام است، به‌صراحت این آرمان را بیان و تثبیت کرده که البته به صورت بالقوه و بالفعل سازوکار لازم برای رهبری این مبارزه‌ی جهانی با نظام سلطه را در اختیار داشته و دارد. در مقدمه‌ی قانون اساسی آمده است: «قانون اساسی با توجه به محتوای انقلاب اسلامی ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود زمینه‌ی تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند. به‌ویژه در گسترش روابط بین‌الملل با دیگر

جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشند تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کنند و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان را فراهم نمایند.»

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در بند ۵ اصل سوم در بیان اهداف جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.» اما در بند ۱۶ همین اصل، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را چنین تبیین می‌کند: «تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه‌ی مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان» و در اصل چهارم و سوم، برای تأمین استقلال جامعه، در بند ۸ تأکید بر «جلوگیری از سلطه‌ی اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور» می‌نماید. هم‌چنین در جهت تضمین این هدف در اصل هشتم و یکم تصریح می‌کند که «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری، صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است» و در اصل هشتم و دوم گرفتن وام و کمک‌های بدون عوض را از دولت‌های خارجی منوط به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌نماید. همین‌طور در اصل هشتم و دوم با صراحت بیان می‌دارد: «استخدام کارشناسان خارجی از طرف دولت ممنوع است، مگر در موارد ضرورت، با تصویب مجلس شورای اسلامی.» بر مبنای همین قاعده است که اصل ۱۵۲ قانون اساسی، در ترسیم بنیادین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران چنین تعیین تکلیف می‌کند: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه‌ی مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط و روابط صلح‌آمیز متقابل، با دول غیرمحراب استوار است.» بنابراین، بر اساس اصل ۱۵۳ قراردادهای جمهوری اسلامی ایران را منوط به این ویژگی می‌نماید که بسترساز سلطه‌ی بیگانه نباشند، و گرنه از اعتبار ساقط خواهد بود: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه‌ی بیگانه بر منابع طبیعی، اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است.» در این خصوص می‌توان به دو نمونه‌ی سرنوشت‌ساز تاریخی یعنی

«واقعه‌ی رژی یا تحریم تنباکو» و «قانون کاپیتولاسیون» اشاره کرد.<sup>۱</sup> بدیهی است الهام‌بخشی و عمق‌بخشی خارجی انقلاب اسلامی در قالب گفتمان مقاومت و نفی سلطه مبتنی و متکی بر چنین ارزش‌های الهی- انسانی است و از طرفی، حتماً قرائت ایرانی- اسلامی از صلح و امنیت بین‌المللی نیز معطوف به کار بست چنین ارزش‌هایی است.

### ۱) حق تعیین سرنوشت و سلطه‌ی بیگانه

یکی از ابعاد حق تعیین سرنوشت طبق رویه‌ی دولتی و قطعنامه‌های ملل متحد این است که حق تعیین سرنوشت نه تنها متعلق به مردم مستعمرات است، بلکه در مورد مردم سرزمین‌های اشغالی نیز اعمال می‌شود. مفهوم سلطه‌ی بیگانه<sup>۲</sup> در بند ۱ اعلامیه‌ی اعطای استقلال گنجانده شده است: «قرار دادن مردم تحت انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه، نفی حقوق اساسی بشر محسوب شده است که مغایر منشور ملل متحد و مانعی در جهت ترویج صلح و همکاری جهانی می‌باشد.»<sup>۳</sup> ماده‌ی ۱ میثاقین نیز به‌طور ضمنی این مسأله را بیان می‌کند، لکن اشاره‌ی مستقیم به عبارت اشغال خارجی یا سلطه‌ی بیگانه در آن نشده است، نهایتاً اعلامیه‌ی روابط دوستانه‌ی ۱۹۷۰م. به چند

۱- در واقعه‌ی تحریم تنباکو میرزای شیرازی در پاییز ۱۲۷۰ شمسی در بیان تحریم استعمال توتون و تنباکو چنین فتوا می‌دهد: «البیوم استعمال تنباکو و توتون- بای نحو کان- در حکم محاربه با امام زمان (عج) می‌باشد» و در اعتراض به قانون کاپیتولاسیون امام راحل در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چنین اعلام می‌کنند: «... ما را فروختند، عزت ما را پایکوب کردند. عظمت ایران از بین رفت ... آقایان، من اعلام خطر می‌کنم، ای ارتش ایران من اعلام خطر می‌کنم، ای سیاست‌مداران ایران، من اعلام خطر می‌کنم، ای بازرگانان ایران من اعلام خطر می‌کنم، ای علمای ایران، ای مراجع اسلام، من اعلام خطر می‌کنم، ای فضلا، ای طلاب، ای حوزه‌های علمیه، ای نجف، ای قم، ای مشهد، ای تهران، ای شیراز، من اعلام خطر می‌کنم ... آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد و دم بر نیاورد، آیا در این مورد هم می‌گویند باید خفه شد؟! در اینجا هم ساکت باشیم و دم بر نیاوریم؟ ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟ استقلال ما را بفروشند و ما ساکت باشیم؟ والله گناهکار است کسی که داد نزنند، والله مرتکب کبیره است، کسی که فریاد نزند. ای سران اسلام به داد اسلام برسید، ای علمای نجف به داد اسلام برسید، ای علمای قم، به داد اسلام برسید، رفت اسلام [گریه‌ی شدی حضار] ... خدایا این دولت به کشور ما خیانت کرد، به اسلام خیانت کرد، به قرآن خیانت کرد، وکلای مجلسین، آنهایی که با این امر موافقت نمودند، خیانت کردند، وکلای مجلس سنا- این پیرمردها- خیانت کردند، وکلای مجلس شورا، آنهایی که به این امر رأی دادند، به کشور خیانت کردند، اینها وکیل نیستند، دنیا بدانند اینها وکیل ایران نیستند، اگر هم بودند، من عزلشان کردم، از وکالت معزولند و تمام تصویب‌نامه‌هایی که تاکنون گذرانده‌اند، بی اعتبار است ... ما این قانون را که به اصطلاح خودشان گذرانده‌اند، قانون نمی‌دانیم، ما این مجلس را مجلس نمی‌دانیم، ما این دولت را دولت نمی‌دانیم، اینها خائنند، خائن به کشورند.» ناگفته پیداست که امام راحل، فتوای تاریخی ضد آمریکایی و ضد سلطه‌گری خود را بر اساس قاعده‌ی فقهی «نفی سبیل» صادر فرمودند. ر. ک به: (روحانی، بی تا: ۷۲۶-۷۰۵)

2- Alien Domination

3-for more information see: A/Res/ ۱۵۱۴(XV), ۱۴Dec. ۱۹۶۰, para ۱



وضعیت اشاره می‌کند که در بردارنده‌ی حق تعیین سرنوشت خارجی برای مردم است که یکی از آن چند وضعیت، مورد سلطه، انقیاد و استثمار بیگانه است.<sup>۱</sup>

این اعلامیه نشان می‌دهد که وضعیت اشغال یا سلطه‌ی بیگانه می‌تواند جدا از استعمار وجود داشته باشد. این مسأله امروزه مورد تأیید همه‌ی کشورها و جامعه‌ی جهانی قرار گرفته است. (Cassese, 1995) در کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز همه‌ی اعضا معتقد بودند که حق تعیین سرنوشت فقط به مردم مستعمرات تعلق نمی‌گیرد، بلکه به مردم تحت سلطه‌ی بیگانه نیز اطلاق می‌شود.<sup>۲</sup> رویه‌ی دولتی نیز بر این امر صحه گذاشته است.<sup>۳</sup> از آنجا که «حق تعیین سرنوشت خارجی... مترادف ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌الملل است»؛ بنابراین، نقض این حق از طریق توسل به زور، نقض غیرمستقیم یک قاعده‌ی آمره‌ی بین‌المللی است، در عین حال که نقض اصل تعیین سرنوشت، خودبه‌خود نقض یک قاعده<sup>۴</sup> نیز هست.

بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی نشان می‌دهد که عبارت سلطه یا انقیاد بیگانه<sup>۵</sup> شامل وضعیت‌هایی است که در آن «یک قدرت با توسل به زور به مردم یک سرزمین خارجی سلطه پیدا می‌کند»؛ یعنی باید یک قدرت بیگانه مداخله‌ی نظامی انجام داده و یا در صورت وجود مخاصمه، طرف متخاصم اقدام به اشغال نظامی کند. رویه‌ی ملل متحد و اعضای آن در سال‌های متعاقب تصویب اعلامیه‌ی روابط دوستانه‌ی ۱۹۷۰م. نشان می‌دهد که تعدادزایدی از دولت‌ها هم‌چنان از توسعه‌ی مفهوم سلطه و غلبه‌ی بیگانه به اشکال استثمار اقتصادی و استعمارنو خودداری می‌کنند. (Cassese, 1995) به همین خاطر، قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی در مورد مسائل اقتصادی، مداخله‌ی اقتصادی را نقض اصل تعیین سرنوشت

1- for more information see: A/Res/ ۲۶۲۵(XXV), ۲۴Oct. ۱۹۷۰, Annex.

۲- ۲۶۶, para. ۶۴ for more information see: Yb of ILC, Vol. II, part II, P. -۲

3- for more information see: E/CN. ۴/Sub. ۴۰۵۲/REw. ۱, paras. ۶۴- ۶۱ E. CN. - ۲۰۰۳- ۴L. ۹; E/CN. - ۲۰۰۳- ۴L. ۵; Press Release CA\_ SHC ۵۸\_ ۳۷۵۳\_ General Assembly Sess, ۳rd Committee, ۲۶th Mtg (AM), ۲۰۰۳/۱۰/۲۸; press Release HR/CN/۱۰۳۲

4- Erga Omnes

5- Alien Domination/Subjugation

نخوانده‌اند.<sup>۱</sup> «اقدام به مداخله و اشغال نظامی خارجی و یا تهدید به آن» و «مداخله‌ی نظامی، تجاوز نظامی و اشغال نظامی خارجی» نقض فاحش اصل تعیین سرنوشت خوانده شده است و در عمل دولت‌ها توافق کرده‌اند که واژه و مفهوم «سلطه‌ی بیگانه» به «مداخله به‌وسیله‌ی توسل به زور و اشغال نظامی» محدود شود.<sup>۲</sup> البته این بدان معنا نیست که حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت‌های دیگری غیر از اشغال بیگانه یا مستعمرات موضوعیت ندارد. بند ۲ ماده‌ی ۱ مشترک در میثاق مشخصاً به نمونه‌ای از این وضعیت‌ها اشاره کرده است.

در حال حاضر، بر اساس آنچه که در نظام ملل متحد مورد قبول است، حق تعیین سرنوشت داخلی، لازمه‌ی اعمال سایر حقوق و آزادی‌های اساسی فرد است. این حق به معنای آن است که مردم در یک کشور مستقل، آزادانه قانون‌گذاران و رهبران سیاسی‌شان را فارغ و آزاد از هرگونه دخالت و نفوذ مقامات داخلی انتخاب کنند. حق تعیین سرنوشت پیش‌شرط اعمال سایر حقوق مندرج در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و در عین حال، بهترین تجلی کل حقوق است که در این میثاق آمده است. (خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۲۷)

## ۲) مبانی فرانظری اسلام در روابط بین‌الملل:

تمامی نظریه‌های روابط بین‌الملل اعم از جریان اصلی اثبات‌گرا<sup>۳</sup> و جریان انتقادی اثبات‌گرا<sup>۱۱</sup> بر مبانی فرانظری خاص (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) استوار

1- for more information see: A/Res/ ۳۲۸۱ (XXIX), ۱۹۷۴; A/Res/۱۹۷/۳۸, ۱۹۸۳

۲- برای بررسی رویه‌ی دولتی و عقیده‌ی دولت‌ها، رک.

A/C. ۳۳/Sr. ۳۴(۱۹۸۴); A/C. ۳۹/۳/SR. ۳۴(۱۹۸۴); A/C. ۳۸/۳/SR/۶, ۲۱(۱۹۸۳); A/C. ۳۸/۳/SR/۶, ۲۱(۱۹۸۳); S/PV, ۲۴۸۹(۱۹۸۳); S/PV, ۲۴۸۷(۱۹۸۳); S/PV, ۲۴۹۱(۱۹۸۳); A/Res/۳۷/۳۵, ۴۳/۳/SR. ۲۳/۱۷/۱۳/۱۰/۹۷(۱۹۸۸); S/PV, ۲۴۸۹(۱۹۸۳); A/Res/۳۷/۳۵, ۱۹۸۰; A/Res/۳۴/۳۶, ۱۹۸۱; A/Res/۳۷/۳۷, ۱۹۸۲; A/Res/۲۲, ۱۹۷۹/۳۴; A/Res/۶, ۱۹۸۰/۳۳; A/Res/۶۳۷, ۱۹۸۲; A/Res/۳/۴۵, ۱۹۹۱; A/Res/۱۸/۴۶, ۱۹۹۱; A/Res/۲۶/۶۶ (XXV), ۱۹۷۰; A/Res/۲۹/۴۹ (XXVII), ۱۹۷۲; A/Res/۳۳&۳۴, ۱۹۷۸; A/Res/۴۴/۴۳, ۱۹۷۹; A/Res/۷۰/۳۴, ۱۹۷۹; A/Res/۱۲۳/۳۷, ۱۹۸۲; A/Res/۱۸۰/۳۸ (A to D), ۱۹۸۳; A/Res/۷۰/۳۴, ۱۹۷۹; A/Res/۱۶۲/۴۱ (A to C) ۱۹۸۶; A/Res/۵۴/۴۳ (A to C), ۱۹۸۸; A/Res/۸۳/۴۵, ۱۹۹۰; A/Res/۲۲/۴۴, ۱۹۸۹; A/Res/۲۲/۳۴, ۱۹۷۹; A/Res/۳/۴۵, ۱۹۹۰; A/Res/۷۸/۴۶, ۱۹۹۰; S/Res/۲۵۲, ۱۹۶۸; S/Res/۴۷/۸, ۱۹۸۰; S/Res ۴۴/۶, ۱۹۷۹; S/Res/۶۶, ۱۹۹۰; S/Res/۷۱۷, ۱۹۹۱; S/Res/۸۱۰, ۱۹۹۳; S/Res/۷۱۸, ۱۹۹۱; S/Res/۷۶۶, ۱۹۹۲; S/Res/۷۸۳, ۱۹۹۲; S/Res/۷۹۲, ۱۹۹۲; A/۳۸/PV. ۳۴, A/۳۹/PV. ۳۲; UN. GAOR, ۳۴th Sess./۱۹۷۹, Preliminary Mtg, ۴th.

3- positivism

هستند. از این‌رو، پردازش یک نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌المللی (نظریه‌ی مقاومت و برخورد با سلطه) نیز مستلزم تعیین و تبیین رهیافت فرانظری آن در چارچوب جهان‌بینی اسلامی است، که در ادامه در سه بخش مجزا مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرند:<sup>۲</sup>

#### ۴-۱) مبانی هستی‌شناسانه<sup>۳</sup> و انسان‌شناختی:

موضوع اصلی هستی‌شناسی، بررسی سرشت واقعیت اجتماعی روابط بین‌الملل و اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن است. در جهان‌بینی اسلامی، برخلاف واقع‌گرایی مادی و متعارف، هستی و وجود (واقعیت) مساوی ماده و جهان فیزیکی نیست، بلکه متافیزیک نیز واقعیت و حقیقت دارد. اگرچه دو بخش و بعد فیزیکی و متافیزیکی جهان هستی مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرد، ولی قلمرو و گستره‌ی متافیزیک، بسیار فراتر از جهان فیزیکی است که صورتی از آن به شمار می‌رود. (علم‌الهدی، ۱۳۸۸: ۱۴)

یکی از ابعاد مهم رویکرد هستی‌شناختی اسلامی، اصل توحید و وحدت، در جهان هستی است. توحید، نخستین اصل اعتقادی اسلام است. به‌طوری‌که بسیاری از آیات و روایات، ناظر بر اصل توحید است. توحید متضمن باور به این مهم است که هستی حقیقی و وجود مطلق ذات اقدس باری تعالی است که همه‌ی هستی‌ها و موجودات، از او ناشی می‌شود. همه‌ی عالم آفریده و وابسته به وجود و اراده‌ی واجب‌الوجود قادر متعال و علیم و حکیم است. (طباطبایی، ۱۳۵۰: ۸) از این‌رو، جهان هستی کل واحد است که مبدأ و مقصد آن خداوند متعال است و به سوی مقصد واحدی در حرکت است. (مطهری، ۱۳۷۰: ۱۳۴-۱۲۵) نتیجه‌ی منطقی این بحث است که حق تشریح و حاکمیت، تنها از آن خداوند متعال است و هیچ‌کس بدون اذن و اجازه‌ی او حق تشریح و حاکمیت ندارد. (طباطبایی و مطهری، ۱۳۵۰) چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «ما لهم من دونه من ولی و لا یشرک فی حکمه احدا.» (سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۶)

#### 1-post-positivism

<sup>۲</sup>سبجهت کسب اطلاعات بیش‌تر در خصوص مبانی و اصول نظری و فرانظری، قابلیت‌ها و فرصت‌های نظریه‌پردازی اسلامی - ایرانی روابط بین‌الملل، ر. ک به (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۹۶-۴۹؛ دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۷-۹ و علیخانی، ۱۳۹۱: ۷۵-۴۹؛ علیخانی، ۱۳۹۰: ۳۸-۱۱).

#### 3- ontological

در این میان، انسان‌شناسی از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای در هستی‌شناسی اسلامی برخوردار است. اگرچه انسان نیز جزئی از جهان هستی است، ولی دارای منزلت و مرتبت منحصر به فردی می‌باشد که او را از سایر موجودات و مخلوقات متمایز می‌سازد. در چارچوب این انسان‌شناسی، انسان از جسم مادی و نفس مجردی قوام یافته است که حقیقت واحدی را تشکیل می‌دهند و تجزیه و تفکیک ناپذیر است. در انسان‌شناسی اسلامی، هم‌چنین فطرت به‌عنوان عنصر قوام‌بخش انسان و حقیقت مشترک هم، انسان‌ها تعریف و تعیین می‌شود. به‌طوری‌که انسان‌ها به‌رغم تفاوت‌های جنسی، قومی، نژادی، زبانی و ملی از طبیعت، ذات و فطرت مشترکی برخوردارند که حاکی از وحدت نوع بشر است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۰۴)<sup>۱</sup>

نکته‌ی قابل‌اعتنایی که در اینجا وجود دارد، این است که بازیگران بین‌المللی، اعم از افراد و جوامع بشری، بر اساس عقلانیت عمل کرده و رفتاری عقلانی دارند. در چارچوب رویکرد هستی‌شناختی توحیدی و وحدت‌گرای اسلامی که انسان حقیقت تجزیه‌ناپذیر است، کنش‌گران اجتماعی صرفاً بر پایه‌ی عقلانیت ابزاری مبتنی بر تحلیل هزینه - فایده مادی عمل نمی‌کنند، بلکه تصمیمات، بر پایه‌ی تعامل عقل نظری، عملی / اخلاقی و بیانی اتخاذ می‌شود. بنابراین، بازیگری ممکن است بر اساس عقل جزئی معاش بخواهد تصمیمی مبنی بر تأمین سود مادی و منفعت شخصی بگیرد، ولی عقل عملی / اخلاقی وی را از اتخاذ آن باز داشته و در جهت نوع دوستی و منافع و مصالح بشری هدایت کند. البته این نوع عقلانیت، اقتضای فطرت انسانی و الهی است. به‌طوری‌که هر چه فرد و جامعه از فطرت خود دور شده و از آن غافل باشد، تأثیرگذاری عقل اخلاقی کاهش یافته و عقل ابزاری غلبه می‌یابد. بنابراین، می‌توان گفت عقلانیت دوگانه‌ای بر بازیگران بین‌المللی حاکم است. به‌گونه‌ای که بازیگران فطری صرفاً بر اساس عقلانیت ابزاری و منطق نتیجه، اقدام نمی‌کنند، بلکه علاوه بر آن، از عقل معاد

<sup>۱</sup>- لازم به ذکر است که علامه جوادی آملی در پرتو آیات قرآن، انسان را به «حیّ متألّه» یعنی موجود زنده ای که به سوی خداوند در حال حرکت است، تعریف می‌کند که به آمادگی انسان برای طی طریق مسیررحمانی اشاره دارد؛ یکی از رویکردهای بسیار مهم ایشان در تحلیل معارف دینی، مسئله شناخت انسان است. اولین بحث در شناخت انسان، موضوع آفرینش انسان است که انسان موجودی است که دارای وجوه مختلف است؛ یعنی اگر فرشتگان فقط یک وجود غیرمادی دارند و بهائم و حیوانات فقط موجود عنصری و مادی دارند، انسان موجودی است که علاوه بر وجود مادی دارای یک وجود روح مجرد نیز هست؛ به همین دلیل بحث شناخت انسان از دریچه آفرینش انسان یکی از مباحث بسیار مهم در بحث انسان‌شناسی است.

و اخلاقی نیز برخوردارند و بر پایه‌ی منطق به مسئولیت و تکلیف الهی عمل می‌کنند. از سوی دیگر، بازیگران غریزی، صرفاً از عقلانیت ابزاری و منطق نتیجه که مبتنی بر فایده‌جویی صرف است، رفتار می‌نمایند.

بر این اساس، به‌رغم اشتراک در فطرت، به‌عنوان حقیقت مشترک انسانی، تفاوت‌ها و اختلافات واقعی دارند که آنها را از هم متمایز می‌سازد. به‌ویژه در اثر این‌که فطرت آنها چگونه در عمل فعلیت یابد، هویت‌های متفاوتی پیدا می‌کنند. انسان‌ها علاوه بر هویت فردی از هویت جمعی متعین و متشکلی در قالب گروه‌های اجتماعی مختلف مانند قوم، قبیله و ملت و امت برخوردار می‌شوند. به‌طوری‌که قرآن کریم به صراحت به این تنوع و تکثر اجتماعی اشاره می‌کند؛ اما در نهایت، دو نوع هویت فردی «مؤمن» و «کافر» و دو هویت جمعی «کفار» یا «امت کفر» و «مؤمنان» و یا «امت مؤمن» در عرصه‌ی بین‌المللی تعین و تشکل می‌یابد. از آنجا که بر اساس قرآن، تنها دین حق و مقبول نزد خداوند اسلام است، ایمان، همان اسلام بوده و مؤمن نیز مسلمان است، اما مؤمن در قالب امت اسلام به‌عنوان «امت وسط» متعین می‌شود. از این‌رو، روابط بین‌الملل در حقیقت، تعامل امت کفر (دارالکفر) با امت اسلام (دارالاسلام) است.<sup>۱</sup>

#### ۴-۲) مبانی معرفت‌شناسانه<sup>۲</sup>

اصطلاح معرفت‌شناسی، از واژه‌ی یونانی «اپیستمه»، به معنای دانش و معرفت مشتق شده است. معرفت‌شناسی، فلسفه‌ی معرفت و دانش است که به توضیح امکان و چگونگی شناخت انسان می‌پردازد. در معرفت‌شناسی اسلامی مباحث و مسائل هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی تقدم و اولویت دارد. به‌طوری‌که معرفت‌شناسی انتقادی اسلامی بر هستی‌شناسی واقع‌گرا، جوهرگرا و توحیدی اسلام مبتنی و استوار است که آن را از رویکردهای معرفت‌شناسی اثبات‌گرا، تفسیرگرا، سازه‌انگار و واقع‌گرایی متعارف متمایز می‌سازد. (محمدزاده، ۱۳۸۷: ۳۷)

<sup>۱</sup> جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دلالت‌های هستی‌شناختی برای نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل از قبیل واقع‌گرایی و جوهرگرایی، اختیار و عاملیت انسان و جامعه‌ی انسانی، قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار، عقلانیت کنش‌گران بین‌المللی، امت‌محوری، همگرایی و وحدت نوع بشر، و اصالت ذاتی ارزش‌های انسانی، ر. ک به: (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶-۳۳).

<sup>۲</sup> epistemological

موضوع و مسأله‌ی مهم‌تر از معنا و مفهوم شناخت، امکان شناخت و معرفت است. دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلفی به امکان شناخت وجود دارد. برخی اساساً امکان شناخت حقیقی برای انسان را انکار می‌کنند. به نظر آنها انسان نمی‌تواند به آگاهی و شناخت به معنای یقین دست یابد. گروهی دیگر، برعکس، به امکان شناخت و به تبع آن، معرفت‌شناسی باور دارند. شناخت‌باوران، خود به دو دسته (خردگرایان و تجربه‌گرایان) تقسیم می‌شوند: خردگرایان بر قوه‌ی عاقله و عقل انسان به‌عنوان تنها منبع و ابزار شناخت، تأکید می‌ورزند که توانایی درک و فهم واقعیت‌ها را به تنهایی دارد. تجربه‌گرایان یا حسیون، برعکس، نقش و کارکرد اندکی برای عقل انسانی قائلند و تنها منبع شناخت را جهان مادی و عالم جسمانی و تنها ابزار شناخت را حواس و تنها معرفت وثیق و معتبر را شناخت تجربی ناشی از مشاهده‌ی عینی تلقی می‌کنند.

نظریه‌ی شناخت و معرفت‌شناسی اسلامی نیز قائل به امکان شناخت است. (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۰) به‌گونه‌ای که انسان می‌تواند به حقیقت اشیا و پدیده‌ها دست یابد و یقین حاصل نماید. تفکر و تدبیر در آیات قرآن کریم آشکار می‌سازد که این کتاب آسمانی به‌عنوان مهم‌ترین و معتبرترین منبع معرفت، به امکان شناخت قائل است؛ زیرا علاوه بر این که بیان می‌دارد خداوند دانا همه‌ی حقایق را به انسان آموخت، او را به تدبیر و تفکر در جهان هستی و تأمل در عالم وجود فرا می‌خواند. از این رو، یکی از مهم‌ترین اصول و پیش‌فرض‌های معرفت‌شناسی اسلامی، اصالت درک واقعیت و شناخت حقیقت است. وجود انسان، آمیخته با معرفت است و وقوع آن یکی از پیش‌فرض‌های هر انسان متعادل می‌باشد؛ زیرا اصل و سرچشمه‌ی معرفت وجود و هستی و روابط وجودی است. (محمدزاده، ۱۳۸۷: ۵۲)

با وجود این، در معرفت‌شناسی اسلامی، برخلاف معرفت‌شناسی تقلیل‌گرایانه‌ی غربی (تأکید بر خردگرایی و تجربه‌گرایی) شناخت به یکی از دو معرفت عقلی یا تجربی محدود و منحصر نمی‌شود، بلکه هر دو نوع شناخت عقلی و تجربی معتبر است، اما علاوه بر این دو، معرفت شهودی و وحیانی نیز از اعتبار و اهمیت بسیاری برخوردار است. به تعبیری معرفت‌شناسی، خردگرایی و تجربه‌گرایی را برای کشف حقیقت لازم، اما کافی نمی‌داند؛ زیرا

در معرفت‌شناسی اسلامی مبتنی بر اصل توحید و وحدت ساختاری انسان، جهان و انسان، حقایق تجزیه‌ناپذیر و تفکیک‌ناپذیرند که درک اصل حقیقت آن از طریق هر یک از عقل یا حس (تجربه) به تنهایی امکان‌پذیر نیست. فراتر از این، نظریه‌پردازی و شناخت نظریه‌پرداز یا فاعل شناسا، از علایق، سلايق، نیازها، باورها، پیش‌دانسته‌ها، مفروضات و تجربه‌های او تأثیر می‌پذیرد. هم‌چنین محیط طبیعی و اجتماعی فاعل شناسا و نظریه‌پرداز، شناخت و نظریه‌ی وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (مطهری، ۱۳۶۸: ۴-۳۱)

برخلاف رویکردهای مادی‌گرا و تجربه‌گرا که با جدایی عین و ذهن یا جسم و روح و مقدم و مرجح داشتن ماده بر روح، واقعیت‌ها را به واقعیت‌های مادی عینی محدود می‌کنند، در نظریه‌ی شناخت‌شناسی اسلامی واقعیت‌های غیرمادی نامحسوس و ناملموسی نیز وجود دارند که موضوع یا متعلق شناخت قرار می‌گیرند. در معرفت‌شناسی اسلامی، شناخت حضرت حق، هدف غایی خلقت و انسان است. انسان از طریق شناخت سایر موجودات و موضوعات نیز در نهایت به معرفت حق نائل می‌آید. از این‌رو، انسان‌شناسی اسلامی عین خداشناسی است. حدیث «من عرفه نفسه فقد عرف ربه»، حاکی از این واقعیت معرفت‌شناختی است. بنابراین، در نظام معرفتی اسلام، معرفت و علم، دارای مراتب مختلف است و تنها به دو نوع معرفت تجربی - حسی و عقلی - برهانی محدود و منحصر نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر آن، دانش و معرفت شهودی و وحیانی نیز امکان‌پذیر است. از این‌رو، نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، مبتنی بر عینی‌گرایی صرف تجربی و خودبنیادی عقل محض بی‌نیاز از معرفت شهودی و وحیانی نیست؛ به‌طوری‌که معرفت دینی و وحیانی نیز در فرایند نظریه‌پردازی مؤثر است.

به این ترتیب، با توجه به ارزش و مرجعیت معرفتی عقل، شهود و وحی در معرفت‌شناسی اسلامی و عدم انحصار معرفت به علم تجربی و حسی، گزاره‌های هنجاری، ارزشی، متافیزیکی و دینی نیز معنادار بوده و ارزش علمی - معرفتی دارند. به‌طوری‌که هم امکان تولید گزاره‌های اخلاقی و ارزشی در چارچوب معرفت علمی وجود دارد و هم علم می‌تواند در مورد این گزاره‌ها داوری نماید؛ زیرا اولاً در مقام اکتشاف و گردآوری، علاوه بر حس، عقل، شهود و وحی نیز منبع شناخت و معرفت است. ثانیاً در مقام داوری و موجه‌سازی نیز عقل و وحی ملاک صدق و اعتبار گزاره‌های

معرفتی ارزشی را تعریف و تعیین می‌کنند. از این رو، علم عاری از ارزش نه ممکن است و نه مطلوب. به گونه‌ای که علم و نظریه‌ی علمی علاوه بر توصیف و تبیین واقعیت‌های روابط بین‌الملل باید از قدرت و امکان داوری در مورد آنها نیز برخوردار باشند. بنابراین، نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، نیز هنجاری و تجویزی می‌باشد.

مرجعیت معرفتی عقل و وحی به‌عنوان دو منبع شناخت در معرفت‌شناسی اسلامی، موجب می‌شود نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل رویکرد و ماهیتی انتقادی یابد؛ چون عقل، خود به دو نوع نظری و عملی تقسیم می‌شود. عقل نظری عبارت از ادراک مفاهیم یا تصورات و تنظیم و تدوین قضایا یا تصدیقات و تعیین صدق و کذب آنها یا داوری است. عقل نظری، شامل ادراکاتی می‌شود که انسان از هست‌ها و واقعیت‌های روابط بین‌الملل کسب می‌کند. عقل عملی نیز به ادراک شناخت و داوری می‌پردازد؛ اما این ادراک، شناخت و داوری مربوط و معطوف به بایدها و نبایدها و عمل و کنش اختیاری و ارادی فاعل انسانی است، به گونه‌ای که عقل عملی در مورد پدیده‌ها و کنش‌هایی که با اراده و اختیار فاعل انسانی پدید می‌آیند، به قضاوت و داوری می‌پردازد. از این رو، پدیده‌های بین‌المللی و نظام بین‌الملل نیز که ناشی از کنش اجتماعی انسان است، در معرض داوری عقل عملی او قرار دارد. کارکردی که باعث می‌شود نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، فراتر از توصیف و تبیین هست‌های بین‌المللی به داوری در مورد این پدیده‌ها و بایدها و نبایدهای روابط بین‌الملل نیز بپردازد و ماهیتی انتقادی بیابد. هم‌چنین عقل عملی از طریق ابداع و اعتبار مفاهیم و معنای اجتماعی، وضعیت، نظم و رفتار آرمانی و مطلوب بین‌المللی را ترسیم می‌کند که مبنای داوری در مورد وضع و نظم موجود و نقد آن را فراهم می‌سازد. اعتبار و مرجعیت معرفتی وحی در معرفت‌شناسی اسلامی نیز به نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، ماهیت و خصلت انتقادی می‌بخشد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴-۸۳)

بنابراین، نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل یک فراروایت<sup>۱</sup> است که درصدد کشف، توصیف، تبیین و تفسیر قواعد و قوانین حاکم بر روابط و نظام بین‌الملل از یک سو و سپس

1- meta-narrative



تدوین، توجیه و تجویز قواعد و نظم بین‌المللی آرمانی و مطلوب از سوی دیگر است. از این‌رو، با عنایت به نقش و تأثیر مقتضیات زمان و مکان در اجتهاد و استنباط احکام از منابع اسلامی، امکان تغییر و تحول در شیوه‌ی تفکر و نظریه‌پردازی در شرایط متحول زمانی و مکانی وجود دارد. این تأثیر و تحول به‌ویژه در روش اجتهاد و استنباط احکام در حوزه‌های منطقه الفراع (نظریه‌ی شهید سیدمحمدباقر صدر) رخ می‌دهد.<sup>۱</sup>

#### ۴-۳) مبانی روش‌شناسانه<sup>۲</sup>:

روش‌شناسی نیز مانند معرفت‌شناسی به چگونگی شناخت و معرفت‌انسانی می‌پردازد، اما ماهیت عملی و کاربردی دارد. روش‌شناسی، بر روش‌ها، شیوه‌ها و سازوکارهایی که انسان می‌تواند برای شناخت جهان، اعم از طبیعی و اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل، استفاده کند، تأکید و تمرکز می‌کند. از این‌رو، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در نهایت، به هم مرتبط می‌شوند؛ زیرا معرفت‌شناسی به حیثیت و بُعد فلسفی چگونگی شناخت هستی و روش‌شناسی، به جنبه‌ی کاربردی و عملی چگونگی شناخت آن می‌پردازد که ابعاد و وجوه یک امر واحد هستند. بنابراین، تفکیک مباحث معرفت‌شناسی از روش‌شناسی اگر غیرممکن نباشد، بسیار سخت و دشوار است. به همین دلیل، معمولاً این دو مبحث با هم طرح و بررسی می‌شوند.

با توجه به اعتبار هر یک از سه منبع معرفتی حس، عقل و وحی در حوزه‌ها و شاخه‌های مختلف علوم انسانی مانند فقه، فلسفه، کلام، اخلاق، عرفان و تفسیر ممکن است از هر یک از این روش‌ها استفاده شود. از این‌رو، روش‌های درون دینی نقل‌گرای یا ظاهر‌گرایی، اخبار‌گری، روش‌شهودی، روش‌کلامی - فلسفی، عقل‌گرایی، روش تفکیکی و روش ترکیبی شکل گرفته‌اند. اگر بر مبنای رویکرد اجتهادی و استنباطی به علم و نظریه‌ی روابط بین‌الملل اسلامی

<sup>۱</sup> - جهت کسب اطلاعات بیش‌تر در خصوص دلالت‌های معرفت‌شناختی برای نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل از قبیل امکان شناخت و تبیین نظری روابط بین‌الملل، تکرر منابع معرفتی نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، تعامل ارزش و دانش در نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، ماهیت و رویکرد انتقادی نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، میناگرایی نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، امکان تحول و تکامل نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل، امکان نظریه‌ی اسلامی کلان و جهان‌شمول روابط بین‌الملل، رویکرد کل‌گرا و سیستمیک نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل و همچنین تأثیرپذیری نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل از شرایط و روابط اجتماعی، ر. ک به: (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۷-۸۲).

<sup>۲</sup> - methodological

بنگریم، حوزه‌ی روابط بین‌الملل در چارچوب فقه سیاسی قرار می‌گیرد؛ زیرا فقه سیاسی متولی تنظیم و تدوین معاملات و تعاملات جامعه‌ی اسلامی با جوامع غیرمسلمان و به طور کلی، سیاست جهانی و روابط بین‌الملل است؛<sup>۱</sup> از این رو، اصول فقه را می‌توان علم روش‌شناسی فقه سیاسی تلقی کرد که از روش‌های تعریف شده‌ای برای استنباط احکام فقهی در حوزه‌ی روابط بین‌الملل از منابع چهارگانه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) بهره می‌گیرد. مهم‌ترین ویژگی‌های روش‌شناختی فقه سیاسی موجود عبارتند از نص و نقل‌گرایی، سنت‌گرایی و عقل‌گرایی. (علیخانی، ۱۳۸۶: ۵۳-۴۷)

اما از آنجا که نظریه‌ی روابط بین‌الملل در معرفت‌شناسی اسلامی، لزوماً و انحصاراً در قالب فقه سیاسی و با رویکرد اجتهادی، پردازش نمی‌شود، می‌توان از روش‌شناسی و روش‌های متداول در کلیه‌ی حوزه‌های علوم اسلامی استفاده کرد. از این رو، باید تمامی روش‌های برون و درون دینی که می‌تواند به ارائه‌ی یک نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل کمک کند، مورد توجه و استفاده قرار داد. البته باید توجه داشت که منظور، روش‌هایی است که در چارچوب مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی قرار دارد و با آنها ناسازگاری و تعارض ندارد.

بنابراین، در چارچوب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی وحدت‌گرای تشکیکی که در حکمت متعالیه‌ی صدرایی تکامل یافته است و با توجه به اعتبار و مرجعیت منابع چهارگانه‌ی حس، عقل، دل و وحی، امکان به‌کارگیری تمامی روش‌های تجربی (استقرایی)، عقلی (قیاسی)، تفسیری، نقلی، شهودی، فلسفی-کلامی، و فلسفی برای پردازش یک نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل وجود دارد؛ به‌طوری‌که در روش‌شناسی وحدت‌گرای تشکیکی، برخلاف سایر روش‌شناسی‌های وحدت‌گرا، مانند اثبات‌گرایی، بر استفاده‌ی انحصاری از یک روش تأکید و تمرکز نمی‌شود؛ بلکه در این روش‌شناسی با تلفیق منطقی روش‌های رایج در حوزه‌ها و شاخه‌های مختلف علوم اسلامی از معارف و یافته‌های آنها به‌طور منظم و

۱- جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص فقه روابط بین‌الملل، ر. ک به: شریعتمداری جزائری، ۱۳۸۵؛ علوی، ۱۳۸۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۸.

سیستماتیک برای پردازش نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل استفاده می‌شود. فراتر از این، امکان به‌کارگیری روش‌های برون دینی مانند روش تفسیری یا هرمنوتیک نیز وجود دارد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۹-۸۸) از این رو، می‌توان روش تحقیق اسلامی و روش تلفیقی - ترکیبی حاکم بر مطالعات اسلامی را روش جامع، متکثر و مشکک، متشکل از تجربه، عرفان، برهان و قرآن قلمداد کرد که نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل نیز از طریق آن ساخته و پرداخته می‌شود.

### نظریه‌ی مقاومت

پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ م.) که میشل فوکو از آن به تعبیر مختلفی چون «انقلابی با دست‌های تهی»<sup>۱</sup> و «ایران، روح یک جهان بی‌روح» (فوکو، ۱۳۷۹) و به‌عنوان نخستین انقلاب پست مدرن یاد کرده است، نه تنها موجب بروز تحولات عظیمی در سیستم و نظام بین‌الملل گردید، بلکه اعتبار کلیه مکاتب فکری و اندیشه‌ای در غرب به‌ویژه نظریه‌پردازان در زمینه‌ی بروز انقلاب‌ها و هم‌چنین توضیح تحولات در سیاست و نظام بین‌الملل را به چالش کشاند و کارآمدی روش‌شناسی پوزیتیویستی در سیاست بین‌الملل را کاهش داد. هیچ‌یک از مکاتب فکری قرن بیستم اعم از مکتب‌های رئالیستی، مارکسیستی، لیبرالیستی، رفتارگرایان، مدرنیسم و حتی ما بعد مدرنیسم قادر به پیش‌بینی و تحلیل حوادث و اتفاقاتی که منجر به پیروزی، تداوم و گسترش انقلاب اسلامی و هم‌چنین اقتدار روزافزون جمهوری اسلامی که مولود انقلاب بود، نگردیدند.

میشل فوکو در تعبیری دیگر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران را در قالب «انقلاب به نام خدا» نامید.<sup>۲</sup> در حالی که هیچ‌یک از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل وقوفی نسبت به نقش

<sup>۱</sup> - میشل فوکو در رابطه با تأثیر انقلاب اسلامی بر نظام جهانی چنین می‌گوید: «[این انقلاب] قیام انسان‌های دست‌های خالی است که می‌خواهند باری که بر پشت همه‌ی ما و به‌ویژه بر پشت ایشان، بر پشت این کارگران نفت، این کشاورزهای مرزهای میان امپراتوری‌ها سنگینی می‌کند، از میان بردارند. بار نظم جهانی را شاید این نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام‌های جهانی باشد. مدرن‌ترین و دیوانه‌ترین صورت شورش. در واقع، در حساب سیاست، چنین جنبشی را در کجا باید نشاناد؟ جنبشی که نیم‌گذار، انتخاب‌های سیاسی پرکنده‌اش کند. جنبشی که در آن نفس مدهمی دمیده شده است که بیش از آن که از عالم بالا سخن بگوید، به دگرگونی دنیا می‌اندیشد». ر. ک به: فوکو، ۱۳۷۷: ۴۳ و ۶۴.

<sup>۲</sup> - نویسنده‌ی این مقاله معتقد است انقلاب اسلامی انقلابی به نام حسین<sup>(ع)</sup> در امتداد پارادایم کربلا و عاشورا بوده است، چرا که زنده نگهداشتن محرم، زنده نگهداشتن ثارالله و ارزش‌های الهی است.

سیاسی، هنجاری و ارزشی انقلاب ایران در فضای سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی نداشتند. در چنین شرایطی، طبیعی به نظر می‌رسد که جلوه‌هایی از بحران در فضای تحلیلی نظریات روابط بین‌الملل ظهور یابد. انقلاب ایران بیش از هر تحول سیاسی و اجتماعی دیگری بر سیاست بین‌الملل تأثیر گذاشته است. نشانه‌های آن را می‌توان در تأثیرگذاری بر اندیشه‌های روابط بین‌الملل، ظهور رهیافت‌های هویت‌گرا در روابط بین‌الملل، تأثیرگذاری بر توازن قدرت منطقه‌ای و فعال‌سازی گروه‌های اجتماعی به‌عنوان نیروهای تأثیرگذار بر سیاست بین‌الملل دانست. هر یک از مؤلفه‌های یادشده به‌عنوان مؤلفه جدیدی محسوب می‌شود که می‌تواند بر معادله‌ی قدرت و کنش بازیگران در سیاست بین‌الملل تأثیرگذار باشد. محور اصلی گفتمان جدید را زبان سیاست مقاومت اسلامی تشکیل می‌دهد. مؤلفه‌ای که تا دهه‌ی ۱۹۸۰م، در رهیافت‌های سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی هیچ‌گاه مورد توجه قرار نگرفته است. (پوستین چی و متقی، ۱۳۹۰: ۱۰۷-۱۰۶)

بی‌تردید اسلام دیدگاه خاصی به روابط بین‌الملل در عرصه‌ی عمل و دانش و علم روابط بین‌الملل، از جمله نظریه‌های روابط بین‌الملل دارد که شایسته‌ی بحث و بررسی نظری است. علاوه بر این، اسلام و مسلمین نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری روابط بین‌الملل ایفا کرده‌اند. نخست، اسلام، به فراخور ماهیت سیاسی - اجتماعی‌اش، دارای قواعد و مقررات مشخص و معینی در مورد چگونگی تعامل و رابطه امت اسلامی با سایر امت‌ها و ملت‌هاست. دوم، رابطه‌ی اسلام و مسیحیت در طول تاریخ تا به امروز یکی از مهم‌ترین ابعاد روابط بین‌الملل بوده است. سوم، احیای اسلام سیاسی در دوران معاصر به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اسلام را به صورت یک نیروی سیاسی تأثیرگذار در روابط بین‌الملل درآورده است.

بنیانگذاری رشته‌ی روابط بین‌الملل در فضای غلبه‌ی الگوهای اثبات‌گرایی و گرایش‌های برآمده از انقلاب رفتارگرایی<sup>۱</sup> در آمریکا بود که در این فضا فرضیه‌های مادی‌گرایانه، واقع‌گرایانه و سودمندگرایانه آن را پذیرفت. بنابراین، در بررسی نظریه‌های روابط بین‌الملل با

1- Behavioralism

توجه به نظریه‌های انتقادی<sup>۱</sup> فراتر از آنجا که قائل به علم رها از ارزش نیستند، باید به این نکته توجه ویژه‌ای مبذول داشت. از آنجا که به بیان استنلی هافمن، روابط بین‌الملل «متولد و رشد یافته‌ی آمریکاست»، می‌بایستی به تأثیر عمیق این واقعیت بر اندیشه‌ها و نظریه‌های روابط بین‌الملل پرداخته شود، چرا که هر نظریه‌ای - به تعبیر رابرت کاکس - برای کسی و هدف خاصی است.<sup>۲</sup> بر این اساس، نظریه‌ی انتقادی روابط بین‌الملل نیز «نظریه‌ی تغییرناپذیری»<sup>۳</sup> را که می‌گوید شرایط اقتدارگرایی (آنارشیک) در روابط بین‌الملل لزوماً جوامع سیاسی را به مصیبت‌های سیاست قدرت محکوم می‌سازد، نمی‌پذیرد. نظم حاکم مبتنی بر سیاست قدرت، طبق برداشت کاکس نوعی نظم جهانی چیرگی محور است که شکل‌های معینی از سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی را پدید می‌آورد. در یک کلام، نظم حاکم راه‌حل نارسایی برای مسأله‌ی وحدت و کثرت است، زیرا نمی‌تواند نوعی موجودیت جهان میهن و جهان‌شمول را ترویج کند. (دیویتاک، ۱۹۹۵: ۱۲-۱۱) ریچارد آشلی نیز در توافق با استدلال کاکس تصدیق می‌کند که حفظ نظم حاکم متضمن مناسبات سلطه است. (Ashley, 1983: 477) موضوع مورد علاقه‌ی اشلی امکانات موجود برای توسعه‌ی نیروهای مخالف چیرگی در درون و علیه نظم مسلط است که توانایی راهبری به استقلال عمل بیش‌تر را دارد.

کاکس بین شناخت حل‌کننده‌ی مسائل<sup>۴</sup> و شناخت آزادسازنده (رهایی‌بخش)<sup>۵</sup> تمایز قائل است. اثبات‌گرایی یا شناخت حل‌کننده‌ی مسائل، در برابر شرایط موجود بین‌المللی - که بر پایه‌ی نابرابری قدرت است و بسیاری از افراد را نادیده می‌گیرد - مبتنی بر پیش فرض است. شناخت حل‌کننده‌ی مسائل اساساً محافظه‌کار<sup>۶</sup> است؛ یعنی در پی آن است تا آنچه را که در حال حاضر موجود است، بشناسد و نمی‌تواند به سوی شناخت ترقی بشری و آزادسازی که همان شناختی است که نظریه‌پردازان انتقادی به دنبال آن هستند، رهنمون گردد. (Cox, 1981: 126)

- 
- 1- Critical Theories
  - 2- Theory is always for someone and some purpose
  - 3- immutability thesis
  - 4- problem-solving knowledge
  - 5- emancipatory knowledge
  - 6- conservative

55) نظریه پردازان انتقادی بر این اعتقادند که هدف شناخت آزادسازی بشریت از ساختارهای ظالمانه<sup>۱</sup> جهان سیاست و دنیای اقتصاد که توسط قدرت‌های هژمونیک به‌ویژه سرمایه‌داری آمریکا کنترل می‌شود، است. آنها می‌خواهند تا از چهره‌ی سلطه‌ی دنیای شمال ثروتمند بر جنوب فقیر پرده برداشته؛ از این رو، به دنبال سرنگونی سیستم اقتصادی و اجتماعی موجود است. اگر کاکس در مورد تناقضات درونی نظم موجود بین‌المللی به جنبش‌های اجتماعی اشاره دارد که می‌توانند از این تناقضات برای پیشبرد چالش‌هایی کارآمد علیه آن استفاده کنند و به نظم جهانی عادلانه‌تر دست یابند، دولت اسلامی به جنبش‌های اسلامی در قالب بسیج جهانی اسلام توجه می‌کند، زیرا آنها نیروی ضد هژمونیک<sup>۲</sup> و نظام ظالمانه‌ی بین‌المللی را تحمل نمی‌کنند. (صدقی، ۱۳۸۴: ۹۱)

نظریه‌ی مقاومت<sup>۳</sup> به‌عنوان یک نظریه‌ی رهایی‌بخش در قالب پارادایم برخورد با سلطه و مبتنی بر قدرت روایت<sup>۴</sup> انقلاب اسلامی از اسلام ناب محمدی<sup>(ص)</sup> و نظام بین‌الملل است. بدون شک چنین مقاومتی - مقاومت پویای برخاسته از انقلاب اسلامی و نه مقاومت منفعلانه - برگرفته از متن قرآن و سنت رسول‌الله<sup>(ص)</sup> است. می‌توان تأکید کرد که شکل‌گیری «پارادایم کربلا»<sup>۵</sup> بر دو پایه‌ی «هیئات من الذلّة» با هدف دفاع از کرامت و عزت آدمی و «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» با هدف تداوم ابدی فرهنگ عاشورا در اقصی نقاط جهان توانسته است گفتمان قدرت مقاومت<sup>۶</sup> و بلکه سیاست مقاومت<sup>۷</sup> را در برابر سیاست قدرت<sup>۸</sup> رئالیستی غربی قرار دهد.<sup>۹</sup>

- 1- oppressive
- 2- counter-hegemonic force
- 3- Resistance theory
- 4- Narrative Power
- 5- Karbala Paradigm
- 6- resistance power
- 7- resistance politics
- 8- power politics

<sup>۹</sup>- در این خصوص دبیر کل حزب‌الله برداشت خود را از قیام عاشورا و نهضت حسینی چنین بیان می‌کند: «امریکسون لا یعرفون ماذا یعنی لیبیک یا حسین، لیبیک یعنی آنک تکنون حاضرأ فی المعرکه و لو کنت وحده و لو ترکک الناس و اتهمک الناس و خذک الناس؛ لیبیک یا حسین یعنی آن تکنون أنت و مالک و اهلک و اولادک فی هذه المعرکه، لیبیک یا حسین؛ یعنی آن تدفع الأم بولدها یقاتل فإذا استشهد و احتز رأسه و ألقى به إلی أمه و وضعته فی حجرها و مسحت الدم و التراب عن وجهه و قالت له راضیه محتسبه بیض الله وجهک یا بئی کما بیضت وجهی عند فاطمة الزهراء یوم القیامة. هذا یعنی لیبیک یا حسین. لیبیک یا حسین یعنی آن تاتی الأم و الأخت و الزوجة لیلبس

گراهام فولر در این مورد تأکید می‌کند که «ویژگی‌های روان‌شناختی اسلام شیعه که تأکید بر فضایی از رنج و بی‌عدالتی را بهای ناگزیر تعهد به ایمان حقیقی می‌داند، این سوء ظن بیگانه‌ترسی تاریخی را تقویت می‌کند؛ بنابراین، نوعی سوء ظن و نخوت نسبت به دنیای خارجی با تصمیم جلدی برای کسب استقلال و عدم آمیزش با قدرت‌های خارجی شکل گرفته است. در دنیایی که غالباً زیر سلطه‌ی نیروهای خارجی ویرانگری بوده که سعی داشته‌اند سایر نیروها را به انقیاد خود درآورند، بهره‌گیری از فرهنگ سیاسی سنتی ایرانی یکی از ابزارهای مهم لازم برای استمرار بقا محسوب می‌شود». (فولر، ۱۳۷۲) بنابراین، فرهنگ ایرانی و مذهب شیعی با یکدیگر پیوند ارگانیک دارند. به همین دلیل است که هر یک از دو مؤلفه‌ی یادشده می‌تواند زمینه‌های لازم برای بازتولید زبان سیاسی مقاومت اسلامی را به وجود آورد. (پوستین چی، ۱۳۹۰: ۱۰۳) زبان سیاسی مقاومت می‌تواند در کشورهایی ظهور کند که از قابلیت فرهنگی خاصی برخوردار باشند و اندیشه‌ی مقاومت و واکنش نسبت به فضای اجتماعی نابرابر را در برخورد با فرایندهای تهدید مورد استفاده قرار دهند. مقاومت لبنان توانست نشان دهد که قدرت مقاومت در سایر کشورهایی که دارای زیرساخت‌های اندیشه‌ای - ارزشی مشابهی با ایران هستند، به وجود می‌آید. زمینه‌چینی مقاومت در سایر کشورهای خاورمیانه نیز وجود دارد. تحقق این امر، در شرایطی امکان‌پذیر است که زمینه‌های کنش گفتمانی در برابر نیروها و بازیگران تهدیدکننده وجود داشته باشد. (Farzaneh, 2007: 94)

زَوْجَهَا أَوْ أَخَاهَا أَوْ ابْنَهَا جَامَةً الْحَرْبِ وَ تَدْفَعُهُ إِلَى الْجِهَادِ، لِيَبْكَا يَا حُسَيْنَ يَعْنِي أَنْ تَقْدَمَ زَيْنَبُ لِأَخِيهَا الْحُسَيْنِ جَوَازَ الْمَيْتَةِ وَالشَّهَادَةِ، هَذَا يَعْنِي لِيَبْكَا يَا حُسَيْنَ وَ بِهِ نَخْتَمُ لِيَسْمَعَهُ الْعَالَمُ الْعَمَلُ الْعَمَلُ إِذَا احْتَجَّوْا الْبِنَا فِي سَاحَةِ أُخْرَى أَنْ نَكُونَ حَمَلَةَ الْأَكْفَانِ قَطُّ وَ إِنَّمَا سَنَكُونُ حَمَلَةَ الْأَكْفَانِ وَ السَّلَاحِ وَ الْخِيَامِ لِيَبْكَا يَا حُسَيْنَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ» آمریکایی‌ها نمی‌دانند لبیک یا حسین یعنی چه. لبیک یا حسین یعنی این‌که در معرکه‌ی جنگ حاضر باشی، هر چند تنها باشی و هر چند مردم تو را رها کرده باشند و تو را متهم کرده باشند و تو را بی‌یاور گذاشته باشند. لبیک یا حسین یعنی تو و مالت و زن و فرزندان در این معرکه‌ی جنگ باشی. لبیک یا حسین یعنی مادر فرزندش را به میدان جنگ بفرستد و هنگامی که فرزندش شهید شد و سرش بریده شد و به سوی مادرش انداخته شد، مادرش آن را به خانه برده، خاک و خون را از آن پاک کرده، به او بگوید از تو راضی هستم، خداوند روسفیدت کند همان‌طور که مرا برای روز قیامت و نزد فاطمه زهرا<sup>(س)</sup> رو سفید کردی. این است معنای لبیک یا حسین. لبیک یا حسین یعنی مادر و خواهر و زن می‌آید تا شوهر یا برادر یا فرزندش را لباس رزم بپوشاند و او را راهی میدان جنگ کند. لبیک یا حسین یعنی زینب جواز مرگ و شهادت را به برادرش حسین تقدیم کند، این یعنی لبیک یا حسین و با این کلام سخن را خاتمه می‌دهیم تا جهانیان آن را بشنوند هر جای دنیا که به ما نیاز باشد، ما حاضریم و این گونه نیست که فقط کفن‌پوش باشیم؛ بلکه ما کفن‌پوش و سلاح به دست خواهیم بود و در پایان این‌که لبیک یا حسین، والسلام علیکم، ر. ک به: <http://www.almanar.blogfa.com>

از این رو، شاید مهم‌ترین پیامد انقلاب اسلامی ایران را بتوان همین چالش در برابر هژمونیک‌گرایی و سلطه‌ی جهان غرب بر مناطق پیرامونی دانست. ریشه‌های نظام سلطه را باید در عقلانیت ابزاری جهان غرب به همراه انگیزه‌ی راهبردی برای غلبه بر منابع اصلی قدرت دانست. بنابر چنین نگرشی، مناطق گوناگون جغرافیایی که دارای منابع اقتصادی بودند، از قرن ۱۶ به بعد به گونه‌ای تدریجی در کنترل سخت‌افزاری جهان غرب قرار گرفت. از قرن ۱۹ به بعد، الگوی نظام سلطه با تغییراتی روبه‌رو و فرایند کنش مبتنی بر استعمار از درون جهان غرب با انتقاد روبه‌رو شد. در این دوران، سازوکارهای اقتصادی جدیدی در نظام سرمایه‌داری غرب شکل گرفت. مقاومت و جابه‌جایی در قدرت شکل‌گیری چنین وضعیتی، بیانگر آن است که هژمونیک‌گرایی ایالات متحده و خشونت در نظام سلطه، می‌تواند نتایجی از جمله بی‌ثباتی ژئوپلیتیکی را در حوزه‌های جغرافیایی ایجاد کند. برخی از «ایدئولوژی‌های التقاطی» همانند راست جدید در آمریکا، صهیونیسم مسیحی، گروه‌های راست‌گرا در رژیم صهیونیستی و حتی گروه‌های سلفی تکفیری در حوزه‌های گوناگون جغرافیایی، عامل اصلی خشونت به شمار می‌روند. چنین گروه‌هایی عمدتاً به‌عنوان «کارگزار بی‌ثبات‌سازی روابط بین‌الملل» مورد استفاده‌ی مجموعه‌های امنیتی و راهبردی نظام سلطه قرار می‌گیرند. در برابر فرایند مقاومتی که برای مقابله با نظام سلطه شکل گرفته، بازیگرانی در حاشیه به‌عنوان کارگزار عملیاتی و اجرایی آمریکا ایفای نقش می‌کنند. چنین کارگزارانی در حوزه‌های گوناگون جغرافیایی حضور دارند. این‌گونه بازیگران در شرایط الحاق به ژئوپلیتیک سلطه قرار دارند. آنها در برابر برتری ابزاری ایالات متحده ترسیده‌اند. ایالات متحده از این بازیگران به‌عنوان سیاهی‌لشکر و کارگزار عملیاتی در «جنگ نیابتی» استفاده می‌کند. به این ترتیب، بسیاری از خشونت‌های منطقه‌ای توسط کارگزاران نیابتی آمریکا به انجام می‌رسد. محور اصلی منازعه‌ی کارگزاران جنگ نیابتی آمریکا در ژئوپلیتیک مقاومت<sup>۱</sup> علیه ایران سازماندهی خواهد شد. چنین رویکردی بر پایه‌ی قالب‌های گفتمانی «مقابله‌ی با هلال شیعی» شکل می‌گیرد. کارگزاران جنگ نیابتی علیه ایران (به‌عنوان محور جبهه‌ی مقاومت)، تلاش می‌کنند تا از قالب‌های گفتمانی و

۱- ژئوپلیتیک مقاومت geopolitics of resistance بخشی از ژئوپلیتیک انتقادی critical geopolitics است که معتقد است قدرت از رأس هرم باید به بدنه‌ی هرم و قاعده‌ی آن بیاید.



ابزارهای امنیتی متنوعی استفاده نمایند. به عبارت دیگر، بخشی از «پادگفتمان مقاومت» از درون «جغرافیای مقاومت» شکل می‌گیرد. جبهه‌ی مقاومت نیز دارای سرمایه‌ی اجتماعی شهادت بوده و بنابراین، از انگیزه‌ی لازم برای مقاومت در برابر تهدیدات دشمن و حفاظت از فضای فرهنگی و هویتی خود برخوردار خواهد بود. شکل‌بندی نیروهای اجتماعی، سیاسی و امنیتی در نظام سلطه و جبهه‌ی مقاومت به گونه‌ای شکل گرفته که نشانه‌هایی از جنگ سرد و منازعه‌ی حاشیه‌ای را بازتاب می‌دهد. طبیعی است که چنین روندی در طولانی مدت با جلوه‌هایی از تصاعد بحران و جنگ روبه‌رو خواهد شد.<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است که حق دفاع و مقاومت علی‌رغم این‌که در آیات متعدد قرآن کریم «فاستقم كما امرت و من تاب معك و لاتطغوا» (آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی هود)<sup>۲</sup> بدان اشاره شده، بدون تردید جزو مستقلات عقلی است. احکام از جهات مختلف مورد دسته‌بندی و تقسیم قرار گرفته‌اند که یکی از انواع آن احکام عقلی و شرعی است. احکام عقلی آن دسته از احکام‌اند که عقل بدون توجه به شرع به آنها حکم می‌کند. (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۵-۴؛ قرائتی، ۱۳۹۰: ۱۲۷) بر این اساس، مستقلات عقلی عبارتند از اموری که بدون حکم شرع خود به آنها می‌رسد. (محقق داماد، ۱۳۶۶) بنابراین، مقاومت که هم هدف است و هم ابزار رسیدن به هدف، جزو مستقلات عقلی است، یعنی عقل بدون نیاز به شرع آن را تصدیق می‌کند؛ چرا که عقل، قطع نظر از شرع به این موضوع حکم می‌کند و بنابراین، حکم صادر از سوی شرع، ارشاد به حکم عقل است. از این‌رو، در حقوق اسلامی امامیه عنوانی بنام مستقلات عقلی مورد بحث قرار گرفته که به لحاظ بدیهی بودن، عقل متعادل و متعارف همه‌ی انسان‌ها در مورد آن یکسان نظر می‌دهند، بی‌آنکه نیازی به حکم شرع باشد، به همین جهت یکی از منابع فقه را عقل می‌دانند، آنچه را که عقل سالم می‌پسندد و صحیح می‌داند، شرع هم آن را تأیید می‌کنید، و به بیان علمای شیعه حکم

<sup>۱</sup> - جهت کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص ر. به: ابراهیم متقی، «شکل‌بندی هندسه‌ی ژئوپلیتیک جدید / هژمونی آمریکا و واکنش فراگیر جبهه‌ی مقاومت»: <http://www.us-insight.com/node/15732>

<sup>۲</sup> - از ابن عباس نقل شده است که هیچ آیه‌ای شدیدتر و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر (ص) نازل نشد. از این‌رو، هنگامی که اصحاب به آن حضرت گفتند: چرا پیری به این زودی به سراغ شما آمد. «سوره‌های هود و واقعه‌ی مرا پیر کرد.» مهم‌ترین علت سنگینی این آیه بر پیامبر، فرمان مقاومت و استقامت است. این آیه مؤید این است که اولاً پایداری رهبر بدون همراهی و پایداری امت بی‌نتیجه است و ثانیاً رهبر و امت در این مسیر باید از افراط و تفریط بپرهیزند. ر. ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۵۸

عقل کاشف از آن است که شرع هم همان‌گونه حکم می‌کند، رد امانت، ادای دین، احترام به آزادی و حقوق دیگران از آن جمله‌اند. در این رابطه فقیه مشهور محقق قمی می‌گوید که در این‌گونه امور خداوند از طریق عقل به ما دستور می‌دهد، همان‌طور که به‌وسیله‌ی پیامبران و اوامر و نواهی‌اش را ابلاغ می‌کند، عقل هم بیان‌کننده‌ی بعضی احکام است، کسی که عقلش به وجود صانع حکیم حکم می‌کند، این را نیز در می‌یابد که بنده‌ی قدرتمند و بلندمرتبه‌ای که با بنده‌ی نیازمند او مهربانی می‌کند، پاداش نیکی می‌دهد. (مدنی، ۱۳۹۰: ۵۱)

به طور کلی، دلیل عقلی به مستقلات عقلی و استلزامات عقلی تقسیم می‌شود؛ منظور از مستقل عقلی ادراک مستقیم عقل است، بدون خطاب شرع مثلاً عقل ظلم را محکوم می‌کند. رد امانت را صحیح می‌داند. بنابراین، هر فردی باید در این موارد به حکم عقل اقدام کند، ولو این‌که حکم شرع را نداند و یا بی‌توجه به آن باشد. منظور از استلزامات عقلی چیزی است که لازمه و پیوسته حکم شرع است، مثلاً شرع تحویل مال محجور را پس از رفع حجر به او لازم شمرده، عقل حکم می‌کند که قیم و سرپرست باید برای دوران تصدی صورت حساب تدارک ببیند (مدنی، ۱۳۹۰: ۸-۵۷)، اما متأسفانه در انجیل متی باب پنجم آیات ۳۸ تا ۴۸ چنین می‌خوانیم: «شنیده/ید که گفته شده است چشمی به چشمی و دندان‌ی به دندان‌ی. لیکن من به شما می‌گویم با شریب مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخساره‌ی راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به وی او بگردان؛ و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار؛ و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو...» (کتاب مقدس، عهد جدید، صص ۷-۸، بسته‌نگار، ۱۳۸۵: ۴-۲۲)

لباک (Labuc, 1991) شواهد زیادی در تأیید «متفاوت بودن آستانه و سطح مقاومت» ملت‌های مختلف ارائه داده است. وی نشان داده است که یک منش ملی<sup>۱</sup> وجود دارد که چگونگی مقاومت در برابر تهدیدهای بیرونی را مشخص می‌سازد. به باور او، منش برخی ملت‌ها، «مقاومت ورزی» و منش برخی دیگر، «تسلیم‌پذیری» است. او هم‌چنین از مفهوم «ستیز

1- National Character

و گریز» داروین، برای تبیین تفاوت‌های منش شناختی ملت‌ها در برابر تهدیدها، بهره می‌گیرد و تأکید می‌کند که برخی ملت‌ها راز تداوم بقای خویش را در تسلیم و سازش و گریز می‌جویند و برخی دیگر در مبارزه، مقاومت و ستیز با دشمن. ادعای لباک از سوی انسان‌شناسان فرهنگی<sup>۱</sup> مورد تأیید قرار گرفته است. برای مثال، بیتس<sup>۲</sup> و پلاگ<sup>۳</sup> (۱۳۷۵) نشان داده‌اند اقوامی که در مناطق جغرافیایی مختلفی زندگی می‌کنند، و پیشینه‌ی تاریخی ویژه‌ای دارند، از منشی متفاوت با سایر اقوام و ملت‌ها برخوردارند و در نتیجه، هر یک به‌گونه ویژه‌ای در برابر فشارها و تهدیدها از خود واکنش نشان می‌دهند؛ برخی با دشمنان خویش وارد نبرد می‌شوند و تن به تن کشته می‌شوند، اما در برابر او سر تسلیم فرود نمی‌آورند. برخی دیگر از آنها، هیچ فشار و تهدیدی را بر نمی‌تابند و در برابر دشمن، زانو بر زمین می‌زنند و اراده‌ی خود را مغلوب او می‌سازند. (الیاسی، ۱۳۸۷: ۲۹)

پدیده‌ی کم نظیر مقاومت در برابر استبداد داخلی و استعمار و صهیونیسم بین‌المللی، از آثار مهم انقلاب اسلامی است که جریان پیشروی که آرمان‌های انقلابی و اسلامی را به عمق جان ملت‌های عرب نفوذ داد و امروز به خیزش عظیم مردم تونس، مصر، الجزایر، اردن، لیبی، یمن و بحرین و ... منجر شده است. اصحاب اندیشه با فرانسویس فوکویاما پژوهشگر و تاریخ‌نگار ژاپنی‌الاصل، تبعه‌ی آمریکا، نویسنده‌ی کتاب معروف «پایان تاریخ» و یکی از متفکران عرصه‌ی نومحافظه‌کاری آشنا هستند. وی در سال ۱۳۶۷ در یک سخنرانی با عنوان «بازشناسی هویت شیعی» که بخشی از آن در ایران هم منتشر شد، می‌گوید: «شیعه پرنده‌ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست. پرنده‌ای که دو بال دارد، یک بال سبز و یک بال سرخ، بال سبز این پرنده مهدویت و عدالت‌خواهی و بال سرخ او، شهادت‌طلبی است که ریشه در کربلا دارد. این دو بال شیعه را فنا ناپذیر کرده است.» فوکویاما حرف مهم‌تری هم می‌زند و می‌گوید: «اما این پرنده زرهی به نام ولایت‌پذیری به تن دارد که با آن زره قدرتش

1- Cultural Anthropologists

2-Bates

3-Plog

دو چندان می‌شود. در میان مذاهب اسلامی، شیعه تنها مذهبی است که به ولایت فقیه نظر دارد. یعنی فقیه می‌تواند ولایت داشته باشد، این نگاه، برتر از نظریه‌ی نخبگان افلاطون است.»<sup>۱</sup> فوکویاما در ادامه تاکید می‌کند: «برای مقابله با شیعه و پویایی آن باید به جای فرهنگ شهادت و ایثار، رفاه‌زدگی و دنیاطلبی را ترویج کرد و به جای فرهنگ انتظار نیز امور روزمره و خوشی‌های دنیوی را جایگزین ساخت. وی تاکید دارد که پیش از این اقدامات باید جامعه را نسبت به ولایت فقیه و نقش آن در اتحاد و هدایت جامعه تهی ساخت؛ چرا که تا زمانی که ولایت فقیه حضور دارد نمی‌توان بر دو بال فرهنگ شیعه یعنی شهادت‌طلبی و انتظار موعود خللی وارد ساخت.» (غفوری، ۱۳۹۰: ۸۰-۱)

هم‌چنین خانم کاندولیزا رایس - وزیر امور خارجه‌ی دولت دوم بوش پسر - در ۲۳ نوامبر ۲۰۱۲ مقاله‌ای در روزنامه‌ی واشنگتن با عنوان «سوریه مرکزی برای با هم بودن در خاورمیانه است» (Rice, 2012)، درباره‌ی جایگاه ایران در غرب آسیا می‌نویسد: «کارل مارکس همه‌ی کارگران جهان را به اتحاد فراخواند و اعلام کرد که نقاط مشترک آنها با یکدیگر بیش از اشتراکات آنها با طبقه‌ی حاکمی است که آنها را به اسم ناسیونالیسم استثمار می‌کنند.» مارکس آنها را ترغیب کرد که «آگاهی کاذب»<sup>۱</sup> هویت ملی را دور بیندازند. در حال حاضر، ایران همان کارل مارکس است. ایران گسترش نفوذ خود را در بین شیعیان مدنظر قرار دارد و درصدد است با متحد کردن آنها تحت حکومت مذهبی تهران، یکپارچگی، بحرین، عربستان سعودی، عراق و لبنان را به نابودی بکشاند. این مهم بیانگر قدرت نقش و نفوذ ایران اسلامی در اقصی نقاط جهان با تأکید بر گفتمان مقاومت و نفی سلطه و از طرفی ناکارآمدی سیاست مهار<sup>۲</sup> غرب و آمریکا علیه این کشور اسلامی است.

به این ترتیب، یکی از شاخص‌های فرهنگی - ایدئولوژیک کنش جامعه‌ی ایرانی را می‌توان بهره‌گیری از نیروهایی دانست که مفاهیم ایدئولوژیک - ارزشی را با قالب‌های سازمانی به منظور انجام اقدامات نظامی در دفاع از حوزه‌ی سرزمینی، ایدئولوژیک و انقلابی پیوند

1- false consciousness

2- containment policy

دادند. این نیروها توانستند جلوه‌هایی از «مقاومت نامتقارن»<sup>۱</sup> را در فرایند دفاع در برابر نیروهای تهدیدکننده‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آورد. شکل‌گیری الگوی مقاومت نامتقارن را می‌توان انعکاس رفتار راهبردی ایران دانست. (پوستین چی و متقی، ۱۳۹۰: ۱۲۰) آنچه مسلم است جنگ مقاومت، جنگ تدافعی است که برای دفاع از خاک وطن و استقلال و با هدف بازپس‌گیری حق و نه تملک دارایی‌های دیگران صورت می‌گیرد. دفاع از خود علیه تجاوز یا اشغالگری بیگانه را نمی‌توان تروریسم تلقی کرد، بلکه این کار حق مشروعی است که منشور سازمان ملل نیز آن را تأیید کرده است. بر این اساس، مقاومت، کنشی اجتماعی، سیاسی برای به‌بازنشاندن گفتمانی است که به حاشیه رفته و به عبارتی، کشاندن گفتمان مغلوب به متن است. اصطلاحات کنونی مقاومت مرتبط با اقلیت‌های قومی، ملی، یا مذهبی است که احساس می‌کنند صداهای‌شان شنیده نمی‌شود. بدتر از آن، این‌که آنها سرکوب شده، به حاشیه رانده شده‌اند، و تحقیر گشته، این مردم به تعبیر فرانتز فانون «دوزخیان (نفیرین‌شدگان) روی زمین‌اند. (Fanon, 1963: 117) نهضت‌های آزادی‌بخش در پی احیای هویتی هستند که بر اثر کنش‌های سیاسی استحاله یافته است.

به هر ترتیب، مقاومت در برابر اشغالگری و سلطه‌گری حق مشروع و قانونی و مربوط به دفاع از خود و حفظ حاکمیت هر دولتی است که مورد تجاوز بیگانه قرار گیرد.<sup>۲</sup> با این حال، چه در عصر استعمار و چه در روزگار کنونی، کسانی هستند که حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را نادیده می‌گیرند و به بهانه‌های گوناگون در راستای سلب این حق و سرکوبی خواست ملت‌ها تلاش می‌کنند با آن‌که می‌دانند قطعنامه‌های بین‌المللی بی‌هیچ ابهامی پیوسته بر حق مقاومت<sup>۳</sup> و استقلال و تعیین سرنوشت برای همه‌ی ملت‌ها تأکید کرده و «انکار حق مشروع ملت‌ها در

### 1- Asymmetrical Resistance

<sup>۲</sup>در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که حضرت علی<sup>(ع)</sup> وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری و سستی مردم در دفاع مشروع از خود را به امام ابلاغ کردند، ایشان در مورد چنین مردمانی، با به‌کار بردن صفت «یا اشیاه الرجال و لارجال» (ای مردنمایان نامرد) فرمودند: «به خدا سوگند هر ملتی که درون خانه‌ی خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد... اگر برای این حادثه‌ی تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.» رک به: خطبه‌ی ۲۷ نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین<sup>(ع)</sup> چاپ الهادی، ۱۳۸۵، صص ۲-۵۱.

### 3- Right to resistance

تعیین سرنوشت و کسب استقلال را عملی تروریستی شمرده‌اند.» قوانین بین‌المللی به صورتی واضح و روشن به ملت‌هایی که تحت سلطه‌ی بیگانه قرار دارند، حق می‌دهد که برای دستیابی به آزادی و استقلال و برپایی دولت دارای حاکمیت، به مبارزه مسلحانه متوسل شوند. (عبدالله و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۵۲-۴۵۱)

لازم به ذکر است که تفکیک و تمایز میان مقاومت و تروریسم از خلال تفاوت‌های زیر روشن می‌شود: ۱- جنبش مقاومت دارای اهداف مشروع و حق عادلانه است و جز برای دفاع از سرزمین خویش و آزادسازی آن به خشونت دست نمی‌یازد، در حالی که هدف تروریسم و تروریست‌ها کشتن شهروندان غیرنظامی و مرعوب ساختن مردم است. ۲- طبیعت اوضاع و واقعیت‌های عملی و خطرآمیز بودن آن (اشغال یا تجاوز نظامی) می‌تواند عملیات مقاومت و اعمال مقاومت‌کنندگان را توجیه کند. گفتنی است پس از تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان در سال ۱۹۹۶، به موجب «تفاهم غیررسمی آوریل» میان طرفین، لبنان به تنهایی مشروعیت مبارزه‌ی مسلحانه و دو طرف مشروعیت دفاع از خود را پذیرفتند. هم‌چنین میان حالت اشغال و رویارویی نظامی تفاوت‌هایی است. در حالت اول، ملت‌ها در داخل اراضی اشغالی رویارویی نیروهای مسلح اشغالگر قرار دارند و مشروعیت قیام ملت‌هایی که سرزمین آنها به اشغال بیگانه درآمده، مستند به اصل نامشروع بودن اشغال جنگی بر حسب مقررات حقوق بین‌المللی است. ۳- کشتار غیرنظامیان یا آسیب رساندن به آنها از دیدگاه تروریست‌ها، مرحله و وسیله‌ای اساسی برای ابلاغ پیامشان و ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاسی است، در حالی که جنبش‌های مقاومت به‌عنوان آخرین چاره و دستاویز به چنین شیوه‌ای توسل می‌جویند،<sup>۱</sup> اما آیا

<sup>۱</sup>- این موضوع اشاره به مسأله‌ی فقهی ترس (سپرقراردادن- ترس از ریشه‌ی ترس است و ترس یعنی سپر) دارد. در فقه مسأله‌ای به این صورت مطرح است که در جنگ، دشمنان شما عده‌ای مسلمان را اسیر کرده و در جلوی لشکر خودشان به‌عنوان سپر قرار داده‌اند که اگر بخواهید حمله کنید، ناچار می‌شوید مسلمانان را بکشید. در اینجا چه باید کرد؟ این مسأله، قاعده دارد و قاعده ترس در اینجا مطرح است که در چه زمانی باید رعایت کرد و در چه مواقعی می‌توان مسلمان را هم کشت و پیشروی کرد. در فقه اسلامی در «کتاب الجهاد» مسأله‌ای است تحت عنوان «ترس کفار به مسلمین». مسأله این است که اگر دشمنان اسلام در حالی که با مسلمان در حال جنگند، عده‌ای از اسرای مسلمان را در مقدم جبهه سپر خویش قرار دهند و خود در پشت این جبهه مشغول فعالیت و پیشروی باشند؛ به طوری که سپاه اسلام اگر بخواهد از خود دفاع کند و یا به آنها حمله کند و جلوی پیشروی آنها را بگیرد، چاره‌ای نیست جز این که برادران مسلمان خود را که سپر واقع شده‌اند نیز به حکم ضرورت از میان بردارد؛ یعنی دسترسی به

این به معنای آن است که هدف، وسیله را توجیه می‌کند؟ از نظر اصولی و برای آن‌که بتوان مقاومت را مشروع دانست، ضرورت دارد که از هرگونه عملی اجتناب شود که به قتل غیرنظامیان یا آسیب رساندن به آنها منجر می‌شود و جنبش مقاومت باید مرز مشروعیت و حقوق بین‌المللی را رعایت کند و بر آن متکی باشد. (عبدالله و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۶۲) از این‌رو، تروریسم با هر برداشت و ادراکی دارای سه مشخصه‌ی اصلی است که آن را از نهضت‌های آزادی‌بخش متفاوت و متمایز می‌سازد: الف) هدف تروریسم صرفاً وحشت‌پراکنی و ایجاد رعب و وحشت است، ب) هدف تروریسم تاثیر گذاشتن بر ذهن مخاطبانی فراتر از فرد یا افراد قربانی اولیه (یا بلاواسطه) است، ج) شیوه‌ی مبارزاتی سازمان‌های تروریستی بدون توجه به حقوق مخاصمات مسلحانه و کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو و دو پروتکل مربوط است، حال آن‌که نهضت‌های آزادی‌بخش موظف به اجرای آنها می‌باشند. (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰: ۸۹)<sup>۱</sup> بنابراین، ریشه‌یابی و پیدایش مقاومت در جهان اسلام به اقدامات سلطه‌طلبانه‌ی قدرت‌های ظالم برمی‌گردد که مقاومت معلول سیاست‌ها و رفتارهای ظالمانه‌ی آنهاست. (اکبری، ۱۳۹۰: ۲۷۰-۲۶۹) مانوئل کاستلز می‌گوید: «هر جا که سلطه است، مقاومت در برابر سلطه هم هست. هر جا با تحمیل معنا روبه‌رو هستیم، پروژه‌هایی از معنای بدیل هم داریم و قلمرو این مقاومت خودسالاری همه‌جا را دربر می‌گیرد.» (شور، ۱۳۹۰: ۲۲۵)

نکته‌ی آخر این‌که رابرت گیلپین به‌عنوان نماینده‌ی «واقع‌گرایی ساختاری سیستمیک هژمونیک» بر آن است که می‌توان سه نوع تغییر را در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار داد. یکی «تغییر نظام»<sup>۲</sup> که به معنای دگرگونی عمده در ماهیت خود نظام بین‌الملل است که این ناشی از

دشمن ستیزه‌گر و مهاجم امکان‌پذیر نیست، جز با کشتن مسلمانان، در اینجا قتل مسلم به‌خاطر مصالح عالی‌ه اسلام و به‌خاطر حفظ جان بقیه مسلمان در قانون اسلام تجویز شده است، ر. ک به: مطهری، ۱۳۹۰: ۲۹۵.  
<sup>۱</sup> البته به نظر می‌رسد یک تفاوت ظریف و در عین حال، عمیق دیگری بین سازمان‌های تروریستی و نهضت‌های آزادی‌بخش وجود دارد که به نظر این دانش‌پژوه بسیار مهم می‌باشد و آن این است که حیات و ممت نهضت‌های آزادی‌بخش منوط به وجود پایگاه و جایگاه اجتماعی و مردمی - به قول انگلیسی زبان‌ها Popularity و به قول عرب زبان‌ها شععیه - است، اما برای سازمان‌های تروریستی رسانه‌ها و فضای سایبری به خاطر ماهیت وحشت‌پراکنی عملیات‌های تروریستی اهمیت حیاتی می‌یابد. بنابراین، به نظر می‌رسد که «مردم» اکسیژن مقاومت و نهضت‌های آزادی‌بخش و «رسانه» اکسیژن تروریست‌ها - به قول مارگارت تاجر نخست‌وزیر وقت بریتانیا - می‌باشد.

2- System Change

دگرگونی در سرشت کنش‌گران یا واحدهای تشکیل‌دهنده‌ی نظام است که می‌توانند دولت‌شهر<sup>۱</sup>، دولت ملی<sup>۲</sup>، امپراتوری<sup>۳</sup> و ... باشند. در طول تاریخ، نظام بین‌الملل شاهد تغییراتی از این دست بوده است. دومین نوع «تغییر سیستمیک» یا دگرگونی در درون نظام<sup>۴</sup> است که به شکل تغییر در توزیع قدرت است. سومین نوع تغییر نیز در سرشت تعاملات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی- فرهنگی درون نظام<sup>۵</sup> است. «جمهوری اسلامی ایران براساس رویکرد اسلام انتقادی خواهان با کاربست رویکرد مقاومت و برخورد با سلطه به‌دنبال تغییر در هر سه سطح مورد نظر گیلپین است و می‌خواهد سقف نظام بین‌الملل و مناسبات قدرت را بشکافد و طرحی نو دراندازد. (انشاءالله)<sup>۶</sup>

#### جمع‌بندی

در رابطه با پیروزی انقلاب اسلامی و شگفتی‌ها و آثار جهانی آن، تعبیر و تمثیل‌های مختلفی هم‌چون آتشفشان، زلزله، طوفان، و سیل توسط دوستان، دشمنان و یا ناظران حیرت‌زده انقلاب به کاربرده شده است که عموماً بیانگر قدرت تخریبی انقلاب می‌باشد؛ ولی هیچ تعبیر و تمثیلی زیباتر، مناسب‌تر و واقع‌بینانه‌تر از بیان امام خمینی<sup>(ره)</sup> آنجا که اظهار می‌دارند: «انقلاب ما انفجار نور بود» نمی‌باشد؛ بدون تردید انقلاب اسلامی در آغاز قرن ۲۱ و هزاره‌ی سوم میلادی اثرات عمیقی به‌ویژه در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و ... بر جهان گذارده است؛ به‌طوری‌که بنا به اعتراف اغلب اندیشمندان، قرن جدید دیگر دربرگیرنده‌ی مداوم سلطه‌ی غرب در همه ابعادش نخواهد بود و عصر و دوران جدیدی رقم خواهد خورد که در آن اسلام و مسلمانان با ابزار و نور مقاومت نقش برجسته‌تری ایفا خواهند کرد.

1-city-state

2-nation-state

3-empire

4-Systemic Change

5- Interstate interaction

۶- البته ناگفته نماند انقلاب اسلامی علی‌رغم نظر متفاوت و خاص خود در زمینه‌ی روابط اسلامی و نفی مرزهای ساخته شده، بر اساس حقوق بین‌الملل و عهدنامه‌ی وستفالیایا، نظام بین‌الملل موجود را به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر مورد قبول قرار داده و در چارچوب نظام دولت- ملت و تعامل با سایر دولت‌های جهان، برنامه‌های فرامرزی خود را تنظیم کرده است.



از آنجا که جهان اسلام عمق راهبردی جمهوری اسلامی می‌باشد، توجه عمیق و جدی در توسعه‌ی برنامه‌های فرهنگی برون مرزی و در جهت تقویت و توسعه‌ی بیداری اسلامی، احیای تفکر اسلام ناب محمدی<sup>(ص)</sup> و حمایت از نهضت‌های اسلامی و ایجاد زمینه برای وحدت اسلامی - کاربست دیپلماسی وحدت علیه نظام سلطه - در تقابل با طرح‌های سلطه‌طلبانه نظام سلطه ضرورتی راهبردی به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup> در این راستا، الگوی برخورد با نظام سلطه از نظر این دانش‌پژوه، الگوی تعامل‌گرایی ضدنظام سلطه یعنی همکاری با تمامی بازیگران دولتی و غیردولتی (نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی و ملی و نه سازمان‌های تروریستی) در شرق و غرب و عالم علیه نظام سلطه و مهار سلطه‌گران می‌باشد؛ به عبارت دیگر، الگوی بومی مقابله با نظام سلطه «همکاری تاکتیکی و رقابت راهبردی» با تأکید بر سه اصل بنیادی «عزت»، «حکمت» و «مصلحت» نظام جمهوری اسلامی است.

انقلاب اسلامی با احیای تفکر اسلامی، نقش اسلام و مسلمانان را در عرصه‌های مختلف اجتماعی برجسته ساخته و عنصر هویت اسلامی را به‌عنوان واقعیتی پذیرفته شده، در برابر هویت غربی جهان‌شمولی که اندیشه غرب ارائه می‌دهد، قرار داده است. البته هرچند انقلاب اسلامی ایران با احیای اسلام و تفکر اسلام سیاسی، خود را در مقابل غرب و فشارهای شدید نظام بین‌الملل قرار داد، اما همین امر غرب را در شناخت بهتر و جامع‌تر اسلام ترغیب کرد و مطالعات اسلامی و اسلام‌شناسی به‌سرعت جای شرق‌شناسی را گرفت. مسلماً گفتمانی که انقلاب اسلامی ایجاد نموده، قادر به تبیین یک نظریه‌ی کلان سیاسی می‌باشد، اما دانش بومی در عین حال که متکی بر منابع بومی و تجربه‌ی تاریخی جوامع خاص است، در گفتگو با دانش مسلط و نیز دانش انتقادی است که می‌تواند جایگاه مناسبی هم در سطح جهان بیابد و هم پویایی خود را حفظ کند. (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۹۸) این مهم بیانگر ضرورت کاربست دقیق و واقعی مطالعات تطبیقی<sup>۲</sup> در دو حوزه‌ی آموزش و پژوهش کشور است. از طرفی، نظریه‌پردازی

<sup>۱</sup> برخی بر این باورند که دفاع از نهضت‌های آزادی‌بخش با منافع دولت‌ها در تضاد قرار می‌گیرد و کشورهای حامی باید یا نهضت‌های آزادی‌بخش را و یا دولت حاکم را انتخاب کنند. انتخاب هر دو به طور همزمان به معنای از دست دادن هر دو خواهد بود. تنها قدرت‌های جهانی می‌توانند با تمامی نیروهای سیاسی داخل یک کشور - ملت ارتباط برقرار کنند. (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۵۷)

2- comparative studies

مستلزم تبدیلات و اصلاحات لازم در حوزه‌ی فرانظریه‌ها (هستی‌شناسی، معافت‌شناسی و روش‌شناسی) است و آن نیز محتاج دامنه‌دارشدن و جدی‌تر گرفتن مباحث فلسفه‌ی علم<sup>۱</sup> است. کرسی نظریه‌پردازی نیازمند تعمیق مباحث فلسفه‌ی علم و بلکه متدولوژی نقد است.

امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند نوعی واسازی در عرصه‌ی علم سیاست کنونی و رهایی از چنبره‌ی فراروایت‌های غربی هستیم. بیش از هر زمانی نیازمند شستن چشمان خود و متفاوت نگریستن به این علم هستیم. بیش از هر زمانی نیازمند یک نهضت تکثیر و توسعه‌ی مفهومی و شکستن بت‌ها و تابوهای نظری و روشی و در یک کلام «جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم» هستیم. در نخستین گام نیازمند رهانیدن سیاست از سیطره‌ی قدرت و چنبره‌ی علم پوزیتیویستی هستیم. تغییر محتوا و ماهیت نظام آموزش و پژوهشی، گام بلندی در جهت بومی و اسلامی کردن آموزش و پژوهش علوم انسانی و اجتماعی به طور اعم و علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به طور اخص می‌آید. با این همه، اقداماتی که در این زمینه صورت گرفته نتوانسته رضایت کامل در جهت بومی کردن علوم و اسلامی کردن آموزش و پژوهش و پرهیز از غربزدگی<sup>۲</sup> را تأمین نماید. از این روست که هم‌چنان موضوع اسلامی کردن نظام آموزشی و پژوهشی و بومی‌سازی موضوع تازه و مورد بحث و گفتگو است.

کلیه‌ی نظریه‌های روابط بین‌الملل، اعم از تبیینی، تکوینی، انتقادی و هنجاری، بر مبانی فرانظری مشخص و معینی استوارند. به‌طوری‌که بر اساس این اصول، مبانی و پیش‌فرض‌های فرانظری، روابط و نظام بین‌المللی که هر یک از این نظریه‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهند، از دیگری متفاوت است. از این رو، یک نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ یعنی این نظریه بر مبانی فرانظری خاصی ابتدا می‌یابد که آن را از سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل متمایز می‌سازد و به رقابت با آنها می‌پردازد. درست همین مبانی متفاوت فرانظری اسلامی و غربی است که ضرورت تولید نظریه‌های بومی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و به طریق اولی سعادت بشری یعنی حفظ کرامت و رفاه مادی و عزت ابدی را خاطر نشان

1- philosophy of science

2- westernoxication

می‌کند. پیشنهاد می‌شود ایران اسلامی به‌عنوان ام‌القرای جهان اسلام و در رأس اردوگاه سلطه‌ستیزان می‌تواند و باید فرهنگ مترقی مقاومت را به انحاء مختلف از جمله اعطای «جایزه‌ی سالانه‌ی صلح مقاومت» به افراد و یا نهادهایی که بیش‌ترین تلاش و همیت مجدانه را در حوزه‌ی مقاومت چه در حوزه‌ی نظر و چه در حوزه‌ی عمل انجام داده‌اند، اعمال نماید. این جایزه می‌تواند تشریفاتی بودن و دروغین بودن جایزه به اصطلاح صلح نوبل<sup>۱</sup> را به رخ غرب و جهانیان بکشانند. مسلماً راه حفظ صلح و امنیت پایدار و حقیقی از مسیر قرآن - کلام‌الله - می‌گذرد که «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ...» (الاسراء: ۹)؛ به تعبیر علامه‌ی اقبال لاهوری «ای به تقلیدش اسیر آزاد شو دامن قرآن بگیر آزاد شو».

<sup>۱</sup>- لازم به ذکر است که جایزه‌ی صلح نوبل یکی از پنج جایزه‌ی نوبل است که توسط آلفرد نوبل صنعت‌گر و مخترع سوئدی وقف شده است. این جایزه برای اولین بار در سال ۱۹۰۱ اعطا شد. آلفرد نوبل در وصیت‌نامه‌ی خود گفته است که این جایزه باید «به کسی داده شود که بهترین یا بیش‌ترین کوشش را در راه برادری ملل یا انحلال با کاهش ارتش‌ها یا تشکیل و ترغیب کنفرانس‌های صلح کرده باشد». جایزه‌ی نوبل صلح تنها جایزه‌ی نوبل است که در استکھلم داده نمی‌شود. این جایزه هر ساله در اسلو پایتخت نروژ اهدا می‌شود.

## منابع

## فارسی

- ۱- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳)، *علم سیاست در ایران*، تهران: مرکز بازاندیشی اسلام و ایران.
- ۲- اکبری، حسین (۱۳۹۰)، «علل رشد رو به تزايد تروریسم در نیم قرن اخیر و راه کارهای مقابله با آن»، در *تروریسم: مفهوم‌شناسی و مبانی نظری*، تهران: مجموعه مقاله‌های کنفرانس بین‌المللی ائتلاف جهانی علیه تروریسم برای صلح عادلانه.
- ۳- اکبرعلیخانی، علی (۱۳۸۶)، «شاخص‌های روش‌شناختی تفکیک مطالعات سیاسی اسلام»، در علیخانی، علی‌اکبر و همکاران، *روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق<sup>(ع)</sup>.
- ۴- الیاسی، محمدحسین (۱۳۸۷)، «ابعاد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی آستانه‌ی تحمل مردم»، *فصلنامه‌ی مطالعات بسیج*، سال یازدهم، شماره ۴۰، پاییز.
- ۵- ایزدی، جهانپخش (۱۳۸۲)، «خاستگاه تئوریک عزت، حکمت و مصلحت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، ش ۱۰، زمستان.
- ۶- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۶)، *انتخاب: سلطه یا رهبری*، ترجمه‌ی امیرحسین نوروزی، تهران: نشر نی.
- ۷- بسته‌نگار، محمد (۱۳۸۵)، *حقوق بشر از منظر اندیشمندان*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۸- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۸)، «واسازی گفتمان مسلط دانشگاهی در عرصه علم سیاست»، در *بررسی وضعیت آموزش و پژوهش علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران*، به اهتمام حسین سلیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ۹- پوستین چی، زهره و ابراهیم متقی (۱۳۹۰)، *زبان سیاسی مقاومت اسلامی در سیاست بین‌الملل*، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره‌ی نخست، شماره‌ی ۱، پاییز.
- ۱۰- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، *روابط بین‌الملل در اسلام*، قم: مرکز نشر آسراء.
- ۱۱- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، *فطرت در قرآن*، قم: نشر آسراء.
- ۱۲- چامسکی، نوام (۱۳۸۷)، *هژمونی یا بقا: تلاش آمریکا برای سیطره‌ی جهانی*، ترجمه‌ی آسوده نوین، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۳- چامسکی، نوام (۱۳۶۴)، *ایالات متحده از یونان تا السالوادور، دهه جنگ سرد*، ترجمه‌ی شاهرخ وزیری، تهران: نشر سلسله.

- ۱۴- چامسکی، نوام. (۱۳۷۱) **دموکراسی بازدارنده**. ترجمه مهوش غلامی. تهران: اطلاعات.
- ۱۵- حشمت زاده، محمدباقر. (۱۳۸۷) **تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای اسلامی**. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۶- خرازیان، اخوان، مهناز (۱۳۸۶)، «تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد»، **مجله حقوقی**، شماره ۳۶.
- ۱۷- خمینی، الامام روح‌الله الموسوی (۱۳۶۶)، **تحریر الوسیله**، ترجمه‌ی دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد دوم.
- ۱۸- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۱)، **روشنفکری و روشنفکران، انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم**، تهران: انتشارات مرکز فرهنگی علامه طباطبایی.
- ۱۹- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹)، «مبانی فرانظری نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل»، **فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی**، سال دوم، شماره ششم، تابستان.
- ۲۰- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱)، «الگوی نظم جهانی در نظریه‌ی اسلامی روابط بین‌الملل»، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره نخست، شماره سوم، بهار.
- ۲۱- علیخانی، علی اکبر (۱۳۹۰)، «مبانی و اصول روابط بین‌الملل در اسلام»، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره نخست، شماره یکم، پاییز.
- ۲۲- علیخانی، علی اکبر (۱۳۹۱)، «قابلیت‌ها و فرصت‌های نظریه‌پردازی اسلامی - ایرانی روابط بین‌الملل»، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره نخست، شماره سوم، بهار.
- ۲۳- روحانی، سید حمید (بی تا)، **بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی**، انتشارات راه امام.
- ۲۴- رحمانی، بی نا (۱۳۹۰)، «قاعده نفی سبیل از دیدگاه فریقین»، **فصلنامه سیاسی - علمی اخوت**، سال چهارم، تابستان.
- ۲۵- زکریا، فرید (۱۳۸۸)، **جهان پسا - آمریکایی**، ترجمه‌ی احمد عزیزی، تهران: نشر هرمس.
- ۲۶- زیباکلام، صادق (۱۳۸۸)، «سراب علوم سیاسی در ایران: کنکاشی در اسباب و علل عقب‌ماندگی علوم سیاسی در ایران»، در **بررسی وضعیت آموزش و پژوهش علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران**، به اهتمام حسین سلیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ۲۷- سریع القلم، محمود (۱۳۷۹)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف)**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۲۸- سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۳۹۰)، **قدرت نرم در استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲۹- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، **نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی - جهانی شده: مناسبت و کارآمدی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۳۰- شریعتمداری جزائری، آیه‌الله سید نورالدین (۱۳۸۵)، «فقه روابط بین‌الملل»، **فصلنامه علوم سیاسی**، سال نهم، شماره سی و ششم، زمستان.

- ۳۱- شکوری، ابو الفضل (۱۳۷۷)، **فقه سیاسی اسلام**، ویرایش دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۳۲- شور، فرانسیس (۱۳۹۰)، **امپراتوری رو به مرگ**، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: ابرار معاصر.
- ۳۳- **صحیفه‌ی امام (ره)**، جلد ۱۰ و جلد ۲۱.
- ۳۴- صدقی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، «عدالت محوری استراتژی سیاست خارجی دولت اسلامی و بسیج جهانی اسلام»، در ششمین همایش سراسر هادیان سیاسی: بسیج دولت اسلامی همبستگی ملی، تهران: معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج، بهمن.
- ۳۵- طباطبایی، سید محمدحسین و مرتضی مطهری (۱۳۵۰)، **اصول فلسفه و روش رئالیسم**، قم: دارالعلم، ج اول.
- ۳۶- عبدالله، میاه، یحیا، اسعد و فرنجه، سحر (۱۳۸۶)، «تفکیک میان تروریسم و مقاومت در برابر اشغالگر»، ترجمه‌ی سیدغلامرضا تهامی، در **تروریسم و حقوق بین‌الملل**، تهران: مؤسسه‌ی اندیشه‌سازان نور.
- ۳۷- علم‌الهدی، جمیله (۱۳۸۸)، **نظریه‌ی اسلامی تعلیم و تربیت**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸.
- ۳۸- علوی، سید محمود، **مبانی فقهی روابط بین‌الملل**، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
- ۳۹- غفاری مسعود، و شهروز شریعتی (۱۳۸۸)، «دولت رانتیر و چالش‌های فراروی آموزش و پژوهش علم سیاست در ایران»، در **بررسی وضعیت آموزش و پژوهش علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران**، به اهتمام حسین سلیمی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ۴۰- غفوری، قاسم (۱۳۹۰)، «نقش و جایگاه رهبری در قیام‌های عربی»، **فصلنامه‌ی سیاسی علمی اخوت**، سال چهارم، تابستان.
- ۴۱- فوکو، میشل (۱۳۷۹)، **ایران، روح یک جهان بی‌روح**، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.
- ۴۲- فوکو، میشل (۱۳۷۷)، **ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند**، ترجمه‌ی حسین معصومی همارانی، انتشارات هرس.
- ۴۳- فولر، گراهام (۱۳۸۷)، «جهان بدون اسلام»، ترجمه‌ی پیروز ایزدی، محمود واعضی و شانی هرمزی، **استراتژی آمریکا در قبال جهان اسلام**، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- ۴۴- فولر، گراهام (۱۳۷۲)، **قبله‌ی عالم: ژئوپولیتیک ایران**، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- ۴۵- قادری کنگاوری، روح‌الله (۱۳۹۰)، **نقض حقوق مدنی و سیاسی در عربستان سعودی و پیدایش تروریسم ضدآمریکایی القاعده**، پایان‌نامه جهت اخذ مدرک دکتری تخصصی در رشته‌ی روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۴۶- قرآن مجید.
- ۴۷- قرائتی، محسن (۱۳۹۰)، **تفسیر نور**، جلد ۴، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- ۴۸- متقی، ابراهیم (۱۳۸۴)، «بررسی سیاست جدید ایالات متحده‌ی آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه»، گزارش پژوهشی، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.

- ۴۹- متقی، ابراهیم، «شکل‌بندی هندسه ژئوپلیتیک جدید / هژمونی آمریکا و واکنش فراگیر جبهه‌ی مقاومت»، <http://www.us-insight.com/node/15732>.
- ۵۰- کتاب مقدس انجیل، عهد جدید.
- ۵۱- محمدزاده، رضا (۱۳۸۷)، *معرفت‌شناسی: مقدمه‌ای بر نظریه شناخت*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- ۵۲- محمدی، منوچهر (۱۳۸۹)، آمریکا از دیدگاه حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵۳- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت، ج دوم.
- ۵۴- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰)، «تحولات جدید نظری در روابط بین‌الملل: زمینه‌ی مناسب برای نظریه‌پردازی بومی»، *پژوهش‌نامه‌ی علوم سیاسی*، سال ششم، ماره دوم، بهار.
- ۵۵- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، *مسأله شناخت*، چاپ چهارم، تهران: صدرا.
- ۵۶- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)، *عدل الهی*، چاپ پنجم، تهران: صدرا.
- ۵۷- مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، *جاذبه و دافعه علی (مجموعه آثار)*، جلد ۱۶، تهران: انتشارات صدرا.
- ۵۸- منوچهری، عباس (۱۳۸۸)، «علم سیاست در ایران پسانقلابی؛ الزامات معرفتی و ظرفیت‌های کاربردی»، در *بررسی وضعیت آموزش و پژوهش علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران*، به اهتمام حسین سلیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ۵۹- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۱)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۲، ج ۹.
- ۶۰- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۹۰)، *قواعد فقه (بخش مدنی)*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- ۶۱- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۶۶)، *مباحثی از اصول فقه (دفتر دوم)*، ج ۴ تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- ۶۲- مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۹۰)، *حقوق مدنی (جلد اول)*، تهران: انتشارات پایدار.
- ۶۳- موسوی فر، رضیه. *نظام ولایت فقیه و روابط بین‌الملل*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. سال تحصیلی ۷۳-۱۳۷۲.
- ۶۴- نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علی (ع). (۱۳۸۵) ترجمه محمد دشتی خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه. تهران: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع) چاپ الهادی.
- ۶۵- هالستی، کی.جی. (۱۳۸۵) *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*. ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵.

#### منابع انگلیسی

- 66- Ashley, Richard K. (1983) "Three Modes of Economism". *International Studies Quarterly*. Vol, 27, No. 4.
- 67- Cassese, Antonio. (1995) *Self-Determination of Peoples*. Cambridge University Press.

- 68- Cox,R.W.(1981)"Social Forces,States and World Order:Beyond International Relations Theory".Millenium,23(2).
- 69- Fanon, Frantz.(1963)The Wretched of the Earth.New York:Grove Press.
- 70- Farzaneh, Mateo Mohammd.(2007) "Shi'ii Ideology, Iranian Secular, Nationalism and the Iran-Iraq war(1980-1988).Studies Ethnicity and Nationalism. Vol,7. No,1.
- 71- Haass, Richard N.(2008) "The Age of Nonpolarity: What will follow US Dominance," Foreign Affairs,Volume 87, No 3. May/June,
- 72- Gilpin,R.(1981)War and Change in World Politics.Cambridge:Cambridge University.
- 73- Labuc, s. (1991). Cultural and social factors in Militar Organization. NewYork: John Wiley.
- 74- Nye, Joseph S., Jr.(2010) "Cyber Power". Belfer Center for Science and International Affairs.May.
- 75- Rice, Condoleezza.( 2012)"Syria is central to holding together the Mideast". november 23, 2012. Available at: www.washingtonpost.com

فهرست اسناد و مدارک

- 76- A/Res/ ۱۵۱۴(XV), ۱۴Dec. ۱۹۶۰, para .۱
- 77- A/Res/ ۲۶۲۵(XXV), ۲۴Oct. ۱۹۷۰, Annex.
- 78- E/CN. ۴/Sub. ۴.۰/۲/REw. ۱, paras. ۶۴- ۶۱E. CN. - ۲۰۰۳- ۴L. ۹; E/CN. - ۲۰۰۳- ۴L. ۵; Press Release CA - SHC ۵۸ ۳۷۵۳- General Assembly Sess, ۳rd Committee, ۲۶th Mtg (AM), ۲۰۰۳/۱۰/۲۸; press Release HR/CN/۱۰۳۲
- 79- A/Res/ ۳۲۸۱(XXIX), ۱۹۷۴; A/Res/۱۹۷/۳۸, ۱۹۸۳
- 80- A/C. ۳/Sr. ;(۱۹۸۲) ۲۲- ۲۱/۲/۱۳A/C. ۳۸۳/SR./ ۶,۲۱(۱۹۸۳); A/C. ۳۹/۳/SR. ۳۴(۱۹۸۴); A/C. ۴۳/۳/SR. ۲۳/۱۷/۱۳/۱۰/۹/۷(۱۹۸۸); S/PV, ۲۴۸۹(۱۹۸۳); S/PV. ۲۴۸۷(۱۹۸۳); S/PV. ۲۴۹۱(۱۹۸۳); A/Res/۳۷/۳۵, ۱۹۸۰;A/Res/۳۴/۳۶, ۱۹۸۱; A/Res/۳۷/۳۷, ۱۹۸۲; A/Res/۲۲,۱۹۷۹/۳۴; A/Res/۶,۱۹۸۰/۳۳; A/Res/۶۳۷,۱۹۸۲;A/Res/۳/۴۵, ۱۹۹۱;Ares/۱۸/۴۶, ۱۹۹۱; A/Res/ ۲۶۴۶ (XXV), ۱۹۷۰; 77- A/Res/ ۲۹۴۹(XXVII), ۱۹۷۲; A/Res&۳۳&۲۸, ۱۹۷۸; A/Res/۴۴/۴۳, ۱۹۷۹; A/Res/۷۰/۳۴, ۱۹۷۹; A/Res/۱۲۳/۳۷, ۱۹۸۲; A/Res/ ۱۸۰/۳۸(A to D), ۱۹۸۳; A/Res/۷۰/۳۴, ۱۹۷۹; A/Res/ ۱۶۲/۴۱(A to C) ۱۹۸۶; A/Res/ ۵۴/۴۳(A to C), ۱۹۸۸;A/Res/۸۳/۴۵, ۱۹۹۰; a /Res/۲۲/۴۴, ۱۹۸۹; A/Res/۲۲/۳۴, ۱۹۷۹; A/Res/۳/۴۵, ۱۹۹۰; A/Res/۷۸/۴۶, ۱۹۹۰; S/Res/۲۵۲, ۱۹۶۸; S/Res/۴۷۸, ۱۹۸۰; S/Res ۴۴۶/ ۱۹۷۹; S/Res/۶۳۸, ۱۹۹۰; S/Res/۷۱۷, ۱۹۹۱; S/Res/۸۱۰, ۱۹۹۳; S/Res/۷۱۸, ۱۹۹۱; S/Res/۷۶۶, ۱۹۹۲; S/Res/۷۸۳, ۱۹۹۲; S/Res/۷۹۲, ۱۹۹۲; A/۳۸/PV. ۳۴, A/۳۹/PV. ۳۲; UN. GAOR, ۳۴th Sess./۱۹۷۹, Preliminary Mtg, ۳rd ۴th
- 81- Yb of ILC, Vol. II, part II, P. ۶۴, para. ۲۶۶



## رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه با استفاده از روش تصمیم‌گیری چندشاخصه

زهرا پیشگاهی فرد<sup>۱</sup>

مرتضی فراهانی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۷/۲۲

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۰۴

صفحات مقاله: ۲۷۴ - ۲۴۹

### چکیده:

مقایسه و جایگاه قدرت ملی کشورها در نظام ژئوپلیتیک جهانی، همواره از دغدغه‌های دانشمندان جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک، روابط بین‌الملل و علوم سیاسی بوده است. به‌همین دلیل تلاش‌های متعددی جهت سنجش و مقایسه‌ی قدرت کشورها در قالب روش‌ها و مدل‌های مختلف صورت گرفته است. اما همه‌ی آنها از منظر یک یا چند شاخص یا بُعد محدود به مقایسه و رتبه‌بندی قدرت ملی کشورها پرداخته‌اند. شناخت صحیح و دقیق جایگاه قدرت ملی کشور باعث می‌شود تا دولت‌ها و رهبران سیاسی در جهت تأمین اهداف و منافع ملی، تصمیمات درست‌تر اتخاذ کنند. در این پژوهش با استفاده از آمار و اطلاعات کمی و کیفی کشورها و نظرات خبرگان و کارشناسان به روش توصیفی تحلیلی، جایگاه قدرت ملی کشورهای خاورمیانه با استفاده از روش تصمیم‌گیری چندشاخصه‌ی جبرانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به این منظور تکنیک نظرسنجی از خبرگان، برای تعیین وزن شاخص‌ها و با کاربرد روش TOPSIS، برای بررسی و رتبه‌بندی گزینه‌ها در مورد مطالعه‌ی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه، مورد استفاده قرار می‌گیرند. نتایج حاصل شده از این پژوهش نشان می‌دهد، جایگاه قدرت ملی کشورهای خاورمیانه به ترتیب؛ ترکیه، ایران، عربستان، فلسطین اشغالی، مصر، امارات، کویت، اردن، لبنان، بحرین، قطر، عمان، سوریه، عراق و یمن قرار دارند.

\* \* \* \* \*

### واژگان کلیدی

قدرت ملی، تصمیم‌گیری چندشاخصه، نظر خبرگان، TOPSIS.

۱- دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران.

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران.

## مقدمه

با تأمل در نیاز روز افزون و چشم‌گیر به قدرت ملی کشورها و استفاده‌ی بهینه و بهره‌برداری مناسب از آن و تصمیم‌گیری صحیح و نیز با توجه به این‌که در بیشتر مسائل تصمیم‌گیری عموماً اهداف و عوامل متعددی مطرح است و فرد یا افراد تصمیم‌گیر<sup>۱</sup> تلاش می‌کنند تا بین چند گزینه‌ی<sup>۲</sup> موجود، جایگاه هر گزینه را مشخص نمایند. بنابراین، جایگاه قدرت ملی کشورها به یکی از مسائل مهم در جهان تبدیل گردیده است. پیچیدگی مسائل قدرت ملی از یک سو و حجم زیاد اطلاعات مورد نیاز از سوی دیگر، سبب گردیده است که تصمیم‌گیر به‌منظور بهره‌برداری و برنامه‌ریزی بهینه نتواند به سهولت تمام جوانب و عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری برای رتبه‌بندی چندین گزینه را در نظر بگیرد. از این رو، ضروری است، تصمیم‌گیران با تخصص و مهارت‌های مختلف؛ مانند جغرافیا، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و ... در فرآیند تصمیم‌گیری مسائل قدرت ملی دخیل باشند.

محاسبه و اندازه‌گیری قدرت ملی و طرح مدل که با آن بتوان بین کشورها در یک زمان معین و یا بین وضع یک کشور در دو دوره‌ی متفاوت مقایسه به‌عمل آورد، همواره یکی از دغدغه‌های فکری دانشمندان و اساتید جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک، روابط بین‌الملل و علوم سیاسی بوده است. از این رو، برای اندازه‌گیری قدرت کشورها در تمامی دوران بعد از جنگ، به‌ویژه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی تلاش‌های متعددی صورت گرفت. (Tellis, et al, 2000: 12) صاحب‌نظران و متخصصان رشته‌های مختلف برای تعیین موقعیت کشورها در سیستم جهانی و مقایسه‌ی آنها با یکدیگر به ابداع روش‌ها و مدل‌های تک‌متغیره و یا چند متغیره‌ی محدود مبادرت کردند. لازم به یادآوری است که همه‌ی آنها از منظر یک یا چند متغیر یا بُعد محدود، کشورهای جهان را رتبه‌بندی و مقایسه نموده‌اند؛ ولی هیچ‌گاه منعکس‌کننده‌ی قدرت ملی جامع و فراگیر کشورها نبوده‌اند. (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۲۸۴) جایگاه قدرت ملی کشورها همواره یکی از مشکلات اساسی جغرافی‌دانان سیاسی،

---

1 - decision maker

2 - alternative

متخصصان ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل بوده است. چنان‌که «پیتر تیلور»<sup>۱</sup> از جغرافی‌دانان سیاسی آن را یک معضل بزرگ در جغرافیای سیاسی دانسته است. او معتقد است چون قدرت از آن‌دسته مفاهیمی است که نمی‌تواند به‌طور مستقیم سنجش شود، پس محاسبه‌ی قدرت کشورها به‌صورت یک معضل درآمده است. (Taylor, 1994: 29)

در برخی مواقع به‌دلیل فشار زمانی، کمبود دانش و اطلاعات و دقت و توانایی محدود تصمیم‌گیر در پردازش اطلاعات و در شرایط عدم قطعیت، نمی‌توان به یک روش برای رتبه‌بندی گزینه‌ها اکتفا نمود و باید با بررسی روش‌های مختلف و در نهایت تحلیل حساسیت بر روی هر یک از این روش‌ها، با استفاده از قضاوت درست، به رتبه‌بندی گزینه‌ها پرداخت. این امر یکی از امور مهم و ضروری در حل مسائل تصمیم‌گیری می‌باشد. در دهه‌های اخیر با دستیابی به تجهیزات محاسباتی و سیستم‌های تصمیم‌گیری توانمند، امکان انتخاب دقیق‌تر گزینه‌ها، تحلیل مشخصه‌های کمی و کیفی مؤثر و بررسی اثرات متقابل آنها بر هم فراهم شده است.

### بیان مسأله

انجام انبوهی از تحقیقات و مطالعه‌های مربوط به سنجش و جایگاه قدرت ملی کشورها، نشان‌دهنده‌ی اقبال عمومی پژوهشگران به این موضوع و اهمیت آن می‌باشد. شناخت میزان قدرت ملی کشور و جایگاه آن نسبت به دیگر کشورها باعث می‌شود تا رهبران سیاسی با تدبیری صحیح و درست به حداکثر اهداف و منافع ملی خود تحقق بخشند.

در ارزیابی قدرت ملی، برخی اندیشمندان پس از بررسی عوامل و شاخص‌های مختلف روی یک عامل به‌عنوان ملاک و معیار اندازه‌گیری قدرت ملی تأکید کرده و به‌وسیله‌ی آن به ارزیابی قدرت ملی کشورها پرداخته‌اند. کسانی مثل «آینیس کلاد»<sup>۲</sup> و «کارل دیوچ»<sup>۳</sup> که به نیروی نظامی، «نورمن الکاک»<sup>۴</sup> که بر هزینه‌های نظامی و «جورج مدلسکی»<sup>۵</sup> و «ویلیام

1 - Peter Taylor

2 - Innis Claud

3 - Karl Deutsch

4 - Norman Elkak

5 - George Modeleski

تامپسون<sup>۱</sup> که بر اندازه‌ی نیروی دریایی به‌عنوان یک شاخص قابل طرح در ارزیابی قدرت ملی تأکید کرده‌اند. برخی عوامل اقتصادی را مهم‌تر دانسته و آن را معیار ارزیابی قدرت ملی کشورها دانسته‌اند؛ از جمله‌ی این افراد می‌توان از «کینزلی دیویس»<sup>۲</sup> جمعیت‌شناس و «ارگانسکی»<sup>۳</sup> متخصص علوم سیاسی نام برد که درآمد ملی را به‌عنوان بهترین شاخص موجود قدرت دانسته‌اند. (Tellis, et al, 2000:39) هم‌چنین «جوشا گلدشتین»<sup>۴</sup> تولید ناخالص داخلی را بهترین شاخص قدرت ملی دانسته است. (Goldstein, 1999: 59) مهم‌ترین نقدی که بر رویکرد تک‌شاخصه می‌توان وارد کرد، این است که این نوع شاخص‌های تک‌شاخصه، نگرش محدودی به قدرت ملی کشورها دارند و نمی‌توانند بیانگر جایگاه حقیقی آنها در نظام ژئوپلیتیک جهانی باشند. (Kadera, 2004: 226) به‌طور مثال، نمی‌توان وسعت زیاد برزیل، جمعیت زیاد پاکستان، تولید صنعتی بلژیک و ... را مبنا قرار داد. بهترین دلیل این‌که هیچ‌کدام از این کشورها قدرت درجه‌ی اول نیستند. (Jablonsky, 1997: 34-54)

یکی دیگر از روش‌های ارزیابی و مقایسه‌ی قدرت ملی، استفاده از چند شاخص، ترکیب آنها و طراحی یک مدل چندشاخصه است. طراحی مدل‌های ترکیبی (چندشاخصه) به‌وسیله‌ی صاحب‌نظران به دو شکل متفاوت مدل‌های ریاضی و مدل‌های مفهومی صورت گرفته است. از مدل‌های ترکیبی ریاضی به‌عنوان نمونه، می‌توان به مدل‌هایی که به‌وسیله‌ی «کلیفورد جرمن»<sup>۵</sup> (Muir, 1987: 149) و «فوکس»<sup>۶</sup> (Prescott, 1973: 53) طراحی شده، اشاره کرد. از مدل‌های مفهومی به‌کار رفته، می‌توان به مدل «وینه فریس»<sup>۷</sup> (Tellis, et al, 2000: 36) مدل «ریچارد مویر»<sup>۸</sup> (Muir, 1987: 150) و مدل «کوهن»<sup>۹</sup> (Kohen, 1994: 48) اشاره کرد. به‌طور کلی، برای

1 - William Thomson

2 - Davis Kinsley

3 - Organski

4 - Joshua Goldstein

5 - Clifford German

6 - Fuchs

7 - Vine Friis

8 - Richard Muir

9 - Kohen

اندازه‌گیری قدرت کشورها در تمامی دوران بعد از جنگ، به‌ویژه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی تلاش‌های متعددی صورت گرفته است. مجموعه‌ی این تلاش‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

- گروهی از صاحب‌نظران فقط به معرفی عوامل مؤثر بر قدرت ملی در قالب عناصر تشکیل‌شده‌ی قدرت ملی پرداخته‌اند و تعدادی شاخص را به‌عنوان مهم‌ترین عوامل مؤثر بر قدرت ملی کشورها معرفی کرده‌اند.
- گروه دوم ضمن ارائه‌ی یک مدل مفهومی سعی در اندازه‌گیری قدرت ملی کشورها بر مبنای امتیازات کسب شده در مورد شاخص‌های مفروض خود کرده‌اند.
- گروه سوم ضمن انتخاب برخی عوامل و شاخص‌ها با طرح یک مدل ریاضی و تعیین نوع رابطه و ترکیب بین شاخص‌های مفروض به سنجش قدرت ملی کشورها پرداخته‌اند. (زرقانی، ۱۳۸۹: ۱۴۹) تعداد محدود متغیرهای به‌کار رفته در مدل‌ها، عدم جامع بودن مدل، عدم تناسب متغیرها با متغیرهای راهبردی زمان کنونی، عدم توجه به متغیرهای با کارکرد منفی و ... از مهم‌ترین نقدهایی است که بر این مدل‌ها می‌توان وارد کرد. (حافظ نیا و همکاران، ۱۳۸۵: ۵۰-۴۸)

در دهه‌های اخیر با دستیابی به تجهیزات محاسباتی و سیستم‌های تصمیم‌گیری توانمند، امکان انتخاب دقیق‌تر گزینه‌ها، تحلیل مشخصه‌های کمی و کیفی مؤثر و بررسی اثرات متقابل آنها بر هم فراهم شده است. بر اساس یافته‌های ناشی از نقد و ارزیابی مدل‌هایی که تاکنون ارائه شده است، در این پژوهش با نگاه سیستمی به شاخص‌های مؤثر بر قدرت ملی، برای رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه از روش تصمیم‌گیری چندشاخصه<sup>۱</sup> استفاده گردیده است.

### روش تحقیق

روش کلی تحقیق توصیفی - تحلیلی است. مباحث نظری در مفاهیم قدرت ملی، مبانی و سرچشمه‌ی قدرت و روش‌های محاسبه‌ی قدرت بررسی شد. جمع‌آوری اطلاعات بر اساس

1 - Multiple Attribute Decision Making (MADM)

روش مطالعه، کتابخانه‌ای و استفاده از کتاب‌ها، مجلات، فصل‌نامه‌ها، اینترنت و استفاده از نظرات خبرگان بوده است. با توجه به هدف تحقیق ۸۱ متغیر در قالب ۱۳ شاخص انتخاب شد. مقادیر متغیرها در ماتریس‌های تشکیل شده در نرم‌افزار Excel، قرار داده شدند. برای تعیین اوزان شاخص‌ها از تکنیک نظرات خبرگان استفاده شد. مقادیر متغیرها در ماتریس‌های تشکیل شده در نرم‌افزار Excel، قرار داده شدند. در نهایت با به‌کارگیری از تکنیک نظرات خبرگان و با استفاده از روش Topsis<sup>1</sup> رتبه‌بندی کشورهای خاورمیانه انجام شد.

### معرفی اجمالی محدوده‌ی مطالعاتی

اصطلاح خاورمیانه را کسانی ابداع کردند که در صدد درک سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روابط فرهنگی در منطقه (از کشور مغرب تا ایران) بودند و آن نامی نبود که بومیان منطقه برای توصیف منطقه‌ی خودشان به‌کار ببرند. (6: Milton, 2000) این اصطلاح را اولین بار «آلفرد ماهان»<sup>2</sup> در سال ۱۹۰۲ به‌کار برد. (ابوالحسن شیرازی و همکاران، ۱۳۹۱: ۵) خاورمیانه، منطقه‌ای است که سرزمین‌های میان دریای مدیترانه و خلیج فارس را شامل می‌شود. بسیاری از تعریف‌های «خاورمیانه» - چه در کتاب‌های مرجع و چه در اصطلاح عامیانه - آن را ناحیه‌ای در جنوب غربی آسیا و دربر گیرنده‌ی کشورهای بین ایران و مصر معرفی می‌کنند. خاورمیانه به‌دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و دارا بودن ذخایر انرژی و منابع اقتصادی و حوزه‌های تمدنی و ایدئولوژیکی، محل تلاقی منافع و منازعه‌ی میان قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای است. (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۳۸) این منطقه از نیمه‌ی قرن بیستم، مرکز توجه جهانی و شاید حساس‌ترین منطقه‌ی جهان از نظر راهبردی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده است. طرح مطالعاتی مورد نظر، شامل ۱۵ کشور خاورمیانه می‌باشد که عبارتند از: ایران، اردن، فلسطین اشغالی، امارات، بحرین، ترکیه، سوریه، عراق، عربستان، عمان، قطر، کویت، لبنان، مصر و یمن.

1 - Technique for Order Preference by Similarity to Ideal Solution

2 - Alfred Mahan

## قدرت ملی

قدرت ملی عبارت است از توانایی‌های مادی و معنوی که در قلمرو یک واحد جغرافیایی و سیاسی به نام کشور یا دولت وجود دارد. (کاظمی، ۱۳۷۳: ۱۷۰)

«هانگ شوفن»<sup>۱</sup> دانشمند مشهور چینی در اثرش با عنوان «قدرت ملی جامع» بیان می‌کند: «قدرت ملی عبارت است از: قدرت کامل و نفوذ بین‌المللی یک ملت هم در عرصه‌ی قدرت مادی و هم معنوی که ملت از آن برای بقا و توسعه استفاده می‌کند.» (suofeng, 1992: 102)

قدرت ملی را باید قدرت یک موجود واحد به نام ملت یا کشور دانست که از سوی برگزیدگان ملت تحت عنوان رهبران سیاسی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. قابلیت‌های کارکرد قدرت ملی زیاد است و مهم‌ترین آن تضمین تأمین خواست‌ها آرزوهای ملت یا کشور است. خواست‌های یک ملت نیز متعدد است و برآورده شدن آن تابعی از سطح و چگونگی قدرت ملی به‌ویژه در مقایسه با سایر کشورهاست. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۲-۶۱)

دولت‌ها و ملت‌ها در جهت تأمین منافع و خواست‌های خود و در رابطه با سایر دولت‌ها با شرایط ویژه و دشواری روبه‌رو می‌شوند که خروج از آن با رعایت تأمین منافع، بستگی به درجه‌ی قدرت ملی کشور دارد. کشور یا کشورهای قوی‌تر در محیط بحران، شرایط را به نفع خود تغییر می‌دهند و کشورهای ضعیف‌تر باید ناکامی را تحمل نموده و از تمام یا برخی خواست‌ها و منافع خود صرف‌نظر کنند. البته کارکرد قدرت ملی در بحران به ویژگی رهبران کشورها نیز بستگی دارد. (کاظمی، ۱۳۶۸: ۸۶-۷۸)

## تصمیم‌گیری چندشاخصه

تصمیم‌گیری یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظایف مدیران کشور است و تحقق اهداف کشور به کیفیت آن بستگی دارد. به طوری که از نگاه یکی از صاحب‌نظران حوزه‌ی تصمیم‌گیری «هربرت سایمون»<sup>۲</sup>، تصمیم‌گیری جوهره‌ی اصلی مدیریت است. یکی از تکنیک‌های

1 -Huang Suofeng

2 - Herbert Simon

تصمیم‌گیری با استفاده از داده‌های کمی تصمیم‌گیری چندمعیاره<sup>۱</sup> می‌باشد. مدیر با استفاده از تکنیک‌های تصمیم‌گیری چندمعیاره می‌تواند با در نظر گرفتن معیارهای متفاوت برای تصمیم‌گیری که گاهی با یکدیگر در تعارض هستند، به روشی عقلایی تصمیم‌سازی نماید.

تصمیم‌گیری چندمعیاره به دو دسته («تصمیم‌گیری چندشاخصه» و «تصمیم‌گیری چندهدفه»<sup>۲</sup>) تقسیم می‌شود. مدل‌ها و تکنیک‌های تصمیم‌گیری چندشاخصه به منظور انتخاب مناسب‌ترین گزینه از بین  $m$  گزینه یا رتبه‌بندی گزینه‌ها موجود به کار می‌روند. در این مدل‌ها معمولاً داده‌های مربوط به گزینه‌ها از منظر شاخص‌های مختلف در یک ماتریس نمایش داده می‌شود، به طوری که سطرهاى آن گزینه‌های مختلف و ستون‌های آن شاخص‌های است که ویژگی‌های گزینه‌ها را مشخص می‌کند.

در یک تعریف کلی، تصمیم‌گیری چندشاخصه، به تصمیمات خاصی (از نوع ترجیحی) مانند ارزیابی، اولویت‌گذاری و یا انتخاب از بین گزینه‌های موجود (که گاه باید بین چند شاخص متضاد انجام شود) اطلاق می‌شود. (آذر و رجبزاده، ۱۳۸۹: ۲۱) روش‌های تصمیم‌گیری چندشاخصه، مبنایی برای انتخاب کردن<sup>۳</sup>، رتبه‌بندی<sup>۴</sup>، غربال کردن<sup>۵</sup>، اولویت‌بندی<sup>۶</sup> و طبقه‌بندی<sup>۷</sup> بر اساس گزینه‌های تعریف ده می‌باشد، که از طریق منظور کردن پاره‌ای از شاخص‌ها اعم از شاخص‌های چندگانه، متضاد، وزنی و نامتقارن صورت می‌گیرد. (TOPCU, 2007: 3)

فرآیند تصمیم‌گیری چندشاخصه، مطابق شکل (۱) شامل چهار مرحله‌ی اساسی می‌باشد:

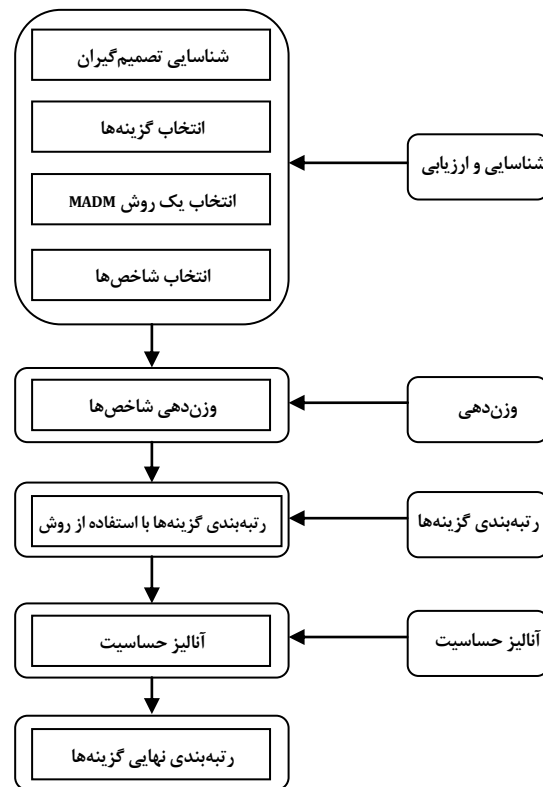
(۱) شناسایی و ارزیابی؛

(۲) وزن‌دهی؛

- 
- 1 - Multiple Criteria Decision Making (MCDM)
  - 2 - Multiple Objective Decision Making (MODM)
  - 3 - selecting
  - 4 - ranking
  - 5 - screening
  - 6 - prioritization
  - 7 - classification



۳) انتخاب گزینه‌ی نهایی یا اولویت‌بندی گزینه‌ها با استفاده از یکی از روش‌های تصمیم‌گیری چند شاخصه؛  
 ۴) تحلیل حساسیت.



شکل شماره ۱- فرآیند تصمیم‌گیری چندشاخصه

#### تکنیک TOPSIS

مدل‌های تصمیم‌گیری چندشاخصه از نظر نوع شاخص‌های مورد نظر به مدل‌های جبرانی<sup>۱</sup> و غیرجبرانی<sup>۲</sup> تقسیم می‌شوند. مدل غیر جبرانی روش‌هایی را شامل می‌شود که در

1 - Compensatory  
 2 - Non-compensatory

مبادله در بین شاخص‌ها مجاز نیست، یعنی نقطه‌ی ضعف موجود در یک شاخص با مزیت موجود از شاخص دیگر جبران نمی‌شود. مدل‌های جبرانی مشتمل بر روش‌هایی است که مبادله‌ی بین شاخص‌ها در آن مجاز است؛ یعنی تغییری در یک شاخص را تغییری مخالف در شاخص یا شاخص‌های دیگر می‌تواند جبران کند. (پور طاهری، ۱۳۸۹: ۲۹)

یکی از مدل‌های تصمیم‌گیری چندشاخصه‌ی جبرانی، تکنیک TOPSIS می‌باشد. این تکنیک، ساده ولی بسیار کارآمد و قوی برای اولویت‌بندی گزینه‌ها محسوب می‌شود. واژه‌ی TOPSIS مخفف Technique for Order Preference by Similarity to Ideal Solution به معنای روش‌های ترجیح براساس مشابهت به راه‌حل ایده‌آل است. در این روش  $m$  گزینه به وسیله‌ی  $n$  شاخص ارزیابی می‌شود. در این مدل راه‌حل ایده‌آل مثبت و راه‌حل ایده‌آل منفی تعریف می‌شود. راه‌حل ایده‌آل مثبت راه‌حلی است که معیار سود را افزایش و معیار هزینه را کاهش می‌دهد. گزینه‌ی بهینه، گزینه‌ای است که کم‌ترین فاصله از راه‌حل ایده‌آل مثبت و در عین حال، دورترین فاصله از راه‌حل ایده‌آل منفی دارد. به عبارت دیگر، در رتبه‌بندی گزینه‌ها به روش TOPSIS گزینه‌هایی که بیش‌ترین تشابه را با راه‌حل ایده‌آل داشته باشند، رتبه‌های بالاتر و گزینه‌هایی که تشابه کم‌تر با راه‌حل ایده‌آل داشته باشند، رتبه‌های پایین‌تری کسب می‌کنند.

### وزن شاخص‌ها

در بیش‌تر مسائل تصمیم‌گیری چندشاخصه، نیاز به داشتن و دانستن اهمیت نسبی از شاخص‌های موجود داریم. این اهمیت نسبی درجه‌ی ارجحیت هر شاخص را نسبت به بقیه برای تصمیم‌گیری مورد نظر می‌سنجد.

در سیاست‌های تصمیم‌گیری و اولویت‌بندی قدرت ملی کشورها بر اساس شاخص‌های پیشنهادی، بحث اوزان شاخص‌ها بسیار مهم است. چنانچه به‌طور طبیعی، وزن شاخص‌ها مشخص باشد (تأثیر شاخص‌ها به‌طور یکسان در میزان برتری گزینه‌ها مؤثر باشد)، همین وزن‌ها را در محاسبات منظور می‌کنیم؛ در غیر این صورت، باید یا به کمک کارشناسان و

خبرگان بخش یا از طریق تکنیک‌های وزن‌دهی برای تعیین وزن هر یک از شاخص‌ها اقدام کرد. (قاضی نوری، ۱۳۸۴: ۳)

در شکل‌گیری قدرت ملی عوامل و شاخص‌های متفاوتی نقش دارند که وزن و تأثیر هر یک متفاوت است. در این حالت لازم است با بهره‌گیری از روش‌های مناسب وزن‌دهی، به شناسایی اوزان هر یک از شاخص‌ها اقدام کرد. هرچه وزن یک شاخص بیشتر باشد، می‌توان گفت که آن شاخص، با اهمیت بیش‌تری همراه است.

روش‌های زیادی برای تعیین وزن شاخص‌ها وجود دارد که می‌توان آنها را به دو دسته‌ی کمی و کیفی تقسیم‌بندی کرد. نتایج روش‌های کمی فارق از مقادیر ماتریس تصمیم‌گیری می‌باشند و مقادیر این ماتریس هیچ تأثیری در نتایج اوزان به‌دست آمده ندارد. یکی از روش‌های کمی برای ارزیابی اوزان شاخص‌ها، استفاده از نظرات خبرگان می‌باشد.

#### شناسایی و ارزیابی: تصمیم‌گیر، گزینه‌ها، شاخص‌ها و روش تصمیم‌گیری

در مرحله‌ی شناسایی و ارزیابی؛ تصمیم‌گیران، گزینه‌ها، شاخص‌ها و روش تصمیم‌گیری چندشاخصه برای اولویت‌بندی گزینه‌ها مشخص می‌شوند. در نهایت، ارزیابی گزینه‌ها در مقابل شاخص‌ها توسط تصمیم‌گیر یا تصمیم‌گیران انجام شود.

در مرحله‌ی انتخاب شاخص‌ها که یکی از تأثیرگذارترین آیتم‌ها در رتبه‌بندی نهایی قدرت ملی کشورهاست، باید نهایت دقت را داشت. در این تحقیق ۱۳ شاخص کمی و کیفی با جنبه‌ی مثبت و منفی وجود دارد. متغیرهای نظامی، شاخص کمی A1<sup>۱</sup> با جنبه‌ی مثبت؛ فضای، شاخص کیفی A2 با جنبه‌ی مثبت؛ فرامرزی، شاخص کمی A3 با جنبه‌ی مثبت؛ جمعیت، شاخص کیفی A4 با جنبه‌ی مثبت؛ وسعت، شاخص کیفی A5 با جنبه‌ی مثبت؛ سرزمینی، شاخص کمی A6 با جنبه‌ی مثبت؛ سیاسی - حکومتی، شاخص کمی A7 با جنبه‌ی منفی؛ سیاسی - حکومتی، شاخص کمی A8 با جنبه‌ی مثبت؛ فرهنگی و اجتماعی، شاخص کمی A9 با جنبه‌ی منفی؛ فرهنگی و اجتماعی، شاخص کمی A10 با جنبه‌ی مثبت؛ اقتصادی،

<sup>۱</sup> A- برای نام‌گذاری اختصاری شاخص‌ها این حرف انتخاب گردیده است که به عنوان حرف اول کلمه Attribute به معنای شاخص می‌باشد.

شاخص کمی A11 با جنبه‌ی منفی؛ اقتصادی، شاخص کمی A12 با جنبه‌ی مثبت؛ علمی - فناوری، شاخص کمی A13 با جنبه‌ی مثبت؛ به‌عنوان شاخص‌های این پروژه می‌باشند.

برای بررسی امتیازات شاخص‌ها: نظامی تعداد ۸ متغیر، فرامرزی تعداد ۸ متغیر، سرزمینی تعداد ۱۰ متغیر، سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی منفی، تعداد ۵ متغیر، سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی مثبت تعداد ۵ متغیر، فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی منفی تعداد ۵ متغیر، فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی مثبت تعداد ۱۴ متغیر، اقتصادی با جنبه‌ی منفی تعداد ۴ متغیر، اقتصادی با جنبه‌ی مثبت تعداد ۷ متغیر و علمی - فناوری تعداد ۱۲ متغیر، به‌کار رفته است. امتیاز هر درایه در این شاخص‌ها از چهار روش متفاوت؛ روش سهم درصدی، روش شاخص موریس، روش قراردادی و استفاده از امتیاز خود متغیرها بنا به‌ضرورت به‌دست آمده است. (زرقانی، ۱۳۸۸: ۲۰۵-۱۶۹) در شاخص‌های وسعت و جمعیت، گزینه‌ها به پنج گروه تقسیم‌بندی شدند. با توجه به این‌که جمعیت و مساحت گزینه‌ها مشخص است، هر گزینه در یکی از این گروه‌ها قرار گرفتند. در شاخص فضایی، گزینه‌ها با استفاده از نظر خبرگان، به پنج گروه تقسیم‌بندی شدند و هر گزینه با توجه به امتیازات کسب‌شده از این نظرسنجی، در یکی از این گروه‌ها قرار گرفتند. جدول شماره ۱ متغیرهای انتخابی در هر شاخص و روش یکسان‌سازی و استانداردسازی امتیازات آنها را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱ - متغیرهای انتخابی شاخص‌ها و روش امتیازدهی آنها

شاخص	متغیرهای انتخابی و روش امتیازدهی
نظامی	تعداد هواپیماهای جنگی (روش سهم درصد)، تعداد پرسنل نیروهای مسلح به‌صورت درصدی از کل جمعیت (روش قراردادی)، کل هزینه‌های نظامی (روش سهم درصد)، هزینه‌های نظامی به‌صورت درصدی از GDP <sup>۱</sup> (روش قراردادی)، صادرات سلاح به میلیون دلار (روش سهم درصد)، تعداد پرسنل نیروی هوایی (روش سهم درصد)، تعداد پرسنل نیروی دریایی (روش سهم درصد)، تعداد شناورهای رزمی (روش قراردادی)
فضایی	روش استفاده از نظر خبرگان

1 - Gross domestic product

فرامرزی	تعداد شرکای تجاری (روش قراردادی)، عضویت موقت در شورای امنیت سازمان ملل متحد (روش قراردادی)، عضویت در سازمان‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی (روش شاخص‌سازی)، تعداد مدال‌های بازی‌های المپیک ۲۰۱۲ (روش سهم درصد)، تعداد توریست‌های وارد شده به‌ازای هر ۱۰۰ نفر جمعیت کشور میزبان (روش سهم درصد)، تعداد مسافرهای خارج شده در طول یک‌سال به‌ازای هر ۱۰۰ نفر جمعیت (روش شاخص‌سازی) تعداد پروازها (روش سهم درصد)، تماس‌های انجام شده با خارج کشور (روش شاخص‌سازی)
جمعیت	جمعیت (روش قراردادی)
وسعت	وسعت (روش قراردادی)
سرزمینی	میزان دسترسی به آب‌های آزاد (روش قراردادی)، سرانه‌ی منابع آب شیرین تجدیدپذیر داخلی (روش قراردادی)، رتبه در شاخص تولید و غذا (روش استفاده از امتیاز خود شاخص‌ها)، شبکه‌ی جاده‌ای آسفالت (روش قراردادی)، پایداری محیط زیست (روش استفاده از امتیاز خود شاخص‌ها)، شبکه‌ی راه‌آهن (روش قراردادی)، معادن راهبردی (روش قراردادی)، تعداد بنادر و فرودگاه‌های بین‌المللی (روش سهم درصد)، میزان ذخایر بالقوه نفت (روش سهم درصد)، میزان تولید برق آبی (روش شاخص‌سازی)
سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی منفی	تعداد کودتاها (روش شاخص‌سازی)، عدم آزادی سیاسی و مدنی (روش شاخص‌سازی)، عدم تجانس نژادی (روش شاخص‌سازی)، عدم آزادی مطبوعات (روش شاخص‌سازی)، پناهندگان به هزار نفر با توجه به کشور مبدأ (روش شاخص‌سازی)
سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی مثبت	تعهد حکومت با توجه به عضویت در پیمان‌های زیست محیطی (روش شاخص‌سازی)، عضویت در ۶ کنوانسیون اصلی حقوق بشر (روش شاخص‌سازی)، کارآیی دولت (روش استفاده از امتیاز خود شاخص‌ها)، میزان عدم فساد (روش استفاده از امتیاز خود شاخص‌ها)، انتخاب هیأت حاکمه با رأی مردم (روش قراردادی)
فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی منفی	نرخ بی‌سوادی در زنان (روش شاخص‌سازی)، نرخ بی‌سوادی در افراد بالای ۱۵ سال (روش شاخص‌سازی)، نرخ مرگ و میر مادران به‌ازای هر صد هزار تولد زنده (روش شاخص‌سازی)، نرخ مرگ و میر نوزادان زیر ۵ سال در هر هزار تولد (روش شاخص‌سازی)، درصد جمعیت محروم از دسترسی آب سالم و بهداشتی (روش شاخص‌سازی)

<p>تعداد اماکن باستانی ثبت شده در یونسکو (روش سهم درصد)، میزان مطالعه‌ی روزنامه به ازای هر هزار نفر (روش شاخص سازی)، تعداد رایانه‌ی شخصی به ازای هر هزار نفر (روش شاخص سازی)، تعداد روزنامه‌ها به ازای هر هزار نفر (روش شاخص سازی)، طول تاریخ کشور یا حکومت (روش قراردادی)، هزینه‌های آموزشی به صورت درصدی از GDP (روش شاخص سازی)، تعداد خبرگزاری‌ها و بنگاه‌های خبرپراکنی بین‌المللی (روش قراردادی)، رتبه در شاخص توسعه‌ی انسانی (روش استفاده از امتیاز خود شاخص‌ها)، امید به زندگی در هنگام تولد (روش شاخص سازی)، برابری جنسی آموزشی (روش شاخص سازی)، درصد جمعیت جوان (روش شاخص سازی)، تعداد پزشک به ازای هر صد هزار نفر (روش شاخص سازی)، سرانه‌ی هزینه‌ی بهداشت (روش شاخص سازی)، درصد جمعیت برخوردار از خدمات بهداشتی (روش شاخص سازی)</p>	<p>فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی مثبت</p>
<p>رتبه در شاخص آزادسازی اقتصادی (روش شاخص سازی)، تراز منفی تجاری (روش شاخص سازی)، سهم واردات مواد غذایی از کل واردات (روش شاخص سازی)، درصد میزان بی‌کاری (روش شاخص سازی)</p>	<p>اقتصادی با جنبه‌ی منفی</p>
<p>سرانه‌ی تولید ناخالص داخلی GDP (روش شاخص سازی)، سهم GDP از مجموع GDP جهان (روش سهم درصد)، سرانه‌ی درآمد ناخالص ملی GNI<sup>۱</sup> (روش شاخص سازی)، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (روش سهم درصد)، نرخ رشد سالانه‌ی تولید ناخالص داخلی (روش شاخص سازی)، سهم صادرات کالاهای صنعتی از کل صادرات (روش شاخص سازی)، مجموعه‌ی ذخایر مالی بین‌المللی به دلار (روش سهم درصد)</p>	<p>اقتصادی با جنبه‌ی مثبت</p>
<p>تعداد محققان در تحقیق و توسعه در هر یک میلیون نفر جمعیت (روش شاخص سازی)، تعداد تکنیسین‌ها در تحقیق و توسعه در هر یک میلیون نفر جمعیت (روش شاخص سازی)، رتبه در شاخص دسترسی دیجیتال (روش استفاده از امتیاز خود شاخص‌ها)، تعداد اختراعات ثبت شده به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت (روش سهم درصد)، تعداد مقالات علمی - فنی به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت (روش قراردادی)، هزینه‌های تحقیق و توسعه درصدی از تولید ناخالص داخلی (روش قراردادی)، میانگین تعداد مقاله‌های اندکس شده در ISI<sup>۲</sup> (روش سهم درصد)، تعداد مقاله‌های حوزه‌ی نانو فناوری اندکس شده در ISI (روش سهم درصد)، مجلات علمی یک کشور در ISI (روش سهم درصد)، میزان صادرات فناوری سطح بالا (روش قراردادی)، سهم صنعت در تولید ناخالص ملی (روش قراردادی)، میزان تولید برق هسته‌ای (روش قراردادی)</p>	<p>علمی - فناوری</p>

1 - Gross national income

2 - Independent Schools Inspectorate

در مرحله‌ی انتخاب گزینه‌ها، ۱۵ کشور خاورمیانه، ایران D1، اردن D2، فلسطین اشغالی D3، امارات D4، بحرین D5، ترکیه D6، سوریه D7، عراق D8، عربستان D9، عمان D10، قطر D11، کویت D12، لبنان D13، مصر D14 و یمن D15 انتخاب شده‌اند. روش مورد بررسی در امر تصمیم‌گیری برای انتخاب اولویت‌بندی گزینه‌ها در این مطالعه، روش ترتیب اولویت‌ها بر اساس شباهت با راه‌حل آرمانی یا TOPSIS می‌باشد. در اقدام پایانی، ارزیابی گزینه‌ها در مقابل شاخص‌ها توسط تصمیم‌گیر در قالب ماتریس از مرتبه‌ی ۱۵×۱۳ مطابق جدول شماره‌ی (۲) صورت می‌پذیرد.

جدول شماره‌ی ۲- ماتریس تصمیم‌گیری

شاخص / گزینه	نظامی	فضایی	فرامری	جمعیت	وسعت	سرزمینی	سیاسی حکومتی (منفی)	سیاسی حکومتی (مثبت)	فرهنگی و اجتماعی (منفی)	فرهنگی و اجتماعی (مثبت)	اقتصادی (منفی)	اقتصادی (مثبت)	علمی - فناوری
ایران	17.1	متوسط	3.63	خیلی پر جمعیت	خیلی وسیع	51.21	7.26	9.29	6.06	10.72	6.12	9.93	11.88
اردن	3.9	خیلی بد	3.89	متوسط	کم وسعت	17.13	4.91	7.93	3.71	6.66	11.16	7.86	3.92
رژیم صهیونیستی	12.9	خیلی خوب	2.98	متوسط	خیلی کم وسعت	19.67	4.91	11.82	1.21	9.28	3.35	12.06	17.23
امارات	2.9	متوسط	6.27	متوسط	کم وسعت	24.98	6.69	6.43	3.94	7.01	3.52	7.91	3.86
بحرین	2.4	خیلی بد	2.58	خیلی کم جمعیت	خیلی کم وسعت	12.69	5.52	7.07	2.58	6.20	5.03	4.24	2.54
ترکیه	27.5	خوب	7.92	خیلی پر جمعیت	وسیع	38.75	3.48	7.43	5.00	10.74	4.97	13.48	12.73
سوریه	10.2	خیلی بد	4.86	پر جمعیت	کم وسعت	15.29	11.95	2.85	8.26	5.04	8.93	2.91	1.31
عراق	6.5	خیلی بد	2.85	پر جمعیت	متوسط	27.34	9.87	5.76	17.80	2.90	7.69	2.41	1.09
عربستان	9.3	خوب	5.15	پر جمعیت	خیلی وسیع	43.01	7.22	3.67	5.38	5.28	5.33	7.99	7.49
عمان	3.3	خیلی بد	2.46	خیلی کم جمعیت	متوسط	16.24	6.69	6.18	7.58	5.24	5.89	4.00	2.35
قطر	2.6	خیلی بد	2.45	خیلی کم جمعیت	خیلی کم وسعت	15.82	6.47	5.62	2.80	5.21	6.04	4.30	1.51
کویت	3	خیلی بد	3.37	بسیار کم جمعیت	خیلی کم وسعت	21.95	5.37	6.34	3.56	6.80	4.18	6.02	4.32

لبنان	2.2	خیلی بد	2.24	متوسط	خیلی کم وسعت	17.43	5.82	7.53	3.86	6.74	8.18	6.94	3.26
مصر	9.4	متوسط	6.42	خیلی پر جمعیت	خیلی وسیع	28.58	7.45	6.04	9.92	9.74	8.44	7.16	11.84
یمن	3	خیلی بد	1.89	پر جمعیت	متوسط	14.73	6.39	6.04	18.33	2.44	11.18	2.81	1.19

### تبدیل شاخص کیفی به صورت کمی

یک گزینه  $D_i$  در تصمیم‌گیری چندشاخصه ممکن است، توسط دو نوع شاخص  $A_j$  توصیف گردد. به‌عنوان مثال، در این تحقیق، دو نوع شاخص که عبارتند از شاخص کمی (مانند نظامی، فرامرزی، سیاسی - حکومتی، فرهنگی - اجتماعی، سرزمینی، اقتصادی و علمی) و شاخص کیفی (مانند فضایی، جمعیت، وسعت) می‌باشند.

هم‌چنین یک روش عمومی در اندازه‌گیری یک شاخص کیفی با مقیاس فاصله‌ای، استفاده از مقیاس دوقطبی فاصله‌ای است. برای این منظور در این مطالعه، مقیاس دوقطبی (۹-۷-۵-۳-۱)، مورد استفاده قرار می‌گیرد. (اصغرپور، ۱۳۹۰: ۱۹۳-۱۹۲)

در ماتریس تصمیم‌گیری، شاخص کیفی با جنبه مثبت  $A_2$ ، شاخص کیفی با جنبه مثبت  $A_4$ ، شاخص کیفی با جنبه مثبت  $A_5$  بر اساس مقیاس دوقطبی فرد (۹-۷-۵-۳-۱)، کمی می‌شود. مقادیر عددی مربوط به این کمی‌سازی در جدول شماره ۳ درج می‌گردند.

جدول شماره ۳ - ماتریس تصمیم‌گیری کمی شده

شاخص گزینه	A1(+)	A2(+)	A3(+)	A4(+)	A5(+)	A6(+)	A7(-)	A8(+)	A9(-)	A10(+)	A11(-)	A12(+)	A13(+)	
	1,3,5,7,9	D1	17.1	5	3.63	9	9	51.21	7.26	9.29	6.06	10.72	6.12	9.93
	D2	3.9	1	3.89	5	3	17.13	4.91	7.93	3.71	6.66	11.16	7.86	3.92
	D3	12.9	9	2.98	5	1	19.67	4.91	11.82	1.21	9.28	3.35	12.06	17.23
	D4	2.9	5	6.27	5	3	24.98	6.69	6.43	3.94	7.01	3.52	7.91	3.86
	D5	2.4	1	2.58	1	1	12.69	5.52	7.07	2.58	6.20	5.03	4.24	2.54
	D6	27.5	7	7.92	9	7	38.75	3.48	7.43	5.00	10.74	4.97	13.48	12.73
	D7	10.2	1	4.86	7	3	15.29	11.95	2.85	8.26	5.04	8.93	2.91	1.31



D8	6.5	1	2.85	7	5	27.34	9.87	5.76	17.80	2.90	7.69	2.41	1.09
D9	9.3	7	5.15	7	9	43.01	7.22	3.67	5.38	5.28	5.33	7.99	7.49
D10	3.3	1	2.46	1	5	16.24	6.69	6.18	7.58	5.24	5.89	4.00	2.35
D11	2.6	1	2.45	1	1	15.82	6.47	5.62	2.80	5.21	6.04	4.30	1.51
D12	3	1	3.37	1	1	21.95	5.37	6.34	3.56	6.80	4.18	6.02	4.32
D13	2.2	1	2.24	5	1	17.43	5.82	7.53	3.86	6.74	8.18	6.94	3.26
D14	9.4	5	6.42	9	7	28.58	7.45	6.04	9.92	9.74	8.44	7.16	11.84
D15	3	1	1.89	7	5	14.73	6.39	6.04	18.33	2.44	11.18	2.81	1.19

### بی‌مقیاس<sup>۱</sup> کردن یا یکسان‌سازی مقیاس‌ها<sup>۲</sup>

در این پژوهش، مقیاس اندازه‌گیری شاخص‌ها با یکدیگر متفاوت می‌باشند. به همین دلیل انجام عملیات اصلی ریاضی، پیش از بی‌مقیاس کردن<sup>۳</sup> و یکسان‌سازی مقیاس‌ها مجاز نیست. به این منظور، روش بی‌مقیاس کردن خطی مورد استفاده قرار گرفته است. برای تبدیل شاخص‌هایی که دارای جنبه‌ی مثبت هستند، در این نوع بی‌مقیاسی، از رابطه‌ی ۱ و به‌ازای جنبه‌ی منفی از رابطه‌ی ۲ استفاده می‌شود.

(۱)

$$n_{ij} = \frac{r_{ij}}{r_j' = \max_t r_{tj}}$$

که در آن  $r_{ij}$  ارزش مربوط به گزینه  $i$  ام به‌ازای شاخص  $j$  ام می‌باشد.  $n_{ij}$  نیز مقادیر بدون بعد شده مربوط به عضو  $r_{ij}$  از ماتریس تصمیم‌گیری پس از بی‌مقیاس نمودن است.

(۲)

$$n_{ij} = \frac{\min_t r_{tj}}{r_{ij}}$$

نتایج این بی‌مقیاسی خطی برای مقیاس دو قطبی فرد (۹-۷-۵-۳-۱) در جدول شماره‌ی (۴) درج می‌گردد.

1 - Dimensionless

2 - Dimenison

3 - Normalization

جدول شماره ۴ - ماتریس بی‌مقیاس شده

شاخص گیرنده \ شاخص دهنده	A1(+)	A2(+)	A3(+)	A4(+)	A5(+)	A6(+)	A7(-)	A8(+)	A9(-)	A10(+)	A11(-)	A12(+)	A13(+)
D1	0.622	0.556	0.458	1.000	1.000	1.000	0.479	0.786	0.200	0.998	0.547	0.736	0.689
D2	0.142	0.111	0.491	0.556	0.333	0.335	0.708	0.671	0.327	0.620	0.300	0.583	0.228
D3	0.469	1.000	0.376	0.556	0.111	0.384	0.708	1.000	1.000	0.864	1.000	0.895	1.000
D4	0.105	0.556	0.792	0.556	0.333	0.488	0.520	0.544	0.308	0.653	0.951	0.587	0.224
D5	0.087	0.111	0.326	0.111	0.111	0.248	0.630	0.598	0.471	0.578	0.666	0.315	0.147
D6	1.000	0.778	1.000	1.000	0.778	0.757	1.000	0.629	0.242	1.000	0.674	1.000	0.739
D7	0.371	0.111	0.614	0.778	0.333	0.299	0.291	0.241	0.147	0.469	0.375	0.216	0.076
D8	0.236	0.111	0.360	0.778	0.556	0.534	0.352	0.487	0.068	0.270	0.436	0.179	0.063
D9	0.338	0.778	0.650	0.778	1.000	0.840	0.482	0.310	0.225	0.491	0.628	0.593	0.435
D10	0.120	0.111	0.311	0.111	0.556	0.317	0.520	0.523	0.160	0.488	0.569	0.297	0.136
D11	0.095	0.111	0.309	0.111	0.111	0.309	0.538	0.476	0.432	0.485	0.555	0.319	0.088
D12	0.109	0.111	0.426	0.111	0.111	0.429	0.648	0.537	0.340	0.633	0.802	0.446	0.251
D13	0.080	0.111	0.283	0.556	0.111	0.340	0.597	0.637	0.314	0.628	0.409	0.515	0.189
D14	0.342	0.556	0.811	1.000	0.778	0.558	0.467	0.511	0.122	0.907	0.397	0.531	0.687
D15	0.109	0.111	0.239	0.778	0.556	0.288	0.544	0.511	0.066	0.227	0.300	0.209	0.069

1,3,5,7,9

#### تعیین وزن شاخص‌ها با استفاده از نظرات خبرگان

ماتریس تصمیم‌گیری جدول شماره ۲ با  $n$  شاخص در نظر گرفته شده است. اما به‌طور قطع این شاخص‌ها در قدرت ملی تأثیر یکسانی ندارند. برای شناخت تأثیر هر کدام از شاخص‌ها در قدرت ملی، در پرسشنامه‌ای از ۴۰ نفر خبره و کارشناس خواسته شده بود تا تأثیر هر کدام از شاخص‌ها در قدرت ملی کشورهای خاورمیانه را از ۱ تا ۹ رده‌بندی کنند. نتایج حاصل از این نظرسنجی مطابق جدول شماره ۵ می‌باشد.

جدول شماره ۵- نتایج حاصل از نظرسنجی برای شاخص‌ها

شاخص	A1(+)	A2(+)	A3(+)	A4(+)	A5(+)	A6(+)	A7(-)	A8(+)	A9(-)	A10(+)	A11(-)	A12(+)	A13(+)
امتیاز	250	70	230	175	112	229	206	243	190	223	110	310	265

برای به دست آوردن وزن‌های  $w_j$ ، از شاخص‌های موجود از رابطه‌ی (۳) استفاده شده است.

$$w_j = \frac{s_j}{\sum_{j=1}^n s_j} ; \forall j \quad (3)$$

نتایج حاصل، مربوط به وزن شاخص‌ها بر اساس نظرات خبرگان، پس از محاسبات بر مبنای رابطه‌ی مذکور، مطابق جدول شماره‌ی (۶) می‌باشد.

جدول شماره ۶ - اوزان محاسبه‌شده‌ی شاخص‌ها

شاخص	A1(+)	A2(+)	A3(+)	A4(+)	A5(+)	A6(+)	A7(-)	A8(+)	A9(-)	A10(+)	A11(-)	A12(+)	A13(+)
امتیاز	0.0957	0.0268	0.0880	0.0670	0.0429	0.0876	0.0788	0.0930	0.0727	0.0853	0.0421	0.1186	0.1014

#### اولویت‌بندی گزینه‌ها با استفاده از روش انتخاب شده Topsis

در این مرحله با انتخاب روش Topsis که بر مبنای کم‌ترین فاصله از گزینه‌ی ایده‌آل و بیش‌ترین فاصله از گزینه‌ی ایده‌آل منفی می‌باشد؛ اولویت‌بندی گزینه‌ها انجام می‌شود. (اصغرپور، ۱۳۹۰: ۲۶۰) در این روش، ابتدا ماتریس تصمیم‌گیری موجود به منظور یکسان‌سازی مقیاس اعضای ماتریس، با استفاده از روش نرم اقلیدسی، رابطه‌ی ۴ به یک ماتریس هم‌مقیاس شده تبدیل می‌گردد.

سپس یک ماتریس هم‌مقیاس وزین  $V$ ، با مفروض بودن بردار وزن‌های مربوط به شاخص‌ها  $W$  که با استفاده از روش نظرات خبرگان حاصل شده بود، مطابق رابطه‌ی ۵ به دست می‌آوریم.

$$|V = N_D \times W_{n \times n} \quad (5)$$

در رابطه‌ی فوق،  $N_D$  ماتریس نرمال شده با استفاده از روش نرم اقلیدسی است،  $W_{n \times n}$  نیز ماتریسی مربعی و قطری است که فقط اعضا و عناصر قطر اصلی آن غیر صفر بوده و برابر با وزن‌های مربوط به شاخص‌ها می‌باشند.

در ادامه نیز، راه‌حل ایده‌آل و راه‌حل ایده‌آل منفی برای گزینه‌ی ایده‌آل  $A^+$  و ایده‌آل منفی  $A^-$  به ترتیب، طبق روابط ۶ و ۷ مشخص می‌شوند.

$$A^+ = \{(max_i V_{ij} | j \in J), (min_i V_{ij} | j \in J') | i = 1, 2, \dots, m\} = \{V_1^+, V_2^+, \dots, V_j^+, \dots, V_n^+\} \quad (6)$$

$$\begin{cases} J = \{j = 1, 2, \dots, n | j \xrightarrow{for} \text{Positive Attribute}\} \\ J' = \{j = 1, 2, \dots, n | j \xrightarrow{for} \text{Negative Attribute}\} \end{cases} \quad (7)$$

$$A^- = \{(min_i V_{ij} | j \in J), (max_i V_{ij} | j \in J') | i = 1, 2, \dots, m\} = \{V_1^-, V_2^-, \dots, V_j^-, \dots, V_n^-\} \quad (8)$$

$$\begin{cases} J = \{j = 1, 2, \dots, n | j \xrightarrow{for} \text{Positive Attribute}\} \\ J' = \{j = 1, 2, \dots, n | j \xrightarrow{for} \text{Negative Attribute}\} \end{cases} \quad (9)$$

سپس اندازه‌ی جدایی (فاصله) گزینه‌ی  $i$  ام از ایده‌آل مثبت  $d_{i+}$  و نیز فاصله‌ی گزینه‌ی  $i$  ام از ایده‌آل منفی  $d_{i-}$  با استفاده از روش اقلیدسی به ترتیب، مطابق روابط ۸ و ۹ به دست می‌آید.

$$d_{i+} = \left\{ \sum_{j=1}^n (V_{ij} - V_j^+)^2 \right\}^{0.5}; i = 1, 2, \dots, m \quad (8)$$

$$d_{i-} = \left\{ \sum_{j=1}^n (V_{ij} - V_j^-)^2 \right\}^{0.5}; i = 1, 2, \dots, m \quad (9)$$

در نهایت، نزدیکی نسبی گزینه‌ی  $D_i$  به راه‌حل ایده‌آل  $cl_{i+}$  طبق رابطه‌ی ۱۰ محاسبه می‌گردد.

$$cl_{i+} = \frac{d_{i-}}{(d_{i+} + d_{i-})}; 0 \leq cl \leq 1; i = 1, 2, \dots, m \quad (10)$$

نتایج حاصل مربوط به نزدیکی گزینه‌ها از ایده‌آل مثبت  $A^+$  پس از محاسبه مطابق جدول شماره‌ی ۷ می‌باشد.

جدول شماره ۷ - نزدیکی نسبی گزینه‌ها به راه حل ایده آل

مقیاس	D1	D2	D3	D4	D5	D6	D7	D8	D9	D10	D11	D12	D13	D14	D15
1,3,5,7,9	0.648	0.232	0.401	0.260	0.217	0.696	0.189	0.166	0.449	0.194	0.214	0.239	0.225	0.311	0.142

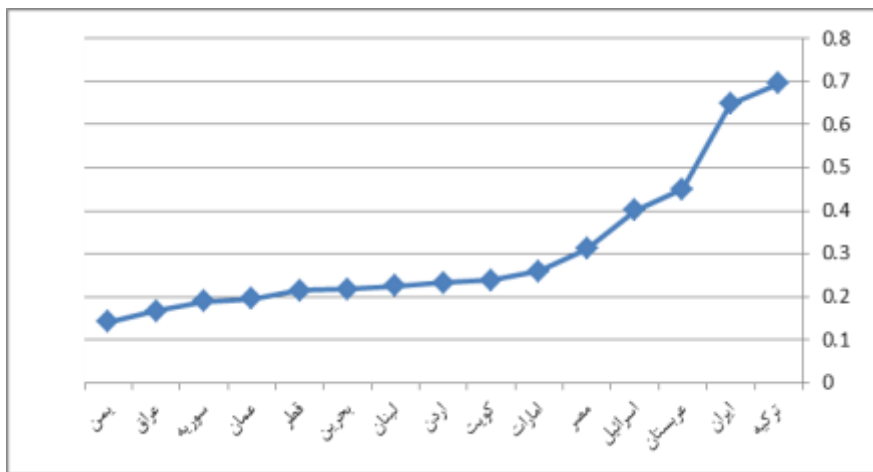
رتبه‌بندی گزینه‌ها بر اساس بیشترین مقدار نزدیکی نسبی گزینه  $D_i$  به راه حل ایده آل  $cl_i^+$  و به ترتیب صعودی به نزولی، مطابق جدول شماره ۸ می‌باشد.

جدول شماره ۸ - رتبه‌بندی قدرت ملی گزینه‌ها

مقیاس	D6	D1	D9	D3	D14	D4	D12	D2	D13	D5	D11	D10	D7	D8	D15
1,3,5,7,9	0.696	0.648	0.449	0.401	0.311	0.260	0.239	0.232	0.225	0.217	0.214	0.194	0.189	0.166	0.142

برای مشاهده نتیجه رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه بر اساس تصمیم‌گیری چندشاخصه‌ی جبرانی (روش TOPSIS) و استفاده از روش تعیین وزن شاخص‌ها به روش نظر خبرگان نمودار شماره ۱ رسم شده است.

نمودار شماره ۱ - رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه



نمودار شماره ۱ رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه بر اساس تکنیک TOPSIS و وزن‌های به دست آمده از نظرات خبرگان را نشان می‌دهد. به ترتیب، کشورهای ترکیه، ایران،

عربستان، فلسطین اشغالی، مصر، امارات، کویت، اردن، لبنان، بحرین، قطر، عمان، سوریه، عراق و یمن قرار دارند. هم‌چنین در این منطقه چهار سطح قدرت قابل تشخیص می‌باشد. به ترتیب، کشورهای ترکیه و ایران در سطح اول قدرت، عربستان و فلسطین اشغالی در سطح دوم، مصر در سطح سوم، امارات، کویت، اردن، لبنان، بحرین، قطر، عمان، سوریه، عراق و یمن در سطح چهارم قدرت منطقه‌ی خاورمیانه قرار دارند.

### نتیجه‌گیری

در دهه‌های اخیر با دستیابی به تجهیزات محاسباتی و سیستم‌های تصمیم‌گیری توانمند، امکان انتخاب دقیق‌تر گزینه‌ها، تحلیل مشخصه‌های کمی و کیفی مؤثر و بررسی اثرات متقابل آنها برهم فراهم شده است. امروزه با شدت گرفتن مباحث مربوط به تصمیم‌گیری‌های چندشاخصه و از طرف دیگر، گرایش روزافزون به علوم میان‌رشته‌ای و استفاده از نظرات گروه‌ها و تخصص‌های مختلف در حل مسائل پیچیده، لزوم توجه به تکنیک‌های تحلیل تصمیم‌گیری و بهره‌گیری از آنها در حل مسائل پیچیده‌ی موجود در زمینه‌ی ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی از اهمیت بالایی برخوردار گردیده و می‌تواند کلید بسیاری از مشکلات در حل مسائل موجود باشد.

در وزن‌دهی شاخص‌ها به روش نظرات خبرگان به دلیل استناد این روش فقط به نظرات خبرگان و فارق از ماتریس تصمیم‌گیری و مقدار درایه‌های آن، باید در انتخاب خبرگان و نظرات آنها نهایت دقت را کرد.

طبق نظرات خبرگان، به ترتیب شاخص‌های اقتصادی با جنبه‌ی مثبت، علمی - فناوری، نظامی، سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی مثبت، فرامرزی، سرزمینی، فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی مثبت، سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی منفی، فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی منفی، جمعیت، وسعت، اقتصادی با جنبه‌ی منفی و فضایی، دارای اهمیت بیش‌تری در بین شاخص‌های قدرت ملی می‌باشند.

در شاخص نظامی به ترتیب کشورهای: ترکیه، ایران، فلسطین اشغالی، سوریه، مصر، عربستان، عراق، اردن، عمان، کویت، یمن، امارات، قطر، بحرین و لبنان، قدرت برتر در منطقه خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص فضایی، کشورهای منطقه خاورمیانه را می‌توان در چهار سطح دسته‌بندی کرد. فلسطین اشغالی در این شاخص از وضعیت بهتری نسبت به بقیه‌ی کشورهای منطقه دارا می‌باشد. ترکیه و عربستان در سطح دوم، ایران، امارات و مصر در سطح سوم قرار می‌گیرند. کشورهای: سوریه، عراق، اردن، عمان، کویت، یمن، قطر، بحرین و لبنان، در سطح چهارم قرار دارند.

در شاخص فرامرزی، به ترتیب کشورهای: ترکیه، مصر، امارات، عربستان، سوریه، اردن، ایران، کویت، فلسطین اشغالی، عراق، بحرین، عمان، قطر، لبنان و یمن، قدرت برتر در منطقه خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص سرزمینی، به ترتیب کشورهای: ایران، عربستان، ترکیه، مصر، عراق، امارات، کویت، فلسطین اشغالی، لبنان، اردن، عمان، قطر، سوریه، یمن و بحرین، از وضعیت بهتری در منطقه‌ی خاورمیانه برخوردار می‌باشند.

در شاخص سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی منفی، به ترتیب کشورهای: ترکیه، اردن، فلسطین اشغالی، کویت، بحرین، لبنان، یمن، قطر، امارات، عمان، عربستان، ایران، مصر، عراق و سوریه، قدرت برتر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص سیاسی - حکومتی با جنبه‌ی مثبت، به ترتیب کشورهای: فلسطین اشغالی، ایران، اردن، لبنان، ترکیه، بحرین، امارات، کویت، عمان، مصر، یمن، عراق، قطر، عربستان و سوریه، قدرت برتر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی منفی، به ترتیب کشورهای: فلسطین اشغالی، بحرین، قطر، کویت، اردن، لبنان، امارات، ترکیه، عربستان، ایران، عمان، سوریه، مصر، عراق و یمن، قدرت برتر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص فرهنگی - اجتماعی با جنبه‌ی مثبت، به ترتیب کشورهای: ترکیه، ایران، مصر، فلسطین اشغالی، امارات، کویت، لبنان، اردن، بحرین، عربستان، عمان، قطر، سوریه، عراق و یمن، قدرت برتر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص اقتصادی با جنبه‌ی منفی، به ترتیب کشورهای: فلسطین اشغالی، امارات، کویت، ترکیه، بحرین، عربستان، عمان، قطر، ایران، عراق، لبنان، مصر، سوریه، اردن و یمن، قدرت برتر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص اقتصادی با جنبه‌ی مثبت، به ترتیب کشورهای: ترکیه، فلسطین اشغالی، ایران، عربستان، امارات، اردن، مصر، لبنان، کویت، قطر، بحرین، عمان، سوریه، یمن و عراق، قدرت برتر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشند.

در شاخص علمی - فناوری، به ترتیب کشورهای: فلسطین اشغالی، ترکیه، ایران، مصر، عربستان، کویت، اردن، امارات، لبنان، بحرین، عمان، قطر، سوریه، یمن و عراق، قدرت برتر در منطقه‌ی خاورمیانه می‌باشند.

روش TOPSIS به دلیل ماهیت مقایسه‌ی توأم دو فاصله از گزینه‌ی ایده‌آل مثبت و گزینه‌ی ایده‌آل منفی، روش مناسبی برای رتبه‌بندی گزینه‌ها محسوب می‌شود و این امر کاملاً بستگی به نوع روش مورد استفاده در وزن‌دهی شاخص‌ها، نوع مقیاس کمی مورد استفاده (در این تحقیق مقیاس دو قطبی فرد) و مقدار دقت درایه‌های هر شاخص دارد.

نتایج حاصله از رتبه‌بندی نهایی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه با تکنیک TOPSIS و با روش وزن‌دهی نظرات خبرگان نشان می‌دهد که در منطقه‌ی خاورمیانه چهار سطح قدرت قابل شناسایی می‌باشد. به ترتیب کشورهای؛ ترکیه و ایران در سطح اول قدرت، عربستان و رژیم صهیونیستی در سطح دوم، مصر در سطح سوم، امارات، کویت، اردن، لبنان، بحرین، قطر، عمان، سوریه، عراق و یمن در سطح چهارم قدرت منطقه‌ی خاورمیانه قرار دارند.



## منابع

### فارسی

- ۱- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله و همکاران، (۱۳۹۱)، «سیاست و حکومت خاورمیانه»، تهران، انتشارات سمت.
- ۲- آذر، عادل و رجب‌زاده، علی، (۱۳۸۹)، «تصمیم‌گیری کاربردی رویکرد MADM»، تهران، انتشارات نگاه دانش.
- ۳- اصغرپور، محمد جواد، (۱۳۹۰)، «تصمیم‌گیری چند معیاره»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- پرسکات، (۱۳۵۲)، «دیدگاه‌های نو در جغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میرحیدر، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- پورطاهری، مهدی، (۱۳۸۹)، «کاربردهای مدل‌های تصمیم‌گیری چند شاخصه در جغرافیا»، تهران، انتشارات سمت.
- ۶- تلیس، اشلی و همکاران، (۱۳۸۳)، «سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی»، تهران، نظارت و ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۷- حافظ‌نیا، محمد رضا و همکاران، «طراحی مدل سنجش قدرت ملی کشورها»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، تابستان ۱۳۸۵، ص ۴۶-۷۳، ۱۳۸۵.
- ۸- حافظ‌نیا، محمد رضا، (۱۳۸۹)، «قدرت و منافع ملی (مبانی، مفاهیم و روش‌های سنجش)»، تهران، نشر انتخاب.
- ۹- حافظ‌نیا، محمد رضا، (۱۳۹۰)، «اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک»، مشهد، انتشارات پاپلی.
- ۱۰- زرقانی، سید هادی، (۱۳۸۸)، «مقدمه‌ای بر قدرت ملی، کارکردها، محاسبه و سنجش»، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۱- زرقانی، سید هادی، «نقد و تحلیل مدل‌های سنجش قدرت ملی»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره ۱، ص ۱۴۹-۱۸۰، ۱۳۸۹.
- ۱۲- قاضی‌نوری، سپهر و طباطبائیان، حبیب‌الله، (۱۳۸۴)، «تحلیل حساسیت مسائل تصمیم‌گیری چندشاخصه نسبت به تکنیک مورد استفاده»، تهران، دفتر همکاری‌های فناوری ریاست جمهوری.

- ۱۳- کاظمی، علی اصغر، (۱۳۶۸)، «مدیریت بحران‌های بین الملل»، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۴- کاظمی، علی اصغر، (۱۳۷۳)، «روابط بین‌الملل در تئوری و عمل»، تهران، نشر قومس.
- ۱۵- مصلی نژاد، عباس، «پیامدهای بی ثباتی امنیتی بر موازنه قدرت در خاورمیانه»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره ۳، ص ۳۵-۵۹، ۱۳۹۱.

#### منابع انگلیسی

- 16- Ashley J. Tellis ,& etal, (2000), "Measuring National Power in the Postindustrial Age", New York, Rond.
- 17- Goldstein, Joshua S, (1999), "International Relations", New York, Longman.
- 18- <http://cia-world-factbook.realclearworld.com>
- 19- Jablonsky, David, (1997), "National Power,Parameters", (Taken From Internet).
- 20- Kadera, M.kelly, (2004), "Measuring National Power, International Interactions", Taylor & Francis .
- 21- Kohen, Saul, (1994), "Geopolitics in the new world Era, In Reordering in the World", USA, Westview press.
- 22- Milton, Beverly E. (2000), "The politics and government in the Middle East", Boulder, Westview Press, 6.
- 23- Muir, Richard, (1987), "Modern Political Geography , Mac Millan Education" London and Hong Kong.
- 24- Suofeng, Huang, (1992), "Comprehensive National Power Studies", Chine, Chinese Academy of Social Press.
- 25- ۱5. Taylor, Peter, (1994), "Political Geography, Longman Scientific and Technical", U.K.
- 26- "The World Bank\_Yearbook\_ 2012"
- 27- TOPCU, Y. Ilker, (2007); "Multiple Criteria Decision Making", www.is 1 .itu.edu.tr/~topcuil/

## شیوه‌های پیشگیری و پرهیز از جنگ در توسعه‌ی محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران

مهدی زروندی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۰/۱۹

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۲۳

صفحات مقاله: ۲۷۵ - ۳۰۲

### چکیده:

با توجه به وسعت چالش‌ها و تعارضات امنیتی در خاورمیانه و تأثیرگذاری عوامل گوناگون در سطوح فروملی، ملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بی‌ثباتی و ناامنی‌های منطقه، امنیت‌سازی در چارچوب الگوی امنیتی مبتنی بر همکاری و مشارکت، مستلزم فرآیندی تدریجی و طولانی‌مدت است. در این فرآیند، همکاری منطقه‌ای می‌تواند تنها به‌واسطه‌ی اعتمادسازی گام به گام و ایجاد اطمینان متقابل میان کشورها و هم‌چنین تلاش برای حل و فصل چالش‌هایی که محصول برخی تعارضات ساختاری چون مشکلات روند دولت - ملت‌سازی و ضعف فرهنگ و رویه‌های دموکراتیک است، تحقق یابد.

در رویکرد امنیت هژمونیک، علاوه بر این‌که منافع و اهداف قدرت فرامنطقه‌ای هژمون در اولویت قرار دارد، دولت‌ها به دوست و دشمن تقسیم می‌شوند. مشارکت دولت‌های منطقه‌ای بر مبنای منافع طبیعی و بلندمدت خود در جهت ایجاد ساختار امنیتی پایدار و مبتنی بر همکاری، با دشواری‌های جدید مواجه می‌شود. در این راستا، برخی تهدیدات و چالش‌های امنیتی مشترک که در بلندمدت برای بخش عمده‌ای از کشورهای منطقه مشکل‌آفرین خواهد بود، مورد غفلت و بی‌توجهی قرار خواهد گرفت. با توجه به رویکرد امنیتی فوق، این مقاله درصدد گسترش محیط امنیتی در فضای این رویکرد به شیوه‌ی پرهیز از جنگ می‌باشد. در این راستا، ضمن برشماری عمده‌ی مشکلات موجود در فرآیند رسیدن به آن، به ارزیابی عملکرد مسئولان این حوزه نیز پرداخته است.

\* \* \* \* \*

### واژگان کلیدی

محیط امنیتی، سیاست دفاعی، چالش‌های امنیتی، همکاری‌های منطقه‌ای.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری تهدیدات امنیت ملی.

## مقدمه

هر کشور در تعامل با محیطی قرار دارد که در آن عمل می‌کند، از ویژگی‌ها و تحولات آن محیط تأثیر می‌پذیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد. این محیط جنبه‌ها و جلوه‌های گوناگون مرتبط با یکدیگر دارد که یکی از این ابعاد، جلوه‌ی راهبردی و امنیتی است. محیط امنیتی هر کشور محدوده‌ای جغرافیایی است که فرصت‌ها و تهدیدهای آن در خود آن تعریف می‌شود و به شدت تحت تأثیر متغیرهای محیط داخلی و بین‌المللی است. جغرافی، تاریخ، فرهنگ، انباشت قدرت ملی، کیفیت و کمیت مردم، نوع رهبری و سایر عوامل قدرت در تعیین مرزها و چگونگی محیط امنیتی تأثیر مستقیم دارند. ایران در طول تاریخ هزاران ساله‌ی خود، هیچ‌گاه در محیطی آرام و بی‌خطر قرار نداشته است و هرگاه رو به ضعف رفته، از خارج مورد هجوم قرار گرفته است. تنها انباشت قدرت داخلی در این کشور توانسته است خطرها و مشکلات انبوه محیطی را کنترل کند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تحولات پس از آن، محیط امنیتی ایران را کاملاً دگرگون کرده و بر حساسیت آن بسیار افزود. حساسیت محیط امنیتی ایران روز به روز زیاد شده؛ به‌نحوی که بیش‌ترین میزان جنگ، برخورد نظامی و انباشت نیروها و تسلیحات در این محیط صورت پذیرفته است. تحولاتی که از اواخر سال ۱۳۸۹ در کشورهای عربی آغاز شد، به‌سرعت به طوفانی تبدیل شد که بسیاری از کشورهای عربی را در نوردید و شرایط جدیدی بر این کشورها حاکم ساخت. این تحولات تأثیری مستقیم و تعیین‌کننده در محیط امنیتی ایران و نحوه‌ی تعامل بازیگران با ایران برجای گذاشته است. ما در این مقاله با طرح هفت چالش اساسی و مهم در این حوزه به روش تحلیلی در پی بررسی وضعیت محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران و تحولات ایجاد شده در آن، با توجه به شیوه‌های پیشگیری و پرهیز از جنگ در توسعه‌ی محیط امنیتی می‌باشیم.

## روش تحقیق

مقاله‌ی حاضر با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و سایت‌های اینترنتی و منابع مرتبط با موضوع به روش توصیفی - تحلیلی به ارزیابی مهم‌ترین چالش‌هایی که به‌نحوی مانع توسعه‌ی

محيط امنيتی در شرايط بدون جنگ می‌شود، می‌پردازد. برای ارزیابی مسأله‌ی تحقیق، اطلاعات گردآوری شده با روش تحليل کیفی مورد تجزیه و تحليل قرار گرفته است. بخش عمده‌ای از اطلاعات در قالب نمودار ارائه شده است.

### چارچوب نظری تحقیق

جمهوری اسلامی ايران بر اساس رویکرد فوق در هر یک از حوزه‌های محیط پیرامونی خود در پی حل و فصل چالش‌های امنیتی با همکاری و مشارکت بازیگران منطقه‌ای است. هر چند نوع و ماهیت چالش‌های امنیتی در حوزه‌های مختلف دارای تفاوت‌هایی است؛ اما با وجود این، عناصر و ویژگی‌های مشترکی در چالش‌های هر حوزه وجود دارد که با توجه به مؤلفه‌های رویکرد امنیت مبتنی بر همکاری و مشارکت، قابل حل و فصل به صورت تدریجی است.

جمهوری اسلامی ايران با توجه به ضرورت تنش‌زدایی و تحکیم صلح و ثبات منطقه‌ای از همان ابتدای فروپاشی اتحاد شوروی سعی و تلاش خود را بر حل و فصل بحران‌های منطقه بنیان نهاد. ايران در چارچوب دیدگاه امنیتی تنش‌زدایانه‌ی خود در مخالفت با هرگونه نفوذ خارجی در مناطق پیرامون، به تلاش دامنه‌داری برای تأمین صلح و ثبات منطقه‌ای مبادرت ورزیده است. بی‌شک، ویژگی‌های جغرافیای سیاسی، همگونی قومی، توانایی اقتصادی و سیاسی قدرت ايران را برای ایجاد ثبات و امنیت در منطقه بیش‌تر کرده است.

ايران در چارچوب دیدگاه امنیتی خود معتقد است که هرگونه تلاش برای نظامی کردن منطقه، ایجاد بلوک‌بندی‌های نظامی و زمینه‌سازی برای دخالت دیگر بازیگران، نمی‌تواند امنیت پایدار ایجاد کند. امنیت منطقه باید توسط کشورهای منطقه برقرار شود. از نظر جمهوری اسلامی ايران، یک فرمول اصولی و اطمینان‌بخش که مبنای تفاهم مشترک و متقابل همه‌ی کشورهای منطقه باشد، می‌تواند متضمن تأمین امنیت شود و هرگونه ترتیبات امنیتی که یک یا چند کشور را کنار بگذارد نه تنها کامل نیست، بلکه کشورهای کنار گذاشته شده می‌توانند خود به صورت منبع ناامنی در منطقه ظهور کنند. از این‌رو، مدلی که جمهوری اسلامی ايران برای مدیریت بحران‌های داخلی و منطقه‌ای و برقراری امنیت و ثبات در کشورهای حوزه‌ی قفقاز

جنوبی ارائه داده است، فرمول موسوم به ۳+۳ است که شامل سه کشور حوزه‌ی قفقاز (ارمنستان، آذربایجان و گرجستان) و سه قدرت همسایه (روسیه، ایران و ترکیه) می‌باشد. البته جمهوری اسلامی ایران با حضور دیگران بعد از ایجاد ترتیبات امنیتی به شرطی که مخرب نباشد و در راستای ایجاد صلح و ثبات در منطقه باشد، مخالفتی ندارد.

از سوی دیگر، از نظر ایران برقراری صلح و ثبات سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی تنها در سایه‌ی دستیابی به سطح مطلوبی از رشد و توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی امکان‌پذیر می‌باشد و به همین لحاظ همکاری دو جانبه با این جمهوری‌ها در رأس برنامه‌های سیاست خارجی ایران قرار دارد. علت اتخاذ این رویکرد توسط ایران در این زمینه ماهیت تهدیدات نوین می‌باشد که ایفای نقش از سوی بازیگران در زیرساخت‌ها را می‌طلبد. به دلیل ماهیت نوین تهدیدات که در نتیجه‌ی ضعف ساختارهای سیاسی و اقتصادی به‌وجود آمده، لازم است که دولت‌های همسایه بیش‌تر توجه و امکانات خود را صرف زیربنای کشورهای منطقه سازند و ضمن دوری از هرگونه رقابت، بر پایه‌ی مشارکت فعال تهدیدات موجود را حل و فصل نمایند.

#### (۱) مهم‌ترین مسائل مورد توجه در تحقق شیوه‌های پرهیز از جنگ در توسعه‌ی محیط امنیتی

##### (۱-۱) توجه به محیط امنیتی

بر اساس نگرش واقع‌گرای سیاست بین‌الملل، هر دولت دارای دو محیط امنیتی داخلی و خارجی است که تفاوتی اساسی میان این دو وجود دارد. برخلاف محیط داخلی که دارای ساختاری سلسله‌مراتبی، برخوردار از تقسیم منطقی وظایف و کارکردها و توزیع نسبتاً عادلانه و مقبول قدرت می‌باشد، در محیط بین‌الملل این‌گونه نبوده و ساختار آن بر اساس چینش افقی واحدها (غیرسلسله‌مراتبی)، تشابه وظایف و کارکرد آنها، و توزیع نامناسب قدرت میان دولت‌ها می‌باشد. بر این اساس، نوعی هرج و مرج و عدم اطمینان وجود دارد که در آن اولویت اصلی همه‌ی دولت‌ها، حفظ بقا در آن وضعیت است و به‌خاطر عدم تعادل قدرت میان آنها، قطب‌بندی قدرت ایجاد می‌شود. (کرمی، ۱۳۸۱: ۹۵)

## ۱-۲) در نظر گرفتن ائتلاف‌های منطقه‌ای

این ساختار چیزی نیست جز این که هر دولت در درجه‌ی نخست به قدرت خود تکیه کند و بعد برای تضمین بقای خود در قبال دول قدرتمندتر، به اتحاد و ائتلاف روی آورد. از این رو، همه‌ی دولت‌ها به‌طور طبیعی نگاه‌شان به محیط امنیتی بین‌المللی بدبینانه و نامطمئن است؛ چرا که به‌خاطر تغییر وضعیت قدرت دولت‌ها در داخل و خارج، موازنه‌ای که از اتحادهای نظامی ایجاد می‌شود، پایدار نخواهد ماند و هر آن ممکن است بر اثر به هم خوردن موازنه‌ی قدرت، امنیت آنها در معرض آسیب جدی قرار گیرد. (Viotty D.Murray, 1994)

## ۱-۳) توجه به قدرت‌طلبی قدرت‌ها در نظام بین‌الملل

با وجود تلاش‌هایی که برای کاهش وضعیت هرج و مرج‌گونه‌ی نظام بین‌المللی در قالب اندیشه‌ها، ایده‌ها و توافقات میان دول صورت گرفته و نتیجه‌ی آن در جامعه‌ی ملل، سازمان ملل متحد و چارچوب نظام امنیت جمعی جلوه‌گر شده است، اما هنوز هم مؤلفه‌های قدرت‌محور از نقش نافذتری در مقایسه با دیگر ساز و کارهای بین‌المللی برخوردار هستند و داور نهایی کمابیش قدرت باقی مانده است. هر چند که فاصله‌ی زیادی از وضعیت کاملاً هرج و مرج‌گونه‌ی قرون گذشته ایجاد شده، اما تا تشکیل واقعی یک «جامعه‌ی بین‌المللی» که شباهتی درخور «جامعه‌ی داخلی» داشته باشد، راه درازی در پیش است. تنها در سطح برخی مناطق هم چون اروپا و یا جنوب شرقی آسیاست که به تدریج امیدها بر بیم‌ها غلبه می‌کنند. (کریمی، ۱۳۸۱: ۹۵)

## ۱-۴) تأکید بر نگاه قدرت‌محوری دولت‌ها به امنیت

یکی از عواملی که بر نوع نگاه دولت‌ها به محیط بین‌المللی تأثیر زیادی دارد، گفتمان حاکم بر هر دولت است و البته همواره گفتمان‌های مختلف ممکن است، وجود داشته باشد، اما معمولاً یکی از آنها به‌عنوان گفتمان غالب، منشاء شکل‌گیری سیاست‌های امنیتی می‌شود. گفتمان‌ها خود محصول تعاملات داخلی و خارجی درگذر تاریخ هستند و بر اساس پیشینه‌ی

تاریخی امنیت ممکن است دارای نگاهی شدیداً قدرت‌محور و واقع‌گرایانه یا اشکال تعدیل‌یافته‌تری باشند. برای مثال، در رژیم اشغال‌گر قدس یک گفتمان شدیداً قدرت‌محور، حاکم است و از این‌رو، سیاست امنیتی آن کاملاً هجومی و تجاوزگرانه است. در انتهای دیگر این طیف، دولت‌هایی مانند سوئد و سوئیس قرار دارند که دارای «سیاست دفاعی غیرتحریک‌آمیز»<sup>۱</sup> هستند. اما معمولاً بیش‌تر دولت‌ها در میانه‌های این طیف قرار می‌گیرند؛ چرا که وجود برخی نهادهای بین‌المللی، تثبیت مرزهای بین‌المللی در بردارنده‌ی ساختاری است که بر اساس آن هم قطب‌بندی قدرت‌ها صورت می‌گیرد، هم اتحادها شکل می‌گیرند و هم تهدیدات بروز می‌کنند. البته این وضعیت برای دولت‌های مختلف ممکن است در قالب لایه‌های متفاوتی درک شود که این موضوع به‌گستره‌ی منافع ملی آن کشور (محدود یا گسترده) و گفتمان‌های حاکم بر امنیت ملی و سیاست خارجی آن بر می‌گردد. (سنجایی، ۱۳۷۵)

#### ۱-۵) در نظر داشتن ساختار و موازنه‌ی قدرت در محیط امنیتی

محیط امنیتی محصول تعامل عوامل متعددی است که در مجموع، ساختار و موازنه‌ی قدرت را شکل می‌دهد. این محیط هم عوامل قدرت و ضعف، تهدید و فرصت یک کشور را تعیین می‌کند و هم از آن کشور به‌شدت تأثیر می‌پذیرد. در نظام بین‌الملل کنونی، محیط امنیتی کل نظام و محیط امنیتی هر کشور ویژگی‌هایی دارد که برای شناخت محیط امنیتی باید این ویژگی‌ها را شناخت. این ویژگی‌ها با تأکید بر محیط امنیتی ایران عبارتند از: (Yarger, 2006; 2008: 66-76)

#### ۱-۵-۱) پیچیدگی محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران

محیط امنیتی تحت تأثیر عوامل متعددی قرار دارد که این عوامل خود دارای پیچیدگی زیادی هستند و در نتیجه، محیط امنیتی بسیار پیچیده است. محیط امنیتی ایران به دلایلی متفاوت، از پیچیدگی بیش‌تری برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که حتی آمریکا با هزینه کردن میلیاردها دلار و به‌کارگیری تمام ابزار اطلاعاتی و مؤسسات پژوهشی، هنوز نتوانسته است تصویر صحیحی از این محیط به‌دست آورد.

1 - Non-Provocative Defense Policy



در نتیجه، اغلب اقدامات‌اش در این محیط به پیچیده‌تر شدن آن و نتایجی برخلاف خواست و منافع آمریکا انجامیده است. (امینان، ۱۳۹۰: ۶)

#### ۱-۵-۲) فرار و غیرثابت محیط امنیتی

تغییر و عدم ثبات از ویژگی‌های محیط امنیتی است. وضعیت‌ها در محیط راهبردی پایا، جامد و همیشگی نیستند، آنها به راحتی تغییر شکل می‌دهند. فرصت‌ها همانند برف در برابر آفتاب بخار می‌شوند. برای مثال، مقایسه‌ی تصویر ایران در انتخابات سال ۱۳۸۸ و پس از عبور از مشکلات داخلی (فتنه‌ی ۸۸) با تصویر امروز ایران در منطقه و همچنین جایگاه آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه و مقایسه وضعیت آنها در یک دهه‌ی گذشته با وضعیت ایران در منطقه، این مسأله را روشن‌تر می‌سازد.

#### ۱-۵-۳) غیرخطی بودن محیط امنیتی

شاید به دلیل عوامل پیشین، تحولات در محیط امنیتی همانند معادلات جبری خطی نیست که با افزایش یک مسأله یا وارد کردن یک عامل، به راحتی نتیجه‌ی مشخصی حاصل شود، معادلات مشخص و کاملاً قابل پیش‌بینی نیست. برای مثال، افزایش قدرت و نیروهای نظامی آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه باعث افزایش موقعیت و قدرت آمریکا نشد و مشکلات حل‌نشده برای این کشور ایجاد کرد، در حالی که جمهوری اسلامی ایران با هزینه‌ی بسیار کم‌تری موقعیت و قدرت خودش را در منطقه‌ی خاورمیانه تثبیت و گسترش داد. (امینان، ۱۳۸۸: ۱۶)

#### ۱-۵-۴) غیر قابل پیش‌بینی بودن محیط امنیتی

دخیل بودن عوامل مختلف در محیط راهبردی، این محیط را غیرقابل پیش‌بینی می‌کند. همه‌ی سازمان‌های اطلاعاتی و مراکز تحقیقاتی کشورها به‌ویژه در آمریکا، سالانه میلیاردها دلار هزینه می‌کنند و تمام ابزارهای پیشرفته و عوامل اطلاعاتی و محققان را به کار می‌گیرند تا محیط راهبردی جمهوری اسلامی ایران و سمت و سوی آن را پیش‌بینی کنند، اما در این مسأله موفقیت چندانی نداشته‌اند. برای مثال، یک سال پیش، در منطقه‌ی خاورمیانه وضعیت منطقه و

کشورهای یمن، بحرین، مصر، لیبی و تونس برای هیچ‌یک از سازمان‌های اطلاعاتی و مراکز تحقیقاتی قابل پیش‌بینی نبود.

### ۱-۵-۵) اثر پروانه‌ای محیط امنیتی

این نام از یک پدیده‌ی هواشناسی گرفته شده است. در هواشناسی گاه یک عامل کوچک تأثیرات بسیار زیادی در آب و هوای مناطق دیگر برجای می‌گذارد.<sup>۱</sup> در نتیجه، بسیاری از پیش‌بینی‌ها اشتباه می‌شوند، چون تأثیر آن عامل نه چندان مهم را در نظر نگرفته بودند. در مسائل محیط امنیتی منطقه‌ای نیز تا حدی همین‌طور است؛ برای مثال، می‌توان خودسوزی یک جوان در تونس را مثال زد که سرآغاز تحولاتی شد که به سرنگونی بن علی، مبارک، قذافی، عبدالله صالح و تحولات گسترده‌ی دیگری انجامید. در واقع، خودسوزی یک جوان در تونس به بیداری اسلامی (بیداری اسلامی) و سرنگونی چهار رئیس کشور منجر شد.

علاوه بر ویژگی‌های پیش‌گفته، می‌توان موارد مهم دیگری را نیز نام برد که در محیط امنیتی هر کشور مؤثر هستند. از مهم‌ترین آنها می‌توان به این عوامل اشاره کرد: «معطوف به آینده بودن و تأثیر متقابل و مداوم محیط داخلی و خارجی».

این ویژگی‌های پیچیده و غیرقابل مشخص در سایر علوم نیز مورد دقت قرار گرفته است؛ از جمله در رشته‌های ریاضی، فیزیک، مهندسی و هواشناسی یک نظریه به نام آشوب<sup>۲</sup> برای کنترل این عوامل غیرقابل پیش‌بینی به‌وجود آمده است. این نظریه در مسائل علوم اجتماعی نیز کاربرد گسترده‌ای دارد. (Kieland Elliott, 2004; Frazier, 2010: 1-23) همان‌گونه

<sup>۱</sup> - این اصل از این جمله‌ی معروف در هواشناسی اخذ شده است که گاه بال زدن یک پروانه در سواحل مکزیک، تأثیر زیادی در طوفانی در چین دارد. بنگرید به:

-Hilborn, Robert C. (2004), "Sea Gulls, Butterflies, and Grasshoppers: A Brief history of the Butterfly Effect in Nonlinear Dynamics", 72 (4), pp. 425 - 427.

<sup>۲</sup> - در مسائل سیاسی هم مثال‌های زیادی وجود دارد. داستان قتل نادرشاه افشار از مثال‌های جالب در این زمینه است. نادر اردوی بزرگ نظامی برای توسعه‌ی قدرت خود به‌راه انداخته و ایران را به‌قدرتی بزرگ و تأثیرگذار تبدیل کرده بود. یک نگهبان بخشی از خربزه‌ای را که نادر برای خود گذاشته بود، خورد و نادر با غضب به وی فهماند که روز بعد، به‌علت این خطا، کشته خواهد شد. آن سرباز هم برای پیشگیری، شبانه نادرشاه را به قتل رساند و در نتیجه، کل آن اردوی نظامی متلاشی شد، آشوب همه جای ایران را فرا گرفت و ایران بسیار تضعیف شد. در این واقعه، یک قاچ خربزه باعث ایجاد تأثیرات بسیار گسترده در این منطقه و برهم خوردن محیط امنیتی ایران شد.

که گفته شد، محیط امنیتی بسیار پیچیده، متغیر و غیرقابل پیش‌بینی است و عمل در آن، از پیچیدگی‌ها و حساسیت‌های فوق‌العاده‌ای برخوردار است. بنابراین، در توسعه‌ی محیط امنیتی بدون استفاده از شیوه‌های نظامی توجه به این ویژگی‌های محیط امنیتی ضروری است.

## ۲) بنیان‌ها و مهم‌ترین عوامل مؤثر در شناخت و کارآمدسازی عوامل جلوگیری و پرهیز از جنگ

### ۲-۱) توجه به سیاست دفاعی کشورها

هرچه وضعیت محیط امنیتی به بی‌نظمی گرایش داشته باشد، سیاست دفاعی خشن‌تر، پرهزینه‌تر و در نتیجه نامطمئن‌تر خواهد بود، اما این که چرا در برخی مناطق، وضعیت امنیتی دارای درجه‌ی شدت کم‌تر و در برخی مناطق بیش‌تر است، به مجموعه‌ای از عوامل داخلی و منطقه‌ای و جهانی بستگی دارد. در سطح داخلی به درجه‌ی توسعه (نوع رژیم، میزان رشد اقتصادی، توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی و ...)، و در سطح جهانی به اهمیت منطقه برای قدرت‌های بزرگ جهانی و میزان اثرگذاری آنها می‌توان اشاره کرد. (کرمی، ۱۳۸۰: ۴۷) طبعاً پرداختن به تأثیر محیط امنیتی بر سیاست دفاعی به مفهوم نادیده گرفتن واقعیت تعامل بازیگر (دولت) و ساختار (محیط) نیست، بلکه امروزه تعامل ساختار و کارگزار یک مفهوم پذیرفته شده در نظریه‌های اجتماعی است؛ بنابراین، توسعه و گسترش محیط امنیتی در مناطقی که کشورها دارای سیاست دفاعی تهاجمی هستند، کم‌تر موفقیت‌آمیز خواهد بود.

### ۲-۲) توجه به عوامل داخلی و منطقه‌ای و جهانی

سیاست دفاعی هر دولت در پاسخ به تهدیدات نظامی برخاسته از محیط امنیتی آن شکل می‌گیرد. نوع و چگونگی این سیاست از جهت حدت و شدت به وضعیت تهدیدات و میزان بالفعل یا بالقوه بودن و وسعت آنها بستگی کامل دارد. بدین صورت که اگر یک محیط غیرامنیتی شده و اجتماعی‌تر باشد و مبادلات، همگرایی و تعاملات افزون‌تر باشد و برای حل و فصل مسائل و مشکلات احتمالی، مکانیسم‌ها، ترتیبات، قواعد و راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز نهادینه شده وجود داشته باشد، کشورها به سمت سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی روی آورده و همکاری جای رقابت و منازعه را می‌گیرد و این باعث توسعه و گسترش محیط

امنیتی خواهد شد. البته محیط یک کشور هرچه امنیتی‌تر باشد و ترتیبات، نهادها و ساز و کارهای لازم برای حل و فصل مشکلات وجود نداشته باشد، سیاست دفاعی آن کشور دارای صبغه‌ای خودیاری‌تر<sup>۱</sup>، نظامی‌تر و هجومی‌تر خواهد بود. در واقع، اگر سیاست‌های دفاعی را فازی قرار دهیم که یک سر آن غیرتحریک‌آمیز و سر دیگر آن تهاجمی‌تر و تحریک‌کننده‌تر باشد، قرار گرفتن در هر نقطه‌ای از این طیف، توسعه و گسترش محیط امنیتی بستگی تام به وضعیت قرار گرفتن در این طیف دارد. (کریمی، ۱۳۸۴: ۳۰)

### ۲-۳) توجه به وضعیت محیط امنیتی منطقه‌ای

محیط امنیتی بسته به قدرت کشور و گستره‌ی نفوذ آن در جهان خارج متفاوت خواهد بود. به‌طور مثال، چنانچه قدرت و نفوذ یک کشور اندک باشد، محیط امنیتی آن نیز محدود خواهد بود. به‌طور معمول، یک قدرت بزرگ جهانی ممکن است در سراسر جهان دارای منافع باشد، اما حتی آن قدرت نیز مجبور است منافع جهانی خود را درجه‌بندی کند، تا سیاست نظامی لازم را برای هر منطقه به‌طور خاص پیگیری کند. یک قدرت منطقه‌ای مجبور است تنها در منطقه‌ی خود ایفای نقش کند، حتی در درون آن منطقه نیز سلسله‌مراتبی از اولویت‌های منافع خود را تعیین نماید. شکی نیست که تحولات فناورانه و اختراع جنگ‌افزارهای دور برد همانند موشک‌های بالستیک و هواپیماهای تهاجمی دور پرواز موجب شده قابلیت نظامی دولت‌ها برای تهاجم به ورای مرزهای ملی افزایش یابد و دایره‌ی تهدیدات آنها نیز از مرزهای ملی و منطقه‌ای فراتر رود. بنابراین، گسترش محیط امنیتی، در یک چنین فضایی تقریباً غیرممکن می‌نماید، مگر این‌که مدیریت محیط‌های امنیتی بومی محور و بدون مداخله‌ی قدرت‌ها انجام شود. (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۵)

### ۲-۴) نگاه سیاست دفاعی دولت‌ها به محیط امنیتی

از آن‌جا که هدف از اتخاذ سیاست دفاعی، ایجاد توانایی برای دفاع از امنیت ملی در برابر تهدیدات نظامی است، این تهدیدات به‌طور عمده در چارچوب یک ساختار محیطی و

1 - Self-Help

منطقه‌ای شکل می‌گیرند. معمولاً چنین ساختاری، دارای عواملی است که عبارتند از روابط قدرت میان دولت‌ها، وابستگی متقابل رقابت‌ها و منافع دول منطقه، الگوهای دوستی و دشمنی و تأثیر جغرافیا بر روابط بین دولت‌ها. (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۵) در این جا، عوامل قدرت، رقابت و الگوهای دوستی و دشمنی اهمیت زیادی در توسعه و گسترش محیط امنیتی دارند. یک دولت باید حتی‌الامکان درصدد ایجاد منافع مشترک با دیگر دولت‌های منطقه باشد تا رقابت‌ها محدود شود و در صورت بروز رقابت، منافع مشترک بتواند از بروز بحران جنگ جلوگیری نماید و زمینه‌های گسترش محیط امنیتی را بدون درگیر شدن در مجادله‌های نظامی افزایش دهد. (کریمی، ۱۳۸۸: ۳۲)

#### ۲-۵) توجه به وضعیت امنیتی محیط خارجی کشورها

تهدیدات، اتحادهای منطقه‌ای و جهانی و ترتیبات بین‌المللی، و کسب فناوری‌های نظامی از محیط خارجی تأثیر می‌گیرد و امنیت ملی یک کشور را متأثر می‌سازد. ساختار دفاعی هر دولت ناچار به شناسایی این مسائل است تا سیاست دفاعی و امنیتی مناسب را در اشکال خود اتکا<sup>۱</sup>، اتحاد نظامی امنیتی<sup>۲</sup>، (اتحادهای دوجانبه یا چندجانبه)، نظام امنیت جمعی<sup>۳</sup> و یا رژیم امنیتی یا جامعه‌ی امنیتی<sup>۴</sup> برای نیل به اهداف توسعه و گسترش محیط امنیتی ایجاد کند. البته دولت‌ها ممکن است به یک یا دو شکل از راه‌کارهای بالا متوسل شوند. آنچه مسلم است، به همان میزان که شکل اول به اراده‌ی دولت‌ها بستگی دارد، اشکال دیگر کم‌تر تابع اراده‌ی کوتاه‌مدت آنها و ناشی از یک روند جمعی طولانی‌تر خواهد بود. در فقدان یک سیستم امنیتی منطقه‌ای (در اشکال گوناگون ترتیبات امنیتی یا رژیم امنیتی)، دولت‌ها ناچار به تجهیز نیرو برای امر دفاع خود هستند، جدول زیر این وضعیت را نشان داده است:

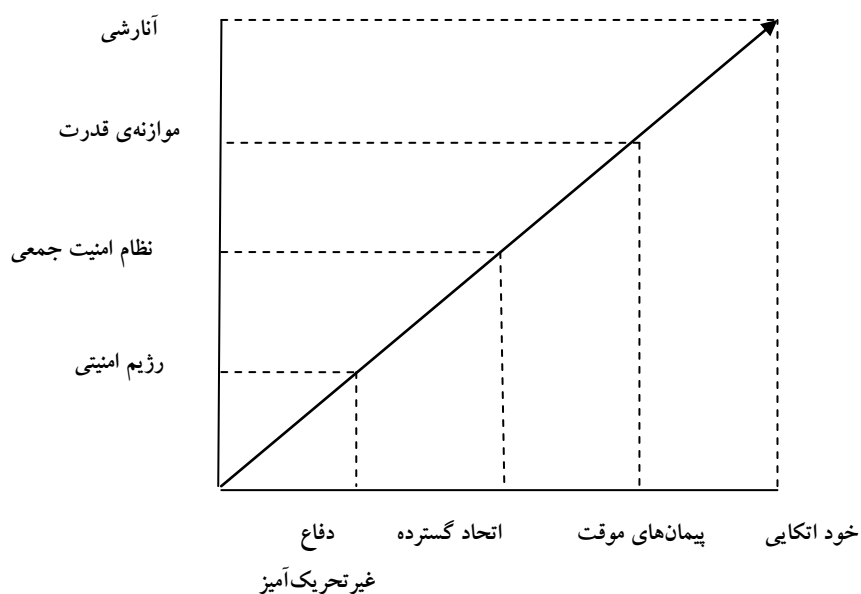
- 
- 1 - Self-Help
  - 2 - Alliance
  - 3 - Collective Regime or Society
  - 4 - Security Regimo or Society

جدول شماره ۱ - الگوی سیاست دفاعی بر اساس اشکال مختلف مجموعه‌ی امنیت

سیاست دفاعی کشورها	شکال مختلف یک مجموعه‌ی امنیت (محیط امنیتی منطقه‌ای)
سیاست دفاعی خود اتکا	وضعیت معضل امنیتی
سیاست دفاعی متکی به پیمان‌های نظامی ناپایدار و محدود	وضعیت رقابت و موازنه‌ی منطقه‌ای قدرت
سیاست دفاعی متکی به پیمان‌های نظامی پایدار و فراگیر	وضعیت ترتیبات امنیتی منطقه‌ای (نظام امنیت جمعی)
سیاست دفاعی همکاری‌کننده و غیر تحریک‌آمیز	وضعیت رژیم امنیتی

این وضعیت‌ها و تعامل آنها با سیاست دفاعی را می‌توان در شکل زیر نشان داد:

نمودار شماره ۱- تعامل اشکال مختلف مجموعه‌ی امنیت با سیاست دفاعی کشورها



۳) روندها و گام‌های مؤثر در توسعه یا کنترل سطح نفوذ آثار مزبور در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران

برخی از قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای که به مبانی قدرت ایران و فرصت‌های استثنایی فراوری این کشور واقف‌اند، می‌کوشند با ایجاد تغییراتی در محیط امنیتی ایران، امکان بهره‌برداری ایران را کاهش دهند و تهدیدات بیش‌تری را برای این کشور ایجاد کنند. (Kam, 2011)

این مسأله در طول حداقل دو دهه‌ی گذشته، در دستور کار قدرت‌های بزرگ و برخی از قدرت‌ها و کشورهای منطقه‌ای قرار داشته است. فهرست این اقدامات که بسیار متنوع و گسترده است، می‌تواند به واضح شدن بحث کمک شایانی کند. این اقدامات در مهندسی مجدد منطقه طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد. برخی از اشکال این طیف گسترده (ولی هم‌جهت) عبارتند از:

(۱) حمله‌ی نظامی به جمهوری اسلامی ایران، (۲) اشغال کشورهای عراق و افغانستان، (۳) انباشت نیروهای نظامی آمریکا در منطقه، (۴) ایجاد پیمان‌ها و قراردادهای نظامی با برخی از کشورهای منطقه، (۵) حفظ فشار بر ایران، (۶) اجازه ندادن برای بهره‌گیری از موقعیت ترانزیتی ایران، (۷) عدم اجازه به عبور خطوط لوله‌ی نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز از ایران، (۸) عدم ورود ایران به طرح‌های تأمین انرژی اروپا و خطوط لوله همانند نوباکو، (۹) دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی و به‌ویژه اختلافات شیعه و سنی، (۱۰) عدم حل مسأله‌ی مواد مخدر، (۱۱) تهدید نظامی ایران و تلاش برای امنیتی کردن مسأله‌ی ایران، (۱۲) عدم اجازه برای حل شدن مسأله‌ی هسته‌ای ایران و حفظ آن در سطحی امنیتی و بحرانی،<sup>۱</sup> (۱۳) تحریم ایران، با صدور قطعنامه‌های شورای امنیت و آژانس انرژی هسته‌ای، (۱۴) تضعیف و فشار بر متحدان و دوستان ایران (عراق، سوریه، سودان و ...)، (۱۵) تضعیف موقعیت شیعیان در عراق و تقویت موقعیت‌های سایر مخالفان جمهوری اسلامی ایران، (۱۶) ممانعت از ایفای نقشی تعیین‌کننده توسط ایران در عرصه‌ی انرژی و حل بحران‌های منطقه‌ای مثل سوریه، (۱۷) تقویت جریان‌های وهابی در منطقه، (۱۸) تقویت جریان‌های جدایی‌طلبانه در مناطق مرزی ایران، (۱۹) هجوم از طریق جنگ نرم و ایجاد پوشش رسانه‌ای در سطحی گسترده در منطقه و صحنه‌ی بین‌المللی و حفظ و حمایت از قدرت‌های غیر مردمی.<sup>۲</sup> (Richard N. Haass, 2012)

<sup>۱</sup> - برای مثال، رئیس شورای سیاست خارجی آمریکا می‌نویسد: مسأله‌ی هسته‌ای ایران مهم‌ترین مسأله‌ی جهانی در سال ۲۰۱۲ خواهد بود. رک:

Richard N. Haass, President, Council on Foreign Relations, Answering Iran: January 26, 2012, <http://www.cfr.org/iran/answering-iran/p27197>

<sup>۲</sup> - در سال‌های اخیر، حفظ و افزایش فشار بر ایران محور اصلی درخواست صهیونیست‌ها از آمریکا و محور اصلی مذاکرات مقامات رژیم صهیونیستی و آمریکاست. طرح حمله‌ی نظامی به ایران حربه‌ای است که صهیونیست‌ها با طرح آن، همه‌ی فشارهای دیگر به ایران را توجیه و اجرایی می‌کنند.

این فهرست مفصل و متنوع بخشی از برنامه‌ی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در مهندسی محیط امنیتی ایران محسوب می‌شود. با این تفسیر، محیط امنیتی ایران استثنایی‌ترین محیط امنیتی (هم از بعد فرصت هم از بعد تهدید) در بین تمام کشورهای دنیا در کل تاریخ کشور است. دست کم در چهارصد سال گذشته، فرصت منطقه‌ای و بین‌المللی که اکنون فراوری ایران است، بی‌نظیر است. هم‌چنین این واقعیت غیرقابل انکار که تنها ابرقدرت موجود و رژیم صهیونیستی یکی از اهداف اصلی خود را مقابله با (و حتی نابودی) ایران قرار داده، تهدید و خطر را فوری و بی‌نظیر ساخته است. این محیط امنیتی استثنایی را باید سیستم سیستم‌ها بنامیم؛ همه‌ی این سیستم‌های پیچیده در تعامل با یکدیگر قرار گرفته‌اند.

ایران در چنین شرایطی و در چنین محیط امنیتی به دلایلی فاقد متحد و هم‌پیمان راهبردی است و هنوز دکترین امنیت ملی و راهبرد امنیتی خود را به‌طور کامل مدون نکرده است (یا دست کم، منتشر نکرده است). البته ایران با تکیه بر مؤلفه‌های قدرت ملی، فرهنگ دفاعی و ذخایر به‌جا مانده از هزار و چهارصد سال فرهنگ عاشورایی و رهبری حضرت امام خمینی<sup>(ره)</sup> و امواج انقلاب اسلامی و فرهنگ دفاعی و مؤلفه‌های قدرت ملی و نیز با هدایت رهبری آگاه، نه تنها موفق به دفع تهدیدات شده، بلکه در یکی از استثنایی‌ترین موقعیت‌های خود از لحاظ جایگاه و قدرت منطقه‌ای و جهانی، در وضعیتی رو به رشد قرار گرفته است که علی‌رغم تمام این مشکلاتی که غرب به رهبری آمریکا بر سر راه توسعه و گسترش محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرده، ایران در این زمینه بسیار موفق بوده است. (امینان، ۱۳۹۰: ۱۲)

یکی دیگر از مسائلی که در محیط امنیتی ایران بسیار مؤثر است و شاید نقش و تأثیر تعیین‌کننده‌ی آن را در توسعه‌ی محیط امنیتی ایران بهتر از سایر محیط‌ها بتوان دید، نقش و تأثیر تصویرسازی یا مسأله‌ای است که به جنگ نرم معروف شده است. دشمنان و رقبای ایران با تمرکز و شدت بسیار زیاد، تمام قدرت خود را در تصویرسازی و ساختن تصویر دیگران به‌کار گرفته‌اند. حرفه‌ای‌ترین و پیچیده‌ترین عملیات تبلیغاتی و روانی علیه جریان مقاومت و بیش از همه علیه جمهوری اسلامی ایران در جریان است تا زمینه‌های مستحکمی برای سد نمودن توسعه و نفوذ جمهوری اسلامی ایران را به‌وجود آورند.



ابزار بسیار قدرتمند و مؤثر رسانه‌ای و تبلیغاتی چنان هنرمندانه به‌کار گرفته شده که موفق شده‌اند تصویری سیاه و غیرواقعی از ایران و مسلمانان هم‌سو با ایران در افکار عمومی غرب ایجاد کنند. در سایه‌ی همین تصویرسازی، سیاست‌های ضدایرانی و فشار بی‌سابقه بر ایران در منطقه، اروپا و آمریکا، با هدایت صهیونیست‌ها پیش می‌رود. امروزه این عامل غیرفیزیکی نقشی بسیار تعیین‌کننده در محیط امنیتی ایران دارد. تحت تأثیر همین عامل، تهدیدات زیادی علیه ایران طراحی شده و کشورهای زیادی صف کشیده‌اند. (www.foreignaffairs.com) البته در این مورد نیز در بسیاری از موارد، افکار عمومی پس از برخورد با واقعیت‌های موجود و اجبار در پرداخت هزینه به دلیل این تصویر غیرواقعی خود را تعدیل می‌کنند.

#### ۴) عمده چالش‌های موجود در توسعه‌ی محیط امنیتی بدون جنگ

جمهوری اسلامی ایران در محیط پیرامونی خود همواره با چالش‌ها و مشکلاتی متعدد و مداوم روبه‌رو بوده و این مشکلات در تمام حوزه‌های این محیط امنیتی باز تولید شده است، به‌گونه‌ای که این کشور هنوز نتوانسته است در هیچ‌کدام از این حوزه‌ها شاهد شکل‌گیری چارچوب امنیتی پایدار و با ثباتی مورد توافق باشد.

در گذشته چالش‌های امنیتی ایران که از محیط پیرامونی آن ناشی می‌شد، به اشکال متفاوتی وجود داشت و از ناامنی‌های مرزی و بی‌ثباتی‌های موقت تا حملات و جنگ‌های طولانی‌مدت نظامی را در بر می‌گرفت. اکنون نیز این مسأله در قالب‌ها و مؤلفه‌های مختلفی تجلی یافته است.

مهم‌ترین این چالش‌ها و بحران‌ها عبارتند از تروریسم و افراط‌گرایی، دولت‌های ضعیف و بحران اقتدار و هم‌چنین مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای، سه چالش امنیتی اصلی در محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود که با یکدیگر ارتباطی چند بُعدی و تنگاتنگ دارند. در این میان، به‌نظر می‌رسد دولت‌های ضعیف و بحران اقتدار، چالشی

اساسی تر باشد که باعث تحریک دو مؤلفه‌ی دیگر یعنی اشاعه‌ی تروریسم و افراط‌گرایی و نیز گسترش نفوذ و مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای را به وجود آورده است.

دولت‌های ضعیف و شکننده در عراق، افغانستان، سوریه و پاکستان باعث گسترش تروریسم و افراط‌گرایی می‌شود و علاوه بر این زمینه‌ی تداوم حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نیز فراهم می‌سازد. در کشورهای عربی حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس نیز بحران اقتدار و ضعف دولت‌ها زمینه‌ای را برای همکاری نامتقارن با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و افزایش مداخلات قدرت‌های خارجی فراهم ساخته است.

این مسائل با توجه به ساخت قومی و اجتماعی منطقه و تجارب خاص دولت - ملت‌سازی باعث پیچیدگی شرایط امنیتی می‌شود. اختلافات قومی، وجود دولت‌های اقتدارگرا، بحران مشروعیت، عدم وجود دموکراسی و نهادهای مدنی به همراه اقتصاد ضعیف در برخی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از جمله عوامل دیگری است که موجب بروز بی‌ثباتی و ناامنی در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران خواهد شد.

تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی و قومی در منطقه در طول سال‌های اخیر افزایش یافته و این امر نظم و ثبات سیاسی - اجتماعی و پیشرفت اقتصادی کشورها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. وهابیت و سلفی‌گری به عنوان یک ایدئولوژی مذهبی افراطی منبع عمده‌ی گسترش تروریسم و تنش‌های مذهبی بوده و این ایدئولوژی به واسطه‌ی آشفتگی کلی منطقه‌ای و برخی ملاحظات سیاسی بازیگران ذی‌نفع، فضای گسترده‌تری برای انتشار و تأثیرگذاری پیدا کرده است.

تروریسم افراط‌گرایی در عراق، هرچند به واسطه‌ی عوامل مختلف داخلی و منطقه‌ای تقویت شده، اما اکنون خود به منبع عمده‌ی بی‌ثباتی و ناامنی تبدیل شده است. در افغانستان و پاکستان نیز افراط‌گرایی و تروریسم هم‌چنان به واسطه‌ی عوامل سیاسی - اجتماعی و مؤلفه‌های بیرونی ادامه‌ی حیات می‌دهد و ثبات و امنیت منطقه‌ای را به شدت متأثر می‌سازد.

حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه به دلیل عواملی چون نفت و موقعیت ژئوپلیتیک منطقه، همواره از عناصر ساختار امنیتی منطقه‌ای محسوب شده است؛ اما در سال‌های اخیر و به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر، مداخلات فرامنطقه‌ای افزایش قابل ملاحظه‌ای را

نشان می‌دهد. آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، رویکرد امنیت هژمونیک در خاورمیانه را مطرح کرد و بر این اساس، با افزایش حضور نظامی خود به براندازی رژیم‌های طالبان و صدام در افغانستان و عراق مبادرت ورزید.

در این راستا، واشنگتن سعی دارد تا با جدا کردن صف متحدین و دولت‌های مخالف، تحت فشار قرار دادن دولت‌های غیرهمکار و کسب حداکثر همکاری از کشورهای متحد امنیت هژمونیک را به‌عنوان ساختار امنیتی اصلی در منطقه در اولویت قرار دهد. مبارزه با تروریسم نیز از ابتدا به‌عنوان یکی از اهداف اصلی آمریکا در گسترش حضور خود در منطقه و تقویت الگوی امنیت هژمونیک عنوان شد.

حضور گسترده‌تر آمریکا در منطقه و اشغال افغانستان و عراق همراه با عکس‌العمل‌های منطقه‌ای، زمینه را برای گسترش افراط‌گرایی و تروریسم مهیا ساخت و اقدامات و راهبرد معطوف به مبارزه با تروریسم در چارچوب امنیت هژمونیک در عرصه‌ی عمل، به گسترش تروریسم منجر شد.

رشد و تقویت گروه‌های تروریستی، در نتیجه‌ی خلأ قدرت در عراق، امنیت را به‌صورت مسأله‌ای جدی و دارای قابلیت تهدیدآفرینی متصور می‌سازد. با توجه به بافت موزائیکی قومی و فرهنگی - مذهبی در خاورمیانه، ضعف دولت مرکزی بدون ساختارهای لازم می‌تواند امنیت و ثبات منطقه‌ای را با تهدیداتی روبه‌رو کند. تأثیر دیگر ناشی از حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در محیط پیرامونی جمهوری اسلامی ایران، تأثیرگذاری بر نظم طبیعی و همکاری‌های قابل توافق میان کشورهای منطقه است.

##### (۵) نشانه‌ها و شاخص‌های ارزیابی سیاست‌گذاران در توسعه‌ی محیط امنیتی

ارزیابی نقطه‌نظرها و روشن‌سازی فرضیات و استنتاجاتی هم‌چون تحلیل بحث‌های امنیتی و بررسی تأثیرات جهت‌گیری و تله‌ها، وقتی که برای دیگر بازیگران و خود به‌کار گرفته می‌شوند، مسائلی را که در محیط داخلی و خارجی اهمیت دارند، روشن می‌سازند. به‌وسیله‌ی طرح آن، فرآیند فکری نقادانه با جدیت حقایق را دنبال می‌کند، بررسی‌های نامعلوم و نقش‌شانس را در هم می‌شکند

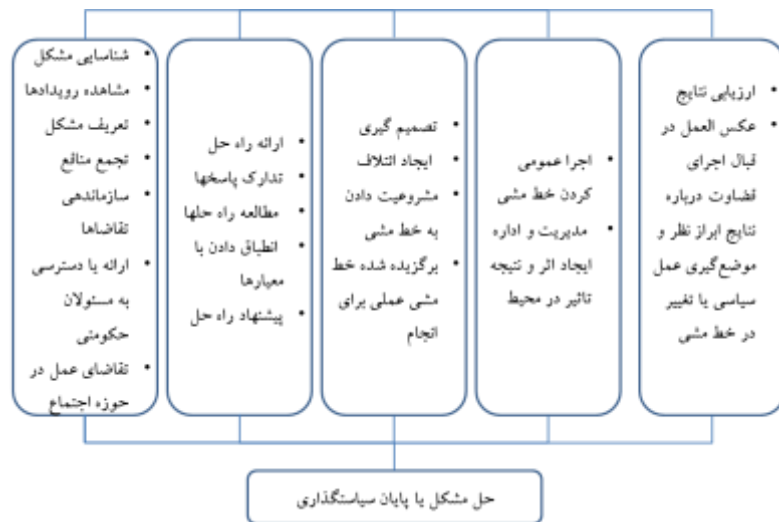
و مشخص می‌کند که محیط امنیتی از سامانه‌های انسانی و فیزیکی تشکیل شده است. این هم یک طرز تفکر است که کاربرد زیادی در روند فرآیند ارزیابی امنیتی دارد.

ارزیابی امنیتی برای نظم بخشیدن به فرآیند فکری خبرگان امنیت ملی و تعیین نتایج آن به‌کار می‌رود و همانند همه‌ی نظریه‌ها، آموزش می‌دهد، اما تحمیل نمی‌کند؛ زیرا این فکر انسان است که باید انتخاب کند. در عین حال، از طریق آموزش، چارچوب ارزیابی امنیتی، منجر به ارزیابی‌های بالقوه‌ی مناسب‌تر و بررسی دقیق‌تر منافع و عوامل بررسی شده می‌گردد. از طریق تدوین، بازنگری اساسی و درک مشترک چگونگی عملکرد امنیتی را امکان‌پذیر می‌سازد. چارچوب وسیله‌ی مناسبی است، اما داشتن یک جهان‌بینی سالم برای حفظ چشم‌اندازهای مناسب در مورد اعتبار یک راهبرد امنیتی ضروری به‌نظر می‌رسد و نیز تشخیص زمان اصلاح راهبرد امنیتی یا ایجاد راهبرد جدید بسیار با اهمیت می‌باشد. نظریه می‌تواند فعالیت دیدگاه امنیتی و تنظیم راهبرد امنیتی را توسط ارائه‌ی یک چارچوب برای شناسایی و بررسی عوامل مربوط یاری کند، اما انتخاب سیاست‌گذار یا راهبردپرداز در خصوص این که چه کاری را انجام دهد و آن را چگونه به انجام رساند و نیز منابع در دسترس، بستگی به ذهن خلاق او دارد.

سنجش مدیران برای سیاست‌گذاری امنیتی، تشخیص معضل امنیتی و چگونگی راهیابی آن به دستگاه سیاست‌گذاری کشور است. در حقیقت، مراحل بعدی این رهیافت به‌نوعی در رهیافت قبلی نیز مورد اشاره قرار گرفته است و آن‌چه به‌طور ریشه‌ای این رهیافت را از مدل راهبرد امنیتی متمایز می‌کند، تأکید بر مسائل و معضلات به‌جای تأکید بر ارزش‌ها و اهداف است؛ بنابراین، باید به جوانب گوناگون معضلات و مشکلات پرداخته شود.

مسائل، معضلات، آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدهای امنیتی، همگی در طیفی قرار می‌گیرند که باید از سوی سیاست‌گذاران امنیتی مورد توجه قرار گیرند. هر اندازه از یک طرف طیف (مسائل امنیتی) به سمت دیگر طیف (تهدیدهای امنیتی) حرکت می‌کنیم، اتخاذ سیاست‌های امنیتی، از نظر اهمیت، از فوریت بیش‌تری برخوردار می‌شوند. به‌عبارتی، اگر سیاست‌گذاران امنیتی در حل مسائل و معضلات امنیتی، وقت بیش‌تری داشته باشند، نه تنها در مواجهه با تهدیدهای امنیتی فرصت کم‌تری دارند، بلکه

باید برای حل آنها، جدیت بیشتری را نیز از خود نشان دهند. البته، ابزارها و شیوه‌های به‌کارگیری در حل آنها نیز متفاوت است، به‌گونه‌ای که هر اندازه به پایان طیف (تهدیدهای امنیتی) نزدیک می‌شویم، استفاده از راه‌حل‌ها و ابزارهای نظامی نیز بیشتر می‌شود. افزون بر آن، جنبه‌ی پیشگیرانه‌ی سیاست‌ها در آغاز طیف نسبت به جنبه‌ی درمان در پایان طیف نمایان‌تر است. (بایسته‌های راهبرد امنیت ملی در قرن بیست و یکم)



مسأله‌ی مهم دیگر در تشخیص نقطه‌ی آغاز این نوع از ارزیابی امنیتی، عرصه‌شناختی است که سیاست‌گذاران امنیتی با آن سر و کار دارند؛ زیرا از خلال این عرصه است که آنها، محیط پیرامون خویش را که متغیر، پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی است، درک می‌کنند و بر اساس آن تصمیم می‌گیرند. علاوه بر این، از آنجا که عرصه‌ی شناخت و جنبه‌های معرفتی ارزیابی امنیتی بسیار پر رمز و راز است، سیاست‌گذاران امنیتی باید به ساده‌سازی و کاربردی کردن مفاهیم در این عرصه بپردازند، هرچند ممکن است این اقدام خطرهایی را نیز به‌دنبال داشته باشد. تعمیم تفسیرها و برداشت‌های مشخصی به آن‌چه منبع تهدید تصور می‌شود، از جمله خطرهایی است که ارزیابی امنیتی را با مشکل روبه‌رو می‌کند و ممکن است به اتخاذ سیاست‌های امنیتی ناکارآمد منجر شود؛ بنابراین، سیاست‌گذاران امنیتی در این زمینه باید دقت و وسواس بیشتری خرج کنند. برآورد صحیح اطلاعات راهبردی از مسائل و

تهدیدهای امنیتی از جمله ابزارهای مهم ارزیابی است که سیاست‌گذاران امنیتی برای بهبود شناخت خود از آن بهره می‌گیرند. استفاده از این ابزار زمانی امکان‌پذیر است که آنها با قرار دادن صافی‌هایی برخی از اطلاعات را جذب و برخی دیگر را طرد کنند، به نحوی که احتمال خطا و اشتباه در پایین‌ترین حد خود قرار گیرد. (بایسته‌های راهبرد امنیت ملی در قرن بیست و یکم)

چگونگی فرآیند ارائه راه‌حل‌های ارزیابی و انتخاب بهترین، کم‌هزینه‌ترین و پر فایده‌ترین آنها، به چگونگی ساختار اجتماعی جامعه، تمرکز یا عدم تمرکز قدرت در نظام سیاسی و شکاف یا عدم شکاف بین دولت و ملت بستگی دارد. برای نمونه، در نظام‌های پلورالیستی و غیرمتمرکز، امکان مشارکت مردم و گروه‌های اجتماعی در ارائه‌ی راه‌حل، ارزیابی و انتخاب بهترین آنها بیش‌تر است.

انفعالی عمل کردن، کوتاه‌نگری و برخورداری از فرصت کوتاه برای اتخاذ سیاست ارزیابی، از معایب و واقع‌نگری و ثمره و نتایج سیاست ارزیابی را مشاهده کردن، از محاسن سیاست‌گذاری امنیتی بر اساس این رهیافت است.

جهانی شدن و پیامدهای آن بر این رهیافت از ارزیابی امنیتی نیز به شکل‌های مختلف تأثیر گذاشته است. تحول در مرجع امنیت و تفکیک بین امنیت مردم و امنیت دولت باعث شده تا دولت مدرن نسبت به گذشته با طیف بسیار وسیع‌تری از مسائل و معضلات امنیتی روبه‌رو شوند. افزون بر آن، کاهش اقتدار دولت‌ها و نیز افول مشروعیت استفاده‌ی بی‌رویه از ابزارهای نظامی به لزوم استفاده از ابزارها و شیوه‌های ارزیابی منجر شده است که دولت‌ها در گذشته، برای حل مسائل امنیتی خویش کم‌تر به آنها اعتنا می‌کردند. برای نمونه، با ایجاد ارتباط بین گروه‌ها و جمعیت‌های فراملی با نهادهای فراملی، دولت‌ها نمی‌توانند تا به راحتی مخالفان داخلی خویش را تهدیدات امنیتی بدانند و با آنها برخورد حذفی کنند. (بایسته‌های راهبرد امنیت ملی در قرن بیست و یکم)

#### ۶) سیاست‌ها و راهبردهای جمهوری اسلامی ایران برای توسعه‌ی محیط امنیتی

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، رویکرد امنیتی ایران در منطقه در اتحاد و هم‌گرایی با غرب و به‌ویژه آمریکا تعریف می‌شد و ایران در چارچوب فضای جنگ سرد و راهبرد آمریکا در

خاورمیانه به‌همراه عربستان سعودی به‌عنوان دو ستون امنیتی این کشور در منطقه محسوب می‌شدند. جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب در جهت اتخاذ سیاست امنیتی مستقل حرکت کرده و سعی کرد تا خود را خارج از راهبردها و رویکردهای دو قدرت جهانی تعریف کند. در این راستا، همکاری و مشارکت با بازیگران منطقه‌ای در جهت شکل‌دهی به ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در اولویت قرار گرفت.

رویکرد ایران در محیط پیرامونی خود براساس الگوی امنیتی مبتنی بر همکاری و مشارکت قرار دارد. در این رویکرد، مشارکت جدی تمامی کشورهای منطقه در سازماندهی ساختار امنیتی منطقه‌ای و همکاری مؤثر در این خصوص در اولویت قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، حضور مداوم قدرت‌های فرامنطقه‌ای در ترتیبات امنیت منطقه‌ای نفی و این حضور عامل عمده‌ای در جهت افزایش تعارضات و تنش‌ها در سطح منطقه تلقی می‌شود. (مینایی، ۱۳۸۸: ۱۵)

بر این اساس، الگوی امنیت هژمونیک که به‌ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر با حضور فزاینده‌ی آمریکا در منطقه و تلاش آن کشور برای ایجاد پیوندهای نظامی چند بعدی با متحدین خود با توجه به ناکارآمدی آن عملاً مورد مخالفت قرار گرفت و در نتیجه گسترش تعارضات، تروریسم و افراط‌گرایی طی چند سال اخیر در منطقه، اعتبار خود را به‌عنوان رویکردی پایدار و نتیجه‌بخش از دست داد.

رویکرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران با توجه به تحولات و تجارب سال‌های اخیر در منطقه دارای مؤلفه‌ها و عناصری است که در صورت توجه و اهتمام منطقه‌ای می‌تواند به شکل‌گیری نظامی امنیتی و پایدار منجر شود. اولین مؤلفه‌ی این رویکرد کاهش حضور نظامی قدرت‌های منطقه‌ای است که باعث تشدید افراط‌گرایی و تروریسم و تخریب همکاری و روابط طبیعی کشورهای منطقه شده است.

دومین مؤلفه‌ی همکاری و مشارکت بازیگران منطقه‌ای در ساختار امنیتی، به‌ویژه هم‌فکری و هم‌کاری کشورهای بزرگ‌تر مانند ایران، ترکیه و عربستان سعودی در حل و فصل چالش‌های مشترک نظیر تروریسم و مدیریت الگوهای تعاملاتی گروه‌های قومی - مذهبی فراملی با واحدهای ملی است. در این راستا، مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم باید با

سیاست‌های مکمل دیگری همراه باشد که از یک‌سو بتواند قدرت کنترل و مدیریت دولت‌های مرکزی را حفظ کند و از سوی دیگر، با تعریف ساز و کارهایی برای مشارکت و فعالیت گروه‌های فروملی از رادیکال شدن گرایش‌های قومی - مذهبی جلوگیری کند.

#### ۷) توسعه‌ی محیط امنیتی و موفقیت جمهوری اسلامی ایران در تثبیت و نهادینه‌سازی این موضوع

محیط امنیتی خارجی برای هر کشور از دو بخش منطقه‌ای و جهانی تشکیل شده است. هر کشور در محیط جغرافیایی - منطقه‌ای واقع شده است که ملزومات آن محیط بر رفتار آن کشور مؤثر است. معمولاً کشورها در محدوده‌ی منطقه‌ای خود بیش‌ترین فعالیت را دارند و بیش‌ترین تأثیر را از همین محیط می‌پذیرند. پس محیط بلافصل جغرافیایی برای هر کشور با عنوان محیط منطقه‌ای از اولین ملاحظات تعیین‌کننده محسوب می‌شود. هم‌چنین هر کشور و کل محیط منطقه‌ای بخشی از محیط وسیع‌تر نظام بین‌المللی هستند. مقتضیات نظام بین‌المللی، بر رفتار کشورها احاطه و تأثیر زیادی بر آنها می‌گذارد. میزان تأثیر و اولویت اهمیت هر کدام از این محیط‌های بین‌المللی و یا منطقه‌ای، به‌نوع ساختار نظام بین‌المللی دوقطبی، حتی ملاحظات منطقه‌ای نیز کاملاً تحت تأثیر مقتضیات بین‌المللی بوده و مسائل منطقه‌ای همانند قدرت منطقه‌ای و مسائل محیط منطقه‌ای در پرتو مسائل کل ساختار نظام بین‌المللی و ملاحظات در قدرت قابل فهم و تحلیل است. در ساختار نظام بین‌المللی کنونی، مسائل و اولویت‌های منطقه‌ای از اهمیت بسیار بیش‌تری برخوردار شده و خود را بر نظام بین‌المللی تحمیل کرده است. (Buzen and Woever, 2003; Frazare, 2010: 1-23)

در مورد جمهوری اسلامی ایران، محیط‌ها و عناصر منطقه‌ای از اهمیت بیش‌تری برخوردار است. عوامل و اولویت‌های منطقه‌ای به‌شکلی روزافزون قدرت خود را به‌نمایش می‌گذارند و این مسأله باعث شده است که ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای، قدرت بازیگری و تأثیرگذاری بیش‌تری داشته باشد. تحولات نظام بین‌الملل و هم‌چنین تحولات پی‌درپی منطقه‌ای باعث شده است که مفهوم مطالعات منطقه‌ای اهمیت فزاینده‌ای پیدا کند.

(غریاق زندی، ۱۳۸۷)



محیط امنیتی هر کشور با توجه به این عناصر و ویژگی‌ها بر تمام رفتارها، نقش‌ها و سیاست‌های خارجی آن اثری تعیین‌کننده دارد و باید مورد توجه قرار گیرد. محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران دارای پیچیدگی‌ها و تنوع بسیار بیش‌تری است. از لحاظ جغرافیایی، محیط امنیتی ایران مشتمل بر چندین محیط جغرافیایی است: پنج نظام منطقه‌ای مجاور (رضایی، ۱۳۸۴) (خلیج فارس، خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و آسیای جنوبی) و هم‌چنین نظام‌های غیرمجاور (در درجه‌ی نخست، آفریقای شمالی، بالکان و هم‌چنین مناطق دیگر). تحولات در هر یک از این مناطق تأثیری مستقیم بر جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت و فرصت‌ها و تهدیدات ایران در همین مناطق تعریف می‌شود. نکته‌ی مهم درمورد مناطق جغرافیایی موجود در محیط امنیتی ایران جمهوری اسلامی این است که ساختار قدرت در این مناطق در حال شکل‌گیری نهایی است و این مناطق و هم‌چنین نظام بین‌المللی همگی در حال گذارند. به‌همین علت، همه‌ی بازیگران دریافته‌اند که امنیت، حیات و نقش آنها در این نظام در حال شکل‌گیری، به فعالیت‌های‌شان بستگی دارد. این مسأله بر پیچیدگی‌های این منطقه و فشار کشورها می‌افزاید.

در محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر پانزده کشور همسایه، تنها ابرقدرت و همه‌ی قدرت‌های بزرگ نیز به نوعی در حال ایفای نقشی تعیین‌کننده هستند. هم‌چنین ناتو که ترتیباتی و رای ترتیبات امنیتی و هم‌چنین جامعه‌ای هویتی برای تصدیق ارزش‌های اخلاقی مشترک است و به‌عنوان استثنایی‌ترین اتحاد در تاریخ بشریت نقش قدرتمندترین ائتلاف را دارد، به‌صورتی فزاینده در حال ایفای نقش در این محیط است. (احدی، ۱۳۸۶)

در شکل‌دهی به تهدیدات و فرصت‌های جمهوری اسلامی ایران در این محیط، دو مؤلفه‌ی اساسی پیوسته با یکدیگر نقش ایفا می‌کنند که هر دو سرشتی هویتی دارند. مهم‌ترین مؤلفه‌ی تعیین‌کننده‌ی تهدیدات جمهوری اسلامی ایران مسأله‌ی تضاد هویتی جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی و هم‌چنین آمریکا و اتحادیه‌ی اروپاست که در پیوند با یکدیگر عمل می‌کنند.

مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده‌ی فرصت‌های جمهوری اسلامی ایران (که آن نیز سرشتی هویتی دارد) ارائه‌ی روایتی اصیل از اسلام سیاسی است که در بین مردم منطقه حاکم است، با

فراخواندن آنها به بازگشت به اسلام اصیل خاطره‌ی خودباوری، عزت، سرافرازی و تاریخ شکوهمند گذشته، در آنها زنده شده است. (امینان، ۱۳۹۰: ۱۰)

البته در هر دو عرصه‌ی تهدید و فرصت برای جمهوری اسلامی ایران، عوامل متعدد دیگری نیز وجود دارد. در عرصه‌ی تهدیدات باید به عواملی هم‌چون حضور رقبای قدرتمندی مانند: عربستان، ترکیه و پاکستان اشاره کرد که در مواردی رقابت دائمی برخی از آنها از حد متعارف بسیار بالاتر می‌رود. وجود کشورهای ورشکسته و ضعیف، تداوم اقلیت‌ها در کشورهای دیگر، افراط‌گرایی و سلفی‌گری انحرافی، نقش فزاینده‌ی بازیگران غیردولتی، موادمخدر و...، همگی تهدیداتی برای جمهوری اسلامی ایران و کل منطقه ایجاد می‌کنند که پیچیدگی منطقه را افزایش می‌دهد و به‌ویژه مورد استفاده‌ی عناصر اصلی تهدیدکننده‌ی کشور (آمریکا و رژیم صهیونیستی) قرار می‌گیرد. (Iran: Assessing Geopolitical Dynamics and U.S. Policy Options)

در عرصه‌ی فرصت‌ها نیز تاریخ و فرهنگ غنی و کهن، موقعیت جغرافیایی، نوع رهبری امام (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله)، وجود ۷۵ درصد ذخایر نفت و گاز دنیا در این محیط در کنار سایر منابع موجود، مردمی توانمند و تحصیل کرده، فرهنگ دفاعی و تجربه‌ی هشت سال دفاع مقدس و... پارامترهای قدرت کشور جمهوری اسلامی ایران را معنا داده‌اند.

سی سال سرمایه‌گذاری، پشت سر گذاشتن سال‌های سخت فشار و فتوحات و موفقیت‌های ایجاد شده به تدریج محیط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را از محیط سخت، بسته و یکسره منفی علیه ایران به شرایط و محیطی مساعد تبدیل کرده که در طول دهه‌های گذشته، تمام محیط‌های جغرافیایی احاطه‌کننده‌ی جمهوری اسلامی ایران در اختیار مطلق جریان‌های ضدایرانی بود و دشمنان در غرب و شرق مرزهای ما مستقر بودند، (در غرب صدام به عنوان دیواره‌های مرزهای شرقی جهان عرب خاکریزی در سر راه ما احداث کرده بود. نظامیان سکولار در ترکیه سدی دیگر بودند؛ در ابتدا کمونیست‌ها دیواری سرخ و سپس طالبان دیوارسیاهی در شرق کشور ما کشیده بودند که هیچ روزنه‌ی عبوری برای ما نگذاشته بود. در خلیج فارس و دریای عمان نیز متحدان صدام با شورای همکاری، فضایی سخت و محیط امنیتی مملو از تهدید و فشار برای ما ایجاد کرده بودند)؛ امروز به تدریج همه‌ی این دیوارهای

غیرقابل نفوذ برداشته شده و به جای اغلب آنها فضایی مناسب، مساعد و مملو از فرصت برای ما ایجاد شده است. در حال حاضر، مرزهای فرصت‌های ما حتی از کشورها و مناطق هم مرزمان هم عبور کرده است.

### نتیجه‌گیری

ایران در محیط پیرامونی خود با چالش‌های امنیتی متعددی روبه‌رو است که به صورت دائمی و به واسطه‌ی تحولات و روندهای منطقه‌ای باز تولید می‌شود. جمهوری اسلامی ایران از منظر منطقه‌ای نیز در حوزه‌ای واقع شده است که هیچ‌گونه ترتیبات امنیتی پایدار و توافق شده‌ای در آن وجود ندارد. به‌رغم پیشرفت نظام‌های امنیت منطقه‌ای در سراسر جهان به‌ویژه بعد از پایان جنگ سرد و در چارچوب تحولات جهانی شدن، هنوز منطقه‌ی پیرامونی ایران فاقد ترتیبات امنیتی نهادینه شده است. تروریسم، افراط‌گرایی، تنش‌های قومی - مذهبی، جرایم سازمان‌یافته، دولت‌های ضعیف و مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله‌ی چالش‌ها و موانع امنیتی عمده‌ای است که ایران در پیرامون خود با آنها روبه‌روست.

ایران در جهت کاهش تهدیدات امنیتی ناشی از محیط پیرامونی و به‌منظور کمک به بهبود امنیت منطقه‌ای، رویکرد امنیت‌سازی مبتنی بر همکاری و مشارکت با سایر بازیگران منطقه‌ای را در جهت حل و فصل چالش‌ها و معضلات امنیتی در پیش گرفته است. در این چارچوب، کمک به شکل‌گیری دولت‌های قدرتمند و توانمند برای مدیریت منازعات و بی‌ثباتی‌های درونی اهمیت اساسی دارد. در وهله‌ی دوم، افزایش همکاری و مشارکت بین دولت‌های منطقه و شفاف‌سازی و تبادل اطلاعات می‌تواند به بهبود امنیت منطقه منجر شود.

در این چارچوب، محدود ساختن نفوذ و نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در نظام امنیتی منطقه به‌منظور کمک به ایجاد نظام امنیتی بومی در رویکرد ایران مهم تلقی می‌شود. اما این امر به‌معنای نادیده انگاشتن توانمندی‌ها و امکانات بین‌المللی در جهت ارتقای امنیت منطقه‌ای و کاهش چالش‌ها و بی‌ثباتی‌ها نیست، بلکه می‌توان از پتانسیل‌های بین‌المللی در قالب سازمان‌های بین‌المللی در جهت کاهش بی‌ثباتی‌ها و تثبیت و تقویت ساختارهای سیاسی و

اقتصادی به‌عنوان عوامل زیربنایی امنیت‌سازی بهره گرفت. در این خصوص، می‌توان به نقش نهادهایی چون سازمان ملل متحد و آژانس‌های وابسته به آن در جهت بهبود شرایط امنیتی در کشورهای چون عراق، افغانستان و پاکستان و افزایش کمک‌های بشردوستانه و اقتصادی به عنوان بسترهای ایجاد امنیت توجه کرد.

## منابع

### فارسی

- ۲۸- احدی، افسانه (۱۳۸۶) ناتو و محیط امنیتی ایران، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۹.
- ۲۹- امینیان، بهادر (۱۳۹۰) بیداری اسلامی: تغییر در معماری سیاسی - امنیتی منطقه و جهان، ماهنامه بیداری اسلامی، خرداد.
- ۳۰- رضایی، محسن (۱۳۸۴) ایران منطقه ای، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۳۱- غرایاق زندی، داود (۱۳۸۷) محیط امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳۲- بوزان، باری (۱۳۸۷) مردم دولت‌ها و هراس، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۳۳- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۰) تاثیر محیط امنیتی بر سیاست دفاعی دولت‌ها، فصلنامه سیاست دفاعی شماره ۳۴.
- ۳۴- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴) محیط امنیتی خاورمیانه و سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست دفاعی شماره ۵۲، ۵۳.
- ۳۵- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۱) تحول نگرش روسیه به محیط امنیتی بین‌المللی و تاثیر آن بر روابط با جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست دفاعی شماره ۴۰، ۴۱.
- ۳۶- امینیان، بهادر (1390) محیط امنیتی ایران و تحولات بیداری اسلامی، فصلنامه آفاق امنیت، شماره ۱۳.
- ۳۷- بایسته‌های راهبرد امنیت ملی در قرن بیست و یکم
- ۳۸- محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه ای و بین‌المللی / مینایی، مهدی، مجله اندیشه انقلاب اسلامی، شماره ۶، ۱۳۸۸.

### منابع انگلیسی

- 39- Buzan Barry and ileWoever (2003), Regions and powers: The structure of International Security, Cambridge: Cambridge University Press.

- 40- Iran: Assessing Geopolitical Dynamics and U.S. Policy Options, <http://www.cfr.org/iran/iran-assessing-geopolitical-dynamics-us-policy-options/p10882>
- 41- Kam Ephraim (2011), Iran`s Regional Statues: Expanding Influence Alongside Weaknesses.
- 42- Yarger, Harry R., (2006), Strategic Theory for The21st Century: the Little Book on Big Strategy, Carlisle: Strategic Studies Institute.
- 43- “Religion is a Growing Force in the Arab Awakening, Westerners Should Hold Their Never and Trust Democracy”, The Economist, Mar.31st 2011.



***In the Name of God, the Compassionate, the Merciful***

**The Journal of Defense Policy**

***The Scientific Journal  
of Center for Defense Studies and National Security,  
affiliated to Imam Hossein (P.B.U.H) University***

---

**Vol. 21, No. 2, Spring 2013, Serial No. 82 (ISSN-1025-5087)**

---

Proprietor: Imam Hossein  
Comprehensive University, Defence &  
National Security Studies Center

Chairman Manager: Ali Reza Farshchi

Editor: Dr. Seyyed Yahya Safavi

Managing Editor: Ali Ghanbarzadeh

Typesetter and Typographer: mohammad  
hossain saadat

Observer of Publication: Andishgah-e  
Elmo-San'ate Jahan-e Moaser

Lithograph, Publication and Bookbinding:  
Shakib Publications

Address: Defence & National Security  
Studies Center; Imam Hossein<sup>(PBUH)</sup>  
Comprehensive University

Tel: +9821-77105765

Fax: +9821-77105747

P. O. Box: 16765-3459 Tehran, Iran

Book Store: Defence & National Security  
Studies Center; Imam Hossein<sup>(PBUH)</sup>  
Comprehensive University; Shahid  
Babaie Exp way, Tehran, Iran.

Tel: +9821-77105741 & 42



## ***Editorial, Advisory and Examiner Board of The Journal of Defense Policy***

### ***Editorial Board***

Dr. Ali Akbar Ahmadiyan	Dr. Seyyed Yahya Safavi
Dr. Mohammad Hossein Afshordi	Dr. Jahangir Karami
Dr. Homayoon Elahi	Dr. Manoocher Mohammadi
Dr. Hossein Hosseini	Dr. Seyyed Bagher Mir Abbasi
Dr. Hossein Dehghan	Dr. Seyyed Jalal Dehghani
Dr. Ebrahim Mottaghi	Dr. Hossain Alaei
Dr. Mohammad Ibrahim Sanjaghi	

### ***Examiner Board***

Dr. Hossein Ardestani	Dr. Hossein Zarif Manesh
Dr. Seyyed Ali HosseiniTash	Ali Reza Farshchi
Dr. Mohsen Rezaee	Dr. Asghar Gha'edan
Akbar RamezanZade	GholamReza Mehrabi
Dr. Allah Morad Seif	Sayyed Hossein Mohammadi Najm
Dr. Ghadyr Nezami	

### ***Advisory Board***

Dr. Hadi Morad Piri	MohammadHossein Ghanbari Jahromi
Seyyed KamaloddinMohammad Rafi'ee	Ahmad MohammadZadeh
Dr. MohammadAli Sobhani	Mahdi NattaghPour
Ahmad GholamPur	

## **Table of Contents**

*The Journal of Defense Policy, Vol. 21, Serial No. 82, Spring 2013*

<b>Title</b>	<b>Page</b>
 <b>Articles</b>	
America's Strategy in Countering Terrorism and Its Effects on the Increasing Insecurities inside Pakistan .....	4
<i>SafarAli Khalediyani</i>	
A Study of the Applications of, and Opportunities and Threats Analysis of Converging Technologies (Nano-Bio-Info-Cogno) in the Country's Defense Industry.....	5
<i>Amin Hakim</i>	
<i>Hossein Alae</i>	
A Strategic Study and Analysis of the Geographical Foundations of Geopolitical Crises .....	6
<i>Ali Vali GholiZadeh</i>	
<i>Zahra AhmadiPur</i>	
<i>MohammadReza HafezNia</i>	
A Study of the Theories on Tension and Conflicts between Countries and a Theoretical Model.....	7
<i>Rebaz ghorbannejad</i>	
<i>MohammadReza HafezNia</i>	
<i>Zahra AhmadiPur</i>	
<i>abdol ali ghavam</i>	
Resistance Theory in International Relations; The Islamic-Iranian Approach to the Rule of "Negation of the Adversary Efforts to Dominate" .....	8
<i>Ruhollah Ghaderi Kangavari</i>	
Rating National Power in Middle East Countries by Using Multiple Attribute Decision-Making Methodology .....	9
<i>Zahra PishgahiFard</i>	
<i>Morteza Farahani</i>	
The Methods of Preventing and Avoiding War while Developing the I.R.I Security Environment.....	10
<i>Mahdi Zarvandi</i>	
 <b>English Abstracts</b>	
<i>Seyyed Saadat Hosseini Damabi</i>	



**America's Strategy in Countering Terrorism and Its Effects on  
the Increasing Insecurities inside Pakistan  
(With Emphasis on the Pakistani Taliban's Activities)**

*SafarAli Khalediyani*

**ABSTRACT**

With what happened on 11/9, battling terrorism became a pivotal principle of the United States' foreign policy, and offensive policies were placed into the agenda of some countries. America's strategy in countering terrorism after the 11/9 events in 2001 made Pakistan face new developments. It was after this event that Pakistan presented itself as supporting the objectives sought by the United States, and joined the counterterrorism coalition by formally announcing the end of its supporting Taliban. Utilizing descriptive-analytical methodology, this writing seeks to answer this question: Why did America's strategy of fighting terrorism cause the Pakistani Taliban to expand insecurity in Pakistan? This question was addressed using the theory of military alliances and coalitions. The findings of this study indicate that the joining of Pakistan to the U.S. led antiterrorism coalition, though produced a negative feedback in Pakistani public opinion, caused the Taliban Pashtuns to diverge from the Pakistan government which led to the establishment of radical groups in Afghanistan and Pakistan coalescing under the "*Tehrik-i-Taliban Pakistan*". Following this, the American strategy of fighting terrorism in Pakistan and attacking the tribal regions in this country with armed UAVs caused the so-called Jihadi groups to agree upon common interests and objectives, which in turn, led the same groups to concentrate their actions inside Pakistan's borders, as a result of which domestic insecurities expanded in the territorial mainland of Pakistan.

**KeyWords:** *strategy; the strategy of fighting terrorism; 11/9 events; the Pakistani Taliban*

## **A Study of the Applications of, and Opportunities and Threats Analysis of Converging Technologies (Nano-Bio-Info-Cogno) in the Country's Defense Industry**

*Amin Hakim and Hossein Alae*

### **ABSTRACT**

The Countries' defense and security activities experienced in recent years indicate that much emphasis has been placed on employing converging technologies in these activities. Nowadays, employing any technology that can meet national interests in line with National Security seems very axiomatic, something which is impossible unless with a thorough understanding of these technologies and their practical aspects that can upgrade the operational capability and deprive the adversaries of power to respond. Employing converging technology capabilities (nano, bio, info and cogno) to improve the management process of different war scenes is another turning point which has caused this very field of science to be attended and welcome by countries, something that indicates how important this point is. Ergo, due to how necessary it is to reconstruct and upgrade the structure of the battlespace in the country in a technical and skillful way that can solve many problems in planning our country's defense and security sector, an effort was made to write this article. This interdisciplinary article addresses the employment of nano, bio, info and cogno technologies in shaping the future battlespace as well as the threats and opportunities associated with this employment in the country's defense effort.

Technology has been and is one of the most important factors of military power superiority. This necessity has become more urgent with the advent of modern technologies. Modern technologies include nano, bio, info and cogno technologies which count as the key technologies in the world on the basis of which the new era is formed. These technologies have from now on started to display their effects, which are refereed to as revolutionary technologies that create a deep and fundamental transformation in defense-related field; so, as it is clear, the most effect of these technologies is in defense field which indicate that in future superiority and power will be acquired by countries that learn to know these technologies and learn to employ them.

**KeyWords:** *nano technology; bio technology; info technology; cogno technology; converging technologies.*

## **A Strategic Study and Analysis of the Geographical Foundations of Geopolitical Crises**

### **(With Emphasis on the Geopolitical Crisis of Karabakh)**

*Ali Vali GholiZadeh, Zahra AhmadiPur and MohammadReza HafezNia*

#### **ABSTRACT**

Considering the important role that an understanding of the factors that create geopolitical crises play in orienting foreign policy, this research is aimed at explaining the geographical bases of geopolitical crises. So, utilizing a descriptive-analytical method, this research tries to address geographical bases of geopolitical crises in two parts: A (theoretical part), B (case study: the crisis of Karabakh), and then to explain the geographical bases of geopolitical crises in an strategic analysis by referring to theoretical arguments and the experiences gained in Karabakh crisis as one of the most important geopolitical crises. This research is both strategic and theoretical in nature. However, as the results of these studies indicate, the geographical bases of geopolitical crises can geopolitically be examined and analyzed in three perfectly different domains: geographical, political-geographical, and cultural-geographical basics, However, this does not mean that all geographical bases have to be observable in geopolitical crises, just as the role of geographical, political-geographical, and cultural bases in geopolitical crisis of Karabakh are more outstanding than the role played by geographical-economical bases.

**KeyWords:** *geopolitical crisis; Karabakh crisis; geographical foundations; territorial conflicts; ethnic conflicts and religious conflicts*

## A Study of the Theories on Tension and Conflicts between Countries and a Theoretical Model

*Rebaz ghorbannejad and MohammadReza HafezNia and Zahra AhmadiPur  
And abdol ali ghavam*

### ABSTRACT

Tension and conflict between spatial-political polities in different local, district, national, regional and global dimensions have invariably been prevalent throughout the history of human governance on the earth. As a part of this process, the nation-based governments, as the most prominent political polities with authority and sovereignty over their own territorial space, have experienced relations with other countries based on tension and conflict only for national survival in order to try to meet their own interests and expand their area of influence. In many cases, governments have their own viewpoints towards a few geographical and geopolitical values and factors inside or outside their own realm, which is incongruous with that of their regional and global neighbors and powers, a situation that leads to tension and struggle between them. Considering how important the factors that create tension and conflict in the relationship between countries are, various views have been expressed by geopolitical thinkers, as well as by different schools of thought, and different academic fields such as geography, political sciences, sociology, management and international relations. The hypothesis on the basis of which this study was taken is that most views expressed by specialists and thinkers in this field of political geography and international relations in relation with the origins of tension and conflict in the relationship between countries are multi- or single agent factor, and none of them have been able to present a complete and comprehensive model in this regard. By the same token, this article sets out to evaluate and address the theories on the origins of tension and conflict between countries by using an analytical-descriptive approach via library resources, and to come up with a novel theory on the factors that create tension and conflict in the relationship between countries by criticizing and analyzing the origins of such tension and conflict.

**KeyWords:** *tension; conflict; geopolitics; international relations; nation-stateResistance Theory in International Relations;*

## **Resistance Theory in International Relations; The Islamic-Iranian Approach to the Rule of “Negation of the Adversary Efforts to Dominate”**

*Ruhollah Ghaderi Kangavari*

### **ABSTRACT**

The victory of the Islamic Revolution in 1979 which led to the establishment of the Islamic Republic of Iran based on the theory of *Wilayat-i Faqih* (Guardianship of the Jurist or Providence of the Jurist) took place through the affirmative vote of a majority of 98/2% of voters. As it lay emphasis on the principle of “negation of dominance and submission” no matter whether a Western or an Eastern type, it managed to pose challenges to the legitimacy and validity of intellectual schools of thought in the West and those fundamental principles governing international relations and policies. Despite that fact the Islamic Revolution plans to fundamentally revise and deconstruct the structure and game rules governing the international system, it can- and should-never risk to live in a peaceful strategic coexistence with those who are constantly trying to colonize, exploit other nations, otherwise its ontological security and identity will be terribly posed to challenge. Resistance theory has been theorized as a liberating theory within the paradigm of negating dominance based on the Islamic Revolution’s version of the pure Mohammedan Islam aimed at deweternoxicate the international system. This article, which represents another version of the international relations and policy based on hypocrisy and double standards, does for the first time take the initiative in publicizing “the annual prize of resistance peace” as the first merely native theory with an Iranian-Islamic approach based on what the Islamic regime considers as dignity, expediency and wisdom, which has been underlined by the Supreme Leader of the Revolution.

**KeyWords:** *Islamic Revolution; international relations; resistance; antodominance; ontological security; metatheory*



## Rating National Power in Middle East Countries by Using Multiple Attribute Decision-Making Methodology

*Zahra PishgahiFard and Morteza Farahani*

### ABSTRACT

Comparing and contrasting the positions held by countries in the global geopolitical system have constantly been a concern for scientists in political geography, geopolitics, international relations and political sciences. For this very reason, various efforts have been made to measure and compare the power held by countries using different models and methods. However, all of them have set out to compare and rate the countries' national power in terms of one or more limited measures or aspects. A precision and proper understanding of the country's status of national power causes political leaders and governments to make more proper decisions in line with advancing national interests and objectives. This research studies the national power status of Middle East countries by using qualitative and quantitative statistics and information on countries and the views expressed by elites and experts concerned with a descriptive-analytical methodology via multiple attribute decision making method. For this purpose, the elite survey techniques are employed in order to via TPOSS method through evaluating and rating the options for studying the national power of the Middle East countries. The findings of this research show that the place where the Middle East countries stand in terms of national power are respectively as follows: Turkey, Iran, Arabia, Israel, Egypt, Emirates, Kuwait, Jordan, Bahrain, Qatar, Oman, Syria, Iraq and Yemen.

**KeyWords:** *national power; multi-attribute decision-making; the elites' view, TOPSIS.*

## **The Methods of Preventing and Avoiding War while Developing the I.R.I Security Environment**

*Mahdi Zarvandi*

### **ABSTRACT**

Due to unique features of Middle East and the role of different factors at sub-national, national, regional and transregional level, securitization within the framework of a security model based on cooperation and participation requires consideration of all these factors through a step-by-step and pervasive approach. Within this process, regional cooperation is realized only through step-by-step trust-building, creating mutual trust among countries and trying to solve challenges which are the outcome of structural conflicts such as the problems of nation-state building and a weakness in culture and democratic procedures. In hegemonic security approach interests and objectives of the transregional power are prioritized and states are divided into friends and enemies, cooperation between states of the region based on their natural, long-term interests that would result in a sustained cooperation-based security structure will face new problems.

Hence, common security threats and challenges that will be problematic for most of the countries in long-term will be neglected. With regard to the above-mentioned approach, this article seeks to extend the security environment by avoiding war, in the process of which, it begins to list the existing problems, and to evaluate the way the authorities have acted as well.

**KeyWords:** *security environment; defense policy; security challenges; regional cooperations*